بااضافات ومزایای بیشتر

شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام

اثر : صالحی نجف‌آبادی

شهید جاوید حسین بن علی (ع) ـ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی ـ
تهران ـ امید فردا ـ ۱۳۷۸
شابک: ISBN 964 - 5731 - 05 - 4
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:
۱ ـ واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲ ـ حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ ـ ۴ ق.
الف. عنوان
۹ش۲۵ص/BP۴۱/۵/ ۲۹۷/۹۵۳۴
کتابخانه ملی ایران ۱۵۶۵۴ ـ ۷۸م



شهید جاوید

درباره فلسفه قیام امام حسین (ع)

آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

لیتوگرافی: نقش
چاپ چهارم (هجدهم کلّی): ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

نشانی: تهران ـ میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان آزادی ـ ابتدای خیابان
جمالزاده جنوبی ـ کوچه دانشور ـ پلاک ۲ ـ واحد ۵
تلفن: ۶۶۹۱۷۴۴۹-۶۶۹۴۹۵۷۵ تلفکس: ۶۶۹۱۳۵۶۸
info@omidefarda.net www.omidefarda.net

نظر امام خمینی

درباره قیام امام حسین (ع)

امام خمینی ضمن سخنرانی تاریخی خود درنجف اشرف که برای محکوم کردن جشن‌های تحمیلی دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایرانا ایرادشد فرمودند:

«امام حسین (ع) مسلم را فرستاده است که مردم را دعوت به بیعت کند وحکومت اسلامی تشکیل بدهد وحکومت فاسد را از بین ببرد».



چند نمونه از نامه‌های
تقدیری که ازطرف آیات عظام
وحجج اسلام ودانشمندان برای
مؤلف کتاب (شهید جاوید)
رسیده است :

۱

نامهٔ محققانه‌ای‌است‌که حضرت‌آیةالله آقای حاج سید ابوالفضل‌مجتهد زنجانی مدظله از طهران ارسال فرموده اند که خود مستقلا کتاب پرمغز و گرانبهائی محسوب میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

دانشمند معظم مؤلف محترم کتاب «شهیدجاوید» دامت معالیه . پس‌از سلام وتحیات فائقه ، نسخه‌ای ازکتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه‌کردم وآنرا بمنظور وهدف ازتألیف (ردشبهات‌نابجای بعضی ازمستشرقین و نویسندگان اهل‌سنت درحادثهٔ قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه یگانه جهادشاهکار درراه‌حق وعدالت) وافی وکافی‌دیدم انصافاً درادای مقصودبهدایت دلیل وبرهان راه‌میانه‌را طی‌نموده‌اید فشکرالله‌سعیکم . مخصوصاً خاطر شریف را بیك نکتهٔ اساسی‌که جزء برنامهٔ پیامبران وجانشینان آنهااست معطوف میدارم : اقامهٔ حجة ازطرف باریتعالی بربندگان خود یکی ازسنن الهیه‌است که در طول تاریخ انسانیت بوسیلهٔ انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات‌الله علیهم اجمعین جاری بوده وهست وآیاتی ازقرآن مجید آنرا تأکید نموده است : رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۵) بنابراین یکی ازعلل قیام آنحضرت همانا اتمام حجة‌بود که دیگرجای عذر تراشی برای مخالفان وگمراهان نماند ودر بدبختی‌ها که بسوء اختیار و پس‌از اقامهٔ حجة برای خود ودیگران درهردو جهان‌فراهم ساختند زبان بشکایت نگشایند

ونگویند: لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً ؟ .

درتاریخ اسلام درفاصلهٔ قریب پنجاه سال درسه نوبت زمینهٔ تشکیل حکومت صددرصد عادله که سعادت دنیاوآخرت جوامع بشریدرسایهٔ آن فراهممیشدگسترده شد ومتأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده وتنعم ازآن نعمت عظمی از خود نشان نداده ودرهرسه نوبت بادست جنایتکار خود آنرا برچیدند . اولی دربحرانی ترین ادوار تاریخ که جهل وضلالت وبیدادگری جهانرا تیره و تار ساخته و انسانیت بحال احتضار افتاده ودرانتظاروآرزوی قیام مصلح ورهبر الهی دستنیاز واستغاثه بلندکرده بود . با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات‌الله علیه وآله روح حیات در آن دمیده شد ومیرفت که درسایهٔ حریت وعدالت بکمال مادی ومعنوی رسیده و براستی رستگار گردد متأسفانه بارحلت آن بزرگوار قوای رجعیت بکار افتاده ومردم بتدریج بعادات وسنن جاهلیت گرایش نمودند و آیهٔ کریمهٔ اَفَاِنْ ماتَ اَوْقُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ اَعْقابِكُمْ مصداق پیدا کرد وازاین پس قوانین‌شریعت درمعرض تحریف وسوء تفسیر ودرمرحلهٔ اجراء دچار تبعیض شده ودائرهٔ عدل رفته رفته تنگتر گردید تادراواخر عهدعثمان چهرهٔ تابناك عدالت درمحاق جور واستبدادواستعباد واستثمار ناپدیدشد دراین‌مرحله باقیام‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله‌علیه‌بامرخلافت رحمت‌الهی‌شامل جهانیان‌گردیده وعدالت اجتماعی باردیگر رخساره بنمود وهزاران افسوس که دولت مستعجل شد و باهمهٔ مجاهدت پی‌گیروخستگی ناپذیر آنحضرت دراثر عدم‌رشد اجتماعی وبی‌لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند، وباشهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه اللعنه دورهٔ بیست سالهٔ اختناق فرا رسید وعوامل‌جور واستبداد آنچنان بکارافتاد که اِذَا بَنِی اُمَیَّهْ اِتَّخَذُوا مالَ‌اللهِ دُوَلاً وَعِبادَهُ خَوَلاً . وشد آنچه که میدانیم . شدت خفقان بیست ساله تحرکی درمردم و مخصوصاً در عراقیها که هنوز عدل و رحمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را بخاطر داشتند بوجودآورد وبازمینهٔ ظاهراً مساعدی که مردم عراق ازخود نشان دادند نهضت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه بوقوع پیوست وپرچم عدالت وحریت بارسوّم به اهتزاز آمد و میرفت که جامعه را از یوغ

جور واستعباد رها نماید وقوانین آسمانی‌را درروی زمین مستقرسازد دریغا که قیام مصلحانه ونجات بخش آن بزرگوارهم‌باحق نشناسی وکفران نعمت وناسپاسی مواجه گردید وجامعهٔ نالایق به‌بخت و اقبال خود پشت پا زد یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا .
حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه بافراهم آمدن یاوران حُجّة را برخود تمام‌دید و به زمامداری واصلاح امر امت قیام نمود ودر خطبهٔ شقشقیه بدین معنی تصـریح میفرماید : لَوْلا حُضُورُ الْحاضِرِ وَقِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما اَخَذَاللهُ عَلَی الْعُلَماءِ اَنْ لایُقارُّوا عَلی کِظَّةِ ظالِمٍ وَلا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَاَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها . حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه نیز بموجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله که خـود یکی ازراویان‌آنست : « مَنْ رَأی... سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرَمِ اللهِ ناکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ یَعْمَلُ فی عِبادِاللهِ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَلاقَوْلٍ کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ اَنْ یُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ »
درزمینهٔ تحرك مردم عراق خودرا موظف بقیام علیه حکومت جائره دیده ودرخطابه های خود صریحاً میفرمود : وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ . وَنَحْنُ اَهْلَ الْبَیْتِ اَوْلی بِوِلایَةِ هـذَا الْاَمْرِ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعِینَ ما لَیْسَ لَهُمْ وَالسّائِرِینَ فیکُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ . بدین‌سبب بار سفر عراق را بست تابکمك آنها قدرت بدست‌آورده وانقلابـرا بثمررساند چه‌موعظهٔ تنها وبدون ضمانت اجراء بدرد انقلاب نمیخورد ومفسدان وسرکشان‌را سرجای خود نمی‌نشاند و طالب اصـلاح در هر عصـر بناچار میباید در پی کسب قدرت باشد لَوْاَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً اَوْآوی اِلی رُکْنٍ شَدیدٍ (سورهٔ هود ۸۰) بدیهی است انکاه حضـرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه درموقع عزیمت بعراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و صفین بعدد قلیل (هفتصد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلـکه به پشتیبانی مردم ولایات ومخصوصاً بکمك عراقیها اعتماد نمود و همچنین حضرت سیـدالشهداء صلوات‌الله‌علیه نیز به‌همین‌امید واطمینان بصدهانامهٔ مردم‌عراق وگزارش سفیرمخصوص ومورد وثوق خود مبنی برآمادگی آنها بیاری ونصرت آن سرور رهسپار عراق شد و هردو بزرگوار مطابق سنن عقلائی وبمقتضای ظواهر امر رفتار کرده و بوظیفـهٔ خود قیام نمودند اینکه بعدها هردو باسست عهدی و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند

حساب دیگری است واختصاص به ایشان ندارد وتشخیص مؤمن ومنافق ومخلص وریاکار مادام که درمعرض امتحان درنیامده‌اند کار آسانی نیست وشخص حضرت رسول اکرم صلوات‌الله علیه وآله نیز بارها با سست پیمانی وعهد شکنی منافقان مواجه شدند و پیش از آنکه وحی آسمانی ازخبث طینت و فریبکاری آنان پرده بردارد ایشان به مقتضای ظاهر حال واز دیدگاه حسن ظن بآنها مینگریستند وهمه‌را یار و اور خود میپنداشتند عَفَی اللهُ عَنكَ لِمَ اَذِنتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَكَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الكاذِبینَ - (سورهٔ توبه آیهٔ ۴۳) . وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرابِ مُنافِقُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ (سورهٔ توبه ۱۰۱)

واما اخباررسول اکرم صلوات‌الله علیه وآله ازشهادت این دو بزرگوار که از طرق فریقین وارد شده واز مسلمات‌است وخود آن دووجود مقدس پیش از اصحاب سرّوراویان حدیث‌ازآن آگاه بودند،دقت درالفاظ حدیث میرساندکه همه‌اعلام بوقوع چنین حادثه‌است نه دستور ایقاع وبوجود آوردن موجبات، آن وزمان وقوع حادثه دراین روایات ذکر نشده ودرابهام خود باقی‌است ومحتمل بود درجای دیگر و در زمان دیگر بوقوع پیوندد وبدین معنی نیست که ازرویهٔ عقلائی وتوسل وبکار بستن سنن طبیعی پیروی‌نشود ، چنانکه عبارت خطابهٔ حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه فَاِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللهَ عَلی نَعْمائِهِ نیز حاکی از ابهام قضیه نسبت بزمان وقوع آنست . خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهده‌دار میشوند دونوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم براه حق پرستی و بهبود وضع مادی وروحی آنها درحدود امکانات وشرائط مساعد ودیگری اتمام حجت و چنانچه درضمن این‌مأموریت بشهادت‌هم برسند سعادتی‌است که نبایدازآن روگردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عده‌ای ازپیغمبران خدا درراه دعوت ورسالت‌خود بدرجهٔ‌شهادت‌نائل شده‌اند ولی‌حجت‌را برمردم‌عصرخودتمام کرده‌اند. ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كانُوا یَكْفُرُونَ بِآیاتِ‌اللهِ وَ یَقْتُلُونَ‌النَّبِیّینَ بِغَیْرِالْحَقِّ(سورهٔ بقره ۶۱) . اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که درشرائط مساعد قیام‌بامر دعوت واصلاح وضع جامعه‌نمودند

از این سنت (فداکاری در راه حق) مستثنی نبوده و بچنین سرنوشتی دچار گشته‌اند ودرهرصورت وظیفه ورسالت خودرا به انجام رسانده‌اند یا بهدایت سواد اعظم مردم توفیق یافته ودرمبارزه بافساد پیروز شده‌اند و یاباتمام حجت بشهادت رسیده اند .
قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ (سورهٔ توبه ۵۲) . والسلام علیکم ۲۵ صفر ۹۱
سیدابوالفضل موسوی

۲

نامهٔ عالمانه‌ای‌است که دانشمند بزرگ آیةالله آقای حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی مدظله از کراچی پاکستان ارسال فرموده اند که قسمت مهمی از آن ذیلا درج میگردد :

بسمه تعالی

هیئت علماء امامیه
محمد شیخ الشریعة — ۱۱۶ پارسی کالونی کراچی ـ ۳
خدمت حضرت‌حجة‌الاسلام‌والمسلمین‌آقای شیخ‌نعمت‌الله‌صالحی دامت برکاته .
معروض‌میدارد : سلامتی‌آنوجود را ازدرگاه احدیت‌خواستارم وامیدوارم نیش قلمتان برای حق بنیانگذار بوده وبرای ظلم ریشه‌کن باشد . اصولا کتاب ، خواننده ونویسنده را بهم نزدیک‌میکند یاازیکدیگر جدا میسازد واتفاقاًکتاب «شهیدجاوید» که هدیهٔ گرانبهای برادر گرامی بود رشتهٔ الفتی بین مخلص وحضرتعالی ایجادکرده که بی‌اختیار درمقام تصدیع برآمده چونکه دروقت مطالعه احساس مینمودم بایك موجود زنده‌مؤمن شجاعی طرف مکالمه‌میباشم‌وحلاوت وجاذبیت بیان‌او اجازه‌نمیدهد صحبت اورا نیمه رها کرده تا آنکه چشمم به این جمله خورد : وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ

و

وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً ، پایان ، تأسف خوردم که وحی ملکوتی قطع‌شد .

همان قسم که پارلمان جهت وکلاء مصونیت ایجاد میکند چوبهٔ منبرهم برای آقایان منبری مصونیت ایجاد کرده وهرچه بفرمایند صحیح‌است وعوامی‌که مایحتاج علماء میباشند تصدیق میکنند واگر احیاناً ازعلماء بپرسند کـه فلان مطلب صحیح است یانه وآن آقاهم اتفاقاً فاضل و باحتیاط باشد جواب میدهد : انشاء الله صحیح است وحضرتعالی این مصونیت‌را ازبین برده وبدون کـلمهٔ انشاء الله جواب داده‌اید اگرچه درآخر کتاب نصیحت‌فرموده‌اید که بامطالب‌کتاب بجنگ صریح منبر نروید. این یك شجاعت شما .

هرجامعه‌ای دارای چهار عنصر اساسی است : علم ۱ . مال ۲ قدرت ۳ . توده ۴ . اگر علم برسه عنصر دیگر حکومت داشت علم میتواند وظیفهٔ ملکوتی خود را انجام دهد وآن جامعه را بسعادت خود برساند ، و اگر هریك ازآن سه عنصر دیگـر ، علم را استخدام نمود علم ، آزادی خودرا ازدست میدهد ونمیتواند در طـریق تکامل خود سیر نماید ووظیفهٔ مقدس خودرا انجام دهد ودر نتیجه ان جامعه روی به انحطـاط گذاشته وعلم که بایستی قلادهٔ طلائی باشد قید خاردار میشود و امروزه روحانیت ما تحت تأثیر دوعامل متضاد واقع شده وهیچیك واقع وحقیقت‌را نمیخواهد یکی قدرت است ودیگری توده لذا بایستی اسلام‌را یا به لهجهٔ چاله میدانی شنید یابانغمهٔ لاله زاری وشما توانستید باهردو مخالفت کنید . این‌هم یك‌شجاعت شما .

نقاش نمونه‌ای درمقابل خود نگه‌میدارد و شاعر بمنظره‌ای چشم میاندازد تا ازآن وحی گیرند ونقشی ترسیم گردد یاشعری گفته شود وحضرتعالی اجتماعی راکه درآن زندگی میکنید مبدء وحی خود قرار داده وآنرا باتغییر اسماء واماکـن شرح داده‌اید وجملات کتاب که ازیکروح متأثر وپرهیجانی تراوش کرده این احتمال را میپروراند . این‌هم ازشجاعت‌است ...

حقیقتاً توضیحات حضرتعالی فوق‌العاده قابل تقدیر است وکاملا جمیع راههای انتقاد فقهی وسیاسی‌را ازآنوجود مقدس برای‌ظاهر بینان دورکرده‌اید وثابت‌نموده‌اید

که حسین علیه‌السلام در تمام مراحل زندگانی خود ازاحکام فردی واجتماعی که‌دین مقدس اسلام تشریع فرموده باندازهٔ عاقلترین وفقیه ترین فرد مسلمان پیروی فرموده وموبمو تطبیق نموده‌است .

غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۹۱ . الاحقر محمد شریعت اصفهانی

۳

نامه‌ای است از دانشمند گرانمایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمد تقی جعفری دامت برکاته :

بسمه تعالی

حادثه‌ای مانندحادثهٔ خونین نینواکه رهبر قهرمانش حسین‌بن‌علی‌علیهما‌السلام است ازبزرگترین‌ذخائرانسانیت درگذرگاه قرون واعصاراست. این واقعهٔ‌عظیم‌انسانی والهی اگر قدرت ادامهٔ‌عظمت ونیروی‌تحریك انسانها بسوی مقاصد عالی‌انسانی‌نداشت ازمرز دشت نینواوسال۶۱هجری تجاوزنمیکرد ونام حسین وحرکت اودرمیان‌سالهای ۶۱هجری وسالی‌که گاندی‌باتمام صراحت اظهارکردکه‌ماراه حسین را پیش‌گرفته‌ایم تکیه‌گاه فداکاران‌جوامع انسانی‌نمیگشت.

این‌سخن امام حسین‌علیه‌السلام که میفرماید: «لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ»عمل‌من دراین‌قیام سرمشق‌شماست»این حقیقت را میفهماندکه جنبش‌آنحضرت برای‌همیشه چون‌چراغی فروزان درراه انسانها میدرخشد وجوامع انسانی باید از این قیام پیروی کنند.

مسلم است‌که درچنین حادثهٔ بزرگی مخصوصاً با فاصله گرفتن صاحب نظران ازجنبهٔ‌عینی‌قضیه ، اختلاف‌نظردرتفسیر وبهره‌برداری ازآن یك مسئلهٔ طبیعی‌میباشد. بدیهی است ازنظر منطق واقع‌بینی، هیچ متفکری نمیتواند چنان واقعه‌ای را

ح

مانند حادثه‌ای که درخانه‌اش ودرمقابل چشمانش اتفاق افتاده است تلقی نموده وهمهٔ خصوصیات قضیه را قاطعانه درمعرض افکار بگذارد.

کتاب«شهیدجاوید»که بقلم متین وواقع جوی دانشمند ارجمند آقای صالحی نجف‌آبادی نوشته شده‌آثار تتبع لازم ودقت نظر درآن کاملا روشن است.

آنچه‌که اینجانب‌ازمطالعهٔ کتاب‌احساس‌کردم اینست‌که ایشان‌کوشش وفعالیت شایسته‌ای درتحقیق حادثهٔ خونین‌کربلا صورت داده وریشه‌های‌آنرا که درهر دورهو جامعه‌ای میتواند‌آموزنده باشد نشان داده‌اند.

البته مسلم است‌که نویسندهٔ ارجمند آگاه‌ترازآنندکه تحقیقات مفیدشان‌را در این‌کتاب بعنوان واقعیات‌بسته وغیرقابل نظرتلقی‌نمایندبلکه ایشان باآین‌گام شایسته راهی پیش پای کاروانیان تحقیق بازکرده‌اندکه باگامهای مخلصانه وعالمانه درآن‌راه پیش بروند و بتدریج حقیقت قیام حسینی را هرچه واقع بینانه‌تر وروشن‌تر منعکس سازند انشاءالله ۱۳۵۱/۳/۲۱ محمدتقی‌جعفری

۴

عالم بزرگوار حضرت حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای علامه دامت‌برکاته از بم کرمان دونامه برای مؤلف «شهید جاوید» ارسال فرموده ودر نامهٔ دوم که بمنظور اجازهٔ نشر نامهٔ اول ارسال شده مرقوم داشته‌اند: «بنظر قاصر حقیر کتاب «شهید جاوید» باعقیده‌ام موافق وشبهات واشکالات ناظرین به فاجعهٔ کربلارا مرتفع مینماید ... و اشکال بعضی برکتاب «شهید جاوید» از عدم تدبر است و در این عصر وزمان شایسته‌است مانند آن منتشر گردد واشخاص روشنفکر استفاده‌نمایند» اینك اولین نامهٔ معظم‌له باعنوان پشت پاکت:

بسمه تعالی

سلام‌علیکم ۱۲محرم ۱۳۹۱–بم‌علامه

حضور محترم حضرتمستطاب قدوة الانام عمدة الاعلام حجة‌الاسلام آقای حاج شیخ نعمت‌الله‌صالحی دامت‌برکاته. بعرض مقدس عالی‌میرساند: لایزال صحت‌وسلامت وعزت وعظمت وسطوت وموفقیت وتأیید وسعادت وجلال‌وجمال ومصونیت ومحفوظیت وجود مسعود را خواستارم و امید آنکه بیمن سعادت و توجهات حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه ازجمیع مکروهات مصون وبرکنار باشید.دراول‌سال۱۳۹۱ هجری‌توفیق رفیق‌گردید بمطالعهٔ‌کتاب «شهید جاوید» نائل‌شدم.

وه! چه‌گوهر گرانبها و تحقیق عمیق وتدقیق دقیق‌آنرا یافته ومقاصد واعتقاد خودم رابه‌احسن وجه برشتهٔ تحریر وبعنوان‌کتاب‌دیدم هر ورقی مطالعه نمودم‌اشتیاق بیشتر پیدا شده تا پایان‌آن عین واقع وحقیقت دانستم لهذا عزم برآن دارم مقداری ازآن بهدوستان ارمغان دهم فعلا۱۲جلد ازآن ارسال میفرمائید برای‌حقیر که‌موجب امتنان خواهد بودوالسلام. علامه

۵

نامهٔ تقدیری است‌که دانشمندگرانمایه ونویسندهٔ شهیرجناب آقای احمدآرام درمورد کتاب « شهید جاوید » مرقوم فرموده‌اند :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

ایام جوانی من مصادف بود بازمانی‌که اقامهٔ مجالس سوگواری حضرت سیدـ الشهداء علیه‌السلام درایام محرم وصفر به اوج خود رسیده‌بود، پدر من که مردمتعبدی بود مرا ازکوچکی باخود بهمجالس موعظه میبرد ، خدایش بیامرزاد که تمسک‌من‌به

دین واخلاق دینی نتیجهٔ همان دیدن دینداری اووپرورش دینی است که از این راه برایم فراهم آورده بود.

کم کم که به عقل رسیدم وکتابخوان شدم وبا قرآن وروح آن انس بیشتری پیدا کردم دریافتم که هر دستاربندی نباید این حق را داشته باشد که برمنبر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برود وهرچه دلش خواست بگوید. بااندازهٔ خودم هرجا مقتضی میشد نهی ازمنکری میکردم ولی چون کاری ازپیش نمی‌رفت سلامت را درآن دیدم که ازمجالس روضه دوری کنم. اینك دراین‌زمان‌چون مردم‌کتابخوان شده‌اند بسیاری از روضه‌خوانان قدیمی روضه نویس شده‌اند ودراین سالهای‌اخیر ازاین‌کتابها بسیار منتشر شده‌که اکثرآنها به مفت نمی‌ارزد. ومن‌کمتر بخواندن چنین‌کتابهائی هوس میکنم وکتاب مستطاب «شهید جاوید» راکه مدتها است منتشر شده به‌همین‌جهت‌اصلا ورق‌نزده بودم ولی بدلیلی ضرورت پیداکرد که‌آن کتاب را بخوانم‌وچون‌آنرا بدست گرفتم تا تمام نکردم برزمین نگذاشتم. دریافت واحساس من از کتاب نامبرده این بودکه سبك نویسندگی آن متین‌وجالب‌ومطالبش بلند وعقل پسند واستدلالهایش‌قوی ومحکم ومنطقش رسا وروشن و تحقیقاتش روشنگر چهرهٔ واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان وجوابگوی‌بسیاری از اشکالاتی است که دراطراف نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام‌دردل روشنفکران‌بود.

اینرا حساس خودم رابه‌دوستی گفتم، اوگفت: «دراطراف این کتاب‌زمزمه‌هائی وجود دارد.» ولی برای من مثل روزروشن است که اکثر این آقایان این‌دستورقرآن کریم راکه باید بسخنی گوش‌داد ونیکوی آنرا پذیرفت و از آن پیروی کرد از یاد برده‌اند وباز به‌گفته‌قرآن‌ازآن‌کسانند که میگویند: ما در راهی میرویم‌که‌پدرانمان رفته‌اند.

اگر دین‌اسلام راه راست است‌که باید راه جهانی شود ونشده است ناگزیر از جائی به بیراهه افتاده است وبازگشتن بهراه صحیح‌آن از نخستین واجبات مسلمانان است. ازخدای‌بزرگ‌مسئلت دارم‌به‌آقای صالحی نجف‌آبادی‌فرصت وقدرت‌وشکیبائی

عنایت فرماید تا باقلم معجزشیم خود کتابی تألیف‌کند ودرآن باهمان‌روش اسلامی‌و عقلائی معلوم کند چه‌چیزهائی ازمسلمانی نیست‌که بیش ازآن چیزهاکه ازمسلمانی است رنگ دین برآن زده شده است تا شاید وسیله‌ای‌شودکه آنانکه فوج‌فوج ازدین پوشیده ماندهٔ خدا بیرون میروند روشنائی خیره‌کنندهٔ‌مسلمانی واقعی را ببینندوفوج فوج بهراه مسلمانی بازگردند. این کار از عهدهٔ این مرد عالم عاقل مخلص دلسوز ساخته است انشاءالله.

۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ احمدآرام

٦

یکی ازوعاظ دانشمند رشت دونامهٔ تقدیر درمورد کتاب «شهیدجاوید» نوشته‌و ضمن یکی ازآندو مرقوم داشته‌اند:

«**حضرت‌آیة‌الله‌ضیابری مدظله‌العالی** فرموده‌اند ، کتاب «شهید جاوید» را از اول‌تا آخر خواندم مؤلف بسیار زحمت‌کشیده وخوب نوشته است» اینك متن یکی از دو نامهٔ معظم‌له :

بسمه تعالی

دانشمندگرانمایه حضرت حجةالاسلام جناب‌آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی زیدعزه‌العالی. کتاب‌مستطاب «شهیدجاوید» که از رشحات قلم محققانهٔ‌آن مؤرخ‌عالیقدر بودبدقت مطالعه‌شد. حقاکسیکه کمترین‌اطلاع‌تاریخی داشته‌باشد میداند که‌چه‌حق‌بزرگی‌بسلسلهٔ‌جلیلهٔ اهل‌منبر پیدا نموده‌اید وحقیقت‌قیام حضرت ابی‌عبدالله‌ـ الحسین علیه‌السلام را باقلمی شیوا ومستدل اثبات فرموده‌اید واین اثر خداپسندانهٔ شما بعدها ثمرات پرفائده‌ای خواهدداشت ومورد توجه‌ارباب‌دانش بالاخص‌نسل‌جوان

واقع خواهد شد.

توفیقات بیش از پیش شما را از خداوند متعال آرزودارم ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۹۱.

۷

نامهٔ تقدیری است که از طرف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ارسال شده است :-

بسمه تعالی

دانشمند محترم جناب آقای صالحی نجف آبادی . موفقیت شما را در تألیف کتاب «شهیدجاوید» که روشنگر چهرهٔ واقعی قیام خونین کربلاست صمیمانه تبریک میگوئیم. لبهٔ تیزانتقادات غیر منطقی همیشهٔ متوجه اصولی ترین اندیشه‌های اجتماعی واصلاحی بوده است. بدینجهت ما معتقدیم که انتقادات غیر اصولی وتعصب آمیزی که براثر ارزندهٔ شما نگاشته یا بصورت بیانیه ایراد شده بهیچوجه ازارزندگی اثرمتین ومنطقی شما نخواهدکاست ودرهرصورت آنهائی که با اندیشه‌های نو وسازنده مبارزه میکنند برای همیشه دراجتماع برتری نخواهند داشت وگذشت زمان تام آنها رازیر پای خواهد نهاد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر امیدوار است که درتألیف آثار مشابهی که نمایشگر چهرهٔ واقعی قرنها مبارزات عادلانهٔ اسلامی میباشد توفیقات الهی نصیبتان گردد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ۱۳۵۰/۸/۱

۸

اهداء بمؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دانشمند معظم حجة الاسلام آقای صالحی نجف آبادی که با تتبع وسیع وتجزیه وتحلیل تاریخی خود پیرامون قیام مقدس سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام، عقده‌های گره‌خورده درگلوی نسل جوان راگشودند بخاطر تحمل آنهمه رنج . محسن خیاطان(خانم) طهران

درعمرخویش خواندم صدنکته از معانی
هر یك چو آب کوثر درپاکی وروانی

تحقیق را بتحقیق هر سوکه ره سپردم
روشن شد از حقایق رازی مرا نهانی

تا با «شهیدجاوید» پیوست جان مشتاق
دل یافت با حقیقت پیوند جاودانی

ای‌کلك حق نگارت از لطف حق مؤید
اندیشهٔ تـو بـاشد الهـام آسمانـی

ارزانی تو آمد از فیض پـاك جانـان
این مایه‌نکته‌سنجی و بن پایه‌نکته‌دانی

کلك‌تو خوش برافکند پرده زچهرهٔحق
بی‌آنکه باکند سست در راه سرفشانی

در کوی نامجوئی فرسود پای (خانم)
تا یافت ره چو عنقا درقاف بی‌نشانی

تشکر ومعذرت :

بدینوسیله ازآیات عظام وحججاسلام ووعاظ بزرگوار و دانشمندان محترم و دانشجویان عزیزوسایر طبقات‌وافرادی‌که نامه‌های تقدیر درموردکتاب «شهیدجاوید» ارسال فرموده‌اند صمیمانه تشکر میشود واز اینکه بسیاری ازنامه‌های پرارزش آن ذوات محترمی‌که اجازهٔ نشر آنها راداده‌اند چاپ‌نشد معذرت‌خواهی میگردد .

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

کتابی که در موضوع قیام مقدس حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه تألیف جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آقا شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی دامت افاضاته نگاشته شده یکی از بارزترین تألیفات عصر حاضر است. من آن را با دقت خواندم و چنین یافتم که علاوه بر اطلاعات عمیق تاریخی فوائد مهمه زیر را در بر دارد:

۱ ـ اعتراضاتی که بر قیام امام علیه السلام شده به بهترین وجه پاسخ داده شده است

۲ ـ اشتباهات بعضی از مستشرقین که در افکار غرب زدگان اثر گذاشته روشن و مبیّن گشته است

۳ ـ قیام آن حضرت بطرز بی سابقه ای با موازین عقلی و اجتماعی تطبیق شده بطوری که بسیاری از اشکالاتی که در ذهن مردم هست خود بخود حل می شود.

۴ ـ مؤلف در این بررسی دقیق تاریخی، روش کاملاً جدیدی را انتخاب کرده و با استفاده از اسلوب علمی خالص و تتبع وسیع راه تجزیه و تحلیل صحیح را در این گونه مسائل نشان داده است.

موفقیت مؤلف محترم را در راه خدمت باسلام و مسلمین از خداوند متعال خواستارم. والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین ورحمة الله وبرکاته

۱۵ صفر ۱۳۹۰ ـ حسینعلی منتظری نجف آبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر که درباره قیام مقدس حسین بن علی صلوات الله وسلامه
علیه بقلم دانشمند معظم حجة الاسلام آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی
نجف آبادی نوشته شده بدون شبهه در نوع خود بی نظیر
است. اینجانب آن را یکبار با دقت خواندم و لذت بردم
و استفاده کردم. از امتیازات این کتاب: تتبع وسیع
و تحقیق و ابتکار و بررسی مسائل تاریخی بر اساس
تجزیه و تحلیل دقیق علمی با اسلوبی کاملاً تازه و به سبکی
و عقل پسند می باشد. و این اثر ارزنده مبین یک
تحول جالبی ثمربخشی در مسائل مربوط به نهضت
بزرگ حضرت سید الشهداء روحی فداه خواهد بود،
و اشکالات و عقده ها را که مخصوصا طبقه روشنفکر
و تحصیل کرده درباره قیام امام علیه السلام در دل
دارند و گاهی بزبان می آورند حل خواهد کرد،
موفقیت بیش از پیش مؤلف محترم را در راه خدمت
بمسلمانان [illegible] خواستارم ۲ ربیع الثانی ۱۳۹۰

علی مشکینی

باضافات ومزایای بیشتر

شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام

اثر : صالحی نجف‌آبادی



اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فِی سَبِیلِ‌اللهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللهِ وَ اُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ

(سورهٔ توبهٔ آیهٔ ۲۰)

آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند وبا نیروهای مالی‌وانسانی‌خود در راه‌خدا پیکارنمودند نزدخدادرجهٔ بزرگتری دارند وهم‌آنان‌کامیاب هستند.

اهداء کتاب:

چون این کتاب پرتوی از تجلیات روح بزرگ و آزادهٔ حسین بن علی علیه السلام است هیچکس را سزاوارتر از خود آنحضرت ندیدم که این اثر ناچیز را بوی تقدیم نمایم.

تقدیم- بتوای سرور مجاهدان! که برای مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد سیاه تاسرحد جانبازی ، عاشقانه پیش رفتی.

تقدیم- بتوای سالار شهیدان ! که بجرم طرفداری از اسلام وحمایت از انسانیت باشمشیر حکومت جنگ طلب وضداسلام یزیدبن معاویه بخون خود غلطیدی.

تقدیم- بتوای فرشتهٔ آزادی وعدالت ! که دربرابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی وقانون شکن تسلیم نگشتی و بخاطر امضاءنکردن حکومت ضد قرآن جباران، در پیش چشم خانواده‌ات بخاك و خون آغشته گشتی

پیشنهاد لازم‌الاجراء :

مسئلهٔ قیام امام حسین علیه السلام یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخی اسلامی است . و علت این پیچیدگی، اختلافات و تعارضاتی است که در مدارك مربوط به این مسئله وجود دارد و بهمین جهت در تشخیص حقیقت این قیام نظرهای متضادی اظهار شده. وازطرفی چون عمل امام حجت است باید واقعیت نهضت آنحضرت شناخته شود تامردم بتوانند ازآن پیروی کنند. بنابر این حرکت امام موضوع یك مسئلهٔ مهم فقهی وعملی است . و تا موضوع حکمی مشخص نشود عمل به‌آن حکم غیر ممکن است .

ازاینرو پیشنهاد می‌شود مسئلهٔ قیام سبط پیغمبر(ص) درحوزه‌های علمیه بهمان سبك درسهای عالی اجتهادی (خارج) ازطرف علمای طرازاول مورد تحقیق قرارگیرد ومحصول اجتهاد آنان منتشرشود تابدینوسیله هم به این آشفتگی که در نوشته‌های نویسندگان وگفته‌های گویندگان وجود دارد خاتمه داده شود وهم مـردم ازسرگردانی نجات یابند وهم پیروی وبهره‌برداری ازقیام عظیم امام میسرگردد .

آنچه شاگردان امام صادق علیه‌السلام نوشته‌اند:

بین کتابهائی که علمای اسلام در بارهٔ قیام امام حسین (ع) نوشته‌اند دو کتاب بنام «**مقتل الحسین**» وجود دارد که دو نفر از شاگردان برجستهٔ امام جعفر صادق علیه‌السلام تألیف کرده‌اند وازپرمایه‌ترین کتابهای مقتل بشمار میرود. نویسندهٔ این دو کتاب، یکی «**لوط بن یحیی**» معروف به «**ابی مخنف**» ودیگری «**هشام بن محمد**» معروف به «**کلبی**» است که هردواز علمای قرن ۲ هجری بوده‌اند ونجاشی در رجال خود ص۲۴۵ وص۳۳۹ شرح حال این دو عالم بزرگوار را با اسامی تألیفاتشان آورده است.

تاریخ طبری:

مطالبی راکه تاریخ طبری درموضوع قیام امام حسین علیه‌السلام نوشته از دوکتاب نامبرده نقل کرده وطبری آنجاکه مطالب تاریخی رااز کتابهای دیگر نقل میکند مورداعتماد علمای شیعه بوده وازاینرو مرحوم سید رضی قدس‌سره بعضی از مطالب نهج‌البلاغه را مانند کلمهٔ ۳۷۳ از کلمات قصار از تاریخ طبری نقل‌کرده و مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی جزء۴ ص۴۰و۴۱ و۴۳و۴۴ به نقل طبری استنادکرده‌است.

کتاب«شهیدجاوید»هم ازآنجهت به‌طبری‌اعتماد کرده که اومطالب مربوط بقیام سیدالشهداء (ع) را از دو کتاب پرارزش تاریخی یعنی مقتل «لوط بن یحیی»ومقتل«هشام بن محمد» نقل کرده. پس آنچه درکتاب حاضراز تاریخ طبری نقل شده مطالبی است که‌دونفر ازشاگردان ممتاز حضرت‌صادق علیه‌السلام درموضوع‌قیام امام‌حسین‌علیه‌السلام نوشته‌اند .

جنبهٔ ملکوتی امام :

پیغمبر و امام دارای دو جنبه هستند: ۱ـ جنبهٔ ملکوتی ۲ـ جنبهٔ بشری.
از نظر جنبهٔ ملکوتی دارای مقاماتی هستند که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است «وَصَحِبُوا الدُّنْیٰا بِأَبْدٰانٍ أَرْوٰاحُهٰا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْاَعْلیٰ»[1] آنان در دنیا با بدنهائی زیستند که جانهای آنها به جایگاه بلندی تعلق دارد».
ولی از نظر جنبهٔ بشری هم سطح مردم دیگر میخورند و مینوشندو . مریض میشوند و میمیرند. و در این سطح است که بهرهبری مردم میپردازند. در این کتاب قیام امام حسین علیه السلام بر اساس جنبهٔ بشری و در سطح زندگی اجتماعی مورد بحث واقع شده تا حرکت آنحضرت بتواند سرمشق مردم دیگر باشد. بدیهی است وقتیکه قیام امام از نظر جنبهٔ بشری بررسی میشود نباید تصور شود که از جنبهٔ ملکوتی حضرتش چیزی کم شده زیرا این نکته برهمه کس روشن است که بیت رسالت بوسیلهٔ جنبهٔ الهی از خداوند کسب فیض میکند و بوسیلهٔ جنبهٔ بشری با مردم انس میگیرد وفیض می بخشد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید:- «اِنّٰا صَنٰایِعُ رَبِّنٰا وَالنّٰاسُ بَعْدُ صَنٰایِعُ لَنٰا»[2] . خداوند نعمت وحی و دین را در درجهٔ اول بما خاندان رسالت

۱ـ نهج البلاغة کلمهٔ ۱۴۷ از کلمات قصار و ارشاد مفید ص ۱۰۸
۲ـ نهج البلاغه نامهٔ ۲۸

ارزانی داشت و مردم بعداً آنرا از ما آموختند و از فیض ما بهره‌مند شدند» .ودرپرتو همین جنبهٔ الهی‌است‌که پیغمبر وامام دارای مقام‌عصمت وشفاعت هستند وبا اذن خدا در کائنات تصرف میکنند چنانکه رسول اکرم(ص) بهاذن‌خدا ماه را دونیم‌کردواین‌مقام بنام ولایت‌تکوینی‌خوانده میشود .

علم غیب امام :

باید دانست‌که خداوند عالم رشته‌های زیادی از علم غیب را به رسول اکرم (ص)تعلیم‌کرده وآنحضرت‌آن‌علوم رادراختیارائمهٔ معصومین علیهم‌السلام گذاشته وعلم غیب پیغمبر وامام بقدری دامنه‌دار است کــه احصای‌آن برای مردم عادی غیر ممکن است .

درروایات‌ماواردشده‌که امام‌عالم بماکان‌ومایکون وماهوکائن‌است[1] ووارد شده که رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله یك میلیون باب علم به علی علیه‌السلام آموخت (خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) ووارد شده که همهٔ علوم پیغمبران وملائکه نزدائمه علیهم‌السلام است[۲].

بنابراین ائمهٔ اهل‌بیت (ع) علاوه بر علوم الهامی‌که دارند وارث علوم‌انبیاء وملائکه وعلوم خاتم پیغمبران صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم‌میباشند. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌درهمان‌زمان کودکی وآغازرسالت‌پیغمبر

۱ــکافی ج۱ ص ۲۶۱البته علوم اختصاصی خداوند از این‌کلی خارج است .

۲ــکافی ج۱ ص ۲۵۵

اکرم(ص) نوروحی ورسالت را میدید وبوی نبوت را استشمام میکرد و آهنگ‌ونوائی از عالم مـاوراء طبیعت میشنید و رسول خدا (ص) بوی میفرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»[1] . تـو میشنوی آنچه‌من میشنوم ومی‌بینی آنچه من‌می‌بینم فقط فرقی که بین‌من‌وتوهست اینستکه توپیغمبر نیستی» .

ونیز آنحضرت بیش ازششصدسال قبل اززمان‌مغولیهااز‌خونریزیها وکشتارهای آنان وازوضع‌قیافه‌ها ولباسها و اسبهای این گروه آدمکش خبر میدهد[2] .

امام‌حسین وسایر ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام‌نیز دارای همان قوهٔ قدسیه‌وهمان احاطهٔ علمی هستند که علـی علیه‌السلام دارا بود.

اساساً فکروعقل ما آن توانائی راندارد‌که بوسعت علم‌غیب امام پی ببرد. اگرخس میتواند بقعردریا برسد فکرناچیز وعقل محدود ما هم میتواند باندازهٔ علم معصوم احاطه پیداکند .

علم امام‌حسین (ع) بشهادت خود :

طبق‌روایات‌قطعی، رسول‌خدا(ص) قبلا شهادت‌حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام را پیشگوئی فرموده بود وخود امام‌حسین (ع) ازهمان زمان کودکی میدانستکه سرانجام شهید خواهد شد.

این مطلب از مسلمات است . ولی‌آیا زمان شهادت آنحضرت هم بطوردقیق معلوم‌بودیانه؟ دراین‌مسئله بین‌علمای‌شیعه دونظر وجود دارد:

۱ــ نهج‌البلاغة اواخرخطبهٔ ۱۹۰

۲ــ نهج‌البلاغة خطبهٔ ۱۲۶

۱ــ یك نظر اینست که آنحضرت بطور سربسته و اجمال میدانست سرانجام شهید خواهدشد ولی آیا این شهادت درهمین سفر خواهدبود یانه این مطلب روشن نبود[1].

۲ــ نظر دیگر اینست که امام از همهٔ جزئیات حوادث آینده و از اینکه درچه زمانی ودرچه نقطه‌ای اززمین شهید خواهدشد آگاه بود و کوچکترین حادثه ازحوادث مربوط به‌شهادت آنحضرت از نظرش مخفی نبود. نهایت اینکه این علم‌غیب امام برای‌وی ایجاد وظیفه نمیکرد بلکه وظیفه داشت طبق مجاری طبیعی‌وعادی عمل‌کند و مثلا مسلم‌بن‌عقیل را برای‌گرفتن بیعت وتهیهٔ نیرو به‌کوفه بفرستد و به‌استناد نامهٔ اطمینان‌بخش وی بسوی‌کوفه حرکت‌کند وازبین‌راه برای مردم‌کوفه نامه‌بنویسد که من همین‌روزها واردکوفه خواهم شد. همهٔ اینها ازنظروظیفهٔ ظاهری بودکه آنحضرت مکلف بود انجام‌دهد بااینکه میدانست به‌کوفه‌نمیرسد و در کربلا شهید میشود . یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده‌اند :

« امام‌علیه‌السلام بموجب اخبارکثیره مقامی‌ازقرب داردکه هرچه بخواهد به‌اذن خدا میتواند بداند وازآن‌جمله است علم به‌تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات‌آن ، و این مسئله هیچگونه محذوری ازراه عقل ندارد وازراه شرع نیز روایاتی‌هست‌که هریك ازائمه لوحی ازجانب خدا داردکه وظائف خاصهٔ وی درآن ثبت است ، و درعین حال

۱ــ این نظرازشیخ مفیدوسید مرتضی وشیخ‌طوسی رضوان‌الله‌علیهم‌است که متن سخنان‌آنان درآخرهمین‌کتاب ازص۴۳۹تا ۴۵۵ درج شده وگروهی از علمای معاصرنیزهمین‌نظررا پذیرفته‌اند .

به‌حفظ ظواهرحال وراه ورسم متعارف زندگی مأموریت دارند[۱]».

و درجای دیگر فرموده‌اند : «این‌علم موهبتی امام (ع) اثری در اعمال او وارتباطی باتکالیف خاصهٔ او ندارد» (رسالهٔ بحثی‌کوتاه در بارهٔ علم امام ص۹) . وباز دربارهٔ اینکه امام(ع) باتغییر شرائط ، روش‌خود را تغییرمیداده و در هرمرحله‌ای تصمیم جدیدی میگرفته فرموده‌اند : « روش امام درخلال مدت‌قیام بحسب‌اختلاف اوضاع واحوال‌مختلف‌بوده» (رسالهٔ نامبرده ص ۲۹) و درص۳۰ سخنی بدین مضمون فرموده‌اندکه : گزارش مسلم‌بن‌عقیل اثبات میکرد اوضـاع سیاسی مساعد و کوفه برای پذیرفتن امام آماده‌است وهنگامیکه سیدالشهداء علیه‌السلام بسوی‌کوفه رهسپارشد شرائط نهضت‌فراهم وعراق برای‌قیام‌آنحضرت مهیابود[۲].ونیز دربارهٔ اینکه سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه پس‌از دگرگون‌شدن اوضاع کوفه ازفکرتسخیر عراق منصرف شده و حالت دفاعی بخودگرفته فرموده‌اند : «روش قیام‌وجنگ‌تهاجمی‌را بقیام‌دفاعی تبدیل فرمود»[۳] (رسالهٔ نامبرده، ص۳۱) . بدیهی است اینکه امام (ع) با تغییر اوضاع و احوال برنامهٔ خودرا تغییرمیداده برای اینست‌کـه طبق مجاری طبیعی وعلم‌عادی عمل میکرده زیرا اگرطبق‌علم غیب عمل‌میکرد تغییر برنامه معنی نداشت.

۱ــ این نظر ازاستاد علامهٔ طباطبائی مدظله است‌که ازروی خط معظم‌له رونویس شد.

۲ــ این مطلب درهمین‌کتاب ازص۲۹ بعدبطورکامل تشریح شده است.

۳ــ این مطلب درهمین‌کتاب ازص۲۲۵ بعد تشریح شده است .

توجه :

معلوم شدکه طرفداران نظر ۱ـ و ۲ـ هردوگروه اتفاق دارند که امام‌حسین(ع) وظیفه داشته‌است طبق موازین عادی عمل‌کنند . بنابراین قیام‌آنحضرت نیز باید براساس موازین‌عادی بررسی شود ، ازاینروکتاب حاضر نهضت عظیم حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را ازنظر مجاری عادی و با صرف‌نظر ازعلم غیب‌امام بررسی‌کرده تاهم طبق‌اتفاق هردوگروه ازعلماء رفتارکرده باشد وهم عمل سبط پیغمبر (ص) بتواند سرمشق مردم دیگر واقع‌گردد .

مقدمه :

بین‌کسانی‌که دربارهٔ قیام مقدس امام حسین علیه‌السلام و برنامهٔ آنحضرت نظر داده‌اند گروههای گوناگونی وجود دارند که نظرهای گوناگونی داده‌اند :

۱ــ گروهی‌گفته‌اند : برنامهٔ امام این‌بودکه خود وخانواده وکمی ازیارانِ برگزیده‌اش را به‌کربلا ببردکه خود و یـارانش کشته شوند و خانواده‌اش به اسیری بروند تا از این راه حکـومت بنی‌امیه رسوا شود و بدینوسیله اسلام زنده‌گردد[1] .

بعضی دیگر میگویند امـام میخواست خود را به‌کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش‌را ازخداوند دریافت‌کند و به‌بالاترین درجات سعادت برسد[2] .

۳ــ برخی هم میگویند: قیام امام دو وجهه‌داشته وجههٔ ظاهر و وجههٔ باطن. ازنظر وجههٔ ظاهرچنین‌مینمودکه میخواهد درکوفه‌تشکیل

۱ــ مقدمهٔ بررسی‌تاریخ عاشورا ص۳۳ وگفتارعاشوراء ص ۲۹ و۱۵۴ چاپ ۱۳۴۶

۲ــ لهوف ص۲۳. صاحب لهوف‌آیهٔ «واقتلواانفسکم» را برای تأیید ادعای خودآورده است .

حکومت بدهد و با قدرت حکومت، اسلام‌را زنده‌کند ولی از نظر وجههٔ باطن میدانست به‌کوفه نمیرسد ودرکربلا شهید میشود.

۴ـ یك‌گروه باانصاف ازاهل‌سنت قیام‌آنحضرت‌را یك‌قیام‌اصلاحی غیرقابل‌اجتناب درمورد حکومت‌اسلامی دانسته و حرکت فرزند پیغمبر را تاسرحد اعجاب تقدیس‌کرده‌اند[۱].

۵ـ گروه‌دیگری ازاهل‌سنت به‌حرکت‌امام باچشم‌انتقاد نگریسته وگفته‌اند: جنبش حسین‌بن‌علی(ع) یك شورش ابتدائی حساب نشده بود که لازم‌بود حکومت‌وقت برای حفظ نظم وآرامش‌آنرا سرکوب‌کند ! . این‌گروه دراین‌باره حدیثی از رسول‌خدا (ص) بدینصورت نقل میکنند که: «مَنْ اَرادَ اَنْ یُفَرِّقَ اَمْرَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَهُوَ جَمیعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیْفِ کائِناً مَنْ کانَ[۲] کسی‌که بخواهد میان امت اسلامی تفرقه بیندازد با شمشیر سرکوبش کنید هرکس‌میخواهد باشد ». اینان حدیث مزبور را باقیام امام‌حسین علیه‌السلام تطبیق میکنند[۳].

نظر فراموش‌شده:

۶ـ نظر دیگری درحدود ده قرن‌پیش‌ازطرف بزرگان‌علمای شیعه دربارهٔ قیام امام(ع) اظهار شده‌که دراین اواخر تقریباً فراموش گشته و کمتر به‌آن توجه میشود. این نظر از سخنان علمای بزرگی چون شیخ

۱ـ عباس محمود عقاد وعبدالله علائلی مصری ازاین‌گروهند.

۲ـ العواصم من‌القواصم ص۲۳۲

۳ـ این حدیث اگرمجعول نباشد با طغیان یاغیان سرکشی چون معاویه ویزید قابل انطباق است نه‌باقیام حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام.

مفید وسیّدِ مُرتضی وشیخ‌طوسی رضوان‌الله‌علیهم استفاده‌میشود.

این‌علمای بزرگ شیعه‌که ازپایه‌گذاران اسلوب علمی و اجتهادی درفقه واصول وتفسیر وکلام بشمار میروند چون به زمان ائمهٔ معصومین سلام‌الله‌علیهم نزدیك‌تر بوده ودارای‌روش‌تحقیقی واجتهادی درعلوم‌اسلامی میباشند بیشتر وبهتر میتوانسته‌اند دربارهٔ قیام‌مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه به‌بررسی‌بپردازند وبرنامهٔ آنحضرت رابصورتی بی‌پیرایه‌تر وخالص‌تر درك وتشریح نمایند.

ازاین جهت دراین کتاب نظراین دانشمندان بزرگ بیشتر مورد توجه واقع‌شده بلکه میتوان‌گفت: قسمت اعظم‌کتاب همین نظر را تشریح کرده و توضیح داده است (متن نظراین علمای بزرگ در همین‌کتاب از ص۴۳۹ ببعد درج‌شده است).

نتیجهٔ بررسیها :

ازمجموع بررسیهائی‌که دراین‌کتاب شده این نتیجه بدست‌میآید که‌حرکت سیدالشهداءسلام‌الله‌علیه علاوه برجنبهٔالهی‌وآسمانی‌که دارداز نظر سنتهای عقل وقوانین اجتماعی نیزحرکتی عاقلانه‌وضروری وغیرقابل اجتناب بوده واگر ازجنبهٔ امامت‌آنحضرت هم صرف‌نظر شود نهضت‌وی ازدیدگاه یك سیاستمدار ورزیده وبافراست نیزخردمندانه‌ترین و واقع بینانه‌ترین نهضت بشمار میرود .

و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه وزنده وقابل پیروی است وازاینجهت تاریخ قیام حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام ازباارزش‌ترین مباحثی‌است‌که سزاواراست‌برای درس‌گرفتن ازآن،مورد

بررسی وتحقیق قرارگیرد. ازاینرو دراین کتاب قیام امام ازمجرای کارهای عقلائی ومجاری طبیعی بررسی شده تا مکتب زنده وارزندهٔ آنحضـرت دیگران رانیزرهبری نماید وجوانمردان آزاده بتوانند ازجنبش آموزندهٔ پیشوای مجاهدان درس بگیرند وطبق آن عمل نمایند زیرا همانطورکه بحکم آیهٔ «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله سرمشق مردم است عمل امام نیز سرمشق و راهنمای مردم است چنانکه خود امام‌حسین فرمود: «لَکُمْ فِیَّ اُسْوَةٌ»[1] دراین‌مبارزه عمل‌من سرمشق شماست». بنابراین مسلمانان بایدبرنامهٔ عملی آنحضرت رابطور صحیح درك‌کنند وازآن پیروی نمایند.

ضمناً تذکر این‌نکته لازم است‌که‌چون یکی ازاهداف این کتاب جوابگوئی به‌گفته‌های بعضی ازاهل‌سنت وخاورشناسان بوده مطالب آن طوری بیان شده‌که بتواندجوابگوی آنان باشد.

ناگفته نماندکه دراین‌کتاب‌گاهی دلیلهای روشن تاریخی نگارنده را به‌راهی برده‌که‌به‌پیروی ازشیخ‌مفید وسیّدمرتضی‌وشیخ طوسی‌رضوان‌الله علیهم برخلاف بعضی‌ازمطالبی که ازقرن ۷هجری ببعد بین‌مردم مشهور شده‌نظر داده است .

ازصاحب‌نظرانی‌که مطالبی را برخلاف آنچه‌تاحال‌فکرمیکرده‌اند دراین‌کتاب میخوانند انتظار میرودآن مطالب را بادقت بیشتری‌بخوانند آنگاه اگر نقاط ضعفی درآن یافتند نگارنده را آگاه سازند تا ازنظر صائب آنان برای رفع نواقص‌کتاب استفاده شود.

ضمناً یادآوری این نکته مناسب است‌که‌مطالب این‌کتاب‌درطول

۱ــ تاریخ طبری جلد۴ص ۳۰۴ ومقتل خوارزمی ج۱ص ۲۳۵

قریب‌هفت سال درهرفرصت مناسبی یادداشت وجمع‌آوری شده وبتدریج تنظیم‌گشته‌است. وبعضی ازمطالب حساس آن باافـراد صاحب‌نظـر مورد بحث واقع شده وبعداً کتـاب درمعرض مطالعهٔ چند نفر ازعلمـای قم‌و طهران وتبریزدرآمده‌وهریك نظرخود را درموضوعات مختلف‌آن‌اظهار داشته‌اند وهمین برخورد انظار وافکار مختلف به‌روشن شدن‌مطالب‌کتاب کمك‌کرده است.

ازاینرو، تشکرات صمیمانهٔ خودرا به‌دانشمندانی‌که ازبذل وقت وفکر خود دراین راه دریغ‌نکرده‌اند تقدیم میداریم.

و چون شخصیت عظیم و عالمگیر **حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام** و چراغ پرفروغی‌که درراه انسانیت روشن ساخته، ابدی و جاویدان است مناسب دیدم نام این‌کتاب‌را «**شهیدجاوید**» بگذارم. درود جاویدان ما برروح پرشکوه تو، ای «**شهیدجاوید**» !

ایران ـ قم **۵شهریور ۱۳۵۰** / **۵ رجب ۱۳۹۱** **نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سرآغاز:

نام حسین بن علی علیها السلام همراه با یك فاجعهٔ خونین و یك سلسله حوادث دلخراش است که‌دورنمای وحشتناك آن،قلب را میلرزاند ووجدان را ناراحت میکند وحس کنجکاوی انسان را برمیانگیزدکه در بارهٔاین حادثهٔ غم‌انگیز به‌بررسی وتحقیق بپردازد وازعلل وعوامل وسایرجهات مربوط بآن جستجو نماید .

اگر ازدریچهٔ چشم‌یك فردشیعهٔ ساده باین حادثه نگاه‌کنیم‌ممکن

است با یك جملهٔ کوتاه به بحث وگفتگو خاتمه دهیم ومثلا بگوئیم :
حسین بن علی (ع) امام بود ووظیفهٔ مخصوصی داشت که بآن عمل کرد وجای هیچگونه بحث وگفتگو وچون وچرا نیست .
ولی اگر بخواهیم بحث وتحقیق تاریخی بکنیم واین حادثه را نیز مثل سایر حوادث تاریخی تجزیه وتحلیل نمائیم باید باتوجه به متون اصلی تاریخ وبه کمك عقل ومنطق به کنجکاوی وبررسی بپردازیم .
دراین کتاب بطریق دوم بحث شده و بررسی وتحقیق ـ براساس منطق واستدلال ـ دربارهٔ نهضت تاریخی امام حسین(ع) دنبال گشته ، زیرا اگر بحث ، جنبهٔ تحقیق تاریخی داشته باشد واین جنبش عظیم از نظر تاریخ ، تجزیه وتحلیل شود فائدهٔ آن عمومی تر خواهد بود ومردم غیرشیعه نیز بمطالعهٔ آن ، رغبت خواهند کرد .
وبرای تحقیق کامل دراین موضوع لازم است درچند بخش گفتگو شود :

۱ـ دربارهٔ علل وعوامل قیام امام حسین(ع).
۲ـ ماهیت قیام .
۳ـ مراحل قیام .
۴ـ هدف قیام .
۵ـ نتائج وآثار .

بخش اول

علل قیام:

امام حسین (ع) ومحیط سیاسی اسلام :

حکومت عدالت‌کش معاویة بن ابی‌سفیان بامرگ وی بپایان‌رسیده ویزیدبن معاویه هنوزجای‌پای خودرا محکم‌نکرده وبهترین فرصت‌پیش آمده است‌که مردم‌آزادیخواه ، نیروهای خود را متشکل‌کنند وخلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگردانند ودر پرتوقدرت خلافت ،اجتماع ناسالمو رنجوری راکه زیرضربات شلاق حکومت ضداسلام معاویه‌چون بیمار محتضری شده است ازچنگال اهریمن ظلم برهانند.

بدیهی‌است برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود ، قبل‌از هرچیز وجود رهبرلایقی لازم است‌که درپرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این‌کار اقدام‌کند ، و لایق‌ترین شخصیتی که مورد احترام دوست ودشمن است وحقاً اوباید در این موقع حساس با دردست‌گرفتن قـدرت خلافت،جهان‌اسلام‌را ازاین‌وضع‌پریشان نجات‌دهد،حسین‌بن‌علی(ع) است.

محیط سیاسی اسلام تشنهٔ قیام و اقدام او است ، و روح بزرگ و اصلاح‌طلب امام‌هم پیش ازوقت ،منتظر فرصت بود[1] که پس‌ازمرگ‌معاویه اگر شرائط ، مساعد باشداصلاحات وسیعی را درزمینهٔ تشکیل‌حکومت وسایر شئون حیاتی مسلمانان شروع‌کند وازکشور اسیر وضربت خوردهٔ اسلام ،کشوری‌آزاد وآباد بسازد وچنانکه‌آرزوی مردم عدالتخواه است جهان اسلام را بسوی تکامل مادی ومعنوی رهبری نماید.

این بود محیط سیاست اسلام ، واین بود موقع امام حسین (ع)، واین بودآرزوی مردم .

ولـی پیش ازآنکه ازطرف امام حسین (ع) وسایر مـردم برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قیام واقدامی بشود حکومت‌یزید پیشدستی‌کرد وبرای جلوگیری ازهرگونه جنبش اصلاحی ،حسین‌بن‌علی وچندنفر ازشخصیتهای دیگر را تحت فشار قرارداد‌که بایزیدبیعت‌کنند وحکومت اورا برسمیت بشناسند[2] .

۱ــ پس ازوفات حضرت‌مجتبی (ع) شیعیان‌عراق ازامام حسین(ع)دعوت کردندکه‌برضدمعاویه قیام‌کند. امام جواب‌داد: بین‌ما ومعاویه پیمان‌صلحی‌استوار است ومن‌آنرا نمی‌شکنم، پس آنگاه‌که معاویه بمیرد دربارهٔ قیام فکری خواهم کرد. (ارشادمفید، ص۱۷۹)

۲ــ ارشاد، ص۱۷۹و۱۸۰

حکومت یزید باتکای قدرت سرنیزهٔ خود ازامام خواسته است‌که قبل ازهرچیز،خلافت فرزند معاویه را برسمیت بشناسد وتسلیم بی‌قید و شرط وی‌گردد و دربارهٔ این مطلب بقدری پافشاری وسختگیری‌کرد که حسین‌بن علی (ع) درمعرض خطر بازداشت وشاید هم‌کشته شدن قـرار گرفت وقیام خودرا ازهمینجا شروع‌کرد .

پس قیام امام باتهاجم حکومت یزید شروع شده است .

ما دربخش اول باید علل وعوامل قیام امام را بطور کامل توضیح دهیم وچون قیامآنحضرت ، با تهاجم حکومت شروع شد و امـام برای نپذیرفتن خلافت یزید بسختی مقاومت‌کرد و بعـد ازآن حضرتش برای تشکیل‌حکومت اقدام‌کردبایددراین بخش دربارهٔسه‌موضوع‌گفتگو‌کنیم:

۱ــ چرا حکومت یزید تااین حدفشارآوردکه از امام حسین(ع) برای یزید بیعت بگیرد ؟

۲ــ چرا امام برای‌نپذیرفتن خلافت یزیدتا این حدمقاومت‌کرد؟

۳ــ چرا برای تشکیل حکومت اقدام نمود ؟

پس عوامل قیام امام را بایدازدوناحیه بررسی نمائیم:

یکی ازناحیهٔ دستگاه حکومت .

ودیگری ازناحیهٔ حسین‌بن علی (ع) .

از ناحیهٔ حکومت :

بدیهی‌است‌که چون‌حکومت‌یزیدبراساس سلطنت فردی‌واستبدادی استوار بود وفقط ارادهٔ یزیدبودکه چرخ حکومت رابه‌گردش‌درمیآورد وسایر ارکان حکومت،غلامان جان‌نثار بودند وبغیر ارادهٔ یزید،اراده‌ای

نداشتند ازاینروآن قسمت ازعلل قیام امام راکه از ناحیهٔ حکومت است باید درشخص یزید جستجوکرد .

پس‌ازدقت‌کامل‌بنظرمیرسدتهاجم‌وفشاری‌که ازطرف یزیدبن‌معاویه متوجه امام حسین (ع) شد معلول سه علت بوده است :

۱ـ تثبیت حکومت .

۲ـ عقدهٔ حقارت .

۳ـ حس انتقامجوئی .

۱ـ تثبیت حکومت

دربارهٔ علت‌اول‌ممکن‌است‌کسی بپرسد : یزید برای تثبیت‌سلطنت خود چه‌احتیاجی به‌بیعت امام حسین (ع) داشت ؟ ولیعهدی یزیدکه با قدرت سرنیزه ونیروی بیت‌المال‌بی‌حساب‌کشور برقرار واستوار شده‌بود[۱] وپس ازمرگ معاویه ، بدون‌شك فرزند وی برمسند خلافت اسلامی‌تکیه میزد وزمام حکومت را بدست میگرفت.

دیگر چه ضرورتی داشت‌که برای جلب‌موافقت حسین‌بن‌علی(ع) به‌نیروی سرنیزه متوسل شود واین همه رسوائی وبدنامی بیارآورد ؟!

برای جوابگوئی وتوضیح مطلب باید بگوئیم :

چون ولیعهدی یزید زیر برق سرنیزه و درخشش درهـم و دینار به ملت مسلمان تحمیل شده بود و مـردم ازآن ناراضی بودند ، پس از مرگ معاویه بدون تردید افکارعمومی متوجه شخصیت‌های بزرگی میشد که لیاقت خلافت را داشتند و همهٔ مردم آرزو میکردند شخص لایق و

۱ــکامل‌ابن‌اثیر،جلد۳ص ۵۰۳تا ۵۱۱

شایسته‌ای که دلخواه مردم است به زمامداری برسد وقیافهٔ حکومت را تغییر دهد وسلطنت استبدادی را به حکومت عادلانهٔ اسلامی برگرداند.

ومعلوم بود درمیان شخصیت‌هائی که بعد از مرگ معاویه نامشان برسرزبانها میافتاد در درجهٔ اول، حسین بن علی (ع) بود.

امام حسین (ع) در نظر ملت مسلمان بقدری بزرگ بودکه اگرمردم آزاد بودند بدون تردید اورا برای خلافت برمیگزیدند واگر خود آن حضرت، خلافت را قبول نمیکرد هرکس را که او برای زمامداری تعیین میکرد اکثریت عظیم ملت می‌پذیرفتند، زیرا حسین بن علی(ع) علاوه براینکه بزرگترین شخصیت ازخاندان پیغمبر (ص) بود، از نظر کفایت ودرایت وبزرگواری و وسعت نظر و بلندی همت وسایر صفاتی که برای یك زمامدار لایق لازم است، در درجهٔ اول قرار داشت ودوست ودشمن به‌عظمت وشخصیت بی‌نظیراو اعتراف داشتند.

دراینصورت پیداست که اگر چنین شخصیتی خلافت یزیدرا می‌پذیرفت اکثریت مردم به‌پیروی او تسلیم یزید میشدند وراه حکـومت برای وی هموار میشد.

بنابراین، بیعت کردن حسین بن علی (ع) یعنی: بیعت کردن اکثریت مردم مسلمان.

روی همین حساب بودکه یزید میخواست برای تثبیت سلطنت خود موافقت اجباری آنحضرت را جلب کند تادیگران هم ازاو پیروی نمایند.

اکنون برای اینکه عظمت مقام امـام حسین (ع) حتی در نزد دشمنانش و درنزد عمال حکومت وطرفداران بنی‌امیه معلوم گردد بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم:

امام حسین (ع) درنظر معاویه :

به معاویه گزارش داده‌بودند که‌ممکن‌است حسین‌بن‌علی (ع) در آینده انقلاب‌کند، ازاینرو نامه‌ای به‌آنحضرت نوشت و درآن‌نامه امام راازقصد انقلاب برحذر داشت .

امام در جواب معاویه نامه‌ای تند و تکان دهنده و در عین‌حال نصحیت‌آمیز نوشت و درآن برخی از جنایات معاویه را برشمرد و از تحمیل ولیعهدی یزید وسگ‌بازی وشرابخواری اوذکری بمیان آورد .

یزید که دید حسین‌بن‌علی (ع) ازشرابخواری وسگ بازی اویاد کرده‌است‌به پدرش‌گفت: نامه‌ای برای‌آنحضرت بنویسد واورا تحقیر کند وعلی‌بن‌ابیطالب‌را به‌زشتی یاد نماید. معاویه به‌یزید گفت : من‌چگونه از حسین‌بن‌علی عیبجوئی وبدگوئی کنم ؟! بخدا قسم من هیچگونه عیبی در وی نمی‌بینم. « فَوَاللهِ ماأَرَیٰ فیهِ مَوْضِعاً لِلْعَیْبِ » .[1]

بدینگونه معاویه درخلوتگاه‌کاخ وجلسهٔ محرمانه درحضوریزید ازحسین‌بن علی (ع) بعظمت یاد میکند .

درنظر فرماندار مدینه :

هنگامیکه فرماندار مدینه، ولیدبن‌عتبة‌بن‌ابی‌سفیان دستوریزید رادربارهٔ بیعت‌گرفتن ازامام‌حسین (ع) دریافت‌کرد وامام‌را شبانه‌دعوت نمود که‌بیعت‌کند وآنحضرت تافرداصبح مهلت‌خواست،مروان‌حکم‌گفت: همین‌جا از حسین‌بن علی بیعت‌بگیر واگر نپذیرفت سرش‌را برگیر ولی پیشنهاد مروان پذیرفته نشد وامام بیرون رفت .

۱ــ رجال‌کشی،طبع نجف،ص۴۹

در اینجا فرماندار مدینه بمروان گفت : تو پیشنهادی بمن کردی که اگر بدان عمل میکردم دین من از بین میرفت ، بخداقسم اگر سلطنت وثروت همهٔ دنیارا بمن بدهند راضی نمیشوم حسین بن علی را بکشم .
« وَاللّٰهِ مٰا اُحِبُّ اَنَّ لِی مٰاطَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَغَرُبَتْ عَنْهُ مِنْ مٰالِ الدُّنْیٰا وَمُلْکِهٰا وَاِنّی قَتَلْتُ حُسَیْناً » .[۱]

در نظر شَبَث بْن رِبْعِیّ :

شَبَث بن رِبْعِیّ که اول ازامام حسین (ع) دعوت کرد وبعداً ابن زیاد اورا بجنگ امام فرستاد وازفرماندهان قشون ابن زیاد بود چندسال بعد ازحادثهٔ کربلا درزمان حکومت مُصْعَب بن زُبَیْر از فاجعهٔ عاشوراء یاد میکرد وبانگرانی وپشیمانی میگفت : آیاشما تعجب نمیکنیدکه ماپنج سال دررکاب علی وحسن بن علی باخاندان ابی سفیان جنگیدیم . آنگاه بفرمان پسرمعاویه وابن زیاد پسر آن زن زناکار (سُمَیَّه) باحسین بن علی (ع) که بهترین مردم روی زمین بود، جنگیدیم واورا کشتیم . وه ! که این چه گمراهی بزرگی است. « ثُمَّ عَدَوْنٰا عَلیٰ ابْنِهِ وَهُوَ خَیْرُ اَهْلِ الْاَرْضِ نُقٰاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعٰاوِیَةَ وَابْنِ سُمَیَّةَ الزّٰانِیَةِ . ضَلاٰلٌ یٰالَکَ مِنْ ضَلاٰلٍ » .[۲]

در نظر عمر بن سعد :

عمر بن سعد ، پس از واقعهٔ کربلا از روی کمال ناراحتی و تأسف میگفت : وای برمن که ازابن زیاد، ظالم بن فاجر، اطاعت کردم وازدستور

۱ــ ارشاد مفید، ص ۱۸۰
۲ــ طبری، ج ۴، ص ۳۳۲

حاکم‌عادل، حسین بن‌علی (ع) سرپیچی نمودم ![1]

دقت :

درجائیکه‌در کاخ اختصاصی‌معاویه‌سخن‌ازشخصیت‌حسین بن‌علی(ع) درمیان‌است وامام‌حسین(ع) در نظر معاویه هیچ‌نقطهٔ ضعفی‌ندارد .

ودرنظر فرماندار مدینه همهٔ ثروت و سلطنت دنیا بقدر شخصیت حسین بن علی (ع) ارزش ندارد .

و در نظر شبث بن ربعی (افسر عالی رتبهٔ قشون عمر بن سعد) حسین بن‌علی (ع) ازهمهٔ مردم روی‌زمین بهتراست .

ودرنظر عمر بن سعد، آنحضرت حاکم عادلی‌است‌که اطاعتش‌واجب ومایهٔ سعادت‌است .

دراینصورت مسلّم‌است‌که درنظر مسلمانان آزادیخواه و عاشقان حق وعدالت ، حسین بن علی (ع) تنهامردی‌است که اگر شرائط مساعد باشد میتواند باتکای قرابت بارسول‌خدا (ص) ولیاقت شخصی ومحبوبیت عمیقی‌که درافکار عمومی دارد زمام حکومت‌را بدست بگیرد و براساس عدالت اسلامی تمام طبقات مردم‌را از حقوق خود برخوردار سازد .

بااین مقدمات معلوم‌است‌که نام حسین بن‌علی (ع) درسراسر کشور پهناور اسلامی دربین دوست ودشمن بعنوان بزرگترین شخصیت جهان اسلام ولایق‌ترین پیشوا ورهبر ازخاندان پیغمبر(ص) برسر زبانهاست و همه‌جا ازبزرگی ولیاقت و محبوبیت‌وی گفتگو میشود وهرکس به‌اسلام‌و پیغمبر اسلام ایمان‌داردبه‌حسین عزیز، عشق میورزد .

۱ــ تذکرهٔ سبط،ص ۲۵۹

وتردیدی نیست‌که پس‌از مرگ معاویه نام امام‌حسین (ع) بیشتر برسر زبانها میافتد و مردم عدالتخواه ، آنحضرت را بعنوان کاندیدای خلافت تعیین‌میکنند واکثریت‌عظیم ملت اگر آزادباشند اورا بیدرنگ بخلافت برمیگزینند .

با اینوضع معلوم است که یزیدبن معاویه پس از مـرگ پدرش نمیتواند وجود چنین شخصیت بزرگ ونیرومندی‌را تحمل‌کند وازاینرو باشتابزدگی ، پیش‌از آنکه خبر مرگ معاویه درهمه‌جا منتشرشود برای حاکم مدینه مینویسدکه ازحسین‌بن علی بیعت بگیر[1] .

فرزندگستاخ معاویه میخواهد باتحمیل‌کردن خلافت خود برامام حسین (ع) بایك‌تیر دونشان بزند یعنی : هم رقیب بسیار نیرومندی را ازمیدان بیرون‌کند وهم ازطغیان افکار عمومی و احساسات ملـی بنفع حسین‌بن‌علی (ع) جلوگیری نماید . و بدینگونه در طلیعهٔ زمامداری ، زیربنای حکومت ضد اسلام خود را محکم سازد و سلطنت خویش را تثبیت کند .

پس‌معلوم‌شد یکی‌ازعلل فشار وتهاجمی‌که ازطرف‌یزیدبن معاویه برامام‌حسین (ع) واردشد انگیزهٔ تثبیت سلطنت بود .

۲ـ عقدهٔ حقارت :

این نکته راهمه‌میدانند که‌بدست‌آوردن مقامات سیاسی همیشه براساس لیاقت وکفایت نیست بلکه‌گاهی افرادنالایق بابندوبست وتوطئه وحق‌کشی ورشوه وگاهی‌باریختن‌خون‌بی‌گناهان، مقامی‌را احرازمیکنند

۱ــ طبری،ج۴ص۰ ۲۵ وارشادمفید،ص ۱۷۹

وقدرتی‌را بدست میآورند ودارای شخصیتی میشوند .

این‌قدرت وشخصیت، یك‌قدرت وشخصیت کاذب و بی‌پایه‌است که با برطرف شدن‌عوامل‌فشار واجبار درهم‌فرو میریزد ونقش برآب‌میگردد.

وصاحب این‌قدرت و شخصیت خودش بهتر میداندکه در دل مردم جاندارد ونمیتواند بافشار واجبار ، علاقه ومحبت مردم‌را جلب‌کند . و این یکرنج روحی وعذاب درونی‌است‌که گرفتار آنست .

حالا اگر این‌شخص صاحب‌مقام، درمقابل‌خود یك‌شخصیت‌بزرگ علمی وسیاسی مثل حسین بن علی‌را ببیند که دراعماق دل مردم جاگرفته وقلبهارا تصرف کرده‌است تاچه‌اندازه در خود احساس حقارت میکند و تاچه‌اندازه ازاین‌عقدهٔ روحی رنج میبرد ؟ خود او بهتر میتواند اندازهٔ این‌عذاب روحی‌را شرح دهد .

منصوردوانیقی،خلیفهٔ خونخوارعباسی دربارهٔ امام‌جعفرصادق (ع) میگفت : این جعفربن‌محمد مثل استخوانی درگلوی‌من گیرکرده‌است. «هٰذٰا الشَّجیٰ الْمُعْتَرِضُ فِی‌الْحَلْقِ» [۱].

یزیدبن معاویه از روزی که چشم باز کرده ودست چپ و راست خودرا شناخته‌است بانام امام‌حسین (ع) آشنا شده وهمیشه اسم امام را همراه بایك‌سلسله فضائل ومناقب شنیده‌است .

آنروز که نطفهٔ یزید هنوز منعقد نشده بود،حسین بن علی (ع) دارای شخصیت ممتاز وبرجسته‌ای بود ودرنزد همهٔ‌مسلمانان مقام‌شامخی داشت‌ومردم‌آنحضرت رابابرادرش‌امام‌حسن‌مجتبی(ع) اززبان‌پیغمبرخدا بعنوان دوسرور وسالار جوانان اهل بهشت میشناختند .[۲]

۱ـ بحار،جلد۱۱ ص۱۵۴، طبع قدیم
۲ـ مقتل خوارزمی، ج۱ ص۹۲

یزیدبن معاویه در طول چندین سال بخوبی فهمیده بود که امام حسین(ع) نزدطبقات مختلف‌مردم چه‌محبوبیت عمیق وریشه‌داری‌دارد .

و نیز ازعظمت‌مقام‌پدر امام حسین (ع) بخوبی‌آگاه بود . وبه‌مقام ارجمند مادرش نیز پی‌برده بود .

وازهمه بالاتر بخوبی میدانست نهضت بزرگ وجهانگیراسلام‌که اینهمه مواهب‌را نصیب مسلمانان‌کرده‌است، بدست جدحسین‌بن‌علی(ع) پایه‌گذاری شده و بافداکاریهای پدراو بثمر رسیده‌است .

وبخوبی میدانست که خاندان بنی‌امیه بیشتر ازبیست‌سال بااسلام مبارزه‌کردندو سرانجام در فتح مکه در برابر نیروی ارتش اسلام تسلیم شدند وپیشوای پرگذشت ودلسوز اسلام آنانرا که اسیر قدرت‌اسلام‌بودند آزادکرد وخاندان ابی‌سفیان ازآنروز درردیف آزادشدگان اسلام‌بشمار آمدند .

وبخوبی میدانست‌که این قدرت وشخصیت کاذبی‌که پدراو و بعداً خوداو بدست آورده‌اند درزیر لوای اسلام وبنام اسلام بوده وهست .

یزید جوان که تازه برمسند حکومت تکیه زده‌است ، این مطلب را درطول چندسال‌که ازعمرش گذشته بخوبی فهمیده‌است که محبوبیت وعزت حسین‌بن‌علی (ع) چون براساس فضائل واقعی وجلال و عظمت حقیقی‌است دراعماق دل وجان مردم نفوذکرده ، وچون باپول وتبلیغات بوجود نیامده‌است نمیتوان آنرا ازدل مردم بیرون کرد .

پسر معاویه بخوبی میداندکه دردل‌مردم جاندارد وبهیچ‌وسیله‌ای نمیتواند دلهای مسلمانان را بخود متوجه گرداند .

وبخوبی‌میداند این چاکران‌جان‌نثارکه در اطرافش جمع‌شده‌اند

بندهٔپول ومقام هستندو اوحتی درنزدهمین جیره‌خواران بی‌شخصیت هم محبوبیت ندارد.

وه ! که این‌چه‌عذاب بزرگ‌وغصهٔ کشنده‌ای است که یزید سی و دوسه‌ساله ، خودرا درمقابل حسین‌بن‌علی (ع) بزرگترین شخصیت علمی وروحانی وسیاسی ازخاندان‌رسالت‌می‌بیند ونمیتواند محبوبیت آنحضرت را تحمل کند .

اوه ! که این چه‌رنج روحی عظیم وچه‌غم و اندوه دردناکی‌است که یزید مغرور و بی‌شخصیت، محبوب‌ترین پیشوای دینی وسیاسی اسلام را در مقابل خود می‌بیندکه بدون پول وتبلیغات دلهای مردم را تسخیر کرده وبجهان اسلام نور می‌بخشد وچشم خفاشان‌را ناراحت میکند .

شب پره گروصل آفتاب نخواهد   رونق بـازار آفـتاب نکاهد

این همان عقدهٔ حقارتی است که دل فرزند معاویه را خون کرده وهمچون غدهٔ سرطانی فکر اورا ناراحت نموده وروحش‌را عذاب میـ‌ـ‌ده وچنانکه منصورمنفور گفت، همچون‌استخوانی درگلویش‌گیر کرده‌است.

افرادی‌که دارای عقدهٔ حقارت هستند بعضی باگریه کردن ، رنج روحی خودرا تسکین میدهند وبرخی دست بخودکشی میزنند. وکسانی هم‌که‌قدرت‌دارند بانیروی‌سرنیزه میخواهند این‌عقدهٔ جانکاه‌را بگشایند. یزیدبن‌معاویه راه سوم‌راکه ازدوراه‌دیگر سفیهانه‌تراست، انتخاب‌کرد .

دلیل گفتار :

ازسخنانی‌که خود یزید پس‌از شهادت امام حسین (ع) گفته‌است میتوان بعقدهٔ حقارت وی پی‌برد . آنگاه‌که سرمقدس امام‌را پیش‌روی

اوگذاشته بودند نگاهی بسر آنحضرت کرد و بحضار مجلس گفت :

« أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أُتِيَ هٰذا ؟ قالَ : أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّي فاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَجَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَحَقُّ بِهٰذَا الْأَمْرِ .

فَأَمّا قَوْلُهُ : أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي فَقَدْ حاجَّ أَبِي أَباهُ وَعَلِمَ النّاسُ أَيُّهُما حُكِمَ لَهُ وَأَمّا قَوْلُهُ : أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ فَلَعَمْرِي فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي، وَأَمّا قَوْلُهُ : جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ فَلَعَمْرِي ما مِنْ أَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَرىٰ لِرَسُولِ اللّٰهِ فِينا عِدْلاً وَلا نِدّاً ، وَلٰكِنَّهُ إِنَّما أُتِيَ مِنْ قِبَلِ فِقْهِهِ وَلَمْ يَقْرَأْ : قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ». [1]

آیا میدانید حسین‌بن‌علی چرا به‌این‌روز افتاد ؟!

اومیگفت : پدرمن علی ، بهتر از پدر یزید ومادرم بهتر ازمادر او وجدم بهتر ازجد او وخودمن بهترازاو وبرای خلافت لایق‌تر هستم .

اینکه اومیگفت : پدرمن از پدر یزید بهتراست، پدرمن باپدر او محاکمه کرد ومردم دانستند که بنفع کدامیك حکم داده شد (مقصود یزید، قضیهٔ تحکیم‌است)[2] .

واینکه میگفت : مادرمن بهتر از مادر یزیداست ، بجان خودم قسم ، فاطمه دختر پیغمبرخدا بهتر ازمادر من‌است .

۱ــ تاریخ‌طبری،جلد۴ص۳۵۵ ومقتل خوارزمی ،ج۲ص۵۷

۲ــ چون در قضیهٔ تحکیم ، ابــوموسی بضرر امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و عمروبن‌عاص بنفع معاویه رأی دادند این مطلب را یزید دلیل برتری معاویه بر علی(ع) قرارداد ، وچون درمنطقهٔ شام درحدودبیست‌سال تبلیغات ضدعلی (ع) گوش مردم را پرکرده بود برای راه‌گم‌کردن‌کافی بود کــه یزیدبن معاویه قصهٔ تحکیم را بهرخ مردم بکشدوآنرا دلیل برتری‌معاویه برحضرت‌امیرالمؤمنین(ع) قراردهد!

واینکه میگفت : جدم بهتر ازجدیزیداست، بجان‌خودم‌سوگند ، هرکس‌بخداوروزجزا ایمان‌دارد هیچکس‌را همسنگ‌رسول‌خدانمیداند.
اینهاهمه‌درست‌است ولی‌فهم وتشخیص حسین‌بن‌علی درست‌نبود(!) که به‌این‌روز افتاد ، اواین‌آیهٔ قرآن‌را نخوانده‌بود که میگوید :
بگو : «خدایا تومالك‌حکومت هستی و آنرا به هرکس بخواهی میدهی وازهرکس بخواهی میگیری » .
یزیدبن‌معاویه دربرابر شخصیت باعظمت جدحسین(ع) ودربرابر بزرگی ومحبوبیت‌مادر وی چاره‌ای بغیراز تسلیم واعتراف ندارد ، زیرا او با مسلمانان سخن میگوید و هر مسلمانی به‌رسول خدا ایمان دارد وبدخترش فاطمه‌سلام‌الله‌علیها محبت میورزد.
واین همان عقدهٔ حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای بزرگ اسلام وبیت باعظمت نبوت و دربرابرشخص حسین‌بن‌علی(ع) در خود احساس میکند.
پسرمعاویه میداندکه‌امام‌حسین(ع) علاوه‌برفضائل‌نفسانی‌که دارد، شاخه‌ای ازدرخت‌برومندرسالت‌است، ازاینرو دربرابرمسلمانان‌چاره‌ای ندارد بجزاینکه جد ومادر حسین‌را بعظمت یادکند واین‌اعتراف تلخ‌را که برای او از هر زهری تلخ‌تراست،بزبان بیاورد.
بدینگونه عقدهٔ حقارت جانکاهی‌که درکانون سینهٔ فرزند معاویه است بصورت يك‌اقرار واعتراف ذلیلانه ظهور مینماید.
ولی برای‌اینکه هم تاحدودی رنج روحی خودرا آرام‌کند و هم افکار مردم‌را دربارهٔ شخص‌امام‌حسین(ع) منحرف‌نماید دست‌وپائی‌میکند وبه‌آیهٔ قرآن تشبث‌میجوید ومیگوید: خداحکومت‌را به‌هرکس‌بخواهد

میدهد وازهرکس بخواهد میگیرد.

«قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ».

مرحبا! که پسرمعاویه مفسرقرآن‌هم‌شده وازمعانی‌کتاب‌خدا بخوبی آگاه است! ولی‌فرزند پیغمبر(ص)که پروردهٔ بیت وحی وقرآن است از معنای قرآن خبر ندارد !!!

منطق یزیدبن‌معاویه اینست‌که هرکس سرنیزه دارد و میتواند با سلب‌آزادی مردم و ریختن خون بی‌گناهان بر مردم حکومت‌کند خدا یار و مددکار او است واساساً خدا این‌حکومت‌را بوی داده‌است وقرآن هم این‌مطلب را تأیید میکند .

درست دقت‌کنید ، یزیدبن‌معاویه پس‌از اقرار بعظمت‌پیغمبرخدا وفاطمهٔ زهرا (ع) دربارهٔ شخص حسین‌بن‌علی(ع) نمیتواند بگوید: او شخصیت ومحبوبیت ندارد، ونمیتواند بگوید: او فرزند پیغمبر و فاطمه نیست، ونمیتواند سوابق درخشان وفضائل‌معنوی‌واخلاقی اورا انکارکند وهمین‌مطلب عقدهٔ‌حقارت اورا بوجودآورده است، ازاین‌جهت برای‌راه گم‌کردن،مطلبی‌را میگویدکه تفسیرش اینست:

چون من میتوانم بودجهٔ مملکت ونیروهای ارتش وانتظامی‌کشور را که نیروهای‌فشردهٔ مردم‌است برای‌کشتن پسر پیغمبر واهل‌بیت‌ویاران او بکار برم به‌این دلیل خدا خواسته است حکومت را بمن بدهد ولی حسین‌بن‌علی نتوانست این مطلب‌را تشخیص بدهد . وچون او میگفت : من ازیزید بهترم و نفهمیدکه خدا حکومت‌را به‌هرکس بخواهد میدهد ازاین جهت کشته شد و سرش را با خانوادهٔ اسیرش بحضور من آوردند

«فهذا هو الذي قتله[۱]» .

نتیجهٔ سخنان یزیدبن معاویه اینست کـه : باید همهٔ شخصیتهای برجسته ولایق وهمهٔ رجال علم وفضیلت وهمهٔ فضائل معنوی و اخلاقی و همهٔ آزادیهای‌فردی‌واجتماعی‌وهمهٔ افکار زنده وارزنده درآستانهٔ شهوات نوادهٔ هندجگرخوار، قربانی‌شود. چون‌خداخواسته‌است حکومت‌را بوی بدهد !!! [۲]

با این‌منطق سخیف ومبتذل میخواهدبرعقدهٔ حقارت‌خود سرپوش بگذارد وضمناً افکارمردم را دربارهٔ حسین‌بن‌علی(ع) منحرف‌کند .

پسر معاویه میگوید : من قرآن را می‌فهمم و حسین‌بن‌علی (ع) نمیفهمد، وپشتوانهٔ این منطق بسیارصحیح! قدرت سرنیزهٔ اوست.

۳ـ حس انتقامجوئی :

تاریخ نشان میدهدکه میان دوطائفهٔ بنی‌هاشم و بنی‌امیه‌که هردو از بنی‌عبدمناف بودند قبل‌از اسلام یك‌نوع رقابتی برقرار بوده‌است،این رقابت باطلوع‌اسلام شدیدترشد وچون‌پیغمبراسلام‌از بنی‌هاشم‌بود، بنی‌امیه تا آنجا که میتوانستند برای خاموش‌کردن دعوت اسلام، کـه طبعاً باعث برتری بنی‌هاشم‌میشد، میکوشیدند .

پس از پیدایش اسلام مبارزات ضد بنی‌هاشم‌را ابوسفیان‌بن‌حرب

۱ــ مقتل خوارزمی جلد ۲ــص۵۷

۲ــ همهٔ سلسله‌های علل، بخداوند منتهی میشود وبا اذن او اثرمیکند ولی این منافات‌ندارد با اینکه‌یزید وپدراو بسوء اختیار خودباخون‌ریزیها وحق‌کشیها حکومت را قبضه‌کنند وبراریکهٔ قدرت تکیه زنند .

رهبری‌میکرد ومبارزهٔ ضد بنی‌هاشم‌کم‌کم بصورت‌مبارزهٔ ضداسلام درآمد و بدینگونه ابوسفیان برای کوبیدن اسلام با بت‌پرستان دیگر همدست شد، با این تفاوت‌که ابوسفیان وسایر بنی‌امیه برای مبارزهٔ با اسلام دو انگیزه داشتند:

۱ـ حمایت از بت‌پرستی.

۲ـ رقابت سیاسی با بنی‌هاشم که پیشوای اسلام از میان آنان برخاسته بود.

بدین‌سبب دشمنی‌ابوسفیان وطائفهٔ او با پیغمبر اسلام شدیدتر از بت‌پرستان دیگر بود.

طائفهٔ بنی‌امیه برای خاموش‌کردن‌اسلام خیلی‌زحمت‌کشیدندودر این‌راه متحمل خسارتهای مالی‌وجانی شدند تاآنجاکه درجنگ‌بدر پسر ابوسفیان و پدرزن و برادرزن وعموی زن وی کشته شدند و بدینگونه ابوسفیان و زن او هند جگرخواراز‌اسلام ضربت سختی خوردند و این داغهائی‌که دیدند آنانرا در دشمنی باپیغمبراسلام‌بیشتر برانگیخت زیرا علاوه‌بر رقابت سیاسی، حس‌انتقامجوئی شدیدی‌نیز درخاندان ابی‌سفیان بوجودآمد.

رفتار وحشیانهٔ زن ابی‌سفیان درجنگ اُحُدکه شکم حمزه عموی پیغمبررا درید وجگر اورا بیرون‌آورد و زیردندان‌گذاشت، نشان‌میدهد که حس انتقامجوئی ازپیشوای اسلام دراین خاندان تا چه اندازه شدید بوده است.

ولی پیشرویهای چشم‌گیر اسلام به‌خاندان ابی‌سفیان‌چندان‌مجال نداد‌که طبق دلخواه خود ازپیغمبراسلام انتقام بگیرند وسرانجام‌درفتح

مکه، خاندان ابی‌سفیان نیز مثل بت‌پرستان دیگر در برابر نیروهای مسلح اسلام تسلیم شدند.

ازاین تاریخ، حس انتقامجوئی دراین خاندان ، مثل آتش زیر خاکستر برای مدتی درسینهٔ آنان مخفی‌شد ودیگر جرأت‌نداشتند بطور آشکار با اسلام دشمنی‌کنند وناچار بودند تظاهر به‌اسلام نمایند.

این‌بود تااینکه پس‌ازقریب سیزده‌سال بعدازوفات‌رسول‌خدا (ص) عثمان‌که ازقبیلهٔ ابی‌سفیان بود بخلافت‌رسید وآرزوی این‌دودمان جامهٔ عمل پوشید.

از این زمان معاویة‌بن ابی‌سفیان‌که درخلافت عمر به استانداری شام‌منصوب‌شده‌بود تاآنجاکه‌توانست درکسب‌قدرت‌کوشید وطرح‌حکومت آیندهٔ خویش را ریخت .

و در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) بعد از جنگ جمل بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجودآورد وبقیمت ریختن خون‌دهها هزار مسلمان ، پس ازقضیهٔ تحکیم بعنوان خلیفهٔ انتخابی عمروبن عاص شناخته شد.وپس ازشهادت‌حضرت امیر (ع) وصلح باامام‌حسن‌مجتبی(ع) قدرت بدون معارض حکومت اسلامی را در دست‌گرفت .

بدیهی است در داخل‌کاخ معاویه از همهٔ جریانهای تاریخی و ضربتهائی‌که بنی‌امیه ازاسلام‌خورده بودندگفتگو میشد. ویزیدبن‌معاویه نیز از زبان پدرش همهٔ حوادث‌گذشته را میشنید وکینهٔ اسلام را بدل میگرفت .

تلخ‌ترین حادثه‌ای که پس از پیدایش اسلام بر دودمان بنی‌امیه گذشته،جنگ بدر است‌که درآن برادر معاویه و دائی و جد مادری وی

... و امیرالمؤمنین (ع) در کشتن آنان سهم بیشتری داشت.

جنگ بدر درحدود بیست‌وسه‌سال‌پیش‌از تولدیزیدبن معاویه‌واقع شد. یزید ازروزی‌که خود را شناخته تا این زمان‌که بحکومت رسیده جریان جنگ بدر را مکرر شنیده وهرچه بیشتر میشنیده کینه‌اش نسبت به‌پیشوای اسلام وخاندان اوفزونتر میگشته است .

بدیهی است اکنون که بقدرت رسیده و زمام حکومت را بدست گرفته، بهترین فرصت برای اوپیش‌آمده است که از خاندان پیغمبر(ص) انتقام بگیرد وکینهٔ برافروخته‌ای‌که از پیشوای اسلام در دل دارد او را بیش ازپیش برای انتقام‌گرفتن برمیانگیزد .

این‌کینهٔ شدید و حس انتقامجوئی از اشعاری‌که یزیدبن معاویه پس ازشهادت امام حسین (ع) خواند بخوبی نمایان است .

هنگامیکه سرمقدس حسین‌بن‌علی (ع) رانزد یزیدگذاشته‌بودند اوچند شعر ازقصیدهٔ عبدالله‌بن‌الزِّبَعْرَی‌که درآن ازکشته شدن مسلمانان در جنگ احد شادی‌کرده است خواند :

لَیتَ اَشْیاخِی بِبَدْرٍ شَهِدُوْا   جَزَعَ الْخَزرَجِ مِنْ وَقْعِ الْاَسَلِ
قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْنَ مِنْ ساداتِهِمْ   وَعَدَلْناهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ

یعنی‌ای‌کاش‌بزرگان‌ماکه‌درجنگ بدرکشته شدند میدیدندکه در جنگ‌احد چگونه طائفهٔ خزرج ازضربت اسلحهٔ ما بی‌صبری میکردند بزرگان آنان را که همسنگ ما بودند کشتیم وکشتگان جنگ احد را درمقابل‌کشتگان جنگ بدر قراردادیم وتعادل حاصل شد.

آنگاه یزید سه شعردیگر ازخود افزود :

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ   مِنْ بَنِی اَحْمَدَ ما کانَ فَعَلَ

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْیٌ نَزَلَ
قَدْ اَخَذْنا مِنْ عَلِیٍّ ثارَنا وَقَتَلْنا الْفارِسَ اللَّیْثَ الْبَطَل ۱

من اگر درمقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) ازفرزندانش انتقام نگیرم از نسل خندف نخواهم بود . بنی‌هاشم بنام دین باسلطنت بازی کردند والا نه‌خبری ازغیب آمده ونه وحیی نازل شده است . ما از علی انتقام خود راگرفتیم وآن سوار شجاع شیردل (حسین بن‌علی) راکشتیم .

پسرمعاویه بدینگونه از حس انتقامجوئی و کینهٔ شدیدی که از پیغمبراسلام در دل دارد پرده برمیدارد .

ازآنچه ازآغاز بخش اول تااینجاگفتیم معلوم شد : علل وعواملی که ازناحیهٔ یزید باعث تجاوز بحسین‌بن علی (ع) شد سه‌چیز بود :

۱ـ تثبیت حکومت .

۲ـ عقدهٔ حقارت .

۳ـ حس انتقامجوئی .

از ناحیهٔ امام:

اکنون باید عوامل نهضت را از ناحیهٔ حسین‌بن علی (ع) بررسی کنیم :

بدیهی‌است‌که‌چون‌امام‌حسین (ع) خلافت یزیدرا برسمیت نشناخت مورد تجاوزدستگاه حکومت واقع‌شد وبدنبال‌آن برای تشکیل‌حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام‌کرد . بنابراین

۱ـ مقتل خوارزمی جلد۲ص۵۹. بعضی ازبزرگان فرموده‌اند: شعراول وسوم ازیزیدنیست بلکه بعنوان زبانحال بوی نسبت داده‌اند.

در اینجا باید بدانیم‌که چرا امام بایزید بیعت نکرد؟ وچرا برای‌تشکیل حکومت اقدام‌کرد ؟

چرا امام بیعت نکرد ؟ :

قبل از هرچیز باید دانست‌که ایمان حسین‌بن علی (ع) به اسلام یك ایمان ریشه‌داری بودکه تا اعماق قلب و روح آنحضرت نفوذ کرده وسررشتهٔ‌آن به ریشهٔ جانش بسته شده بود وعشق و علاقهٔ امام به اسلام باشیر اندرون شده بود وباجان هم ممکن نبود بدر رود .

زیرا اودر دامن اسلام زاده‌و درمهد اسلام پرورش یافته و در بیت نبوت از چشمهٔ حقایق اسلام سیر آب‌گشته و قوانین دین باجان وی‌بهم درآمیخته بود .

بعقیدهٔ حسین‌بن علی (ع) جهان انسانیت ازمواهب اسلام بی‌نیاز نیست وباید مکتب اسلام جهانگیر شود و بشریت را بسوی یك زندگی کامل و انسانی رهبری نماید . بنابراین هرکاری‌که بطور مستقیم یا غیر مستقیم بهاسلام ضربه بزند واز پیشروی آن جلوگیری نماید یك گـناه بزرگ ونابخشودنی محسوب میشود .

حکومت وقت زیرفشار سرنیزه از امام میخواست‌که بایزید بیعت کند وخلافت تحمیلی ویرا قانونی واسلامی اعلام نماید تامردم دیگر،از او پیروی‌کنند .

امام حسین (ع) بچند علت نمیتوانست خلافت یزید را قانونی و اسلامی اعلام نماید :

۱ـ این یك دروغ صریح بود وامام دروغ نمیگوید.

۲ـ این کار برخلاف وجدان امام بود وامام کاری برخلاف وجدان خود نمیکند .

۳ـ این کار کمك بگناه و تجاوز بود، زیرا تحمیل خلافت یزید تجاوزی بودکه بحقوق مردم شده بود وقرآن کریم صریحا ازکمك بگناه وتجاوز نهی کرده است .[۱]

۴ـ تصویب خلافت یزید ازطرف امام درحالیکه قدرت برامتناع داشت مردم راگمراه میکرد زیرادراینصورت مردم میگفتند : امام حسین(ع) که میتوانست خلافت یزید را تصویب نکند وتصویب کرد پس این دلیل است که خلافت وی قانونی واسلامی است .

۵ـ تصویب خلافت یزید ضربه‌ای بودکه بطور غیرمستقیم باسلام میخورد، زیرا حکومت یزید چنانکه عملا نشان داد اسلام رافدای شهوات خود میکرد وامام نمیتوانست باپذیرفتن خلافت تحمیلی یزید بطورغیر مستقیم به‌اسلام ضربت بزند .

۶ـ با پذیرفتن خلافت یزید ، امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب میشد زیرا امام ناچار باید بعهد بیعت و فادار باشد و در اینصورت باید بنشیند و ناظر پایمال شدن اسلام باشدآنهم در زمانی که برای وی امکان انقلاب اصلاحی وجود داشت .

بعللی که ذکر شد امام حسین (ع) نمیتوانست خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد وآنرا قانونی اعلام‌کند .

۱ـ «وَلاتَعَاوَنُوا عَلَی‌الْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ سورهٔ مائده آیه ۲ـ بـه‌گناه و تجاوز کمك نکنید».

چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد ؟

فساد همه جانبهٔ حکـومت بنی‌امیه مثل بیماری مزمن و مهلکی کشور عظیم اسلامی را تهدید بسقوط مادی ومعنوی میکرد و حکومت تحمیلی معاویه مقررات اسلام را یکی پس ازدیگری پایمال مینمودوبا سلب‌آزادیهای فردی ، اختناق شدید وغیر قابل تحملی را بوجودآورده ونیروهای انسانی ومالی مردم را استثمارکرده بود .

نه از عدالت خبری بود ونه ازآزادی ونه از برنامه‌های اصلاحی اسلام . واز طرفی قدرت حکومت معاویه بقدری بودکه قیام برضد آن غیرممکن بود .

چنین وضع تأسف‌آوری‌که آیندهٔ تاریك‌تری را بدنبـال داشت ایجاب میکرد که پس از مرگ معاویه جنبش آزادیبخشی بوجـود آید وحکومت نیرومندی تشکیل شود و خلافت اسلامی بمرکز اصلی خـود برگردد وتحول عمیق وهمه جانبه‌ای درکشور اسلامی‌که تشنهٔ اصلاحات فوری بود بوجود بیاید تا مقررات قرآن‌کریم زنده شود وآرزوی پیغمبر اسلام‌که همان عملی شدن احکام اسلام بود جامهٔ عمل بپوشد.

بدیهی است چنین جنبش‌آزادیبخشی در درجهٔ اول باید بدست رئیس خاندان رسالت ، حسین‌بن علی (ع) که دوست ودشمن به‌لیاقت و محبوبیتش اعتراف داشتند بوجود بیاید .

ولی امام، منتظرمرگ معاویه بود[1] تا با مرگ وی فرصت هرگونه انقلاب اصلاحی بدست بیاید آنگاه شروع بهقیام واقدام‌کند . این‌انتظار بپایان رسید ومعاویة‌بن ابی‌سفیان چشم ازجهان فروبست .

۱ـ ارشادمفید ص۱۷۹

معاویه مرد، ولی پیش ازآنکه ازطرف حسین بن‌علی (ع) قیام و اقدامی بشود حکومت‌جدیدبرای‌جلوگیری‌ازهرگونه‌جنبش‌اصلاحی،امام را تحت‌فشارقراردادکه بایزید بیعت‌کند، ودراین‌راه بقدری سختگیری کردکه ازآنحضرت سلب امنیت ومصونیت شد .

امام حسین (ع) پیش‌ازآنکه‌گرفتار شود و امکان هرگونه انقلاب اصلاحی ازحضرتش سلب‌گردد،شبانه‌به‌مرکز جهانی اسلام ، مکهٔ معظمه هجرت فرمود .

همین سختگیری حکومت یزید وحرکت امام ، افکار عمومی را بیشترتحریك‌کرد وزمینهٔ قیام را مساعدتر نمود .

استغاثهٔ مردم:

همانطورکـه بعد از قتل عثمان مردم عدالتخواه با درخواستهای شدید ومکرر خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام راوارد صحنهٔ سیاست‌کردند واز او خواستندکه زمامداری‌کشور اسلامی را بپذیرد ، پس از مـرگ معاویه و حرکت امام حسین (ع) بمکه نیز مسلمانان عدالتخواهـی‌که بیست سال زیر چکمهٔ استبداد معاویه جانشان به لب رسیده بود جنبش کردند وبادرخواستهای پی‌گیر خود از حسین بن‌علی (ع) خواستندکـه زمامداری‌آنان را بپذیرد ومسلمانان را ازچنگال ظلم واستبدادبرهاند.

صدای استغاثهٔ عدالتخواهان کوفه که از اعماق روح ستمـدیدهٔ آنان برمیخاست موجی ازهیجان‌آمیخته باامیدواری درعراق ایجادکرد که دنبالهٔ‌آن تاحجازکشیده شد.

مردم‌کوفه بوسیلهٔ نامه‌ها ونمایندگان خود صدای استغاثه وتظلم

خویش را بگوش امام حسین(ع) رساندندوشدیداً ازآنحضرت خواستند که زمامداری را قبول‌کنند .

امام برای اینکه‌کار خود را بر اساسی محکم استوارکند،مسلم‌بن عقیل را به نمایندگی خویش به‌کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی را بطور دقیق بررسی‌کند ومعلوم سازدکه‌آیا برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت ، نیروی‌کافی موجود است یانه ؟ واگر شرائط ، مساعد است از مردم برای جهاد بیعت بگیرد .

مسلم‌بن‌عقیل پس ازقریب‌چهل روز مطالعه وبررسی دقیق‌گزارش دادکه : برای تشکیل حکومت، نیروی انسانی بحدکافی وجود دارد و اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه داوطلب پشتیبانی امام هستند ، و حتی در نامهٔ خود تأکیدکرده بودکه امام حسین (ع) هرچه زودتر بسوی‌کوفه حرکت‌کنند .[1]

دراین هنگام بودکه امام احساس مسئولیت بیشتری‌کرد وبرخود لازم دانست که برای زنده‌کردن اسلام اقدام‌کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییردهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند.

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۹۷ وارشادص۱۸۴. مسلم‌بن‌عقیل‌دستورداشت نظرعموم خردمندان‌کوفه را بررسی‌کند و اگرآنان با حرکت امام موافق هستند گزارش بدهد(ارشادص۱۸۳)پس‌آنچه‌اودرنامه‌نوشته وتأکیدی‌که دربارهٔحرکت آنحضرت‌کرده نظرعموم بزرگان‌وخردمندان دوراندیش‌کوفه بوده. ومسلم‌هرگز نخواسته است احساسات توخالی مردم‌کوفه را به‌اطلاع امام برساند.

عوامل پیروزی فراهم بود :

پس از گزارش اطمینان بخشی که مسلم بن عقیل در بارهٔ آمادگی کوفه داد عوامل پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) فراهم بود و در آن شرائط میتوانست درپناه قدرت ارتش خویش اسلام ومسلمانان ضربت خورده واسیر شده را نجات دهد. واینك عوامل پیروزی امام :

۱ـ ضعف حکومت :

اولین عامل پیروزی امام حسین (ع) ضعف حکومت بود، زیرا حکومت یزید بچند دلیل ازحکومت معاویه ضعیف تر بود :

۱ـ هر حکومتی که میخواهد جانشین حکومت ساقط شدهٔ سابق گردد درآغاز کار، نوسان و تزلزلی دارد ، و مـردم بادیدهٔ تردید بآن مینگرند ومنتظرند ببینند زمامدار جدید میتواند براوضاع مسلط گردد یا نه ؟ .

۲ـ سوء سابقهٔ یزید وخامی و بی لیاقتی وی نیز علت دیگری برای ضعف حکومت بود. وهمین سابقهٔ ننگین و بی لیاقتی خلیفهٔ جدید، تزلزل حکومت را بیشتر میکرد و بسیاری ازسیاستمداران وزیدهٔ اطمینان نداشتند که یزید بتواند براوضاع، مسلط گردد ، وحق باآنان بود زیرا درهمان آغاز حکومت یزید در ایامی که امام حسین (ع) در مکه توقف داشت «عبدالله زبیر» درمکه شورش کرد وبا تجهیز نیروی نظامی آمادهٔ مقابله با قدرت حکومت شد . وآنگاه که ازطرف یزید برای سرکوب کردن او سرباز فرستاده شد دریك برخورد نظامی عبدالله زبیر نیروی دوهزار نفری یزید را شکست داد و فرمانده نیروها را دستگیر کرد و بنابر یك نقل

زیر ضربات شلاق کشت[1].

وطولی نکشید که نفوذ «عبدالله زبیر» در سراسر حجاز گسترش پیداکرد. و بعداً شورش دیگری نیز بهرهبری «نجدةبن‌عامرحنفی» در یمامه بوجودآمد[2].

و یزیدبن معاویه تا زنده بود نتوانست شورش عبدالله زبیر را در حجاز وشورش نجدةبن‌عامررا دریمامه سرکوب‌کند.

۳ـ هنگامیکه امامحسین علیهالسلام ازمکه‌حرکت‌کرد مأموران مسلح حاکم آنحضرت را تعقیب‌کردند و خواستند بمکه برگردانند ولی درمقابل مقاومت شدید امام از برگرداندن وی عاجزشدند و برگشتند[3].

میدانیم که حاکم مکه بشدت در تعقیب امام بود و دستور داشت آنحضرت را بازداشت‌کند ونزد یزید بفرستد[4] وشاید هم مأمورکشتن او بود، و در اینصورت طبعاً باید همهٔ نیروی خود را بـرای برگرداندن کاروان فرزند پیغمبر(ص) و بازداشت وی بکاربرد بااینوصف می‌بینیم از برگرداندن وبازداشت حضرتش عاجزبود، واین دلیل برضعف حکومت است.

۴ـ دلیل دیگر برضعف حکومت‌یزید اینستکه «**نعمان‌بن بشیر**» حاکم‌کوفه نتوانست ازجنبش مردم‌کوفه وفعالیتهای سیاسی مسلم‌بن‌عقیل جلوگیری‌کند وحتی‌نتوانست ازمخفیگاه مسلم‌مطلع‌گردد. وبعداً عبیدالله زیاد برای‌اینکه بتواند براوضاع مسلط‌گردد دست‌بکشتن وزندان‌کردن

۱ـ کامل‌ابن‌اثیر ج۴ص ۱۹

۲ـ کامل ج ۴ ص۱۰۲

۳و۴ـ ارشادمفید ص۱۹۹

و بهدار کشیدن مردم زد. و همین‌دلیل برضعف داخلی حکومت است‌که ازترس سقوط ناچاراست تا این‌حد به‌اعمال قساوت‌آمیز دست‌بزند.

پس‌معلوم‌شدکه‌ناتوانی «نعمان‌بن بشیر» ازجلوگیری‌مسلم وخشونت وسختگیری بی‌اندازهٔ عبیدالله‌زیاد هردو دلیل برضعف‌حکومت است.

۲ـ رنجش مردم :

دوم از عوامل پیروزی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام رنجش مردم از حکومت وقت‌بود، زیرا ستمگریهای بی‌حد و حصر معاویه در دوران بیست سالهٔ حکومتش جان مردم را به‌لب‌آورده بود و از این حکومت عدالت‌کش و قانون‌شکن بشدت متنفر بودند. و این‌جنبهٔ منفی احساسات مردم بود.

«معاویةبن‌یزید» ضمن سخنانش از این رنجش مردم پرده برداشت وگفت: « فَمٰا نَجْهَلُ کَرٰاهَتَکُمْ لَنٰا وَطَعْنَکُمْ عَلَیْنٰا [۱]. ما میدانیم که شما از ما رنجیده‌اید و برما اعتراض میکنید».

دراینصورت روی جریان‌طبیعی ظن‌قوی میرفت‌که اگرامام‌حسین علیه‌السلام‌درمرکز عراق مستقرشودعلاوه‌بر نیروهای‌داخلی‌کوفه، مردم عدالتخواه حجاز ویمن و خراسان و آذربایجان وسایر استانهائی‌که از حکومت بنی‌امیه رنجیده وطعم‌حکومت امیرالمؤمنین(ع)راچشیده‌بودند بی‌درنگ به‌طرفداری امام‌برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچگونه‌کمکی دریغ ننمایند.

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص ۲۴۰

۳- افکار عمومی :

سوم ازعوامل پیروزی امام، موافقت افکارعمومی بود. زیرا شکی نیست که بغیرازشام درسراسرکشور وسیع اسلامی افکارعمومی بازمامداری حسین بن علی(ع) موافق بود. واین جنبهٔ مثبت احساسات مردم بود، و اگر امام درآن شرائط مساعد واردکوفه میشد سراسرکشور اسلامی بجز شام به حمایت آنحضرت برمیخاست، ودراینصورت حکومت نیرومندی درمقابل حکومت یزید تشکیل میشد مانند حکومت علی(ع) درمقابل معاویه، با این تفاوت که درمقابل امیرالمؤمنین (ع) معاویه بود با آنهمه شیطنت وحیله گری ، ولی درمقابل امام حسین (ع) یزید بود با آنهمه خامی ونادانی وضعف و ناتوانی .

یك دلیل روشن :

«شریك بن اعور» پسرحارث همدانی که یکی ازسیاستمداران معروف و ازشیعیان مخلص امام حسین(ع) بود همراه عبیدالله بن زیاد ازبصره به کوفه آمد و درکوفه مریض شد و درمنزلی که مسلم بن عقیل مخفی بود بستری گشت . خبر بیماری وی به عبیدالله زیاد رسید و تصمیم گرفت به عیادتش برود.

شریك بن اعور به مسلم گفت: ابن زیاد به دیدن من میآید، تو برای کشتن او آماده باش آنگاه بطور غافلگیر بوی حمله کن و او را ازمیان برگیر، اگر اورا کشتی حکومت کوفه را قبضه میکنی ودرقصرحاکم نشسته بفرمانروائی میپردازی و هیچکس باتو مخالفت نخواهدکرد ، واگر من سلامت خود را بازیافتم به بصره برمیگردم و آن شهر را زیر فرمان تو

میآورم [1] .

«شریك بن اعور» که سیاستمداری ورزیده وراستگو است وازافکار عمومی مردم عراق بخوبی آگاهی دارد میگوید : اگر ابن‌زیادکشته‌شود همهٔ مردم‌کوفه مسخر فرمان مسلم خواهند شد وهیچکس باوی‌مخالفت نخواهدکرد . ومیگوید : بصره برای پذیرفتن حکومت حسینی آنقدر آمادگی داردکه‌کافی است خود او به‌بصره برگردد و مردم را به پذیرفتن فرمان مسلم‌بن عقیل دعوت‌کند .

چنین نیست‌کـه شریك‌بن اعور برای خوش‌آمد مسلم چند جمله مبالغه‌آمیز گفته باشد بلکه خواسته است یك واقعیت محسوس و حقیقت ملموسی را بیان‌کند وآن‌واقعیت اینست‌که‌افکار عمومی مردم‌کوفه‌وبصره پشتیبان امام حسین (ع) وخواهان حکومت‌آنحضرت است وباکشته‌شدن ابن‌زیادکوفه وبصره وسپس‌همهٔ عراق بی‌درنگ درتصرف مسلم درخواهد آمد وحسین بن‌علی (ع) پیروزمندانه واردکوفه خواهد شد .

۴ـ لیاقت رهبر :

چهارم ازعوامل پیروزی‌امام حسین(ع) لیاقت آنحضرت بودزیرا بتصدیق دوست ودشمن، حسین‌بن‌علی (ع)که رئیس خاندان پیغمبر بود لایق‌ترین فردی بودکه در سراسرکشور عظیم اسلامی وجود داشت و از شرق تا غرب جهان اسلام شخصیتی بعظمت و لیاقت فرزند پیغمبر (ص) وجود نداشت .

معاویة‌بن ابی‌سفیان بـه پسرش یزید میگفت : « حُسَیْنٌ اَحَبُّ النّاسِ

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۱

إِلَى النَّاس[1]. حسین بن‌علی درنظرمردم ازهمهٔ مردم محبوب‌تر است».

این واقعیتی است که از زبان بزرگترین دشمن امام حسین (ع) معاویة بن ابی‌سفیان صادر شده است.

۵ـ نیروهای داوطلب:

پنجم‌ازعوامل‌پیروزی نظامی‌امام حسین (ع) نیروهای‌داوطلب‌امام بود[2]. خیلی فرق‌است بین‌نیروهای داوطلب ونیروهای تسخیری. نیروهای داوطلب بانیروهای تسخیری همان فرقی را داردکه ارتش اسلام با ارتش یزدگرد ساسانی داشت.

ارتش داوطلب تا سرحد جانبازی پیکار میکند و ارتش تسخیری هنگام سختی تسلیم دشمن میشود.

نیروئی‌که هستهٔ مرکزی آن زیرنظر نمایندهٔ امام، مسلم‌بن عقیل تشکیل شده بود بطور داوطلب تشکیل یافته واین جمعیت‌فشرده‌ومشتاق که از هیجده هزار[3] تا چهل هزار[4] گفته شده باگریهٔ شوق، دست مسلم را فشرده بودند. نمونه‌هائی‌ازاین‌نیروهای فداکار ازقبیل مسلم‌بن‌عوسجه‌و

۱ـ تهذیب ابن‌عساکر ج۴ص ۳۲۷

۲ـ مقصود ازنیروهای داوطلب‌دراینجا همان نیروهای ملی است‌که‌دارای تعلیمات جنگی ونظامی بودند وبا ورود امام حسین علیه‌السلام به‌کوفه و تعیین فرماندهان‌آنان بصورت سپاه منظمی درمیآمدند، وهمین‌نیروهای ملی درنامه‌ای که بعضی ازسران‌کوفه به‌امام نوشتند به‌نام «جُنْد» یعنی ارتش خوانده شده‌اند، آنان به‌آنحضرت نوشتند: «فَاقْدِمْ‌عَلَىٰ جُنْدٍ لَكَ‌مُجَنَّدٍ» (تاریخ‌طبری ج۴ص۲۶۲)

۳ـ ارشاد ص۱۸۴

۴ـ تاریخ‌ابن‌کثیرج۸ ص ۱۶۱

حبیب‌بن مظاهر و عابس‌بن ابی‌شبیب شاکری رضوان‌الله علیهم در صحنهٔ کربلا ظاهر شدند کـه نام پرافتخـارشان تا ابد برجبههٔ تاریخ انسانیت میدرخشد .

بدیهی است نیروهای امام منحصر به‌آن جمعیتی نبود که با مسلم بیعت‌کرده بودند بلکه این جمعیت پیشقدم ، محوراصلی وهستهٔ مرکزی نیروهای حسین‌بن علی (ع) محسوب‌میشدند وگرنه نیروهای داوطلبی‌که آمادهٔپشتیبانی‌امام‌بودندفقط درکوفه (صرف‌نظراز بصره وسایرشهرستانها) در حدود صد هزارنفر بودند .

مؤرّخان بزرگ‌شیعه وسنی مینویسند : اهل‌کوفه به‌امام‌حسین(ع) اطلاع دادندکه‌صدهزارنفر ازمردم‌کوفه‌آمادهٔ پشتیبانی شما هستند[1].

این نقل، کاملا صحیح وطبیعی بنظر میرسد زیرا بااینکه مـردم کوفه باترس ووحشت بطورمخفیانه بامسلم بیعت میکردند ازهیجده‌هزار تاچهل هزار بیعت‌کردند ، دراینصورت اگرمردم‌آزاد بودند تا صدهزار نفر بیعت میکردند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره میفرماید : مسلم‌بن عقیل از بیشتر اهل‌کوفه برای امام بیعت‌گرفت[2].

دانشمند رجالی معروف «شمس‌الدین ذهبی»مینویسد: نمایندگان مردم‌کوفه‌دفتر ودیوانی بحضورامام‌آوردندکه نام صد هزارنفرازطرفداران آنحضرت درآن ثبت شده بود[3].

۱ــ ارشاد ص۲۰۱ ومثیرالاحزان ص۱۱ وطبری ج۴ص۲۹۴ وابن‌کثیر ج۸ص۱۷۰

۲ــ تلخیص‌الشافی جزء ۴ص۱۸۳

۳ــ سیرالنبلاء جلد۳ص ۲۰۱

یك دلیل زنده :

یکی از دلیلهائی‌که امکان پیروزی نظامی امامرا روشن میسازد اینست‌که : پس‌از جنبش‌کوفه چند نفر ازسیاستمداران ورزیده از قبیل «شَبَث‌بن‌رِبعی» و «عمروبن‌حجاج» ازآنحضرت دعوت‌کردند که بکوفه برود وتشکیل‌حکومت بدهد، چون‌آنان‌که ازنزدیك‌بهاوضاع‌کوفه وارد بودند چنین تشخیص میدادندکه اگرحسین‌بن‌علی(ع)آزادانه واردکوفه شود باپشتیبانی این نیروهای داوطلب‌وفشرده، پیروز میشود، بدین‌جهت میخواستند بانوشتن نامهٔ‌دعوت در دستگاه‌امام برای‌خود جائی بازکنند. واگر زمینهٔ‌پیروزی نظامی حسین‌بن‌علی(ع) فراهم نبود معنی نداشت‌این سیاستمداران دنیاپرست‌که همیشه‌نان‌را به‌نرخ‌روز میخوردند برای‌امام نامهٔ دعوت بنویسند .

پس روشن شدکه این‌سیاستمداران‌موقع‌شناس پس‌ازآنکه‌مطمئن شدند امام‌حسین(ع) پیروز میشود نامهٔ دعوت برای‌آنحضرت نوشتند.

بنابراین‌آنچه این سیاستمداران ورزیده یعنی : «شَبَث‌بن‌رِبعی» و «عمروبن‌حجاج» و همفکران‌آن دوبه‌حسین‌بن علی (ع) نوشتندکه : «فَاقْدُمْ‌عَلیٰ‌جُنْدٍلَكَ مُجَنَّدٍ»[1] به‌کوفه بیائید که ارتشی‌گوش بفرمان ، آمادهٔ پشتیبانی شماست». واقعیت وحقیقتی بودکه بامام نوشته‌بودند.

وازاینرو مسلم‌بن‌عقیل پس‌ازقریب چهل‌روز بررسی‌دقیق آنچه‌را که آنان نوشته بودند تأییدکرد و به‌امام نوشت: اکثریت قریب باتفـاق مردم ، داوطلب پشتیبانی شما هستند بنابراین زودتر بسوی‌کوفه حرکت

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۲ وارشادمفیدص۱۸۳

فرمائید[1].

آیا ممکن است مسلم بامام خیانت کند ومطلبی برخلاف حقیقت بنویسد، یابدون مطالعه وبررسی دقیق گزارشی بدهد؟! البته نه.

ونیز علاوه بر نیروهای کوفه که گزارش آنرا مسلم بن عقیل داده بود چون امام از مردم بصره نیز دعوت کرده و از آنان کمک نظامی خواسته بود، اردوئی هم ازبصره آماده شده بود تا بکمک آنحضرت بشتابد[2].

نیروهای امام بحدکافی بود:

ازآنچه گفتیم روشن شدکه نیروهای مسلح امام حسین(ع) تنها در کوفه درحدود صدهزارنفر بودکه نیروهای بصره نیز پشتیبان آنان بودند.

بنابراین هنگامیکه امام تصمیم گرفت بکوفه برود بیشترازصدهزار مرد شمشیرزن در کوفه و بصره دراختیار داشت که بفرزند پیغمبر (ص) عشق میورزیدند.

ازاینرو آنحضرت ضمن نامه‌ای بانشاط وخرسندی، نیروهای کوفه را مورد تشویق وتقدیر خویش قرارداد و درحق آنان بدینگونه دعای خیر کرد که: «خداوند بزرگترین پاداش را بشما عطا فرماید که متفق گشته‌اید تاخلافت اسلامی‌را بمرکز اصلی‌آن برگردانید[3]».

علاوه براین اگر امام حسین (ع) درآن شرائط مساعد واردکوفه میشد مردم یمن‌وحجاز وخراسان وآذربایجان‌وسایراستانهائی که‌عدالت

۱ـ تاریخ طبری ج ۴ ص۲۹۷

۲ـ لهوف ص۳۴تا۳۷

۳ـ ارشادص ۲۰۰

امیرالمؤمنین(ع) را دیده بودند بی‌درنگ بکمک فرزند پیغمبر میشتافتند آنگاه هیچ قدرتی درمقابل قدرت امام تاب مقاومت نداشت.

یك نکته :

ضمناً توجه باین نکته دراینجا لازم است که درآن زمان ، خرید اسلحه برای همه‌کس آزاد بود وطرفداران حسین بن‌علی(ع) میتوانستند اسلحهٔ جنگی فراوانی مشابه اسلحه‌ای که حکومت یزید دراختیار داشت تهیه‌کنند چنانکه درکوفه زیر نظرمسلم تهیه کردند[1].

ونیز بیشتر مسلمانان بعلت تشویقهائی که اسلام در بارهٔ تعلیمات نظامی کرده است بفنون‌جنگی‌سادهٔ آنروزآشنا بودند. بنابراین‌نیروهای طرفدار امام ازنظر تعلیمات نظامی واسلحهٔ جنگی، قدرت هرگونه‌مقابله با نیروهای حکومت‌را داشتند.

ازآنچه‌گذشت معلوم شد آنوقت‌که حسین بن‌علی(ع) تصمیم‌گرفت بکوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آنحضرت از نظر نیروهای موجود وآماده‌ای که درکوفه وبصره دراختیارداشت (که بیش‌ازصدهزار بود) قدرتی چشمگیر بود وازنظرلیاقت شخصی ومحبوبیت ملی‌هم‌که با پسرمعاویه قابل‌مقایسه نبود.

توجه :

امام علیه‌السلام مردم کوفه را توبیخ میکند که : «..سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا

۱ــ ارشادمفید ص ۱۸۷

سَیفًا لَنا فی اَیمانِکُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَینٰا نٰاراً اِقْتَدَحْنٰاهٰا عَلیٰ عَدُوِّنٰا وَ عَدُوِّکُمْ؟ [۱]
چرا با نیروی خود ما بجنگ ما آمده اید وچرا آتشی را که ما برافروختیم تا دشمن ما و شمارا بسوزاند برای سوزاندن خود ما بکارمیبرید ؟!»

آیا آن نیروئی که امام ازآن نام میبرد وآن آتشی که آنحضرت آماده کرده بود تادشمن مشترك را باآن بسوزاند جز نیروهای مسلح چریك که مسلم گزارش آنرا داده بود چیزدیگری بود ؟

آیا آن قدرتی که فرزند پیغمبر بهپشتیبانی آن بسوی کوفه حرکت کرد وفرمود: « فَاَصْرَخْنٰاکُمْ مُوْجِفِینَ [۲] ما بفریادرسی شما شتافتیم» جزهمین نیروهای داوطلب کوفه بود ؟

امام چگونه بفریادرسی مردم شتافت ؟

آیا معنای فریادرسی آنحضرت جزاین بودکه میخواست با کمك قدرتی که فراهم شده بود خلافت را بمرکز اصلی خود برگرداند و بفریاد عدالتخواهان ستمکشیده برسد ؟

آیا این سخن امام دلیل این نیست که نیروهای آنحضرت بحدکافی بوده و بیش از پنجاه درصد امید این معنی بوده است که ازآن نیروها آتشی برافروزد ودشمن خود و مردم را باآن بسوزاند وریشهٔ حکومت ظلم را بخشکاند ؟

سخن طوسی :

رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهُ درجواب کسانی که میگویند: «نیروی امام حسن علیهاالسلام بیش از امام حسین(ع) بود با

۱و۲ــ لهوف ص۸۵

... صلح کرد» میفرماید : ازکجا میگویند : نیروی امام‌حسن (ع) ... از نیروی امام‌حسین(ع) بود؟ بلکه حقیقت برخلاف گفتهٔ آنان است ... هرکس تواریخ را بخواند میفهمد[1].

احساس مسئولیت :

آیا درچنین زمان وچنین شرائطی‌که :

۱ـ از یك‌طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس‌از دیگری پایمال میکرد.

۲ـ و از یك طرف صدای استغاثهٔ عدالتخواهان ستمدیده و ندای تَظَلُّم مسلمانان رنجدیدهٔ عراق به‌گوش امام‌حسین علیه‌السلام رسیده و از وی خواسته‌اندکه اسلام و مسلمانان‌را ازظلم وفساد نجات بخشد.

۳ـ واز سوی دیگر نیروهای داوطلب بحد کافی موجود است و عوامل پیروزی امام فراهم شده یعنی :

۱ـ ضعف‌حکومت. ۲ـ رنجش‌مردم. ۳ـافکار عمومی. ۴ـلیاقت رهبر. ۵ـ نیروهای داوطلب. پیروزی امام را بیش‌از پنجاه درصدتضمین میکنند .

آیا درچنین موقع حساسی سزاواربودکه فرزند پیغمبر(ص)کشور عظیم‌اسلامی رابااین‌حالت‌آشفتگی‌وهیجان‌عمومی سرگردان وبلاتکلیف

۱ـ تلخیص‌الشافی‌جزء ۴ص۲۸. محصول مطالعات شیخ طوسی‌رضوان الله‌علیه اینست‌که نیروهای امام حسین علیه‌السلام از نیروهای امام حسن مجتبی علیه‌السلام‌کمتر نبوده ، واین مطلب برای کسانی‌که میگویند : عوامل پیروزی برای امام حسین(ع) فراهم نبوده شایان‌کمال توجه است.

بگذارد ؟ .

آیا شایسته بود دراین هنگام که اوضاع مملکت ، غیرعادی شده وعدالتخواهان ستمکشیده فقط زمامداری حسین بن علی(ع)را می‌پذیرفتند ازقبول مسئولیت خودداری کند ؟ .

آیا صحیح بود درزمانی که ندای آزادیخواهی مردم اسیر ، بلند شده و کشور آشفتهٔ اسلامی بیش از هر چیز بعقل و درایت و فداکاری شخصیتی مثل حسین بن علی(ع)احتیاج داشت چنین کشوری وچنین مردمی را ازرهبری سیاسی خود محروم گرداند؟

آیا موافق عقل ومنطق بود مملکتی که پس از بیست سال حکومت سیاه معاویة بن ابی‌سفیان تشنهٔ عـدالت اسلامی بود و تازه میخواست از چنگال ظلم و فساد خلاص شود از حکومت عدالت‌گستر حسینی محروم بماند؟

اینجاست که امام در برابر افکار عمومی و وجود نیروی کافی ودر برابر قرآن‌کریم و اسلام عزیز احساس مسئولیت بیشتری میکندو تصمیم میگیرد بەتقاضای مردم جواب مثبت بدهدوباتشکیل حکومت نیرومندی اسلام و مسلمانان را ازآن‌وضع پریشان نجات بخشد.

تاریخ مکرّر میشود:

همانطور که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «لَوْلا حُضُوْرُالْحاضِرِ وَقِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُوْدِالنّاصِرِ وَ مااَخَذَاللهُ عَلَی‌الْعُلَماءِ اَنْ‌لایُقـارُّوْا عَلی کِظَّةِ ظالِمٍ وَ لاسَغَبِ مَظْلُوْمٍ لَاَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها »[1]. اگر وجـود نیروی کافی و

---

۱ ــ نهج‌البلاغه خطبهٔ۳(شقشقیه)

مسئولیت الهی این وظیفهٔ حتمی را برای من بوجودنیاورده بودکه‌واجب بود در پناه قدرت ارتش بفریاد مظلومان برسم و ستمکاران را سرکوب نمایم هرگز برای تشکیل حکومت اقدام نمیکردم».

فرزندش حسین (ع) هم‌وقتی می‌بیند نیروهای موجود که درکوفه و بصره آمادهٔ پشتیبانی آن‌حضرت‌هستند بیش‌ازصدهزار است، و نیروهای دیگری نیز در سایر اقطـار اسلامی در شرف تکوین است مثل پدرش امیرالمؤمنین(ع) بحکم‌مسئولیت‌الهی‌ارادهمیکندکه‌بوسیلهٔقدرت‌نیروهای ملی ریشهٔ ظلم را بسوزاند و بفریاد مظلومان برسد. زیرا برای ریشه‌کن کردن حکومت فاسد بنی‌امیه راهی جزاین نبود که قدرت را با قدرت جواب بگوید وکلوخ‌انداز را باسنگ پاداش بدهد.

امام‌حسین (ع) درچنین‌شرایط مساعدی میخواهدبانیروهای‌خود، کوفه را و سپس عراق را تسخیر کند چنانکه جدش رسول خدا (ص) بوسیله نیروی ارتش اسلام، مکه راتسخیر کرد.

آری فقط از دوجهت تفاوت دربین‌بود:

۱ـ درفتح مکه ارتش پیغمبر خدا (ص) بیش‌ازده‌هزار نبود[1] ولی نیروهای فرزندش حسین(ع) بیش ازصدهزار نفر بود.

۲ـ رسول خدا (ص) برای‌تسخیر مکه از خارج نیرو وارد کرد، ولی نیروی عظیم امام حسین (ع) ازخود مردم کوفه تشکیل یافته بود، و بی‌شك‌تسخیرشهری‌که نیروهای‌متشکل درداخل آن‌گوش بفرمان‌باشند آسان‌تر است ازشهری‌که خود آمادگی نداشته باشد و نیروهای خارج بخواهند آنرا تسخیر کنند و اگرحکومت حسینی دراین شرایط مساعد

۱ـ طبقات محمدبن‌سعد جلد۲ص ۱۳۵ طبع بیروت.

تشکیل میشد بدون مبالغه حکومت ضعیف و لرزان یزید را که باشورش عبدالله زبیر[1] لرزان‌تر شده بود درکام خود فرو میبرد وهضم میکرد، یا لااقل باکمال قدرت دربرابر آن می‌ایستاد.

از آنچه گفتیم روشن شدکه اقدام حسین بن‌علی(ع) درمورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین (ع) درمورد قبول خلافت وتشکیل حکومت، واقدام جدش رسول خدا (ص) درفتح مکه وتسخیر جزیرةالعرب ، و اقدام امام حسین (ع) رانباید از اقدام جدش پیغمبر (ص) وپدرش علی (ع) جداکرد ویك عمل استثنائی بحساب‌آورد .

امکان پیروزی :

طبق نظرعلمای بزرگ شیعه ، از وقتیکه امام حسین (ع) تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتیکه با حربن‌یزید برخوردکرد ازنظر مجاری طبیعی امکان داشت‌که در این مبارزه پیروز گردد و ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند .

این نظر رانابغهٔ‌کم نظیر ومغز متفکر شیعه مرحوم سیّد مُرتَضی عَلَمُ‌الهُدی رضوان‌الله‌علیه در تنزیه‌الانبیاء (ص۱۷۹ تاص۱۸۲) وهمچنین رئیس‌فقهای شیعه،دانشمند بزرگ مرحوم‌شیخ‌طوسی‌قُدِّسَ سِرُّهُ درتلخیص الشافی(جزء۴ ـ ص۱۸۲ تاص۱۸۸) اظهار فرموده‌اند .

وچون این‌دودانشمند بزرگ درمقام خلاصه‌نویسی بوده‌اند بههمهٔ شواهد تاریخی این مطلب اشاره نفرموده‌اند ، وما در اینجا بچند دلیل

۱ـ کامل‌ابن اثیر ج۴ص۱۹

تاریخی دیگر که این نظر را تأیید میکند اشاره میکنیم:

دلیل اول:

امام حسین(ع) در ایامی که درمکه توقف داشت و با عراق روابطی برقرارکرده بود برای رؤسای بصره نامه‌ای نوشت ودر آن، مطالبی را دربارهٔ اینکه بعد از وفات رسولخدا(ص) خلافت از اهل بیت آنحضرت بیرون رفت بیان فرمودو آنان را دعوت کردکه در برگرداندن خلافت اسلامی به‌خاندان پیغمبر کمك کنند تا بدینوسیله سنت پیغمبر (ص) که پایمال هوسهای بنی‌امیه شده بود زنده گردد.

قسمتی ازمتن نامهٔ امام(ع) اینست:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى مُحَمَّداً (ص) عَلٰى خَلْقِهِ وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ ... وَكُنّا أَهْلَهُ وَأَوْصِيائَهُ وَ أَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فِي النّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنا قَوْمُنا بِذٰلِكَ فَرَضِينا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحْبَبْنا الْعافِيَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنّا أَحَقُّ بِذٰلِكَ الْحَقِّ مِمَّنْ تَوَلّاهُ .... وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهٰذَا الْكِتابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلٰى كِتابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ[1] خداوند، محمد (ص) را به رسالت خود برگزید، سپس او را بجهان دیگر بردو مااهل بیت برای خلافت رسولخدا(ص) ازمردم دیگر شایسته‌تربودیم ولی قوم ماخلافت را از ماگرفته بخود اختصاص دادند وما برای حفظ وحدت اسلامی این ظلم را تحمل کردیم درحالیکه یقین داشتیم ما برای خلافت اسلامی

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

شایسته‌تریم از کسانی‌که براین مقام تکیه زدند و اینك فرستادهٔ خود را بااین نامه فرستادم وشمارا دعوت‌میکنم‌که بمنظور زنده‌کردن کتاب‌خدا وسنت پیغمبر (ص) (در تشکیل حکومت) کمك کنید چون سنت اسلام مرده وبدعت‌جای‌آنرا گرفته است واگر سخن مرا بشنوید وبه‌دستور من عمل‌کنید شما را به راه سعادت رهبری خواهم‌کرد » .

ازاین‌دعوت‌صریحی که‌امام‌از مردم‌بصره‌میکند تا برای‌برگرداندن خلافت اسلامی به اهل‌بیت پیغمبر باآنحضرت همکاری‌کنند وسنت‌رسول خدا را زنده‌گردانند بخوبی روشن میشود؛امکان این معنی بوده است‌که امام دراین مبارزه پیروز گردد وبا تشکیل حکومت نیرومندی اسلام پایمال شده را نجات دهد وسنت فراموش شدهٔ پیغمبر را زنده گرداند.

یك‌شاهد :

وشاهد مطلب اینست‌که رؤسای بصره نیز ازنامهٔ‌آنحضرت‌فهمیدند که منظور وی اینست از بصره هم نیروئی تهیه شود وبکمك ارتش امام درکوفه بشتابد واورا درتشکیل حکومت یاری‌نماید واز اینرو «یزید بن مسعود نهشلی» دربصره نیروئی تشکیل داد وآمادگی‌خود ونیروهای‌خود را برای تقویت ارتش ملی‌کوفه‌بوسیلهٔ نامه‌ای‌بعرض رسانید وامام‌خرسند شد ودربارهٔ‌وی دعای خیرفرمود [۱] .

آیا ممکن است‌کسی تصورکندکه امام بدون‌اینکه امکان‌پیروزی بردشمن وجودداشته باشد، از مردم بصره دعوت‌کندکه بوی کمك نظامی کنند وخلافت را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند ؟

۱ــ لهوف ص۳۲ تا۳۷

وآیا ممکن است رؤسای بصره بدون اینکه از نامهٔ امام امکان پیروزی بفهمند نیروی نظامی برای کمک آنحضرت آماده کنند؟

دلیل دوم :

هنگامیکه امام حسین(ع) بسوی عراق میرفت در حرم مکه فَرَزْدَق شاعر را دیدکه از عراق به حجاز میآید از وی اوضاع کوفه را پرسید. فَرَزْدَق گفت: دلهای مردم متوجه شما وشمشیرهای آنها برضد شما است، وقضای امور ازجانب خداست وهرچه او بخواهد میکند .

امام درجواب فَرَزْدَق فرمود: راست گفتی ،کار بدست خداست وهر چه بخواهد میکند وخداوند هرزمانی درشأنی است. آنگاه فرمود:

« إِنْ نَزَلَ الْقَضٰاءُ بِمٰا نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللّٰهَ عَلٰی نَعْمٰائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعٰانُ عَلٰی اَدٰاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حٰالَ الْقَضٰاءُ دُونَ الرَّجٰاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كٰانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوٰی سَرِيرَتَهُ[1].

اگر قضای خداوند بدلخواه ماجاری شد وکارها بروفق مرادما پیش آمد (وحکومت اسلامی را تشکیل دادیم) خدا را برنعمتش ستایش میکنیم و از او برای ادای شکرش کمك میخواهیم، واگر قضای خدا برخلاف امید ما جاری شد بازهم چون مقصود ما پیروی ازحق بوده و براساس تقوی عمل کردهایم از مرز حقیقت منحرف نشده وتجاوزکار نخواهیم بود».

ازاین سخن امام که میفرماید :«فَإِنْ نَزَلَ الْقَضٰاءُ بِمٰا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللّٰهَ عَلٰی نَعْمٰائِهِ . اگر قضای خدا بهدلخواه ما نازل شد خدا را براین نعمت شکر میکنیم» بخوبی روشن میشود که آنچه در درجهٔ اول مطلوب آنحضرت

۱ـ ارشادص ۱۹۹ وتاریخ طبری ج۴ ص۱۹۰

بوده تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده واین امکان وجود داشته است که امام با پشتیبانی نیروهای کوفه درآن شهر مستقر شود وخلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند. وسنت پیغمبر را زنده‌کند.

واین تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام‌ازنظرحسین‌بن‌علی(ع) نعمت پرارزش الهی است‌که لازم است خدا را براین نعمت شکر نماید.

آیا ممکن است امام حسین(ع) بدون‌امکان پیروزی چنین‌سخنی بفَرَزْدَق بفرماید؟!

دلیل سوم :

امام حسین(ع) ازمنزل«حاجر» نامه‌ای بمردم‌کوفه مینویسد ودر آن نامه ازاینکه‌رؤساء و بزرگان‌کوفه زیر نظر مسلم‌بن‌عقیل‌متفق‌ویکدل شده‌اندکه حکومت دلخواه آنحضرت را تشکیل بدهند ابراز خرسندی مینماید وبرای اینکه بزرگان کوفه تصمیم گرفته بودند خلافت اسلامی را بهاهل‌بیت پیغمبر(ص) برگردانند درحق‌آنان دعای خیر میفرماید .

قسمتی ازمتن نامهٔ امام اینست :

« اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ‌کِتابَ مُسْلِمِ‌بْنِ عَقیلٍ جائَنی‌یُخْبِرُفیهِ بِحُسْنِ‌رَأْیِکُمْ‌وَاجْتِماعِ مَلَئِکُمْ عَلیٰ نَصْرِنا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا فَسَأَلْتُ‌اللّٰهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَاالصَّنیعَ وَاَنْ یُثیبَکُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ اَعْظَمَ‌الْاَجْرِ[1] . نامهٔ مسلم‌بن‌عقیل از رأی پسندیدهٔ شما حکایت میکند وخبر میدهدکه بزرگان شما متفق گشته‌اند تا (دربارهٔ تشکیل حکومت) بماکمک‌کنند وخلافت اسلامی راکه حق ماست بما برگردانند پس ازخدا خواستم‌که برای ما خیروموفقیّت پیش‌آورد وبزرگترین‌پاداش

۱ــ تاریخ طبری‌ج۴ص۲۹۷ وارشاد ص۲۰۰

را درمقابل این زحمتی که کشیده اید بشما بدهد » .

سراسر این نامهٔ امام، نشاط وخرسندی است، خرسندی ازاینکه رؤسای کوفه اتفاق کرده اند حکومت مستقلی بهزعامت آنحضرت تشکیل بدهند وخلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند .

آنگاه در دنبالهٔ همین نامه میفرماید :

« وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثُّلَثَاءِ لِثَمانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَاِذا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَانْكَمِشُوا فِي اَمْرِكُمْ وَجِدُّوا فَاِنِّي قادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي اَيّامِي هٰذِهِ [۲] من سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجه روز ترویه ازمکه بسوی کوفه رهسپار شدم فرستادهٔ من که بر شما وارد شد با جدیت و استقامت بیشتری آماده باشید که من همین روزها برشما وارد خواهم شد» .

ازاین نامهٔ امام بخوبی روشن میشود که آنحضرت پیش از پیش ، مردم کوفه را آماده میکند ومنظورش اینست که نیروهای ملی با جدیت بیشتری مهیا وگوش بفرمان باشند تا بمحض اینکه حسین بن علی(ع) به کوفه وارد شد با اتحاد و یکپارچگی کامل بیاری وی بشتابند و برای تشکیل حکومت بمبارزه وپیکار برخیزند.

بدیهی است نوشتن اینطور نامه وقتی عاقلانه است که امکان پیروزی دربین باشد .

آیا کسی احتمال میدهد امام حسین (ع) که عقلش چکیدهٔ عقل پیغمبر(ص) است بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که: باجدیت بیشتری آماده باشید که من همین روزها واردکوفه میشوم ؟!

آیا چنین مطلبی را میتوان بهامام که بزرگترین وعاقل‌ترین شخصیت

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۷ وارشاد ص۲۰۱

جهان اسلام است نسبت داد ؟ !

دلیل چهارم :

امام‌حسین (ع) در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم‌کوفه‌را بدین علت موردتوبیخ‌شدید قرارمیدهدکه‌اول امام‌را بفریادرسی‌خود خواندند و برای تشکیل‌حکومت‌حسینی متفق‌گشتند وآنحضرت برای نجات مردم بسوی‌کوفه شتافت ولی‌آن مردم به‌پیمان خود وفادار نماندند.

قسمتی ازخطبه امام اینست :

«تَبّاً لَكُمْ اَيَّتُهَا الْجَماعَةُ وَتَرَحاً اَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا والِهينَ فَاَصْرَخْناكُمْ مُوجِفينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً لَنا فى اَيْمانِكُمْ وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنا ناراً اِقْتَدَحْناها عَلى عَدُوِّنا وَ عَدُوِّكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً لِاَعْدائِكُمْ عَلى اَوْلِيائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ اَفْشَوْهُ فيكُمْ وَلا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ[1] !؟. مرگ برشماجمعیت آیا آنگاه‌که ماراپفریاد‌رسی خود خواندید وما برای‌نجات‌شما شتافتیم بانیروئی‌که ازما دردست شماست بجنگ ما آمدید وآتشی‌راکه ما میخواستیم باآن‌خانمان‌دشمن مشترك را بسوزانیم برای نابودکردن ما برافروختید پس بنفع عمال حکومت‌که دشمنان شما هستند وبرضد ما که دوستان‌شما‌هستیم اجتماع کردید درحالیکه نه ازکارگذاران حکومت عدالتی دیده، ونه بخیرآنان امیدوار هستید ؟!» .

ازاین سخنان امام معلوم میشود آنحضرت بدینمنظور بسوی‌کوفه حرکت‌کرده است‌که با پشتیبانی نیروهائی که نمایندهٔ وی مسلم‌بن عقیل

۱ــ لهوف ص۸۵ ومقتل‌خوارزمی۲ص۶ وتهذیب‌ابن‌عساکرج۴ص۳۳۳ واحتجاج ۲ ص۲۴

آماده‌کرده بود بفریاد مردم ستمدیده برسد وازآن نیروها آتشی برافروزد و ریشهٔ استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه حکومتی صد درصد اسلامی و عدالت‌گستر تأسیس نماید.

از این سخنان آتشین حسین بن‌علی (ع) روشن میشود که شرائط پیروزی‌آنحضرت بردشمن موجود بوده و بهاین‌منظور حرکت‌کرده است که حکومت ظلم را سرنگون کند و برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید.

یك مقایسه :

این‌مطلب‌توجه‌هرمؤرّخی‌راجلب‌میکندکه چرا نظرامام‌حسین(ع) دربارهٔ مسافرت به‌کوفه بانظر سیاستمداران ورزیده و خیرخواهی مانند ابن‌عباس مخالف بود ؟. راه‌حل این‌مشکل چیست ؟

قبلا باید دانست‌که درمقابل‌کسانیکه با سفر امام به‌کوفه مخالف بودند عدهٔ زیادتری از خردمندان جهان دیده ازقبیل حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه و سلیمان بن صُرَد و مسلم‌بن‌عقیل و صدهانفر ازمتفکران دوراندیش‌که ازنزدیك ازاوضاع‌کوفه‌آگاه بودند باسفرآنحضرت به‌کوفه موافق بودند، بلکه دراین‌باره بی‌اندازه جدیت وکوشش میکردند.

برای تشخیص اینکه نظر کدامیك از دوگروه مخالف و موافق صحیح‌تر بود لازم نیست ما روحیهٔ دستهٔ مخالف‌وموافق وطرزتفکرآنانرا یك یك بررسی‌کنیم وبا هم مقایسه نمائیم. بلکه کافی‌است نظرابن‌عباس را که درمیان‌گروه مخالف ازدیگران ورزیده‌تر بود بانظرمسلم‌بن‌عقیل

مقایسه‌کنیم و ببینیم نظر کدامیك ازاین دو دقیق‌تر و بصلاح نزدیك‌تر بوده است.

دراینجا توجه به‌این نکته‌لازم‌است‌که ابن‌عباس پس‌ازصلح حضرت مجتبی (ع) به‌حجاز رفت ودیگر بعراق برنگشت و ازآن زمان تا سال ۶۰ هجری‌که سال قیام امام‌حسین(ع)است نتوانست ازاوضاع‌عراق‌عموماً وکوفه خصوصاً ازنزدیك آگاه‌گردد . واز زمانی‌که ابن‌عباس ازعراق به حجاز رفت تاسال ۶۰هجری بیست‌سال‌گذشته بود و دراین مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملا دگرگون شده و نسل جدیدی روی‌کارآمده بود واین نسل‌جدید اکثریت مردم‌را تشکیل میدادند .

بدیهی‌است ابن‌عباس‌که بیست‌سال ازعراق دورشده‌بود نمیتوانست ازتحولاتی‌که درمدت بیست‌سال دراوضاع اجتماعی‌وسیاسی‌عراق بوجود آمده بود واز طرزتفکر نسل‌جدید بطور دقیق آگاه شود و آنچه او از اوضاع عراق میدانست بیش‌از دورنمای ناقص وشبح تاریکی نبود.

ولی مسلم‌بن‌عقیل‌که مردی بابصیرت و مورداعتماد امام‌حسین(ع) بود درحدود چهل‌روز اوضاع‌کوفه را ازنزدیك بررسی‌کرد ، وچهل‌روز مطالعه کافی‌است‌که یك‌فرد روشن‌بین‌را ازاوضاع اجتماعی‌وسیاسی‌شهری مثل‌کوفه آگاه سازد.

مسلم مأموریت داشت تحقیق‌کندکه‌آیا عموم بزرگان‌وخردمندان دوراندیش‌کوفه خواهان تغییرحکومت وآمادهٔ پشتیبانی امام حسین (ع) هستند یانه [1] . و پس‌از قریب چهل روز کنجکاوی و بررسی دانست که عموم بزرگان و عقلای دوراندیش کوفه آمادهٔ تغییرحکومت و پشتیبانی

۱ـ تاریخ طبری‌ج۴ص ۲۶۲ وارشادمفیدص ۱۸۳

امام هستند، ازاینرو به‌امام نوشت:

« إِنَّ الرّائِدَ لایَکْذِبُ اَهْلَهُ اِنَّ جَمْعَ اَهْلِ الْکُوفَةِ مَعَكَ فَاَقْبِلْ حینَ تَقْرَأُ کِتابِی وَالسَّلام[۱] . آنچه میگویم حقیقت است: اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه آمادهٔ پشتیبانی شما هستند پس نامهٔ مراکه خواندید فوراً به‌کوفه حرکت‌کنید ».

آیا میتوان گفت: این‌گزارش و اظهارنظر مسلم از روی طغیان احساسات بوده است ؟.

آیا میتوان‌گفت : مسلم‌بن‌عقیل پس‌از قریب چهل روز بررسی و تحقیق نتوانسته‌است از اوضاع سیاسی واجتماعی‌کوفه آگاه‌گردد وآنچه نوشته سطحی و بی‌ارزش بوده است؟ .

آیا مسلم‌بن‌عقیل که درمدتی‌طولانی با طبقات مختلف مردم‌کوفه معاشرت ومذاکره و مشورت‌کرده وباخردمندان باریك‌بین‌کوفه از نزدیك در تماس بوده است بهتر از اوضاع‌کوفه آگاه بود یا ابن‌عباس که صدها کیلومتر باکوفه فاصله‌داشت وبیست‌سال بود کوفه‌را ازنزدیك ندیده‌بود و ازاوضاع نسل‌جدید اطلاع دقیقی نداشت؟.

بدون هیچگونه تعصبی بایدگفت: چون اطلاعات مسلم دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر بوده‌است طبعاً نظرمسلم‌بن‌عقیل باارزش‌ترو بصلاح نزدیك‌تر بوده است.

واین‌تنها نظرمسلم‌بن‌عقیل نبود بلکه‌گروه بسیارزیادی‌ازخردمندان دوراندیش‌کوفه همین‌نظر را داشتند. و شمارهٔ این گروه خیلی بیشتر از گروهی است‌که باسفر امام به‌کوفه مخالف بودند.

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۹۷

ازاینرو امام‌حسین(ع) نظر مسلم راکه همان نظر حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن عوسجه و دهها نفر از بزرگان و خردمندان کوفه بود بر نظر ابن‌عباس ودیگران ترجیح داد و تصمیم‌گرفت بکوفه برود.

یك نکته :

چنین بنظر میرسدکه ابن‌عباس از تماسهای نمایندگان مردم کوفه با امام واز نامه‌های آنان بطوردقیق آگاه نبوده و نیزاز بررسیهای دقیق مسلم‌بن عقیل در بارهٔ اوضاع سیاسی کوفه و گزارش اطمینان‌بخش وی اطلاع‌صحیحی نداشته است زیراا ینگونه‌مطالب ازاسرار نظامی‌محسوب میشود واسرار نظامی همیشه و درهمهٔ دنیا مخفی بوده ورهبران انقلاب اینگونه اسرار را حتی به‌نزدیکترین افراد نمیگویند .

وابن‌عباس اگر چه تا حدودی بامام حسین (ع) نزدیك بوده ولی چون نه‌در نهضت شرکت داشته ونه محرم‌اسرار بوده‌است طبعاً آنحضرت اورا ازجزئیات‌کارو بررسیهای دقیق مسلم وگزارش وی‌آگاه نفرموده‌است. ودرصورتی‌که ابن‌عباس‌از اسرار نظامی امام‌آگاه نباشد ، حال افراددیگر ناگفته معلوم است .

روی‌این‌حساب‌باید‌گفت: همهٔ کسانی‌که ازروی دلسوزی،حسین‌بن علی(ع) را ازسفرکوفه‌برحذر میداشتند بعلت‌بی اطلاعی از اسرار نظامی امام ووجودنیروهای داوطلب آنحضرت بوده است‌که چنین اظهار نظری میکرده‌اند .

بنابراین چنین‌گمان میرود که اگر ابن‌عباس یا دیگران از همه جزئیات‌کار وزمینهٔ مساعدی که برای تشکیل حکومت فراهم بود آگاه

میشدندآنها هم مثل مسلم‌بن‌عقیل وسایر بزرگان کوفه تأکید میکردندکه امام زودتر بسوی کوفه حرکت فرماید .

خیال باطل :

ممکنست کسی خیال کند که ارزیابی امام حسین (ع) دربارهٔ اوضاع سیاسی عراق دقیق نبوده و ارزیابی ابن‌عباس دقیق‌تر بوده است زیرا ابن عباس به‌آنحضرت میگفت : من میترسم شما دراین سفرمغلوب شوید[1] وعاقبت همانطور شدکه ابن‌عباس گفت .

ولی باید دانست‌که پیش‌بینی وارزیابی اوضاع سیاسی یك مطلب است، وپیش‌آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر .

درجنگ احد «عبدالله‌بن‌اُبَیّ» رئیس منافقان باجنگ در خارج مدینه مخالف بود و پیش‌بینی شکست مسلمانان را میکرد و میگفت : «عَلیٰمَ نَقتُلُ اَنفُسَنا ؟ چرا ما خود را بکشتن‌بدهیم ؟ » وازاینرو درجنگ شرکت نکرد. [2] ولی رسول‌خدا(ص) پیش‌بینی پیروزی‌مسلمانان راکرد وفرمود: «لَکُمُ النَّصْرُ ماصَبَرْتُمْ [3] اگرشکیبا باشید پیروز میشوید » . ودر آغازکارهم مسلمانان بردشمنان پیروز شدند تا آنجاکه اردوی سه‌هزار نفری مشرکان بیش از بیست نفرکشته دادندوفرارکردند وزنانشان‌فریاد: واویلا، بلند نمودند .

اما آنگاه‌که اکثریت تیراندازان تپهٔ«عَیْنَیْن» بطمع‌غنیمت،موضع

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص ۲۸۸
۲ـ سیرهٔ ابن‌هشام ج۲ص۶۴
۳ـ طبقات ج۲ص ۳۸

خود را خالی‌کردند وسواره نظام دشمن ازپشت بمسلمانان حمله بردند نیروهای‌اسلام شکست‌خوردند وبیش ازهفتاد کشته دادند وپیشانی‌رسول خدا(ص) وگونهٔ صورت ولب پائین ودندان آنحضرت ضربت خورد وبا صورت غرق خون بپهلو بزمین افتاد[1] وچیزی‌نمانده بودکه پیغمبرخدا(ص) کشته شود .

آیا دراینجا میتوان‌گفت : پیش‌بینی رسول‌خدا (ص) دربارهٔ غلبهٔ بردشمن دقیق نبوده وپیش‌بینی«عبدالله بن اُبَیّ» رئیس منافقان دقیقتر بوده است؟! البته نه . بلکه پیش‌بینی وارزیابی پیغمبر خدا(ص) کاملا دقیق‌و صحیح بوده ودلیلش همان موفقیتی است‌که درآغازکار نصیب مسلمانان شد، ولی حادثهٔ پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان بادستورآنحضرت‌و خالی‌کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان وضربت خوردن رسول خدا(ص) شد واین حادثهٔ پشت پرده چیزی بودکه از نظر مجاری عادی وطبیعی پیش‌بینی نمیشد و رسول اکرم (ص) راهی برای جلوگیری از آن نداشت .

امام حسین (ع) نیز اوضاع عراق‌بلکه حجاز وسایر اقطاراسلامی را بطور دقیق بررسی وارزیابی فرمود وبیش از چهار ماه(از سوم‌شعبان تاهشتم ذی‌الحجه) مشغول مطالعهٔ اوضاع سیاسی بودو باکمال احتیاطهمهٔ جوانب کارهارا ملاحظه نمود ، و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر جریانات‌عادی وطبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن‌عباس چون در عمق جریانهای سیاسی‌که برامام میگذشت وارد نبود با سفر آنحضرت بکوفه‌مخالف بود ولی برخلاف‌نظر ابن‌عباس ارزیابی حسین بن‌علی(ع)

۱ــ طبقات‌ج۲ ص۴۱ و۴۲

کاملا دقیق وصحیح بود وچنانکه سابقاً گذشت این پنج‌چیز :

۱ـ ضعف حکومت .

۲ـ رنجش مردم .

۳ـ افکار عمومی .

۴ـ لیاقت‌رهبر .

۵ـ نیروهای داوطلب ، پیروزی امام را تضمین میکرد .

آری حوادث پشت پرده‌که از مجرای طبیعی قابل پیش‌بینی نبود اوضاع عراق را تغییر داد وعبیدالله زیاد که در آغازکار از ترس ارتش داوطلب امام بقصر حکومتی فرارکرد ومحاصره‌شد[۱] سرانجام بر نیروهای ملی مسلط گشت .

پس‌چنانکه درجنگ احد مخالفت تیراندازان‌را با دستورپیغمبر خدا(ص)که‌از حوادث پشت‌پرده‌بودنبایددرحریم‌ارزیابی رسول‌خدا(ص) وپیش‌بینی پیروزی اُردوی اسلام داخل‌کرد. همینطور حوادث پشت‌پردهٔ کوفه راکه باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام حسین(ع) از اوضاع سیاسی عراق داخل‌کرد زیراکه اینگونه حوادث‌پشت پرده ازنظر جریانهای عادی قابل پیش‌بینی نیست.

چه امتیازی داشت ؟

ممکنست‌کسی بپرسد : اگرامام حسین(ع) قصد تشکیل حکومت داشت پس‌چه امتیازی برعبدالله‌زبیر داشت‌که‌اوهم‌برای تشکیل حکومت مبارزه میکرد ؟

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ و ارشادمفید ص۱۹۰

نظیر این، بازهم میتوان سؤال‌کرد: رسول‌خدا (ص)که درجنگ احد برای غلبهٔ بر نیروهای مشرکان میجنگید چه امتیازی برابوسفیان داشت‌که اوهم برای پیروزی بررقیب میجنگید ؟

جواب: مردان خدا درمبارزاتی که میکنند سه امتیاز بر مردان هوی ودنیا دارند :

۱ـ امتیاز درهدف :

مردان دنیا هدفشان از مبارزه‌فقط اینست‌که از لذائذ دنیا بهره‌مند گردند. ولی مردان خدا هدفشان اینست‌که حق پیروز شود و از تشکیل حکومت منظوری جز زنده‌کردن حق وعدالت ندارند .

۲ـ امتیاز در وسیله :

مردان‌دنیا برای‌رسیدن بمقصود خودازهیچگونه اعمال‌ضداخلاق وغیر انسانی باکی ندارند. ولی مردان خدابرای رسیدن بهدف‌هیچگاه به‌کارهای ضد ایمان وضد اخلاق دست نمیزنند .

۳ـ امتیاز در نتیجه :

مردان دنیا اگر در مبارزه پیروز شوند بغیر از لذتهای بی‌ارزش این‌جهان بهره‌ای نخواهند داشت واگر شکست بخورند همه چیز خود را از دست داده‌اند. ولی مردان خدا اگر پیروزشوند چه بهتر از اینکه حق وعدالت را زنده کرده‌اند و اگر شکست هم بخورند چون هدفشان زنده‌کردن حق بوده است باز مغبون‌نشده‌اند وپاداش‌نیکوخواهندداشت.

قرآن‌کریم دربارهٔ فرق بین‌آسیب دیدن‌ورنج‌بردن اهل‌حق وباطل میفرماید :

«إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ»[1].
اگر شما مسلمانان درمبارزه رنج میبرید بت‌پرستان نیز رنج میبرند ولی فرقی‌که هست اینست‌که شما ازخداوند امید پاداش نیکو دارید وآنان چنین امیدی ندارند».

امام حسین (ع) هنگامیکه برای‌مقاومت‌وتشکیل حکومت‌بسوی کوفه میرفت بفَرَزْدَق فرمود: اگر قضای خداوند بدلخواه ما جاری شدو دراین مبارزه پیروز شدیم خدا را براین نعمت شکر میکنیم. واگر در این‌پیکار پیروز نشویم بازهم چون منظور ما طرفداری ازحق بوده است از مرز حقیقت منحرف نشده وتجاوز نکرده‌ایم[2]. ازآنچه گفتیم روشن شدکه امام حسین(ع) وهمهٔ مردان خدا در مبارزات خود برای تشکیل حکومت سه امتیاز بر اهل باطل دارند:

۱ــ امتیاز درهدف.
۲ــ امتیاز در وسیله.
۳ــ امتیاز درنتیجه.

حکومت درخدمت دین:

ممکن است‌کسانی پیش خود فکر کنند امام‌که مردی آسمانی و ملکوتی است و رهبری عالی روحانی مردم را بعهده دارد با حکومت چکار دارد؟.

طلب‌منصب‌فانی نکند صاحب‌عقل　　　عاقل‌آنست‌که اندیشه‌کندپایان‌را

۱ــ سورهٔ نساءآیهٔ ۱۰۴
۲ــ تاریخ طبری‌ج۴ص۲۹۰ وارشادمفیدص۱۹۹

ولی باید دانست امام علاوه براینکه دارای رهبری عالی روحانی است رهبری عالی سیاسی راهم بعهده دارد چنانکه درزیارت جامعه در بارهٔ ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده : «وَسَاسَةَ الْعِبَادِ» یعنی شما زمامداران وسرپرستان بندگان‌هستید .

علمای کلام میگویند: «اَلْاِمَامَةُ رِئَاسَةٌ عَامَّةٌ فِی اُمُوْرِ الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا نِیَابَةً عَنِ النَّبِیِّ (ص)[1] امامت بمعنای ریاست عمومی در امور دین ودنیای مردم است بعنوان جانشینی پیغمبر(ص)».

بنابراین امام که جانشین پیغمبر است درآنجا که شرائط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد ودرسایهٔ قدرت حکومت قوانین دین را اجراءکند .

اسلام در مورد فرهنگ‌واقتصاد و نظامات‌اجتماعی وسیاست‌داخلی وخارجی وجنگ و صلح و سایر شئون حیاتی اجتماع دارای قوانین مخصوصی است واساساً مکتب مستقلی در برابر مکتب‌های دیگر دارد.

وتردیدی نیست‌که امام درصورتی میتواند قوانین‌حیات‌بخش‌اسلام را موبمو اجرا نمایدکه قدرت حکومت‌را در دست داشته باشد زیراتنها درسایهٔ قدرت حکومت امام است که خدمتگذاران پاداش می‌یابند، و مجرمان به‌کیفرمیرسند ومالیات‌اسلامی(زکوةوخمس) بطور صحیح‌وصول ومصرف میشود وعلم وفرهنگ توسعه می‌یابد و تبلیغات دینی با اسلوبی منظم‌ومؤثر انجام‌میشودوقراردادهای فرهنگی‌واقتصادی وغیره‌باکشورهای دیگر بسود اسلام بسته میشود وخلاصه باقدرت‌حکومت است که جهان اسلام میتواند در راه ترقی و تکامل مادی و معنوی بسرعت پیش برود .

۱ــ شرح باب حادیعشر مبحث امامت ص۴۳

رسول‌خدا (ص) سیزده سال در مکه مردم را دعوت به اسلام فرمود ولی چون هنوز حکومت آنحضرت تشکیل نشده بود پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام نشد. اما پس از آنکه بمدینه هجرت فرمود وحکومت اسلامی تشکیل یافت در فاصله‌ای کمتر از ده سال تقریباً سراسر جزیرة‌العرب‌را زیر نفوذ خوددرآورد ودر برابر حکومتهای بزرگ آنروز ایستاد و به‌پیشرفت خود ادامه‌داد. این موفقیت بزرگ درسایهٔ قدرت حکومت بود.

پس‌امام نیز مثل رسول خدا(ص) تنها با قدرت حکومت خویش میتواند قوانین سعادت بخش اسلام را درمتن اجتماع پیاده‌کند ودرآنجا که شرائط تشکیل حکومت یازمینهٔ فراهم‌کردن شرائط موجود باشدبر امام لازم است برای فراهم‌کردن شرائط وتشکیل حکومت اقدام نماید[1] زیرا اجرای قوانین اسلام واجب است وتشکیل حکومت مقدمه آنستو مقدمهٔ واجب واجب است.

آری حکومت از این نظرکه یك منصب دنیائی است در نظرامام هیچ ارزشی ندارد چنانکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود این حکومت بقدر کفش‌کهنه‌ای نمیارزد و فقط برای تثبیت حق و کوبیدن باطل است که زمامداری راقبول‌کرده‌ام.

امام‌حسین (ع) فرزند همین علی است وحکومت‌ازنظر اینکه‌یك منصب دنیائی است درنظرآنحضرت ارزشی ندارد ولی آنگاه‌که اسلام‌را درخطر می‌بیند وتشخیص میدهدکه زنده‌کردن اسلام وپیاده‌کردن‌قوانین سعادتبخش‌آن بطورکامل فقط درپناه قدرت حکومت میسّر است بمنظور تشکیل حکومت بسوی‌کوفه حرکت میکند ومیفرماید: «نَحْنُ اَهْلَ الْبَیْتِ

۱- تلخیص الشافی‌جزء ۴ ص۱۸۲

أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هٰذَا الْأَمْرِ [1] . ماخاندان پیغمبر برای زمامداری اسلام شایسته‌تریم» .

بنابراین حکومت در نظر امام فقط وسیله‌ای است برای اجرای قوانین اسلام‌که لازم است درشرائط مساعد، این‌وسیله‌رافراهم کند،واین حقی استکه واجب استآنرا بگیرد یعنی حـق‌اسلام است ، حق‌پیغمبر اسلام است ، حق اجتماع اسلامی است وامام نمیتواند ازآن صرف‌نظر کند زیرا حق‌شخصی اونیستکه ازآن‌بگذرد .

مطالبۀ حق:

کسی‌که‌به روح فقه اسلامی‌آشناباشد میداندکه گرفتن حق(مگر درموارد خاصی) واجب است خصوصاً حقی‌که جنبۀ اجتماعی و عمومی داشته باشد و به‌سعادت وشقاوت امت مربوط باشد . خلافت اسلامی که حق امام‌معصوم‌استپیش ازآنکه‌حق شخصی باشد جنبۀعمومی واجتماعی دارد زیرا اگر خلافت دردست‌امام‌معصوم باشد جهان اسلام‌وامت‌اسلامی میتواند تحت رهبری وی‌گامهای بلندی در راه تکامل وترقی بردارد.

این‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس‌از داستان سقیفه ودر جریان شوری میکوشید حق خلافت را برای خود ثابت‌کند از آنجهت بود که میدانست اگرخلافت دردست افراد نالایق‌باشد جهان اسلام بسوی‌سقوط کشانده میشود و اگر در دست آنحضرت باشد امت اسلامی بسوی تکامل پیش میرود واسلام‌عزیز هرچه‌بیشتر گسترش می‌یابد. علی‌علیه‌السلام‌برای گرفتن حق‌خود (خلافت) تاآنجا صراحت وقاطعیت داشت‌که بوی‌گفتند:

۲ــ ارشاد ص۲۰۵

تو برای گرفتن خلافت حریص هستی امام درجواب آنان فرمود: «إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً هُوَ لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ [1]. من حق خود رامطالبه میکنم[2] وشما نمیگذارید این حق (خلافت) بمن برسد » .

بدون شك اگر علی(ع) مطالبهٔ خلافت را نمیکرد مسئول بود و نمیتوانست جواب خدا را بدهد، اگرچه درمطالبهٔ حق بمقصودش نرسید.

امام حسین(ع) نیز هنگامیکـه شرائط را مساعد می بیند برخود واجب میداند برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کند واز این راه اسلام پایمال شده وامت ضربت خورده رااز چنگال حکومت ضداسلام یزید نجات دهد .

پس روشن شدکه گرفتن حق یعنی قبضه کردن خلافت اسلامی در چنین شرائطی برآنحضرت واجب بود زیرا با بودن نیرو، حجت خدا بروی تمام شده بود واگر برای تشکیل حکومت اسلامی وزنده کردن اسلام تلاش نمیکرد نمیتوانست جواب خدا را بدهد .

تصرف کاروان :

امام حسین علیه السلام در راه خود به کوفه هنگامیکه به «تنعیم»

۱ـ نهج البلاغة خطبهٔ ۱۷۰

۲ـ این همان حق حاکمیت وامامت است که طبق حدیث « مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ » بامیرالمؤمنین علیه السلام واگذار شده وبنام **ولایت تشریعی** خوانده میشود درمقابل **ولایت تکوینی**. ومعنای **ولایت تکوینی** اینست که پیغمبر وامام با اذن خداوند درکائنات تصرف میکنند. چنانکه رسول خدا (ص) بدرخت دستورداد ازجای خودکنده شودوبیاید درحضور آنحضرت توقف کند (نهج البلاغة اواخرخطبهٔ ۱۹۰)

رسیدکاروانی‌را دیدکه از یمن‌بشام میرفت، بار این‌کاروان‌حله‌های‌یمنی و ورس بودکه حاکـم یمن «بُحَیربن‌رِیسان حِمیَری» برای یزیدبن معاویه فرستاده بود. امام دستور دادکاروان را بگیرند و اموال آنرا بتصرف در آورند. آنگاه به شترداراني که شترهای خود را کرایه داده بودند تا این اموال را برای یزید بشام ببرند فرمود : ما شمارا آزاد میگذاریم هرکدام مایل هستند با ما بعراق بیایند باآنان خوشرفتاری میکنیم و کرایهٔ شترانشان را می‌پردازیم وهرکدام مایل نیستند همراه ما بیایند باندازهٔ راهی‌که ازیمن تا اینجا طی‌کرده‌اندکرایهٔ‌آنان را میدهیم. یك عده ازآنان‌کرایهٔ خود را گرفتند وبرگشتند ویك عده همراه آنحضرت بعراق رفتند وآنگاه‌که بارها را بمنزل رساندند امام‌کرایهٔ شترانشان‌را باضافهٔ پوششی به‌آنان تسلیم فرمود[1] .

ممکن است‌کسانی بپرسند: آیا مصادرهٔ‌اموال کاروان آن‌هم باقوهٔ قهریه مناسب‌شأن امام است ؟.

ولی باید دانست درآن شرائط برامام واجب بود اموال‌کاروان‌را تصرف کند به دو دلیل:

۱ــ چون این ثروت هنگفت از بیت‌المال مسلمانان بود و برای یزید میرفت تامثل باقی اموال‌خزانهٔ مملکت در راه هوسهای وی‌مصرف شود برامام‌که ولی‌خدا وسرپرست مسلمانان است واجب بود این اموال

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹ و ۲۹۰ ولهوف ص۶۰ والاخبارالطوال ص۲۲۱

غصب شده را از غاصب بگیرد و بمصرف مصالح مسلمانان برساند[1] وسابقاً اشاره شد که گرفتن حق براما‌م واجب است خصوصاً حقی‌که مربوط به امت اسلامی باشد.

۲ــ چون امام درمقابل حکومت ضداسلام یزید قیام کرده وتصمیم داشت خلافت اسلامی‌را بمرکز اصلی خود برگرداند واین کار علاوه بر قدرت نظامی احتیاج به‌قدرت اقتصادی داشت از اینرو برآنحضرت واجب بود درتهیهٔ قدرت اقتصادی نیز بکوشد ، بنابراین‌لازم بود اموال‌کاروان راکه مقدار قابل توجهی بود بتصرف درآورد و از این راه نیروی مالی خویش‌را تقویت کند تا بتواند مبارزهٔ باحکومت‌یزید را بطور اطمینان بخش‌تری دنبال نماید.

پس معلوم شدکه تصرف اموال‌کاروان نه تنها بامقام امام‌ناسازگار نیست بلکه اگراین اموال را تصرف نمیکرد دربرابر خداواسلام مسئول بودکه چرا با اینکه قدرت داشت اموال‌غصب شدهٔ مسلمانان‌را ازغاصب نگرفت‌وبرای مبارزهٔ با حکومت یزید در تقویت نیروی مالی خویش نکوشید ؟ .

بهترین دلیل اینکه تصرف‌کاروان ازطرف امام لازم بود عمل‌خود آنحضرت است زیرا امام برخلاف وظیفه‌کاری نمیکندوبهمین علت‌عمل وی برای دیگران حجت است .

مسئلهٔ بیعت :

میدانیم‌که امام حسین(ع) مسلم را به‌کوفه فرستاد تا اگر شرائط

۱ــ تلخیص‌الشافی جزء ۴ ص ۱۷۹

مساعد باشد ازمردم بیعت بگیرد. اینك برای اینکه ماهیت بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت روشن شود لازم است بحث کوتاهی در بارهٔ معنای بیعت واقسام آن بشود .

حقیقت بیعت اینست که کسی دست بدست دیگری بدهد و عهد و قراردادی باوی استوار کند و ملتزم شود بدان عمل نماید وبیعت اقسامی دارد که در اینجا بچند قسم از آن اشاره میشود :

۱ـ بیعت متابعت :

وآن آنست که بیعت کننده ملتزم شود چیزهائی را که در ضمن بیعت بوی پیشنهاد میشود بپذیرد وبدان عمل کند مثل بیعت زنانی که مسلمان میشدند و بیعت میکردند که از بت‌پرستی ودزدی‌وزنا وو..پرهیز کنند [1] واین درحقیقت بیعت پیروی از اسلام است .

۲ـ بیعت بخلافت :

وآن آنست که بیعت‌کننده پشتیبانی خود راازخلیفهٔ جدید اظهار کند چنانکه انبوه مردم بعد ازقتل عثمان باعلی‌علیه‌السلام بیعت نمودند وبدینوسیله پشتیبانی‌خودرا ازآنحضرت اعلام داشتند وبدینوسیله بهامام رأی اعتماد دادند .

۳ـ بیعت برای‌جهاد :

وآن آنست که بیعت‌کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان‌کسی‌که باوی بیعت میکند اعلام دارد ، چنانکه مسلمانان در«حُدَیْبیّه» بارسول خدا (ص) بیعت کردند که تاسرحد مرگ بادشمن پیکار نمایند [2] .

۱ـ سورهٔ ممتحنه‌آیهٔ ۱۲ ۲ـ مجمع‌البیان ج۹ ص۱۱۳

وچنانکه امیرالمؤمنین (ع) قبل ازجنگ جمل در «ذی‌قار» از مردمی‌که حاضر بودند برای جهاد بیعت گرفت [1].

بیعتی هم‌که مسلم‌بن عقیل از مردم‌کوفه گرفت برای جهادبادشمن بود ومردم دراین بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین علیه‌السلام باحکومت یزید پیکار نمایند.

مرحوم شیخ مفیدقدس سره دراین باره‌چنین میفرماید: «فَدَعىٰ اِلَى الْجِهادِ وَشَمَّرَ لِلْقِتالِ وَتَوَجَّهَ بِوُلْدِهِ وَاَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ اللّٰهِ وَحَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ نَحْوَ الْعِراقِ لِلْاِسْتِنْصارِ بِمَنْ دَعاهُ مِنْ شيعَتِهِ عَلَى الْاَعْداءِ وَقَدَّمَ اَمامَهُ ابْنَ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقيلٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ لِلدَّعْوَةِ اِلَى اللّٰهِ وَالْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى الْجِهادِ فَبايَعَهُ اَهْلُ الْكُوْفَةِ عَلىٰ ذٰلِكَ. [2]

امام حسین‌علیه السلام مردم را بجهاد دعوت فرمود وآمادهٔ پیکار شد وبافرزندان وخاندانش ازحرم خداوحرم رسول‌خدا(ص)بسوی‌عراق حرکت کرد تا بکمك شیعیان‌خود بادشمنان مبارزه‌نماید وقبلاً مسلم‌بن عقیل را به‌کوفه فرستاد تامردم رابسوی خدا دعوت‌کند و برای آنحضرت بمنظور جهاد بیعت بگیرد پس اهل‌کوفه‌باوی برای جهاد بیعت‌کردند».

آیا بیعت برای جهاد میتواند هدفی بجز برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود داشته باشد؟

حکم بعدالت:

آنگاه‌که مسلم‌بن عقیل دستگیر و بحضور ابن‌زیاد برده شد بوی

۱- ارشاد ص۱۱۷ ۲- ارشاد مفید ص۱۷۹

گفت: تو آمده‌ای که بین مردم تفرقه بیندازی ؟ مسلم ضمن جوابی که به ابن‌زیاد داد فرمود : « اَتَیْناهُمْ لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُوَ اِلیٰ حُکْمِ الْکِتابِ.[1] ما آمده‌ایم تا مردم راامر بعدالت‌کنیم و بحکم‌قرآن دعوت نمائیم».

آیا بچه‌وسیله‌ای میتوان امر بعدالت‌کرد واحکام قرآن را دربین مردم زنده ساخت ؟

بدین‌وسیله میتوان امر بعدالت کرد که به سازمـان دادگستری اسلامی‌دستور داده‌شود براساس حکم قرآن و قانون عدالت به پرونده‌ها رسیدگی کند وحکم صادر نماید . بدیهی است در آنزمان در صورتی ممکن بود براساس حکم قرآن به پرونده‌ها رسیدگی شود که خلافت بمرکز اصلی خود برگردد وزمام‌امور بدست امام حسین (ع) سپرده شود وسازمان دادگستری زیرنظر مستقیم‌آنحضرت‌کارکند وحکم صادر نماید.

بنابراین ازسخن مسلم‌بن‌عقیل‌که میگوید:آمده‌ایم‌تا امر بعدالت کنیم ومردم را بحکم قرآن‌دعوت‌نمائیم معلوم‌میشود مسلم مأموریت‌داشته است تا درصورت امکان نیروئی آماده‌کند که در پرتوآن قدرتِ خلافت اسلامی به امام حسین(ع) برگردد تا براساس عدالت دربین مردم حکم شود واحکام قرآن‌کریم زنده‌گردد .

واین‌همان مطلبی است‌که ابن‌زیاد ضمن سخنانش بامسلم‌بن عقیل بدان اشاره میکند ومیگوید:توآرزوی چیزی‌داداشتی (یعنی‌حکومت) که خدا ازآن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی ، مسلم فرمود: اگر مالایق آن‌نیستیم پس‌چه‌کسی‌لایق‌آنست؟ ابن‌زیادگفت:امیرالمؤمنین‌یزید لایق‌آنست[2] .

۱و ۲- ارشاد مفید ص۱۹۶

معلوم میشود مسئلهٔ خلافت و حکومت مطرح بوده است نه چیز دیگر[1].
(به پاورقی دقیقاً توجه شود)

یك تذکر:

کسانی که میگویند: امام حسین (ع) هنگامیکه تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی کافی نداشته و امکان پیروزی برای آنحضرت نبوده لازمهٔ سخن آنان اینست که نسبت خطاء و اشتباه به مسلم بن عقیل بدهند زیرا مسلم برای امام نوشت: «**اِنَّ جَمْعَ اَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ**»[2] اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند».

بدیهی است وقتیکه مسلم تشخیص میدهد اکثریت مردم کوفه پشتیبان فرزند پیغمبر (ص) هستند بدون تردید نظر وی امکان پیروزی آنحضرت بوده وگرنه به امام نمینوشت که بسوی کوفه حرکت کند.

حالا کسی که نظرش مخالف نظر مسلم بن عقیل است و میگوید: امکان پیروزی برای امام نبوده آیا میتواند نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد؟ !

ازطرف دیگر چون مسلم بن عقیل مورد اعتماد امام حسین (ع) بوده و بهمین جهت وی را برای این کار بزرگ انتخاب کرد. دراینصورت اگر کسی نسبت خطای درتشخیص به مسلم بدهد باید درحسن انتخاب امام

۱ـ کسانی که میگویند: امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت فرمود گفتگوی مسلم را با ابن زیاد چگونه معنی میکنند؟ آیا میگویند: مسلم گفته است: ما آمده‌ایم تا باکشته شدن خود مردم را امر بعدالت کنیم و ابن زیاد بمسلم گفته است: تو آرزوی کشته شدن داشتی ولی خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نیستی بلکه یزید بن معاویه لایق کشته شدنست ؟!.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۹۷

تردیدکنند واین معنی به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست.
بنابراین‌کسانی‌که میگویند: هنگامی‌که امام حسین (ع) تصمیم گرفت به‌کوفه برود امکان پیروزی وغلبهٔ بردشمن برای حضرتش نبوده نسبت خطای درتشخیص به‌مسلم میدهندو بطور غیر مستقیم به حسن انتخاب امام خدشه وارد میکنند وتوجه ندارند.

اتمام حجت دوجانبه:

آنگاه که گروههائی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اعلام‌کردند وبطور اطمینان‌بخشی اظهار وفاداری‌نمودند حجت برامام تمام میگردد و براو واجب‌میشودکه قدرت موجود را برای برگرداندن خلافت بکاربندد وزمام‌امور را بدست‌بگیرد وازاین راه دین پایمال شده را زنده نماید.
ولی نکتهٔ قابل ملاحظه‌اینست‌که‌اقدام امام برای‌تشکیل‌حکومت اسلامی وبرچیدن حکومت ظلم دارای جنبهٔ اتمام حجت نیز هست.و بتعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است وهم‌اتمام حجت.
انجام مسئولیت‌است برای اینکه وظیفهٔ‌آنحضرت زنده‌کردن دین است.

واتمام حجت است برای اینکه اگر امام در شرائط مساعد وارد میدان شد وبرای برگرداندن خلافت بمسیر اصلی خود اقدام‌کرد ولی حوادثی رخ دادکه قیام شکست‌خورد دراینصورت امام حجت را برمردم تمام‌کرده وجای هیچگونه اعتراضی را باقی نگذاشته است.
بنابراین درمورد قیام امام حسین(ع) اتمام حجت بطور دوجانبه

وجود داشت یعنی هنگامیکه شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی مساعد گشت‌هم حجت خدا برامام تمام شد، وهم آنحضرت باقیام واقدام دردائهٔ خود حجت را برمردم تمام‌کرد .

ولی باید توجه داشت که اقدام سیدالشهداء سلام‌الله علیـه برای تسخیر عراق تنها بمنظور اتمام‌حجت نبود بلکه دارای دوجنبه بود یعنی هم‌فکر احیای اسلام ازراه برگرداندن خلافت بود وهم اتمام‌حجت .

نیروهای داوطلب چه شد ؟

این سؤال بذهن هر صاحب نظری میآید که : پس این نیـروی داوطلب امام حسین(ع) که درصفحهٔ ۳۴ ببعد شرحش گذشت چه شدکه بکمك آنحضرت نیامد وحکومت یزیدرا درهم نکوبید ؟

نظیر این سؤال دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیش میآید که : ارتش نیرومند آنحضرت درجنگ صفین چـه‌شد که بدامام کمك نکرد ومعاویه‌را درهم نکوبید ؟

جواب :

همه میدانند که درجنگ صفین امیر المؤمنین (ع) تا آستانـهٔ پیروزی قطعی پیش رفت ولی نفاق واختلافی‌که پس‌از نیرنگ عمروبن العاص وبلند کردن قرآنها برسر نیزه‌ها در قشون آنحضرت پدید آمد ازپیروزی نظامی امام جلوگیری کرد وبااینکه ارتش نیرومندعلی‌علیه‌السلام درحضور وی و زیرنظرمستقیم‌او بود اختلاف داخلی‌همچون‌دیوار فولادی‌بین امام وارتش وی حائل‌گشت‌بطوری‌که دیگر قشون آنحضرت بطورکامل مطیع اونبود،وفرماندهی‌سپاه عملاً ازامیرالمؤمنین سلب شد،

چنانکه خودش‌فرمود: « لاٰرَأْیَ لِمَنْ لاٰیُطٰاعُ » [1]: کسی‌که اطاعتش‌نکنند رأی ودستور او ارزشی ندارد » . ودر چنین شرائطی پیروزی نظامـی برای امام ممکن نبود .

نیروهای داوطلب امام حسین(ع) هم پس‌از دگرگون شدن اوضاع عراق وبسته شدن راهها دیگر نتوانست باآنحضرت رابطه برقرار کند وپس‌از آنکه نظامیان مسلح عبیداللّه‌زیاد به ریاست «حُرّبْن یَزید» برای جلب امام آمدند واورا زیر نظر گرفتند فرماندهی نیروهای ملی کوفه ازآنحضرت سلب شد و در چنین شرائطی پیروزی نظامـی برای امام ممکن نبود .

بنا براین علت اصلی اینکه پیروزی نظامی برای‌امیرالمؤمنین(ع) درصفین وبرای امام حسین(ع) درقیام خود میسر نشد این بودکه رابطهٔ مقام فرماندهی باارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پردهٔ آهنین نفاق واختلاف رابطهٔ مقام فرماندهی را با ارتش قطع کرد. و در حادثهٔ قیام امام حسین(ع) دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیداللّه زیاد وبسته شدن راهها، رابطهٔ امام را با نیروهای آنحضرت قطع‌نمود.

آیامسلم مسئول بود ؟!

هرکسی‌ازخودمیپرسدکه: مسئول‌این قطع رابطه‌بین‌امام‌ونیروهای وی‌کیست؟ آیا میتوان‌گفت: مسلم‌بن عقیل مسئول است، زیرا اوبود که نتوانست نیروهای‌داوطلب حسین‌بن‌علی (ع) را بطور صحیح رهبری کند و باقدرت‌آن نیروها، عبیداللّه‌زیاد را بکوبد ؟ !

۱- نهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۷

دراینجا باید گفت: آنچه مسلم است «مسلم بن‌عقیل» که‌مردی‌مجاهد و با اخلاص بود مأموریت‌پرخطر خودرا بخوبی انجام داد واوضاع‌سیاسی کوفه‌را بطور دقیق بررسی‌کرد وضمن بررسی اوضاع سیاسی‌کوفه نیروی نظامی مجهزی فراهم آورد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین(ع) به‌کوفه ازهرجهت مساعدکرد وبه امام نوشت‌که‌زودتر به‌کوفه‌حرکت‌کند و بانتظار مقدم آنحضرت نشست.

ولی حوادث ، چنین پیش‌آمدکه عبیدالله‌زیاد حاکم جدید کوفه بوسیلهٔ جاسوس مخصوص خود ازجایگاه مسلم‌آگاه شد،ومیزبان‌مسلم‌بن عقیل، هانی‌بن‌عروه را احضارکرد واز اوخواست‌که‌مسلم راتسلیم ابن‌زیاد کند وچون اواین‌کار را نکرد بسختی کتك خورد وبا صورت خون‌آلود زندانی‌گشت[1] . مسلم‌که اوضاع راچنین دید دانست،که چون دشمن از جایگاه اوآگاه شده است اگر درپناه قدرت نظامی ، خود را نگهداری نکند اورا بطورغافلگیر محاصره میکنند ورابطه‌اش را بانیروهای‌مسلح قطع مینمایند ودرآنصورت شکست اوقطعی خواهد بود از اینرو برای پیشگیری ازغافلگیر شدن‌فرمان دادکه نیروهای ذخیره آماده شوند ودر اندك‌زمانی حداقل چهار هزار مرد مسلح آماده شدند[2]. مسلم بن‌عقیل فرماندهان قسمتهای مختلف قشون راتعیین‌کرد وخود نیز فرماندهی‌کل نیروهارا بعهده‌گرفت‌ودستورحرکت داد.این‌قشون منظم‌بفرمان مسلم‌باید ازکوچه‌های کوفه عبور کند و قصر حکومتی را که عبیدالله زیاد پس‌از سخنرانی تهدیدآمیز خود درمسجد ازترس نیروهای‌مسلم بدانجاپناهنده

۱- ارشاد مفید ص۱۸۹

۲- ارشاد ص ۱۹۰!

شده‌بود[1] محاصره نماید، طولی نکشید که قصرعبیدالله بوسیلهٔ نیروهای مسلم محاصره شد[2] و ابن‌زیاد خودرا درآستانهٔ مرگ دید.

منظور ازمحاصرهٔ قصر این بودکه عبیدالله زیاد دستگیر یا کشته شود.

بطوریکه می‌بینیم تااینجا مسلم بن‌عقیل بسیارماهرانه و دقیق کار کرده وبطور رضایتبخشی پیش رفته است.

فعالیتهای متقابل :

دراینجا عبیدالله زیاد که با عده‌ای بین پنجاه[3] تا دویست نفر[4] از یاران خود درقصرمحاصره شده‌بود برای مغلوب‌کردن رقیب و نجات از مرگ دست بفعالیتهای متقابل زد.

فعالیتهای ابن‌زیاد را میتوان دراین چند چیز خلاصه‌کرد :

۱ـ به‌کثیر بن‌شهاب‌که ازسران‌کوفه بود دستور داد به‌داخل شهر کوفه برود و ازطائفهٔ مَذْحِج عده‌ای راکه مطیع او بودند گردآورد و در پناه نیروی جمعیت خویش درکوچه‌ها و خیابانهای کوفه گردش‌کند وبا سخنرانی و تبلیغات زبانی مردم را از کمك‌کردن بمسلم‌بن‌عقیل برحذر بدارد و ازمخالفت باحکومت وجنگ با نیروهای دولتی بترساند[5].

۲ـ به‌پنج نفر از افراد سرشناس‌کوفه از قبیل «محمدبن اشعث» و

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۵ وارشاد مفید ص۱۹۰

۳ـ طبری ۴ص ۲۷۶ وارشاد ص ۱۹۰

۴ـ الاخبارالطوال ص۲۱۷

۵ـ طبری ۴ ص ۲۷۶ وارشاد ص۱۹۰

«شمر بن‌ذی‌الجوشن» دستورداد که ازقصرخارج شوند وهریك عده‌ای از مردم‌را که مطیع آنان هستند گردآورند وهرکدام ازآنان دریك نقطه از شهر متمرکزشوند و درپناه قدرت جمعیت، پرچمهای امانی‌را برافرازند و ضمن سخنرانیهای خود بمردم گوشزد کنند کـه هرکس میخواهد از مجازات حکومت درامان باشد زیر یکی از این پرچمها وارد شود ، و بدینگونه پنج پرچم امان درپنج نقطهٔ شهرکوفه برافراشتند و مردم را دعوت کردند که برای نجات از انتقام حکومت به این پرچمها ملحق گردند .

۳ـ دونفر ازطرفداران مسلم‌بن‌عقیل که حرکت‌کرده بودند تا به نیروهای‌مسلم ملحق‌شوند، ویکی‌ازآندو باجمعیتی از«بنی‌فتیان» حرکت کرده بود بوسیلهٔ کثیر بن‌شهاب ومحمدبن‌اشعث دستگیر وبدستورعبیدالله زیاد زندانی شدند. زندانی شدن این دونفر و متفرق شدن جمعیت«بنی فتیان» درمرعوب کردن طرفداران مسلم اثرمحسوسی داشت.

۴ـ پس‌ازآنکه کثیر بن شهاب وآن پنج‌نفری که پرچمهای امان برافراشته بودند سخنرانیهائی برضد مسلم وبنفع ابن‌زیاد در داخل شهر کوفه کردند سه‌نفر ازآنان یعنی‌کثیر بن‌شهاب ومحمدبن‌اشعث وقعقاع بن شور با جمعیت فراوانی ازپیروان‌خود بقصرحکومتی برگشتند وعبیدالله زیاد را که ازکمی‌عده ناراحت بود تقویت‌کردند[۲].

۵ـ علاوه‌بر تبلیغاتی‌که درمحلات‌مختلف شهرکوفه برضد مسلم‌بن عقیل شد ابن‌زیاد دستورداد باردیگر تبلیغات ضد مسلم را از بالای قصر شروع‌کنند ، وکثیر بن‌شهاب و همکاران او ازبالای بام قصر سخنرانیهای

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۱

تهدیدآمیزی برضد مسلم کردند . کثیر بن شهاب ضمن سخنرانی خود از بالای بام که روی سخنش با نیروهای مسلم بود گفت:

ای مردم! بخانه‌های خود برگردید و بیهوده خودرا بکشتن ندهید اینك نیروهای یزید از شام بسوی کوفه حرکت کرده [1] و عبیدالله زیاد حاکم عراق باخدای خود عهدکرده‌است که اگر شما همین امشب بخانه‌های خود برنگردید و با او سرجنگ داشته باشید دودمانتان را از عطای بیت‌المال محروم کند و جنگجویان شما را بدون پاداش بجنگهای شام بفرستد و بی‌گناهان را بجرم خطاکاران مؤاخذه کند تا همهٔ شما مطیع وی گردید .

همکاران کثیر بن شهاب نیز سخنرانیهائی شبیه سخنرانی وی ایراد کردند واین سخنرانیها که از بالای بام قصر ایراد میشد تأثیرزیادی در روحیهٔ طرفداران مسلم کرد [2].

ورق برگشت :

فعالیتهای متقابلی که ازطرف عبیدالله زیاد ویاران‌او برضد مسلم بن عقیل شد اثرعمیقی درافکار نیروهای مسلم کرد :

۱ــ سخنرانیهای ضد مسلم درکوچه‌ها و خیابانهای کوفه .

۲ــ برافراشتن پرچمهای امان درپنج نقطهٔ کوفه .

۳ــ دستگیرشدن دونفر ازطرفداران وفادار مسلم .

۱ـ این دروغی بودکه برای ترساندن مردم گفت وگرنه لشگری ازشام حرکت نکرده بود.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۷وارشاد مفید ص۱۹۱

۴ـ سخنرانیهای تهدیدآمیزی که از بالای بام قصر درحضور نیروهای مسلم ازطرف یاران ابن‌زیاد برضد مسلم ایراد شد.

همهٔ این فعالیتها که با خشم و خشونت برضد مسلم انجام گرفت کار خودرا کرد ودر وقتیکه بحران کوفه بمنتهـای اوج خود رسیده بود چرخ حوادث بنفع عبیدالله زیاد به‌گردش درآمد و نا امیدی مـردم از اینکه امام حسین (ع) باین زودی واردکوفه شود و فرارسیدن شب نیز کمک‌کرد وبا رفتن عده‌ای ازطرفداران‌مسلم و دودلی عده‌ای‌دیگر، نظم نیروهای‌ملی بهم‌خورد وفرماندهی‌نیروهای‌امام‌حسین(ع) ازمسلم‌بن‌عقیل سلب شد ونیروهای دودل پراکنده شدند، و پس‌ازنمازمغرب‌که درمسجد جامع کنار قصرحکومتی انجام شد چیزی نگذشت‌که مسلم در تاریکی شب درکوچه‌های‌کوفه تنها ماند وبخانهٔ زنی بنام طوعه پناه برد [۱].

همانطورکه درحادثهٔ صفین دروقتیکه بحران‌جنگ بمنتهای‌اوج خود رسید و امیرالمؤمنین(ع) تاآستانهٔ پیروزی قطعی پیش رفت، چرخ حوادث بنفع معاویه به‌گردش درآمد ونیروهای‌امام بعلت نیرنگ عمرو ابن‌عاص‌فریب‌خوردند وفرماندهی‌ارتش‌علی‌علیه‌السلام عملاً ازآنحضرت سلب شد. دراینجا نیز فعالیتهای سیاسی عبیداللهزیاد رابطهٔ بین‌مسلم‌بن عقیل را با نیروهای‌او قطع‌کرد وفرماندهی سپاه عملاً از وی سلب شد.

آیا در این جریان میتوان هیچگونـه مسئولیتی را بعهدهٔ مسلم گذاشت؟!

مرد مجاهدی‌که با آنهمه ناراحتیها روبرو بود ولی براثر لیاقت خود درمیان امواج مشکلات ، ارتش نیرومندی تشکیل‌داد و زمینه را

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۷ وارشاد مفید ص۱۹۲

برای وارد شدن امام‌حسین(ع) به‌کوفه ازهرجهت مهیا ساخت، ولی در مراحل اخیر بحران کوفه دیگر امکانات بوی اجازه نداد که بر دشمن مسلط‌گردد ، آیا چنین‌مرد مجاهدی بااینهمه اخلاص و فداکاری بازهم مسئول است ؟!

اگردرحادثهٔ صفین‌که جریان‌کار بنفع‌معاویه شد، امیرالمؤمنین(ع) مسئولیت داشت !!! درحوادث کوفه هم‌که جریان‌کار بنفع عبیدالله زیاد انجام یافت مسلم‌بن عقیل مسئولیت دارد .

دومشکل :

در حوادث بحرانی کوفه‌که سرانجام بنفع عبیدالله زیاد تمام شد دو مشکل ومعما بچشم میخورد که انسان‌را درفهم‌صحیح حوادث مربوط بقیام مسلم‌بن عقیل دچار تردید میکند .

مشکل اول :

مشکل اول اینست‌که می‌بینیم پس‌ازآنکه قصر حکومت بوسیلهٔ نیروهای مسلم محاصره‌شد رابطهٔ قصر با خارج بطور کامل قطع شده و پس‌از محاصره نیز اشراف کوفه ازیکی ازدرهای قصر که مجاورمسکن رومیها بوده بقصر رفته و باعبیدالله زیاد تماس میگرفته‌اند ، و می‌بینیم عبیدالله زیاد افرادی ازقبیل کثیربن شهاب وهمکاران اورا به‌داخل شهر کوفه فرستاد وآنان جمعیتهائی تشکیل دادند و پرچمهای امان در چند نقطهٔ‌شهر برافراشتند وتبلیغات دولتی‌را برضدمسلم‌بن‌عقیل براه‌انداختند وبرای تقویت ابن‌زیاد ازهمین‌در ، جمعیتی‌را بقصر بردند .[1]

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۱

آیا بچه علت رابطهٔ عبیدالله زیاد با خارج قصر بطور کامل قطع نشده‌است ؟

آیا وضع ساختمان منازل اطراف قصر در ناحیهٔ مسکن رومیها و راهی‌که ازاین ناحیه بقصر منتهی میشده چگونه بوده‌است که نیروهای مسلح ومنظم مسلم که حداقل چهار هزار بوده اند [1] نتوانستـه اند این ناحیه را نیز درمحاصرهٔ خود بگیرند ورابطهٔ قصررا بطورکامل باخارج قطع کنند ؟!

ماکه در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی میکنیم نمیتوانیم بطور دقیق ازاوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابانهائی که بقصر متصل میشده اطلاع حاصل کنیم تابدانیم بچه‌علت ناحیهٔ مسکن رومیها ودری که ازاین ناحیه بازمیشده درمحاصرهٔ نیروهای مسلم درنیامده است ؟!

شاید بتوان گفت : اگرچه مسلم‌بن‌عقیل چندهزارازنیروهای خود را بعنوان احتیاط آماده‌کرده‌بود ولی چون‌هنوز حکومتی تشکیل نداده وبیت‌المالرا دراختیار نگرفته بود ونیروهای خودرا بطورکامل منظم و مجهز نکرده ومنتظربودکه باورود امام‌حسین(ع) به‌کوفه همهٔ این‌کارها زیرنظر مستقیم‌آنحضرت انجام‌پذیرد . ومحاصرهٔقصر نیز بدون پیش‌بینی وآمادگی قبلی بطور ناگهانی و برای جلوگیری از غافلگیر شدن بوقوع پیوست . روی این‌جهات ، نیروهای مسلم‌بن‌عقیل نتوانستند بطور کامل قصررا محاصره ورابطهٔ ابن‌زیادرا باخارج قطع کنند . [2]

۱- تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۵ وارشاد مفید ص ۱۹۰

۲- یکی ازعلمای بزرگ معاصردر این‌باره‌فرموده‌است:شایدشکاف درخط محاصره بدین‌جهت‌بوده‌که‌خروج‌مسلم با دستپاچگی صورت‌گرفت وفرصت ـــ

مشکل دوم :

همهٔمؤرخان‌مینویسند : مسلم بن‌عقیل پس‌ازآنکه یارانش‌پراکنده شدند درکوچه‌های‌کوفه تنهاماند وحتی‌یك‌نفر ازطرفدارانش نبودکه‌اورا راهنمائی‌کند[1] درحالیکه میدانیم افراد ازجان گذشته‌ای مثل حبیب‌بن مظاهر ومسلم‌بن‌عوسجه و ابوثمامهٔ‌صائدی دراردوی مسلم وجود داشتند وبعضی ازاین افرادمثل مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ صائدی ازفرماندهان نیروهای‌مسلم بودند[2]،این افراد باایمان وفداکارازشهدای‌کربلاهستندکه پس‌ازشهادت‌مسلم‌نیزدست ازامام‌حسین (ع) برنداشتند وباهرزحمتی بود خودشان‌را بهآنحضرت رسانیدند ودررکابش‌شهیدشدند . چگونه میتوان باور کرد که مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ صائدی مسلم بن عقیـل را تنها بگذارند وبخانه‌های خود بروند ؟!

آیا درمراحل اخیر بحران کوفه چه‌وضع فوق‌العاده‌ای حکومت میکرده؟ وآیانیروهای عبیدالله‌زیاد بچه نوع فعالیتهائی دست زده‌اندکه رابطهٔ مسلم‌بن عقیل را بااین یاران فداکار وباایمانش قطع‌کرده‌اند که حتی آنان درآن‌شب همراه مسلم نبودند تااورا بمنزلی راهنمائی‌کنند؟!

بدون تردید اگر رابطهٔ مسلم‌بن‌عقیل باحبیب‌بن مظاهر ومسلم بن

←طرح نقشهٔ جنگ ومقررات سوق‌الجیشی‌ازدست رفت. وهم ممکن‌است درب قصرازناحیهٔ مسکن رومیها درکوچهٔ باریك فرعی‌واقع شده بوده ودرمواقع‌عادی ازآن عبورومرورنمیشده ومجموع‌کوچه و خانه‌های اطراف با درب دیگری به شاهراه ارتباط داشته وبنظر نمیامده است چنانکه درشهرهای نظامی سابق‌معمول بوده است.

۱- تاریخ طبری ج۴ص ۲۷۷ وارشاد مفید ص ۱۹۲

۲- تاریخ طبری۴ ص۲۷۵

عوسجه وافراد فداکار دیگری که رهبران جنبش کوفه بودند قطع نشده بود درهمان‌شب میتوانستند یك‌جلسهٔ سری تشکیل بدهند وامکانات‌خود را ارزیابی کنند واگر امکانات اجازه‌بدهد روابط خودرا بارؤسای‌کوفه برقرار سازند وستاد جدیدی تشکیل‌بدهند ومبارزه‌را بااسلوب دیگری تعقیب نمایند واگر امکانات اجازهٔ تشکیل ستادندهد عده‌ای ازسواران سلحشور وبرگزیده را شبانه انتخاب‌کنند وباتفاق مسلم‌بن عقیل ازکوفه خارج‌شوند وبه‌امام‌حسین (ع) ملحق گردند واوضاع‌جدیدکوفه‌را بطور کامل برای امام توضیح بدهند .

آنچه‌مسلم است مؤرخان اسلامی‌که درقرن‌دوم هجری تازه شروع بنوشتن تاریخ قیام حسین‌بن علی (ع) کرده‌اند نتوانسته‌اند بطور واضح همهٔ جزئیات مربوط بجنبش مسلم‌بن عقیل را بدست‌آورند وبنویسند. مؤرخان نتوانسته‌اند این مشکل‌را حل کنند که :

چرا رابطهٔ مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ‌صائدی وده‌ها نفرازشیعیان وفادار وبااخلاص امام‌حسین(ع) بامسلم‌بن‌عقیل قطع‌شد ودربحران‌اخیر کوفه چه‌وضع فوق‌العاده‌ای‌حکم‌فرما بوده‌است که مسلم‌بن‌عقیل تنهاماند واین یاران وفادار نبودندکه اورا راهنمائی کنند ؟! [1]

آیا بااین وضع تاریك ومبهم میتوان مسئولیتی به عهدهٔ مسلم بن

۱ـ یکی ازعلمای بزرگ معاصردراین باره فرموده است: انضباط لشگر دراثرشتابزدگی‌وضعف فرماندهی بهم‌خورد وگرنه نمیبایست‌آنهمه مهلت‌تبلیغات بمحصوران دارالاماده‌بدهند،گویا خود فرماندهان هم دست وپای خود را گم کرده وبا بهت زدگی حتی مجال طرح نقشهٔ نجات مسلم را نداشتند و هرکس بفکرنجات خویش بود.

عقیل گذاشت یااورا متهم بضعف وبی‌لیاقتی کرد ؟! البته نه . از اینرو این کمال بی‌انصافی‌است‌که بعضی ازنویسندگان این‌مرد مجاهد وفداکار را متهم بضعف وناتوانی میکنند .[1]

مردم شناسی :

ممکنست کسی تصور کند که یکی از شرائط اساسی تشکیل حکومت ، مردم شناسی‌است باین معنی که رهبر انقلاب قبل از هرچیز باید روحیات واخلاق مردمی‌را که باید درتشکیل حکومت تکیه‌گاه او باشند بادقت بررسی کند و بداندکه آیا اکثریّت آن مردم ثابت قدم و فداکارند یامتزلزل ودودل . واین خود روشن‌است که اگر اکثریت‌آنان مردمی دودل و متزلزل باشند اقدام به‌تشکیل حکومت به اتکای چنین مردمی پسندیده نیست ، واکثریت مردم کوفه چنین بودند .

ولی این تصور دربارهٔ اکثریت مردم کوفه صحیح نیست و اینك بیان مطلب :

روحیّهٔ جامعه‌ها :

بررسی دقیق درروحیات و اخلاق جوامع انسانی‌و تحولاتی‌که در طول تاریخ در ملتهای‌گوناگون بوجود آمده نشان میدهدکه‌روح ملتها دارای حالتی یکنواخت و غیر قابل تغییر نیست بلکه طبیعت انسانها انعطاف پذیر است ودرصورت مساعد بودن شرائط میتوان در جامعه‌ها همه‌گونه تحول ازقبیل: علمی، صنعتی، اخلاقی ، سیاسی بوجودآورد .

۱ــ پاورقی کامل ابن‌اثیر ج ۳ ص ۲۷۱

وتحول سیاسی که معمولا همراه با تشکیل حکومت است دارای شرائطی است که اگر آن شرائط ، موجود باشد ممکن و ثمربخش خواهد بود :

۱ـ آمادگی افکار مردمی که باید حکومت جدید با نیروی آنـان تشکیل گردد.

۲ـ لیاقت رهبری که باید حکومت بدست او تشکیل شود.

۳ ـ ایمان مردم به لیاقت رهبر انقلاب تاآنجا کـه فرمان او را بپذیرند.

۴ـ متشکل شدن نیروهای مردمی که باید تکیه‌گاه حکومت جدید باشند .

اگر این شرائط ، موجود باشد تشکیل حکومت امکان پـذیر و ثمربخش خواهد بود و در اینصورت میتوان حتی ازمردم پراکنده‌ای که دارای اختلافات شدید محلی باشند نیروهای متشکلی بوجود آورد و اختلافات وپراکندگی‌ها را از بین برد.

یك مثال:

شاید در تاریخ عمومی جهان کمتر بتوان مردمی را یافت که مثل دو قبیلهٔ اَوْس و خَزْرَج مدینه دارای دشمنی‌های ریشه‌دار واختلافات شدید محلی بوده باشند، ولی همین مردم آنگاه که رهبری مثل پیشوای بزرگ اسلام یافتند زیر پرچم وی گرد آمدند و تحت رهبری آنحضرت نیروئی بوجود آوردند وباکمك نیروهای مهاجرین مکه ، حکومتی را بااتحاد و یکپارچگی کم نظیری تشکیل دادند وپس از تشکیل حکومت ، اوضاع

و احوال محیط بردشمنی‌های ریشه‌دار سابق غلبه کرد و رسول خدا توانست با قدرت حکومتی که از نیروی همین مردم پراکنده بوجود آمده بود در طول هشت سال سیطرهٔ اسلام را در سراسر جزیرةالعرب گسترش دهد.

وعلت این پیروزی درخشان این بودکه شرائط تشکیل‌حکومت فراهم‌بود یعنی:

۱ـ مردم اوس وخزرج از جنگهای طولانی محلی‌خسته ورنجیده بودند و در جستجوی راه نجاتی بودندکه آنان را از آن وضع مرگبار خلاص‌کند.

۲ـ رهبرلایقی‌مثل پیشوای بزرگ اسلام در صحنهٔ تحول سیاسی ظاهر شد و ابتکار عمل‌را درتشکیل حکومت بدست‌گرفت.

۳ـ مردم به‌لیاقت رهبر خود ایمان داشتند.

۴ـ نیروهای پراکندهٔ مردم تحت رهبری صحیح‌پیغمبراسلام(ص) متشکل شد.

درچنین محیط مناسب وشرائط مساعدی بود که حکومت اسلام بدست رسول اکرم (ص) تشکیل‌شدوجامعهٔ اسلامی‌شکل‌گرفت‌وجزیرة‌ـ العرب را تسخیرکرد.

روحیهٔ مردم‌کوفه:

اختلاف و انحطاط مردم‌کوفه بیشترازدوقبیلهٔ اوس‌وخزرج‌مدینه نبود، وبا آماده شدن شرائطی که نام بردیم تشکیل حکومت وتغییر وضع محیط بانیروی مردم‌کوفه‌ازهر جهت ممکن بود.

امیرالمؤمنین (ع) باکمك همین مردم‌کوفه در جنگ جمل بر نیروهای عایشه وطلحه وزبیر پیروزشد.

وباکمك همین‌مردم کوفه درجنگ صفین تاآستانهٔ‌پیروزی قطعی پیش رفت.

و باکمك همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهای متعصب خوارج رادرهم کوبید.

علی‌علیه‌السلام قبل ازجنگ جمل‌آنگاه‌که مردم‌کوفه بیاری آن حضرت آمدند و در « ذی‌قار » بوی ملحق شدند آنانرا ضمن خطبه‌ای بدینگونه تمجید میفرمایند:«ای اهل‌کوفه! شما ازکریم‌ترین ومیانه‌روترین مسلمانان هستید وروش‌شما عادلانه‌ترین روشها وسهم‌شما در اسلام از بهترین سهم‌هااست وازبخشنده‌ترین نژاد عرب میباشید.شمادردوستی پیغمبر (ص) و اهل‌بیت او از همهٔ‌عرب محکم‌تر هستید و من بعد از خدا بشما اطمینان و اعتمادکردم‌که بسوی‌شما آمدم أَنْتُمْ أَشَدُّالْعَرَبِ وُدّاً لِلنَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَإِنَّمَا جِئْتُكُمْ ثِقَةً بَعْدَاللهِ بِكُمْ[1]

ونیز پس ازجنگ‌جمل باشادی وخرسندی ازهمین‌مردم‌کوفه که دشمن را مغلوب کردند بدینگونه ستایش میکند:

«جزاكُمُ‌اللهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مايَجْزِي‌الْعامِلينَ بِطاعَتِهِ وَالشّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ»[2] خداوند از جانب خاندان پیغمبر (ص) بهترین پاداش رابشما مردم‌کوفه بدهدکه دعوت مرا اجابت کردید و فرمان مرا پذیرفتید».

۱- ارشاد ص ۱۱۸

۲- نهج‌البلاغه نامهٔ ۲

یك نکته :

این مطلب بذهن هرصاحب‌نظری‌میآید که چگونه امیرالمؤمنین (ع) گاهی ازمردم کوفه بدینگونه که شرحش گذشت ستایش میکند ، وگاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار میدهد و از خدا میخواهد که بین آنحضرت وآنان جدائی بیندازد [1] آیا این تناقض نیست ؟.

وهمچنین امام حسین (ع) گاهی ازمردم کوفـه تمجید میکند و آنانرا مورد عنایت مخصوص خود قـرار داده دربارهٔ ایشان دعای خیر میفرماید که :« **فَسَأَلْتُ اللهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصَّنیعَ وَاَنْ یُثیبَکُمْ عَلٰی ذٰلِكَ اَعْظَمَ الاَجْرِ** [2] . ازخدا خواستم که برای ما خیر وموفقیت پیش آورد و بزرگترین پاداش‌را بشما بدهد که زحمت‌کشیده‌اید تاخلافت اسلامی را بمرکز اصلی‌آن بازگردانید » .

وگاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار داده و میفـرماید : « **تَبّاً لَکُمْ اَیَّتُهَا الْجَماعَةِ**. [3] مرگ برشما جمعیت » . آیا این تناقض‌نیست ؟.

گمان میرود جواب این سؤال خیلی مشکل نباشد . زیرا ممکن است مردمی درشرائط مخصوصی ازروی حقیقت وخلوص آمادهٔفداکاری باشند . وهمین مردم یابعضی ازآنان درشرائط مخصوصی ضعف و زبونی نشان بدهند وباعث بثمر نرسیدن فعالیتهای امام شوند و در این زمـان سزاوار سرزنش وتوبیخ باشند [4] .

۱ـ نهج‌البلاغة خطبهٔ ۲۵

۲ـ ارشاد ص۲۰۰

۳ـ لهوف ص۸۵

۴ـ چنانکه بعضی ازمسلمانان دربیعت رضوان مورد ستایش قرآن کریم قرارگرفتند ولی بهنگام‌تخلف‌ازجیش اسامه موردلعن‌رسول‌خدا (ص) واقع‌شدند.

بنابراین آنگاه که امیرالمؤمنین(ع) ازمردم‌کوفه ستایش‌میکند بخاطر جانبازی وفداکاری آنان‌است‌وآنگاه‌که ازآن مردم گله وشکایت دارد بخاطر سستی و بی‌وفائی آنان‌است .

ونیز امام‌حسین (ع) آنگاه که ازمردم‌کوفه ضمن نامه‌ای ستایش میکند ودربارهٔ آنان دعای خیر میفرماید بخاطر آمادگــی خالصانهٔ آن مردم برای فداکاری ومبارزه باحکومت یزیداست .

وآنگاه‌که آنانرا توبیخ ونفرین میکند بخاطر سستی و بی‌وفائی بعضی‌ازآنان‌است .

توجه :

آنگاه که امام از مردمی تمجید میکند طبعاً این‌تمجید متوجه مردمی‌است که ازروی خلوص آمادهٔ فداکاری شده اند نه افــراد منافق یاسست عنصری که درمیان هرامتی وجود دارند .

ونیز آنگاه که همان‌مردم‌را توبیخ میکند طبعاً این توبیخ‌متوجه آن عده‌ای‌است که منافق بوده یا سستی وزبونی نشان داده‌اند نه افراد بااخلاصی‌که شرائط نامساعد به‌آنان اجازهٔ فداکاری نداده‌است .

واین مرسوم‌است : گاهی چیزی را که مربوط به بعضی از افراد مردمی باشد نسبت بهمهٔ افراد میدهند .

چنانکه حضرت موسی (ع) بقوم خود گفت : « إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ [1] . شما بخودتان ظلم

[1]- سورهٔ بقره‌آیهٔ ۵۳. معنای‌صحیح‌آیهٔ شریفه را درتفسیر«اطیب‌البیان» ج۲ص ۳۴ ملاحظه فرمائید.

گردید که گوساله پرست شدید پس بدرگاه خدا توبه کنید وخود هاتان را بکشید (یعنی آنانکه گوساله پرست نشدند گوساله پرستان را بکشند)».

معلوم است که همهٔ قوم موسی (ع) گوساله پرست نشدند ولی حضرت موسی به همهٔ آنان خطاب کرد، چون گوساله پرستان در بین آنان بودند.

وهمچنین امام حسین (ع) وقتی که دردعای روز عاشوراء در بارهٔ مردم میگوید: « فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَخَدَعُونا وَخَذَلُونا [1]. آنان مارا فریب دادند وازیاری ماخودداری کردند». ونیز هنگامی‌که در ضمن خطبهٔ روز عاشوراء میفرماید: « فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَكَذَّبُونا [2]. اهل کوفه مارا فریب دادند وبما دروغ گفتند». مقصود آن‌حضرت بعضی ازمردم کوفه است نه همهٔ آنان.

و همچنین امام سجاد علیه‌السلام که در ضمن خطبه‌اش درکوفه میفرماید: « إِنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلىٰ أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ [3]. شما مردم‌کوفه به پدرم نامه نوشتید واورافریب دادید». منظورش همان افراد منافق‌است نه‌همهٔ مردم کوفه.

واین‌نقص امام نیست که پس‌ازتحقیق کامل ظاهر آراستهٔ مردمی را حمل برحقیقت کند ومصلحت خداوندی‌نباشد که ازعلم‌لدنی استفاده کند.

۱ــ مفاتیح ص۱۶۵ چاپ اسلامیه ضمن اعمال سوم شعبان.
۲ــ مقتل خوارزمی ج۲ ص۸
۳ــ لهوف ص۱۴۰

امیرالمؤمنین (ع) در بارهٔ «مُنذِربن‌جارُود» نمایندهٔ آن حضرت که گزارش خیانت وی به امام رسیده بود میفرماید: « ان صلاح ابیك غرّنی منك [1]. خوبی پدرت مرا دربارهٔ تو فریبداد وترا نیز مثل پدرت خوب پنداشتم ».

ورسول خدا (ص) بظاهر آراستهٔ چندنفرکه به دروغ‌میگفتند: ما ازشرکت درجهاد معذوریم اعتماد کرد واجازه‌داد که درجهاد شرکت نکنند. آیه نازلشد که: « عَفَی‌اللّهُ عَنكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُم حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ لَكَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الكاذِبینَ. [2] خدا ترا ببخشد چرا پیش‌از آنکه بطور کامل راستگویان را از دروغگویان باز شناسی به آنان اجازهٔ ماندن دادی؟ »

نتیجه گفتار:

ازآنچه‌گفتیم روشن شد این تصور که‌اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی‌منافق و بی‌وفا بودند تصوری سطحی و بی‌ریشه است [3] ودرهمهٔ‌زمانها همهٔ امتهاچنین بوده وهستندکه‌روحیهٔ آنها تغییرپذیر وقابل انعطاف‌است وآنجاکه شرائط، مساعد باشد میتوان ابتکار عمل را بدست گرفت واز مردم پراکنده نیروهای متشکلی بوجود آورد و حکومتی تشکیل دادو

۱ــ نهج‌البلاغة نامهٔ۷۱

۲ــ سورهٔ برائت‌آیهٔ۴۳

۳ـ دراینجا تذکراین نکته لازم است‌که این جملـهٔ معروف: «اَلكُوفِی لایُوفِی. اهل‌کوفه وفا ندارند»که معنای عموم و استمرار میدهـد درهیچیك از مدارك تاریخی دیده نشده مگردرکتاب‌گمراه‌کنندهٔ «نورالعین» اسفرائنی‌ص۲۰ واین‌کتاب پرازدروغ وافسانه است.

اصلاحات همه جانبه‌ای را درشئون حیاتی اجتماع آغازکرد .

امام حسین علیه‌السلام براساس همین فکر آنگاه‌که‌شرائط تشکیل حکومت ازهرجهت فراهم شدیعنی:

۱ـ مردم ازظلم وستم بنی‌امیه بستوه‌آمده‌ودرجستجوی‌راه نجاتی بودند .

۲ـ رهبر لایقی مثل‌فرزند پیغمبر (ص) در صحنهٔ تحول سیاسی ظاهر شد .

۳ـ مردم به‌لیاقت این‌رهبر ایمان داشتند .

۴ـ نیروهای عدالتخواه تحت رهبری مسلم‌بن عقیل بحال آماده باش درآمده بود.

درچنین شرائط مساعدی بودکه امام حسین(ع) تصمیم‌گرفت‌علاوه براعتناع‌از بیعت یزیدباحمایت نیروهای عدالتخواه‌کوفه تشکیل‌حکومت بدهد ودر سایهٔ قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع‌نماید، ودراین زمان اکثریت مردم کوفه ازته‌دل خواهان حکومت حسینی بودندنه از روی‌نفاق .

دوشاهدتاریخی :

۱ـ ازحادثهٔ‌کربلا چند سالی بیش نگذشت‌که همین مردم‌کوفه‌به رهبری«سُلَیمان‌بن‌صُرَد»دست‌بهانقلاب زدند وچندهزار نفرازآنان‌باکمال صمیمیت دراین راه فداکاری‌کردند وکشته شدند .

۲ـ « مُختاربن‌اَبی‌عُبَیْدَه»باکمك همین مردم کوفه‌حکومتی‌تشکیل داد وبرقسمت وسیعی ازکشور اسلامی مسلط شد. وبی‌شك علاقه واخلاص

مردم کوفه نسبت به‌امام حسین (ع) صدها برابر بیش ازعلاقهٔ آنان به سلیمان بن صُرَد ومختار بود بلکه اطاعت مردم‌کوفه از سلیمان بن صُرَد و مختار نیز بخاطر عشق وعلاقه به امام حسین(ع) بود .

واینکه‌مردم‌کوفه درانقلاب‌کوفه‌ازابن‌زیاد شکست خوردند بیشتر بعلت این بودکه پیش از آنکه برکوفه مسلط شوند غافلگیر شدند ، چنانکه خود مسلم‌بن‌عقیل رضوان‌الله‌علیه غافلگیر شد.وچنانکه‌نیروهای پیغمبر اکرم (ص) درجنگ احد غافلگیر شدند. واگر مردمی یا رهبر مردمی بعلت غافلگیر شدن شکست بخورند مورد ملامت نخواهند بود.

تصورصحیح :

تصور صحیح دربارهٔ مردم‌کوفه اینست‌که‌آنان چهار دسته بودند:

۱ــ پیشقدمان‌بااخلاص‌ازقبیل«حبیب‌بن‌مظاهر»و«مُسلِم‌بن‌عَوْسَجَة» که جنبش‌کوفه را بوجود آوردند.

۲ــ مردم ساده وپیروکه ازروی علاقه واخلاص به مسلم‌بن عقیل ملحق شدند واین دو دسته جمعیت انبوهی از یاران امام حسین (ع) را تشکیل میدادند .

۳ــ یك عده معدود منافق و خدعه‌کار از قبیل « عَمْروبن‌حَجّاج ». ودرهرقیامی‌عده‌ای‌منافق‌وجود دارد چنانکه دراصحاب رسول خدا(ص) وامیرالمؤمنین (ع) وجود داشت.

۴ــ یك‌عده‌سست عنصر وزبون. واین دودسته از نظر عددبریاران با اخلاص امام فزونی‌نداشتند، بلکه میتوان‌گفت: آن دودستهٔ بااخلاص، اکثریت یاران امام را تشکیل میدادند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب استکه اگر امام پیروزمندانه وارد کوفه میشدهمان افراد منافق یازبون نیز بهپیروی از وضع محیطازیاران آنحضرت بودند وقسمتی ازنیروهای وی را تشکیلمیدادند .

آیاسرانجام پیروز میشد ؟

گاهی اینسؤال پیش میآیدکه اگر امام حسین(ع) درآن شرائط مساعدکوفه را تسخیر میکردآیا پساز تسخیر کوفه میتوانست درمقابل حکومت مرکزی شام بایستد؟ وآیا میتوانست دربرابر دولت یزیدآنقدر مقاومتکند تاسرانجام پیروزگردد ؟

دراینجا بایدگفت : اگرامامدرآن شرائط مساعد کوفه را تسخیر کردهبود میتوانست درمقابل حکومتیزید مقاومت کند وسرانجامپیروز گردد . واینك توضیح مطلب :

۱ـ چون ازطرفی «عبدالله زُبَیْر» درهمان ایامیکه امامحسین(ع) درمکه توقف داشت درحجاز نیروئی بوجود آورده و شورشی برپا کرده بود .[۱]

وازطرف دیگر درسرحدات دشتبی و دیلم شورش دیگری برضد حکومت یزید بوجود آمده بود[۲] . وبدون تردید مقدار زیادی ازوقت ونیرو وبودجهٔ دولت یزید برای آرامکردن ایندوشورش مصرف میشد . دراینشرائط امامحسین(ع) که فرضاً کوفهرا تسخیرکرده ونیروهایملی بصرههم بآنحضرت ملحق گشته بودندو نیرو های دیگری که در سایر

۱ـ کاملابناثیر ۴ ص۱۹

۲ـ ابوالشهداء ص۱۱۴

استانهای عراق درشرف تکوین بود ، آمادهٔ پشتیبانی امام شده‌بودند. در چنین شرائطی امام حسین (ع) باکمال قدرت درمقابل حکومت لرزان یزیدمیایستاد وبتدریج نیروهای درشرف تکوین‌را جذب‌میکرد وارتشی قوی‌تر ازارتش یزید تشکیل میداد .

۲ـ همه میدانند که شخصیت امام حسین (ع) خیلی عظیم‌تر و محبوب‌تر ازعبدالله زُبَیر بود وازاینرو تاوقتیکه امام درمکه‌بود عبدالله زُبَیر تحت فشار افکارعمومی ناچاربود بحضور آنحضرت بیاید[۱] .

درجائیکه عبدالله زُبَیر که شخصیتش از امام ضعیف‌تر بود بتواند درمقابل حکومت یزید بسختی مقاومت کند در اینصورت بدون تردید امام‌حسین (ع) باآن‌شخصیت‌عظیم ومحبوبیت بی‌نظیر پس‌از تسخیر کوفه بهتر ازعبدالله زُبَیر میتوانست درمقابل حکومت یزید مقاومت نماید و سرانجام حکومت یزیدرا درکام‌خود فروبرد وهضم کند ویالااقل باکمال اقتدار دربرابر آن بایستد .

بعداز یزید :

اگرچه‌مرگ‌یزید قبلاپیش‌بینی‌نمیشد ولی‌مقاومت مردانهٔ‌حکومت حسینی دربرابر حکومت یزید طبعاً باین‌نتیجه میرسید که :

پس‌از سه‌سال‌که یزیدمرد وکشوری آشفته وپریشان پشت‌سرخود گذاشت ومعاویة‌بن یزید ازخلافت کناره‌گیری کرد و حکومت خاندان ابی‌سفیان متلاشی شد و مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زُبَیر بیعت

۱ــ کامل‌ابن‌اثیر ۴ ص۲۰

کند[1] دراین‌موقع‌شخصیت بزرگ و مقتدرحسین بن‌علی(ع) بودکه‌میتوانست باآن درایت و کفایت ومحبوبیت بی‌نظیرخود زمام کشورآشفتهٔ اسلامی‌را بدست‌گیرد ومملکت‌را ازهرج ومرج‌و آشفتگی نجات بخشد .

بدیهی‌است درچنین‌شرائطی، شخصیت‌های‌دیگری‌مثل عبدالله‌زبیر نمیتوانستند در مقابل قـدرت عظیم امام مقاومت کـننـد و ناچار تسلیم میگشتند یاساکت میشدند وحسین بن علی(ع) زمامدار بااقتدار اسلام ، پیروزمندانه کشوررا بسوی تکامل‌مادی ومعنوی رهبری‌میکرد وچنانکه آرزوی رسول‌خدا (ص) بود جهان اسلام‌را بهاوج‌عظمت میرسانید .

وحدت سیاسی :

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنانکه دلخواه امام حسین(ع) بود تشکیل‌میشد چون زعامت‌کشور بدست سبط پیغمبر (ص) میافتاد وطبعاً بعدازاو خاندان رسالت بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری میکردند یك‌وحدت سیاسی نیرومند وثمربخشی بوجود میآمد ، ودراینصورت کاملا طبیعی بودکه پس‌از گذشتن نیم‌قرن یاکمتر ، سراسر جهان اسلام تابع اهـل بیت عصمت میشدند ، و این همان حقیقت تشیع‌است .

آنگاه این شکاف واختلاف زیانبار که منشأ اصلی‌آن سقیفه بود ازمیان برداشته‌میشد ودیگر دوگروه متضاد بنام‌شیعه وسنی وجودنداشت وازاین‌راه اینهمه‌ضربه بداسلام وارد نمیگشت. ودرحقیقت ، امام‌حسین (ع) زیانهائی را که حکومتهای سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر

۱ــ کامل ابن‌اثیر۴ ص۱۴۵ و«الاخبارالطوال» ص۲۰۹

ابی‌سفیان درطول پنجاه‌سال براسلام وارد ساختند جبران میفرمود .

پس باید گفت: بوجودآمدن یك‌وحدت‌سیاسی واز بین‌رفتن‌اختلافات مسلکی ومذهبی‌که ریشهٔ آنها اختلاف درحکومت وخلافت بود از آثار ثمربخش وپرارزش حکومت حسینی‌بود .

بکوفه نمیرفت :

ازمجموع‌بررسیهائی‌که تااینجاشد روشن گشت‌که امام‌حسین(ع) وقتی بسوی کوفه حرکت کرد که ازنظر اسباب عادی ، عوامل پیروزی آن‌حضرت بیش‌از پنجاه درصد فراهم بود .

روی این‌حساب ، معلوم‌است که اگر ازنظر مجاری طبیعی‌عوامل پیروزی امام فراهم‌نمیشد آن‌حضرت بکوفه مسافرت نمیفرمود . اگرچه این مطلب ازبس روشن‌است احتیاج بدلیل ندارد ولی‌برای اطمینان‌قلب خواننده بچنددلیل تاریخی اشاره‌میکنیم :

۱ـ آنگاه که امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را برای تحقیقات محلی و بیعت گرفتن برای جهاد بکوفه فرستاد بوی دستور داد که اگر مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً بمکه مراجعت کن [۱] . بنابر این اگر مسلم‌بمکه‌مراجعت میکردومیگفت:مردم‌کوفه آمادگی ندارند امام‌بسوی کوفه حرکت‌نمیفرمود .

۲ـ آنگاه که حسین‌بن‌علی (ع) مسلم‌را بنمایندگی خود بکوفه فرستاد ضمن نامه‌ای که بوسیلهٔ مسلم برای مردم کوفه ارسال داشت مرقوم فرمود :

---

۱ ـ الاخبارالطوال ص۲۱۰

« فَإنْ كَتَبَ إلَيَّ اَنَّهُ قَدْ إجْتَمَعَ رَأْىُ مَلَئِكُمْ وَ ذَوِى الْحِجٰى مِنْكُمْ عَلٰى مِثْلِ مٰا قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ اَقْدُمْ اِلَيْكُمْ وَشيكاً اِنْشاءَ اللّٰهُ فَلَعَمْرِى مَا الْاِمٰامُ اِلاَّ الْعٰامِلُ بِالْكِتٰابِ وَالْقائِمُ بِالْقِسْطِ وَالدّائِنُ بِدينِ الْحَقِّ وَالسَّلامُ .[1] اگرمسلم ابن عقیل بمن بنویسد که بزرگان و خردمندان شما متفق گشته‌اند که برای نجات ازحکومت ظالمانهٔ بنی امیه،حکومت عادلانهٔ اسلامی را بزعامت من تشکیل بدهند چنانکه نامه‌های شما گویای این‌مطلب بود دراینصورت من بمنظور اینکه خلافت را بمرکز اصلی خود بازگردانم بزودی به‌کوفه خواهم آمد ، بجان خودم‌قسم ، زمامدار ورئیس‌حکومت اسلامی فقط کسی‌است که بقرآن کریم عمل‌کند و براساس عدالت رفتار نماید و بدین‌حق پای‌بند وعلاقه‌مند باشد والسلام » .

مفهوم این نامهٔ امام اینست که اگر مسلم گزارش مساعد ندهد و نظر اومخالف گفته‌های شما باشد من‌بکوفه نخواهم آمد . در اینصورت بدیهی‌است که اگر مسلم‌بن عقیل بامام مینوشت که کوفه برای تشکیل حکومت آمادگی ندارد آنحضرت ازمکه بسوی‌کوفه حرکت‌نمیفرمود .

۳ـ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دریکی ازسخنرانیهای روز عاشورا ضمن انتقاد شدیدی که ازمردم کوفه میکنند میفرماید :

«فَهَلاّ لَكُمُ الْوَيْلاتُ . تَرَكْتُمُونٰا وَالسَّيْفُ مَشيمٌ وَالْجاشُ طامِنٌ وَالرَّأْىُ لَمّٰا يُسْتَحْصَفْ؟! .[2] وای برشماچرا آنوقت‌که هنوزشمشیرها درنیام ودلها آرام بود ومانصمیم قطعی دربارهٔ حرکت بکوفه نگرفته بودیم مارا رها

۱ــ ارشاد مفید ص۱۸۳

۲ــ احتجاج ۲ص۲۴ ومثیرالاحزان ص۲۸ ومقتل خوارزمی ۲ ص۶ و تهذیب ابن‌عساکر۴ ص۳۳۳

نکردید ؟!» یعنی اگر پیش‌از آنکه ما دربارهٔ سفر بکوفه تصمیم بگیریم مارا رها میکردید وخبر میدادید که آمادهٔ پشتیبانی ازما نیستید بسوی کوفه حرکت نمیکردیم .

ازاین سخن تأثر انگیز امام بخوبی معلوم میشود که اگر ازنظر مجاری طبیعی واسباب عادی زمینهٔ پیروزی آماده نبود آنحضرت بعراق مسافرت نمیفرمود .

سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : مگر ممکنست امام بچیزی امیدوار باشد وبه‌آن نرسد ؟!

جواب این سؤال اینستکه پیغمبر وامام درفعالیتهای خود گاهی به‌آنچه امیددارند میرسندوگاهی نمیرسند .

رسول‌خدا درجنگ احد امیدوار بود بردشمن غالب شود ولی با اینکه درآغاز کار مسلمانان غالب شدند ، درآخر کار جریان حوادث برخلاف امید آنحضرت بود ومسلمانان شکست خوردند و آنچه پیغمبر خدا بدان امیدوار بود انجام نشد .

ونیز امیرالمؤمنین (ع) امیدوار بود برمعاویه غالب شود وشامرا ازدست اوبگیرد . ولی برخلاف امید آنحضرت نه‌تنهاشام ازتصرف‌معاویه درنیامد بلکه بعکس ، عمال معاویه‌مصررا اشغال نظامی کردند ومحمدبن ابی‌بکر نمایندهٔ امام را کشتند وآنجارا از قلمرو حکومت علی (ع) خارج ساختند .

امیرالمؤمنین(ع) ضمن اظهار ناراحتی شدید دراین باره‌میفرماید :

« سُبْحَانَ‌اللهِ ! بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُوْ ، اَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلىٰ مافِي اَيْدِيهِمْ اِذْ غَلَبُوْنَا عَلىٰ مافِي اَيْدِينَا [1]. چقدر مایهٔ تعجب و تأسف است درحالی که ما امیدوار بودیم سرزمین شام را از تصرف معاویه و عمال او درآوریم آنان مصر را که دردست ما بود از تصرف ما درآوردند !» .

امام حسین (ع) نیز باآینکه عوامل پیروزی بیش از پنجاه درصد برایش فراهم شد و امید داشت کوفه را تسخیر کند برخلاف امید آنحضرت جریان حوادث طوری شد که آنچه بدان امیدوار بود انجام نشد .

ولی نکته‌ای راکه دراینجا باید تذکرداد اینست که پیغمبر وامام چه بآنچه امید دارند برسند وچه نرسند راهی را که انتخاب میکنند صد درصد صحیح است واگر مغلوب هم بشوند ازمرز حقیقت منحرف نگشته‌اند چنانکه امام حسین (ع) بفَرَزْدَق فرمود : « اگر ما غالب شویم چه بهتر و اگر غالب هم نشویم ازحقیقت دور نشده و تجاوزکار نخواهیم بود .» [2]

این تصوّر ازکجا است ؟

تااینجا بحث بدینگونه تعقیب شد که ازنظر مجاری طبیعی، شرائط پیروزی امام حسین (ع) فراهم شد آنگاه بقصد امتناع از بیعت وتشکیل حکومت برای نجات اسلام بسوی کوفه حرکت کرد .

ولی از طرفی تصوری بین مردم شایع است که آنحضرت از همان مدینه بقصد کشته شدن حرکت کرده وتاآخر کار در تعقیب همین هدف بوده است، بنابراین ما باید بدانیم این تصور ازکجا ومنشاء آن چیست ؟

۱ــ کشف‌المحجة ص۱۷۴ ومعادن‌الحکمه ج ۱ــ ص۳۴

۲ــ ارشاد ص۱۹۹

منشاء این‌تصور ، ظواهر بعضی ازنقلهائی‌است‌که درکتب تاریخ و حدیث دیده میشود ، ازاینرو لازم‌است به‌بررسی این‌نقلها بپردازیم .

ما دراینجا یکی ازاین نقلهارا بررسی میکنیم وبقیه را درفصلی جدا درآخر کتاب مورد بحث قرار میدهیم .[1]

خطبهٔ امام :

امام‌حسین علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای فرمود: « **اِنَّ هٰذِهِ الدُّنْیا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَتَنَکَّرَتْ وَاَدْبَرَ مَعْرُوفُها فَلَمْ یَبْقَ مِنْها اِلّاٰ صُبٰابَةٌ کَصُبٰابَةِ الْاِناٰءِ وَخَسیسِ عَیْشٍ کَالْمَرْعیٰ الْوَبیلِ اَلاٰ تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقَّ لاٰیُعْمَلُ بِهِ وَاَنَّ الْباٰطِلَ لاٰیُتَنٰاهیٰ عَنْهُ لِیَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فی لِقاٰءِ اللّٰهِ مُحِقّاً فَاِنّی لاٰاَرَی الْمَوْتَ اِلّاٰ سَعاٰدَةً وَلاَالْحَیٰوةَ مَعَ الظّاٰلِمینَ اِلّاٰ بَرَماً** [2].

این‌دنیا ومحیط زندگی‌ما دگرگون‌شده وقیافهٔ زشت خودرا نشان داده وخوبیهای‌آن رفته و بیش‌ازته مانده‌ای وغیراز زندگی پستی چون چراگاه زیان‌آوری ازآن باقی نمانده ، نمی‌بینید به‌حق عمل نمیشود و ازباطل خودداری‌نمیگردد شایسته‌است فرد باایمان‌طرفدارحق درمرگ رغبت‌کند زیرا بنظرمن با این‌اوضاع واحوال ، مرگ جزسعادت نیست وزندگی باستمکاران جزرنج وملال نخواهدبود».

۱ــ چون بررسی نقلهائی‌که اشاره شدکاملا جنبهٔ فنی‌وتخصصی داشت و برای افرادی‌که با اصطلاحات علمی آشنا نیستند در وسط‌کتاب چون گردنه‌ای سخت مینمود ازاینروآنرا برای‌آخرکتاب‌گذاشتیم.

۲ــ تحف‌العقول ص۱۷۴ وتاریخ طبری ج۴ ص۳۰۵ وسیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۹

این یکی از نقلهائی است که بعضی دلیل این دانسته‌اند که امام برای کشته‌شدن حرکت فرموده است.

طبق نقل طبری امام خطبهٔ نامبرده‌را بعدازآنکه زیر نظر نیروهای مسلح حُرّبن یزید قرارگرفت انشاء فرمود، وطبق نقل «سِیَرُالنُّبَلاء» پس ازآنکه عمر بن سعد به کربلا آمد و معلوم شد قصد کشتن آنحضرت را دارند ایرادکرد.

روی‌این‌حساب، این‌خطبه وقتی‌ایراد شده‌که حاکم‌عراق‌میخواسته امام را تسلیم بی‌قید وشرط خود گرداند یا بقتل برساند.

دراینجا میتوان‌گفت: مقصود حسین‌بن‌علی(ع) ازاینکه‌میفرماید: «من مرگ‌را بجزسعادت نمی‌بینم» اینست‌که اگرعمال حکومت‌بخواهند مارا تسلیم بی‌قید و شرط خودگردانند و هرطور دلخواهشان باشد با ما رفتارکنند ما تسلیم‌نخواهیم‌شد واگر دراین‌راه‌کشته‌شویم این‌مرگ برای ما جزسعادت نخواهد بود زیرا اگرتسلیم شویم بفرض اینکه زنده بمانیم چنین زندگی‌که درآن محکوم اوامر ستمکاران جبار باشیم جز رنج و ملالت نخواهد بود. بنابراین امام میخواهد مقایسه کند بین شهادت و بین تسلیم‌شدن و زیرنفوذ ستمکاران زندگی‌کردن.

واین مثل مقایسه‌ای است‌که یوسف‌صدیق(ع) بین زندان‌رفتن و بین تسلیم‌شدن‌در برابرخواستهٔ بانوی‌عزیزمصرمیکندومیگوید: «رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ. خدایا زندان‌رفتن‌در نظرمن بهتراست‌ازگناهی که این‌بانوان مرا بدان دعوت میکنند».

دراینجا یوسف صدیق نمیخواهد بفرماید: زندان مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم چون زندان برای هرکسی سخت و

رنج‌آور است، بلکه میخواهد بین زندان رفتن باآنهمه سختی‌که دارد و بین آلوده‌شدن به‌گناه بی‌عفتی‌مقایسه‌کند تا بااین‌مقایسه، زشتی بی‌عفتی را بصورتی هرچـه نامطلوب‌تر نشان بدهد . بنابراین یوسف میخواهد بگوید: زندان‌رفتن‌که نه‌مطلوب‌اصلی‌من‌است و نه‌مطلوب‌هیچ‌فرد دیگر، اگر با بدی‌گناه بی‌عفتی مقایسه شود بایدگفت : زندان بهتر است . پس نمیتوان‌گفت : زندان‌رفتن ، مطلوب اصلی یوسف بوده وبرای‌آن فعالیت کرده است.

و ازاینرو می‌بینیم خود یوسف برای رهائی اززندان فعالیت‌کرد وحتی به‌رفیق زندانی خود گفت: شرح‌حال مرا به سرپرست خود بگو. دراینجا کسی نمیتواند بیوسف اعتراض‌کندکه زندان‌را خودت خواستی پس‌چرا برای رهائی ازآن کوشش میکنی؟! [1]

امام‌حسین (ع) هم‌که میفرماید : من مرگ‌را بجزسعادت نمی‌بینم و زندگی زیرنفوذ و حکومت ظالمان جزملالت نیست میخواهد مقایسه کند بین‌مرگ باهمهٔ تلخی‌که دارد وبین تسلیم‌شدن وزیرسایهٔ ظلم زندگی کردن .

پس معنای سخن‌آنحضرت چنین میشود: مرگ‌که درنظرهمهٔ‌مردم سخت و رنج‌آور است، اگر با پذیرفتن‌حکم ظالمان و زندگی زیرنفوذ آنان مقایسه شود بایدگفت: مرگ بهتراست، ازاینجا بدانیدکه زندگی زیرپرچم ظلم چقدرسخت و رنج‌آور است‌که مرگ باهمهٔ سختی‌که دارد نسبت بچنین زندگی ، سعادت محسوب میشود.

۱ــ تفسیراین‌آیهٔ شریفه را با توضیح بیشتری درکتاب «جمال‌انسانیت» تفسیرسورهٔ یوسف تألیف نگارنده ملاحظه فرمائید.

بنابراین مقصود اصلی امام اینست که تسلیم‌شدن دربرابر عبیدالله زیاد و پذیرفتن حکومت ظلم را بصورتی هرچه زشت‌تر و نفرت‌آورتر مجسم کند ، نه اینکه بخواهد بفرماید: مرگ‌مطلوب‌اصلی من‌است وبرای آن فعالیت میکنم.

ازآنچه‌گذشت روشن‌شد این‌فرمایش‌امام‌که: «لاٰاَرَی‌اْلمَوْتَ‌اِلّاٰسَعٰادَةً. من مرگ‌را جز سعادت نمی‌بینم» دلیل این نیست‌که‌آنحضرت برای‌کشته شدن قیام فرموده وخطبهٔ گذشته‌را نمیتوان بعنوان دلیلی برای این‌تصور بحساب‌آورد .

بـازهم تأیید :

بازهم برای تأیید مطلب میگوئیم : اگر امـام بقصد کشته شدن حرکت کرد پس‌چرا مسلم‌بن عقیل را بکوفه فرستاد [1] ؟! آیامیخواست مسلم را بکشتن بدهد ؟

وچرا «قیس بن مُسْهِر صیداوی» را ازبین راه بکوفه فرستاد که بشارت ورودآنحضرت را بمردم‌بدهد [2] ؟! آیا میخواست قیس بن مُسْهِـر را نیز بکشتن بدهد ؟!

وچرا مسلم بن عقیل وقتیکه‌گرفتار شد از محمدبن اَشْعَث‌و عُمَر بن‌سعد خواست‌که به امام‌حسین (ع) بنویسند : بکوفه نیاید [3] ؟ مگـر مسلم‌که محرم اسرار امام‌بود نمیدانست‌که آنحضرت بـرای کشته شدن

۱ــ ارشاد مفیدص۱۸۳

۲ــ ارشاد ص۲۰۱

۳ــ ارشاد ص۱۹۶

حضرت فرموده است ؟

حقیقت اینست که مسلم میدانست امام برای اینکه خودرا بهکشتن بدهد قیام نکرده بلکه اورا بهکوفه فرستاده تاروشن کندکه شرائط برای تشکیل حکومت مساعداست یا نه ازاینروآنگاه که شرائط مساعدبودبه آن حضرت نوشت: زودتر بسوی کوفه حرکت کند ولی آنگاه که اوضاع کوفه دگرگون شدو مسلم بن عقیل رضوان‌الله‌علیه گرفتارگشت درخواست کردکه به امام بنویسند : بهکوفه نرود .

پس معلوم شد که :

۱ ـ اعزام مسلم‌بن عقیل بهکوفه .

۲ ـ اعزام قیس‌بن‌مسهر ازبین راه بهکوفه .

۳ ـ درخواست مسلم از محمداشعث و عمر سعد که به آنحضرت بنویسند : به کوفه نرود

این هرسه دلیل این استکه امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت نفرموده است .

چند شاهد دیگر :

مناسب است بازهم چند شاهد دیگر کـه دلالت میکند قصدامام برگرداندن خلافت اسلامی بمرکزاصلی خود بوده‌نه کشته شدن دراینجا ذکر کنیم :

۱ ـ یزید بهابن‌زیاد نوشت :«مسلم‌بن‌عقیل لشکرجمع میکند[1]».

آیامسلم برای مبارزهٔ مسلحانه و برگرداندن خلافت بمرکز خود

۱ـ ارشادص۱۸۵

لشکر جمع می‌کرد یا برای کشته شدن امام ؟

۲ ـ ابن‌زیاد به غلام خودگفت: «این سه‌هزار درهم را به یاران مسلم بده و بگو: ازاین پولها برای جنگ با دشمن خوداستفاده‌کنید[۱]».

آیا از این عبارت فهمیده می‌شودکه مسلم قصد تشکیل حکومت حسینی داشته یاقصدکشته شدن ؟ .

۳ ـ مسلم‌بن عَوْسَجَه به غلام ابن‌زیادکه آمده بود پولهارا به وی بدهد گفت : «من از اینکه بیاری اهل بیت پیغمبر صلی‌الله علیه وآلـه آمده ای خوشنودم[۲] .

آیا مسلم بن‌عوسجه از اینکه غلام ابن زیاد (بظاهر) آمده تا در برگرداندن خلافت بمرکز خود امامرا یاری کند خوشنود است یـا از کشته شدن آنحضرت ؟

۴ ـ مسلم‌بن عقیل به اَبُوثمامهٔ صائدی دستور داد پولهارا از غلام ابن‌زیاد بگیرد ، چون ابوثمامه امین صندوق اعانات و مـأمور خریـد اسلحه بود[۳] .

آیا ابوثمامهٔ صائدی که به دستور مسلم اسلحه میخرید اینکار را برای جهاد با دشمن و برگرداندن خلافت بفرزند پیغمبر (ص)انجـام می‌داد یا برای کشته شدن آنحضرت ؟

۵ ـ ابن زیاد به هانی‌بن عُرْوَه گفت : «تومسلم را درخانه ات جا داده و برای او اسلحه وقشون تهیه‌کرده‌ای[۴]» .

۱ـ ارشاد ص۱۸۶

۲و۳ـ ارشاد ص۱۸۷

۴ـ ارشاد ص۱۸۸

آیا این اسلحه و قشون‌که زیر نظر مسلم و باکمك هائی تهیه‌شده بود برای بر افراشتن پرچم حکومت حسینی بود یا برای کشته شدن آن حضرت ؟

۶ـ عبدالله‌ُ یَقْطَر که ابن‌زیاد بوی‌گفت: از بالای‌بام قصر،حسین بن علی را لعنت‌کن بر بام قصر رفت وگفت :

ای‌مردم امام‌حسین(ع) مرا فرستاده شما را دعوت کنم‌که اورا بر ضدابن‌زیاد یاری‌کنید[۱].

آیاعبدالله‌یقطَر مردم رادعوت‌کردکه امام را برای غلبهٔ برابن‌زیاد یاری‌کنند یا برای کشته شدن؟

۷ ـ ابن زیاد آنگاه‌که‌مسلم‌بن‌عقیل را دستگیرکرد بوی گفت : «توآرزوی چیزی را داشتی‌که خدااز آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی.

مسلم گفت : اگر مالایق‌آن نیستیم پس‌چه‌کسی‌لایق آنست ؟ ابن زیاد گفت : یزید لایق آنست[۲].»

آیا چیزی که مسلم‌آرزوی آنراداشته وابن‌زیاد میگوید : یزید لایق آنست نه مسلم حکومت اسلامی‌است یاکشته شدن ؟

۸ـ عبدالله‌بن مطیع به‌امام گفت : « اگر بخواهی چیزی که در دست بنی امیه‌است ازآنان بگیری ترا میکشند[۳] » .

آیا چیزی‌که دردست بنی امیه بوده و امام (ع) میخواسته آنرا

۱ـ تاریخ طبری‌ج ۴ص۳۰۰

۲ـ ارشاد ص۱۹۶

۳ـ ارشاد ص۲۰۱

بگیرد خلافت اسلامی بوده یاکشته شدن ؟

۹ـ ابن‌عباس به امام گفت : « اگر مردم کوفه حاکم خودرا کشته ودشمنانرا بیرون کرده وبراوضاع، مسلطند دراینصورت صلاحاست‌شما به‌کوفه بروید نه درغیر اینصورت [۱] » .

آیا ابن‌عباس میخواهد به امام‌بگوید : اگر مردم کوفه براوضاع مسلطند آنگاه صلاحاست شما برای قبضه کردن خلافت بروید یا برای کشته شدن ؟

۱۰ـ علاوه برهمهٔ‌اینها خودامام‌حسین (ع) میفرماید : « نَحْنُ اَهْلُ بَیْتِ مُحَمَّدٍ وَاَوْلیٰ بِوِلایَةِ هٰذَاالْاَمْرِ عَلَیْکُمْ مِنْ‌هٰؤُلاءِ [۲] . ماخاندان پیغمبریم وبرای خلافت اسلامی ازاینان شایسته‌تر هستیم » .

۱۱ ـ ونیز امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی میفرمایند: «امام حسین (ع) مسلمرا فرستاد که مردم را دعوت کند به بیعت و حکومت اسلامی تشکیل بدهد وحکومت فاسدرا ازبین ببرد [۳] » .

آیا مطلبی‌که مورد قبول :

۱ـ امام حسین علیه‌السلام .

۲ـ امام خمینی بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۷

۲ـ ارشاد ص۲۰۵

۳ـ این مطلب راگروهی‌ازمراجع تقلید قدیم مثل شیخ مفید وسیدمرتضی وشیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهم وبعضی ازمراجع تقلیدکنونی‌فرموده‌اند. وهمچنین جمعی ازعلمای معاصر درقم وطهران واستان فارس‌وکرمان واصفهان ومازندران وگیلان وآذربایجان وپاکستان ضمن‌نامه‌های تقدیری‌که برای مؤلف‌فرستاده‌اند، همین مطلب را تصدیق وتأییدکرده‌اند.

۳ـ مسلم بن عقیل .
۴ـ ابو ثمامهٔ صائدی .
۵ـ مسلم بن عَوْسَجَه .
۶ـ هانی بن عُرْوَه .
۷ـ ابن عبّاس .
۸ـ عبدالله بن مُطیع .
۹ـ عبدالله یقطر است (که امام حسین (ع) میخواست خلافت را بمرکز خود برگرداند) به قبول نزدیك‌تراست یامطلبی‌که از قرن ۷ هجری یعنی بعداز تألیف کتاب «لهوف» بطور کامل شایع شده (که امام بقصد کشته شدن حرکت فرموده است) ؟ داوری آن بعهدهٔ خود شما .

دراینجا بخش اول پایان می‌یابد ، وآنچه دراین بخش گفته شد این بود :

اقدام حکومت یزید یك‌چیز بود : تهاجم باامام‌حسین (ع) وعلت آن سه چیز بود : ۱ـ تثبیت حکومت ۲ـ عقدهٔ حقارت ۳ـ غریزهٔ انتقامجوئی [۱] .

واقدام امام‌حسین (ع) دوقسمت بود :
۱ـ امتناع ازبیعت یزید .
۲ـ اقدام برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود .

علت امتناع ازبیعت شش چیز بود که سابقاً توضیح دادیم[۲] و در میان آنها ازهمه مهم‌تر مسئولیت امام دربرابر اسلام بود .

۱ـ علت شماره ۱ درردیف علل غائی‌وشماره ۲و۳ در ردیف علل‌فاعلی محسوب میشوند. (۲) درصفحهٔ ۲۴ و ۲۵

و علت اقدام آنحضرت برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود چند چیز بود :

۱ـ وجود انحرافات اسلام‌شکن دردستگاه حکومت بنی‌امیه .

۲ـ مسئولیت امام درمقابل حق‌مردم اسیر که میخواستند از ظلم حکومت خلاص شوند .

۳ـ مسئولیت وی در مقابل قرآن مهجورشده وسنت‌فراموش‌گشتهٔ پیغمبر (ص) که در آن شرائط مساعد لازم بود بوسیلهٔ قدرت حکومت اسلامی زنده شوند .

۴ـ مسئولیت آنحضرت در مقابل پیمان الهی که طبق فرمایش امیرالمؤمنین (ع) خداوند ازعلمائی که قدرت بر تغییر حکومت ظلم‌دارند پیمان گرفته‌است که در برابر ظالمان شکمخواره آرام ننشینند و بفریاد مظلومان گرسنه ومحروم برسند [۱] .

بعللی که ذکرشد امام حسین علیه‌السلام درآن‌شرائط مساعد اقدام به تشکیل حکومت فرمود .

۱ـ نهج‌البلاغة خطبهٔ شقشقیه ۳



بخش دوم

ماهیت قیام امام :

قیام ابتدائی ، قیام دفاعی :

برای بیان ماهیت قیام امام‌حسین (ع) بایدقبلا مقدمه‌ای‌راگوشزد کنیم تا تصورآن آسان‌گردد .

قیام مسلحانه بردو قسم است :

۱ ــ ابتدائی .

۲ ــ دفاعی .

قیام ابتدائی آنست که شخصی یا جمعیتی از دولت و حکـومتی

ناراضی باشد یا بفکر تشکیل حکومت بیفتد و بدون اینکه آن شخص یا جمعیت‌ازطرف دستگاه‌حکومت مورد تجاوز واقع شود برضد حکومت موجود دست بقیام و انقلاب مسلحانه‌بزند وبرای درهم‌کوبیدن‌حکومت، تمام قدرت خودرا بکار برد .

و قیام دفاعی‌آنست‌که شخصی‌یا جمعیتی از طرف دستگاه‌حکومت یا دستگاه دیگری موردتجاوز واقع شود و برای حفظ ونگهداری‌خود یا مرام و مسلك یا دین و مذهب یا شرف و حیثیت خود جنبش‌کند که آن تهاجم را درهم بشکند .

در مورد قیام ابتدائی بایدگفت : اگر رهبر قیام از لحاظ نیروی نظامی و مالی ووسائل ارتباطات وشبکهٔ اطلاعات ، ضعیف باشد ،بطوری که احتمال‌شکست او بیش از احتمال پیروزیش باشد در اینصورت‌مردم عاقل و خردمند ، قیام ابتدائی راجایز نمی‌شمرند . بلکه‌اگرقدرت‌کافی هم داشته باشد قیام ابتدائی جایز نیست مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد .

و اگر با نبودن قدرت کافی قیامی برپا گردد و شکست بخورد و هرج‌ومرج رخ بدهد و یك عده کشته شوند و جمعی به شکنجه‌گرفتار گردند نمی‌توان گفت : کسانی که با نداشتن نیروی کافـی دست بقیام زده‌اند مسئولیتی ندارند ، بلکه باید گفت : سهمی از مسئولیت بعهدهٔ شرکت کنندگان در قیام است و بیش ازهمه رهبر چنین قیامی محکوم خواهد بود .

و سرّ این‌مطلب اینست‌که‌با اینگونه انقلاب که بشکست بیانجامد جلو انحرافات و تعدیات حکومت جبّاری‌مثل حکومت یزیدرا نمیتوان

گرفت وهیچگونه‌اصلاحی‌نمیتوان‌انجام داد ، بلکه‌انقلاب عقیم‌ونافرجام نتیجهٔ معکوس میدهد . زیرا در اینصورت ،حکومت وقت نسبت‌بعناصر انقلاب و طرفداران آنان‌عکس‌العمل شدیدتری نشان خواهد دادو بطور جدی‌تر و قاطع‌تری آنانرا خواهدکوبید .

و قیام و انقلابی که سبب اصلاحات نگردد بلکه موجب فساد بیشتری شود در هیچ قانونی و در نظر هیچ خردمندی جایز شمرده نمی شود .

این حکم روشن عقل است و حکم عقل در هیچ موردی استثناء ندارد و آیهٔشریفهٔ « وَلاتُلقُوا بِأیدیکُم اِلَی‌التَّهلُکَةِ » [1] که میگوید : خودرا بهلاکت نیندازید ، اشاره بهمین حکم عقل است‌نه اینکه یک حکم تعبدی و قانونی باشد (و باصطلاح علمی یك حکم ارشادی‌است نه مولوی)

آیهٔ شریفه طبق حکم‌عقل میگوید: هرجاهلاکت است قیام واقدام جایز نیست زیرا بجز ضرروزیان ثمری نخواهد داشت، و در مقابل این ضررهیچگونه نفعی بدست نمی‌آید،دراینصورت هیچ عاقلی قیام‌ابتدائی را جایز نمی‌شمردبلکه همهٔ‌خردمندان، رهبر انقلاب رامحکوم‌میکنند که: چرا بانداشتن قدرت کافی دست بانقلاب زد واین همه خسارت ببار آورد ؟ !

پس معلوم شدکه مردم عاقل وخردمند در صورتی قیام ابتدائی را جایز میشمرند که احتمال موفقیت ، بیشتر از احتمال شکست باشد [2]

۱- سورهٔ بقره‌آیهٔ ۱۹۵

۲-آنچه درمتن‌گفته شد مربوط به‌قیام‌مسلحانه‌است وگرنه‌در زمانی‌که ـــ

این دربارهٔ قیام ابتدائی .

اما قیام دفاعی :

چنانکه سابقاً اشاره شد قیام دفاعی آنست که شخصی‌یا جمعیتی مورد تجاوز وتهاجم واقع‌شود وبرای اینکه آن تهاجم را درهم بشکند عکس‌العمل نشان بدهد وبرای مقاومت دربرابر تجاوزتمام نیروی‌خودرا بکاربرد وتاآنجا که میتواند برای دفع تهاجم فعالیت کند .

وبهتر اینست که اینطور قیام‌بنام مقاومت خوانده شود زیرا در اینصورت، قیام فقط ایستادگی دربرابر تجاوزاست .

بدیهی‌است اگرشخصی یاجمعیتی‌مورد تجاوز واقع‌شود بحکم عقل وقانون میتواند بلکه باید ازخود دفاع کند .

اگر درمورد دفاع نودونه درصد احتمال شکست باشد ویك‌درصد احتمال پیروزی بازهم ازنظر عقل وقانون، دفاع جایز بلکه لازم است ، زیرا اگر اصلا دفاع‌نکند شکست‌وی حتمی‌است واگر دفاع‌کند احتمال موفقیت هست .

اگر دراین‌مورد دفاع‌کرد وموفق‌شد هم محفوظ مانده وهم وظیفهٔ وجدانی و قانونی خودرا انجام داده و اگر موفق نشد باز وظیفهٔ خودرا انجام داده و هیچ ملامتی براو نیست . ولی اگر هیچگونه دفاعی نکند لااقل مورد ملامت واقع خواهدشد که چرا با احتمال پیروزی ، خودرا

→ بدعتها رواج‌یابد واحکام‌دین فراموش‌شود برهرمسلمانی‌که‌با احکام‌آشنا باشد واجب است بارعایت شرائط امر بمعروف ونهی از منکرحقایق را بگوید واین وظیفه، قبل‌ازهمه بعهدهٔ علمای دین وپیشوایان مذهب است.

تسلیم دشمن کرده‌است .

پس دفاع ، یك‌وظیفهٔ مقدسی‌است‌که همهٔ خردمندان رأی بخوبی بلکه بوجوب‌آن‌میدهند ، زیرادفاع ، دوری‌جستن ازمهلکه‌است نه‌وارد شدن درمهلکه .

ودفاع برچند قسم‌است :

۱ـ دفاع ازحقوق شخصی ازقبیل مال وجان وشرف .

۲ـ دفاع ازحقوق اجتماع .

۳ـ دفاع ازعقیده و مرام .

واین‌نکته مسلم‌است که درهمهٔ اقسام‌دفاع (بلکه‌درقیام‌ابتدائی) باید دوقاعدهٔ عقلی رعایت شود :

۱ـ اینکه آنچه کم‌ارزش‌تراست فدای گرانبهاتر شود .

۲ـ تاآنجا که ممکن‌است‌باید اقدامات‌طوری صورت‌گیردکه فتنه وخونریزی واقع‌نگردد . مثلاتاممکن‌است‌برای‌حفظ جان‌خودبه‌سنگری پناه برد نباید اقدام به خونریزی وکشتار کرد .

و بدیهی‌است که لازم نیست همیشه دفاع با زدو خورد و جنگ انجام شود بلکه نقل مکان کردن از محل خطرهم نوعی از دفاع است . آری آخرین مرحلهٔ دفاع جنگ‌است که غالباً به خونریزی میانجامد . ازآنچه‌گفتیم روشن‌شد که درقیام دفاعی اگریك‌درصدهم احتمال‌پیروزی باشد بازهم اقدام بدفاع ، جایز بلکه لازم است [1] .

۱ـ نوع دیگری ازقیام نیز تصور میشود و آن اینست‌که رهبرقیام بداند شکست میخورد یاکشته میشود ولی‌اطمینان داردکه ثمرات ومنافع این شکست یاکشته شدن بیش‌از زیانهای‌آن خواهد بودکه دراینصورت، اقدام به‌چنین قیامی عاقلانه وگاهی لازم بشمارمیرود .

این‌مقدمه‌که در تقسیم‌قیام معلوم‌شد اینك درماهیت قیام حسین‌بن علی (ع) بحث میکنیم ، ولی پیش‌ازآنکه دراصل بحث وارد شویم لازم است تصویر غلطی راکه ازقیام امام درذهن بعضی ازمردم هست ذکرکنیم وسپس تصویر صحیح آنرا بیان نمائیم . آنگاه به‌اصل بحث بپردازیم :

تصویر غلط :

وقتی گفته میشود : امام حسین (ع) قیام کرد درذهن بسیاری از مردم‌صورت قیام آنحضرت اینطورنقش می‌بندد‌که : قیام امام یعنی‌حادثهٔ خونین کربلاکه امام آنرا بوجودآورد واین‌حادثهٔ خونین اساس برنامهٔ آنحضرت را تشکیل میداد !

قیام امام یعنی یك‌جنگ خانمانسوز چندساعته که عامل‌اصلی‌آن حسین‌بن‌علی(ع) بود !

قیام امام یعنی یك‌برخوردمسلحانهٔ نصف‌روزه بانیروهای‌حکومت که ازطرف امام بوجودآمد و محصولش‌کشته شدن رئیس‌خاندان رسالت و یك‌عدّه از باارزش‌ترین افراد جهان انسانیت واسیرشدن خانوادهٔ سبط پیغمبر(ص) بود !

کسانی‌که قیام حسین‌بن‌علی (ع) را اینطور در ذهن خود تصویر میکنند میگویند: امام ازاول‌تصمیم‌گرفت باعدهٔ‌کمی ازیاران‌وخاندانش جنبش‌کند ودست بانقلاب ابتدائی بزند وحکومت وقت‌را برانگیزد که آنحضرت‌را بایاران‌وبستگانش بادلخراش‌ترین‌وضعی بکشند وخانواده‌اش را به‌اسیری ببرند! وبعبارت روشن‌تر امام خودش با تمام نیروکوشید تا این‌حادثهٔ خونین و دردناك را بوجودآورد و ازاینرو عوامل کشته شدن

خود و یارانش‌را فراهم‌آورد !

این افراد میگویند : حسین بن علی (ع) این فاجعهٔ وحشتناك را بوجودآورد تا حکومت موجود را رسواکند و ازاین راه اسلام را زنده گرداند !

این تصویر برای قیام‌آنحضرت هم نامعقول است وهم باواقعیتهای تاریخی منطبق نمیشود زیرا نه‌تنها امام این‌حادثهٔ غم‌انگیز و دلخراش را بوجود نیاورد بلکه چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد برای‌جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد و درراه استقرار صلح تمام امکانات خودرا بکار برد.

تصویر صحیح :

پس از تأمل کامل در مدارك تاریخی چنین معلوم میشود که قیام امام باتهاجم دستگاه‌حکومت شروع‌شده و درچهارمرحلهٔ مختلف انجام یافته است :

۱ـ از وقتی‌که آنحضرت ازمدینه بمکه هجرت فرمود تا وقتی‌که به‌تصمیم ماندن درمکه باقی بود.

۲ـ از وقتیکه تصمیم‌گرفت بکوفه برود تا وقتیکه با حُرّبن‌یَزید ریاحی برخوردکرد .

۳ـ از برخورد با حُرّبن‌یَزید تا شروع جنگ .

۴ـ مرحلهٔ جنگ .

مرحلهٔ اول بصورت مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و ضمناً بررسی این‌موضوع بوده است‌که‌آیا تهیهٔ نیروی‌نظامی وتشکیل‌حکومت

ممکن‌است یا نه ؟

مرحلهٔ دوم دوجنبه داشته یعنی‌هم دفاع ومقاومت درمقابل تهاجم حکومت بوده وهم تصمیم‌تشکیل‌حکومت البته پس‌ازمساعدشدن شرائط.

مرحلهٔ سوم‌که پس‌ازتغییرکردن اوضاع سیاسی‌عراق بوده، مقاومت و حفظ موقع دفاعی بوده و در این مرحله آنحضرت برای جلوگیری از برخورد نظامی‌کوشش فراوان‌کرد ومذاکرات مقدماتی صلح را در چند نوبت انجام‌داد تاآنجاکه عُمّالِ حکومت‌را تاآستانهٔ صلح‌قطعی پیش‌برد[۱].

مرحلهٔ چهارم، مرحلهٔ جنگ اضطراری و دفاعی‌است واین‌مرحله پس‌از شکست مذاکرات صلح‌که مسئول آن عمال حکومت جنگ طلب بودند بوقوع پیوسته وبصورت دفاع جنگی خالص بوده است.

درهرچهارمرحله، اصل مقاومت درمقابل تهاجم حکومت محفوظ بود ، ولی در مرحلهٔ دوم علاوه براصل مقاومت ، چون شرائط پیروزی نظامی و تشکیل حکومت موجود بود بیشترفکرامام متوجه این بودکه باتشکیل حکومت نیرومند وعادلانهٔ اسلامی وضع موجود را تغییر بدهد و ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند .

این یك اشارهٔ اجمالی بمراحل مختلف قیام امام وتصویر صحیح آن بود وتفصیل مطالب درآینده بیان خواهد شد. اینك لازم‌است آنچه را گفتیم با دلیلهای تاریخی روشن‌کنیم. ولی پیش‌ازآنکه بذکردلیلهای تاریخی بپردازیم بیك دلیل کلی عقلی اشاره میکنیم . واین دلیل عقلی مربوط بمواردی است‌که پیروزی‌نظامی ممکن نباشد وطبعاً بامرحلهٔاول

۱ـ ارشاد مفید ص ۲۰۵ و۲۰۹ و۲۱۰ و تاریخ طبری ج۴ ص ۳۱۲ و ۳۱۳

سوم و چهارم قیام آنحضرت منطبق میشود، نه بامرحلهٔ دوم چون درمرحلهٔ دوم امکان پیروزی نظامی برای امام بود چنانکه شرح آن در بخش اول گذشت.

دلیل عقلی :

تردیدی نیست که حسین بن علی(ع) درزمان خود بزرگترین شخصیت ازخاندان پیغمبر(ص) بود وازعاقل‌ترین ومآل‌اندیش‌ترین وموقع‌شناس‌ترین مردم عصرخود بشمارمیرفت، زیرا : گذشته ازاینکه بحکم قانون وراثت ، عقل و درایت‌را ازجد وپدرش بارث میبرد پنجاه‌وهفت سال از عمرشریف آنحضرت میگذشت و درطول این‌مدت چه در زمان پدرش و چه درزمان برادرش ازحوادث مختلف زمان تجربه‌های کافی آموخته بود و بدون تردید ، امام‌حسین(ع) یکی از رجال بزرگ علم وفکر و عقل بوده است.

ونیز تردیدی نیست‌که دراول‌کار یعنی ازوقتیکه تهاجم بآنحضرت شروع شد وخواستند باقدرت سرنیزه ازوی برای یزید بیعت بگیرند ، و همچنین پس‌از تسلط عبیدالله زیاد بر عراق ، نیروی نظامی و مالی قابل ملاحظه‌ای دردست امام نبود . بلکه تنها چیزی‌که دراین‌زمان در دست آنحضرت بود محبوبیت کم‌نظیر وشخصیت عظیم اجتماعی واحترام عمیقی بود که درافکار عمومی داشت . ولی تجربه نشان داده است کـه محبوبیت وشخصیت ملی واجتماعی تنها نمیتوانند درمقابل نیروی نظامی مقاومت‌کند . خصوصاً درآن زمان‌که مردم ازنظررشدعقلی وترقی‌فکری واجتماعی هنوز درمراحل ابتدائی بودند، واجتماع مسلمانان آنطورکه

باید وشاید هنوز بالغ ورشید نشده بود .

آیاممکن‌است این‌مطلب بدیهی برعقل‌روشن‌بین حسین‌بن‌علی(ع) مخفی بماند ؟!

آیاممکن است شخصیت متفکری مانند پسرعلی‌بن ابیطالب باین معنی توجهی نکند و بانداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامـل دست بقیام ابتدائی وحساب نشده بزند ؟! بااینکه نتیجهٔ انقلاب ابتدائی بانداشتن قدرت کامل جز تشنج و برهم زدن نظم اجتماع و سرانجام جز شکست‌تلخ چیزی نخواهدبود ، وبغیرازاینکه حکومت‌وقت‌را برانگیزد که برای کوبیدن افکار زنده وخفه کردن نداهای آزادی طلبی افرادی را نابودکند وخانواده‌هائی‌را بی‌سرپرست‌نماید وبخاك سیاه‌بنشاند ثمری نخواهد داد . وبی‌شك انقلاب ابتدائی که شکست بخوردنمیتواند ازدین حمایت کند وجلو انحرافات را بگیرد و حقوق محرومان را بازستاند و بفریاد ستمدیدگان برسد .

آری آنگاه که قدرت‌نظامی دردست نیست ممکن‌است باملایمت وسازش عاقلانه بدون اینکه انحرافات حکومت تصویب گردد و سبب گمراهی مردم‌شود گاهگاهی ازجنایات وتبهکاریها جلوگیری‌گردد ، ویا لااقل انتقاد بعمل آید . چنانکه روش امام حسین (ع) درزمان معاویه همین بود .

تجربه نشان‌داده‌است‌که شخصیت‌های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته‌اند با تدابیر عاقلانهٔ خود تاحدود زیادی ازانحرافات دستگاه حکومت‌جلوگیری نمایند چنانکه علی (ع) درزمان خلفاءخصوصاً خلیفهٔ دوم توانست دربسیاری ازموارد ازخطاهای

سیاسی وقضائی سازمان حکومت جلوگیری کند . ولی اگر شخصیت‌های برجسته ومحبوب بانداشتن نیروی کامل‌فقط باتکای وجهه‌ملی ومحبوبیت درافکار عمومی دست بقیام مسلحانهٔ ابتدائی‌بزنند بغیراز اینکه‌حکومت موجودرا برانگیزند که برای تثبیت موقع خود افکار زنده را بکوبد و برای نابودکردن مخالفان خوددست بهرگونه جنایتی‌بزند نتیجهٔ‌دیگری نخواهد داشت .

وروی همین حساب روشن وقطعی‌است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ «شقشقیه» فرموده‌است :

« وَطَفِقْتُ اَرْتَأِي بَيْنَ اَنْ اَصُوْلَ بِيَدٍ جَذّاءَ اَوْاَصْبِرَ عَلٰى طُخْيَةٍ عَمْياءَ يَهْرَمُ فِيها الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيها الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهامُؤْمِنٌ حَتّٰى يَلْقٰى رَبَّهُ فَرَاَيْتُ اَنَّ الصَّبْرَ عَلٰى هاتا اَحْجٰى [1]. یعنی (پس‌از آنکه دیگران زمام حکومت‌را بدست گرفتند) باخود اندیشیدم که آیا بانداشتن قدرت کافی بادستگاه حکومت بمبارزهٔ مُسَلَّحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم و در برابر انحرافات درآن روزگار سیاه‌که شخص سالمندرا فرتوت وناتوان‌میکرد وافراد کم‌سال‌را پیر مینمود و مؤمن باید رنج ببرد تا بمیرد ، در برابر ظلمت آن روزگار صبر و شکیبائی را پیشهٔ خود سازم ؟ سرانجام دیدم روش عاقلانه اینست که صبر کنم وآرام بنشینم » .

ناگفته پیداست‌که صبرکردن امیرالمؤمنین (ع) دربرابر دستگاه حکومت وخودداری آنحضرت ازانقلاب مُسَلَّحانه ازجهت اینست که با نداشتن قدرت کافی ، مبارزه‌اش عقیم میماند بلکه نتیجهٔ معکوس‌میداد ،

۱- نهج‌البلاغة ص۲۶ چاپ مصر

وزیانش دامنگیر خود امام وسایر مسلمانان‌میشد .

آیا ممکن‌است امام‌حسین (ع) برخلاف روش پدرش بدون‌اینکه دستگاه حکومت مزاحم آنحضرت گردد بانداشتن نیروی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند ؟! گمان نمیکنم کسی که حسین بن علی (ع) را بشناسد دربارهٔ وی چنین فکر کند که وی بدون‌اینکه ازطرف‌حکومت وقت مورد تجاوز واقع شود بانداشتن قدرت کافی اعلام جنگ‌کرد وآن حادثهٔ خونین ووحشتناك‌را بوجودآورد ومسئولیت خونهائی‌که ریخته‌شد بعهده گرفت !!!

از آنچه گفتیم روشن شد که بحکم عقل باید گفت : قیام امام حسین (ع) درمرحلهٔ اول و سوم و چهارم که نیروی نظامی کافی نداشت دفاعی بود نه ابتدائی ، و بعبارت روشن تر : مقاومت در برابر تجاوز دستگاه حکومت بود نه یك شورش ابتدائی . ولی در مرحلهٔ دوم چون امکان پیروزی نظامی برای امام بود یك‌جنبهٔ قیام آنحضرت اقدام برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود بود کــه شرحش در بخش اول گذشت .

دلیلهای تاریخی :

سابقاً اشاره شد که قیام امام چهار مرحله داشته‌است :

مرحلهٔ اول مقاومت ودفاع درمقابل تهاجم وضمناً بررسی اوضاع سیاسی وزمینهٔ تشکیل حکومت بوده‌است .

مرحلهٔ دوم ، هم‌مقاومت و دفـاع بوده و هم اقدام برای تشکیل حکومت .

مرحلهٔ سوم وچهارم دفاع خالص بوده‌است .
اینك‌دلیلهای تاریخی هرمرحله‌ای رابطورجداگانه ذکرمیکنیم :

دلیلهای مرحلهٔ اول :

دلیل ۱ :

کسی‌که حوادث سال۶۰هجری‌را بررسی کرده باشد بخوبی‌میداند که یزیدبن معاویة پس‌از مرگ پدرش‌که بقول مشهور درنیمهٔ ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده ، پیش‌از آنکه خبر مرگ وی در مدینه منتشر شود بفرمانددار مدینه ولیدبن عُتْبة بن ابی‌سفیان يك‌نامهٔ رسمی نوشت و حاکم را ازمرگ معاویه آگاه کرد . ویك‌پاره کاغذ کوچك بطور غیررسمی [۱] بضمیمهٔ آن‌نامهٔ رسمی فرستاد ودرآن پاره کاغذ نوشت : « **اَمّا بَعْدُ فَخُذْ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيّ وَعَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَاللهِ بْنَ زُبَيْرٍ بِالْبَيْعَةِ اَخْذاً لَيْسَ فِيهِ رُخْصَةٌ** [۲]. ازحسین‌بن علی وعبدالله‌بن‌عمر وعبدالله‌بن زُبَیْر بدون هیچگونه مسامحه وگذشت بیعت بگیر » .

اولین تهاجم :

این اولین تهاجم و تجاوزی است که از طرف حکومت بی‌تدبیر

۱ــ شاید یزیدکاغذ غیررسمی‌را انتخاب‌کرده است تا در اوراق رسمی دولتی ضبط نشود و سند جنایت وی نباشد ولــی تاریخ جنایات خیانتکاران را برخلاف میل خودآنان ضبط میکند

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۰، ارشاد مفید ص ۱۷۹

یزیدبن معاویه بحسین بن علی (ع) شده است.

ودر هیچ تاریخی دیده نشده است که امام حسین (ع) قبل از این تهاجم یعنی قبل ازمرگ معاویه هیچگونه توطئه‌ای برضد حکومت بنی امیه کرده باشد بلکه درنامه‌ای که خود امام در جواب معاویه نوشته هرگونه توطئه‌ای را برضد حکومت وی تکذیب فرموده است.

معاویة بن ابی‌سفیان بامام حسین (ع) نوشت: «بمن رسماً گزارش رسیده که تو قصد انقلاب داری مباداکاری بکنی که ایجاد اختلاف نمائی و مردم را در فتنه بیندازی».

امام درجواب معاویه، نامه‌ای تند وکوبنده ارسال فرمود ودرآن برخی از جنایات معاویه را برشمرد وضمن آن نامه نوشت: «گزارشی که بتورسیده دروغ محض است، ومن هیچگاه قصد انقلاب برضدحکومت تو نداشته‌ام وَمٰا اَرَدْتُ لَکَ حَرْباً وَلاٰعَلَیْکَ خِلاٰفاً [1] ونخواسته‌ام برضدتو شورش کنم و دست بجنگ بزنم».

با اینکه حکومت معاویه غیر اسلامی بود وجنایات بی‌حد وحصر دستگاه حکومت در پیش چشم امام حسین (ع) بود، وتنها یکی از جنایات معاویه تحمیل ولیعهدی یزید برمردم بودکه بایدگفت: حکومت یزید یکی ازسیئات معاویه است، واین نامه را آنحضرت وقتی بمعاویه نوشت که قبلا ولیعهدی یزید برمردم تحمیل شده بود. وبااینکه امامدر همین نامه مینویسد: «وَاِنّی لاٰاَعْلَمُ فِتْنَةً اَعْظَمَ عَلیٰ هٰذِهِ الْاُمَّةِ مِنْ وِلاٰیَتِکَ عَلَیْها. من هیچ فتنه‌ای را برای ملت مسلمان وخیم‌تر و زیانبخش‌تر ازحکومت تو نمیدانم». با همهٔ اینها امام حسین(ع) بمعاویه جواب میدهد: من هیچگاه

۱ــ رجال کشی ص۴۹، الامامة والسیاسة ج۱ ص۱۸۱

قصد انقلاب نداشته و هیچگونه توطئه‌ای برضدحکومت تونکرده‌ام .

بنابراین تامعاویه زنده بود امام حسین(ع) توطئه‌ای برضداونکرد وازمرگ معاویه‌تاوقتی که حکومت یزید مزاحم‌امام‌شد بنابرنقل‌معروف دوازده روز بیشتر فاصله نبود [۱] ودراین مدت هنوز خبر مرگ معاویه بامام نرسیده بود تادربارهٔ انقلاب فکری بکند و تصمیمی بگیرد بلکه خبر مرگ معاویه و دستور بیعت‌کردن بایزید را آنحضرت دریك‌جلسه ازحاکم مدینه شنید [۲] . پس درچه وقت ودرچه فرصتی امام حسین (ع) میتوانست برضد حکومت یزید توطئه کند ؟

بااین مقدمات روشن شد قبل از این دستور سفیهانه‌ای که یزید دربارهٔ بیعت‌گرفتن ازحسین‌بن‌علی(ع)بفرماندار مدینه داد‌امام‌هیچگونه اقدامی برضد حکومت غیر قانونی پسر معاویه نکـرده بود. بلکه این حکومت بی‌تدبیر یزید بودکه بطور ابتدائی به پسر پیغمبر تهاجم‌کرد.و این‌یزید خام و بی‌تجربه بود که بدون هیچ دلیل وبرهانی بلکه فقط باتکای قدرت سرنیزهٔ خود این حکم ظالمانه‌را برخلاف اصول انسانیت وبرخلاف‌آزادی وعدالت صادر کرد .

یزیدبن معاویه‌ازامام خواسته است‌که تسلیم بی‌قید وشرط اوشود واو را بعنوان امیرالمؤمنین وخلیفهٔ پیغمبر کـه حاکـم برآنحضرت و مسلمانان دیگر باشد بشناسد وحکومت اوراکه زیر برق‌سرنیزه ودرهم ودینار برمردم تحمیل‌شده بود [۳] قانونی اعلام کند تا مـردم دیگر هوس

۱- ارشاد ص۱۷۹

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۱ وارشاد مفید ص۱۸۰

۳- کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص۵۰۳ تا۵۱۱

مخالفت نکنند .

عقیدهٔ امام‌حسین(ع) مانند بسیاری از شخصیت‌های دیگر ازقبیل عبدالله‌بن‌عباس ومحمد حَنَفیّه این بودکه حکومت بنی‌امیه تحمیلی وغیر قانونی است، ویزیدکه دررأس دولت قراردارد علاوه‌براینکه درسیاست کشور داری خام وبی‌تجربه است ومشاوران مکّاری از قبیل عَمْرو عاص‌و مُغَیْرَة‌بن‌شُعْبَه‌که دراختیار پدرش‌بودند ندارد علاوه‌براینها جوانی‌خودسر و باده‌گسار و عیاش است، وبدون‌تردید اگر زمام‌حکومت در دست‌چنین فرد فرومایه‌ای باشد مملکت به پرتگاه سقوط کشانده میشود وحق و عدالت فراموش میگردد وایمان مردم بهسستی میگراید ، زیرا پیروی توده‌های مردم از دستگاه حکومت طبیعی وبدیهی است.

امام نمیتواندبرخلاف‌عقیدهٔ‌خود وبرخلاف واقع،حکومت‌تحمیلی یزید راقانونی اعلام‌کند ودرحالیکه قدرت بردفاع دارد تسلیم بی‌قید وشرط وی شود، زیرا امام حسین (ع) که رئیس خاندان پیغمبر است و چشم همهٔ مردم باو دوخته شده ودر دل مردم جا دارداگر برخلاف‌عقیده وایمان خود درحالیکه قدرت برمقاومت وامتناع دارد خلافت‌ضداسلام یزید را بپذیرد افکار مردم را منحرف ساخته و با انحرافات حکومت موافقت ضمنی نموده و به سقوط کشور ورواج فساد وتضعیف دین کمك کرده است .

آیا ممکن است کسی‌که خود مظهر عدالت وتقوی است عدالت‌و تقوی رابکوبد ؟ !

آیا ممکن‌است شخصیتی که خود دردامن دین‌وایمان بزرگ شده ودرخانوادهٔ رسالت پرورش یافته بهدین ضربه بزند وبیت رسالت را

لکه‌دار نماید ؟!

بعقیدهٔ حسین‌بن‌علی(ع) اگر درمقابل این تهاجمی که باو شده تسلیم شود وسلطنت ضداسلام یزید را امضاءکند ودرحالیکه‌راه مقاومت ودفاع باز است‌هیچگونه مقاومتی نکند ازاین‌راه به‌دین وقرآن‌ومسلمانان وبخانواده رسالت خیانت‌کرده است .

دین وایمان وشرف خانوادگی‌امام ومسئولیتی‌که‌ازنظر حفظ‌اسلام بعهدهٔ اوست ومقام مخصوصی‌که درمیان خانوادهٔ نبوت دارد بوی اجازه نمیدهدکه حکومت فرزند معاویه را بپذیرد .

ازآنچه‌گفتیم روشن شدکه‌دستورسفیهانهٔ یزیدبن معاویه‌بفرماندار مدینه‌که: (ازحسین‌بن‌علی بدون هیچگونه گذشتی بیعت بگیر) اولین تهاجمی است‌که ازطرف پسر معاویه بشخصیت فرزند پیغمبر و شرف خانوادگی وعقیده وایمان‌آنحضرت‌وازهمه مهم‌تر باسلام واردآمده است.

اگر چه حاکم مدینه «وَلیدبن‌عُتْبَة» دراجرای این دستور تاسرحد کشتن امام پیش نرفت ولی همهٔ عُمّال حکومت مثل ولید نبودند وقرائن نشان میدادکه هم یزید از فشار دست‌بردار نیست وهم مروان‌حَکَم‌برای کشتن‌حسین‌بن‌علی(ع)بهرگونه تحریکی دست‌میزند وروی سوابق‌دشمنی که با خاندان امیرالمؤمنین(ع) داشت دستگاه حکومت را بکشتن آن حضرت برمیانگیزد، چنانکه هنگامیکه فرماندارمدینه رأی مروان‌را دربارهٔ‌بیعت‌گرفتن از امام‌حسین(ع) خواست اوگفت:اگرحسین‌بیعت‌نکرد سرش را برگیر[1].

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۰ وارشاد مفید ص۱۸۰

خطر شدیدمیشود :

پس‌ازآنکه حاکم مدینه امام حسین (ع) را برای ابلاغ دستور یزید دربارهٔ بیعت احضارکرد ودرآن مجلس نتوانست موافقت آنحضرت راجلب‌کند راضی شدکه‌تصمیم نهائی‌بعد موکول شود. امام ازآن‌مجلس خارج شدولی بعداً درطول بیست وچهار ساعت بازهم مأمور حاکم‌برای احضار امام‌بسراغ‌وی رفت، اما آنحضرت‌از ملاقات مجدد با حاکم‌خود ـ داری‌کرد[1] ودرفکر این بود که راهی‌برای رهائی از این فتنهٔ جدیدپیدا کند. امام ازمجموع قرائن استنباط کردکه خطر، خیلی شدید ونزدیك شده است .

آیا حسین‌بن‌علی (ع) درمقابل این تجاوز وتهاجمی‌که بوی شده وحتماً اقدامات شدیدتری راهمراه‌داشت میتوانست به‌نیروی‌نظامی‌متوسل شود ؟ البته نه.آیا میتوانست بیعت‌کند وآزاد باشد؟! البته نه. پس باید چه‌کند ؟

درفرصت‌کمی که داشت باهمهٔ ناراحتی فکری که از این حادثهٔ تلخ‌دامنگیروی‌شده‌بود توانست راه سومی راانتخاب‌کند.یك راه عاقلانه و خردمندانه‌ای‌که ازشخصیتی مانند او غیر ازآن انتظار نمیرفت اختیار فرمودوآن راه مقاومت ودفاع بود. وازآنجاکه‌باید درراه دفاع تا ممکن است ازفتنه وخون‌ریزی جلوگیری شود تصمیم‌گرفت برای دفاع ازجان وایمان‌خود وبرای دفاع ازاسلام‌برای مدت نامعلومی از وطن خودمدینه صرف نظرکند وبجائی برودکه هم ازخطر دور باشد وهم بتواند درآنجا اوضاع سیاسی‌را بررسی‌کند و مطالعهٔ دقیقی دربارهٔ امکان و عدم امکان

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۲ وارشاد مفید ص۱۸۰

برگرداندن خلافت بمرکز خود بنماید .

تدبیر امام :

تردیدی نیست‌که هر عاقلی در امور جاری زندگی تدبیر ومآل‌ـ اندیشی میکند وتا آنجاکه عقل وفکر او اجازه میدهد از اول هرکاری عاقبت‌آنرا میاندیشد و درکلمات بزرگان آمده است‌که: «قَدِّمِ الْخُرُوجَ قَبْلَ الْوُلُوجِ» .

برسرکاری‌که درآئی، نخست رخنهٔ بیرون شدنش‌کن درست.

وبهمین‌سبب‌بودکه رسول خدا (ص) درکارهای خودمنتهای‌عاقبت‌ـ اندیشی را بخرج میداد، ودرهرکاری تمام جوانب واطراف‌آنرا ملاحظه مینمود وبا آن‌عقل ودرایتی که مخصوص‌آنحضرت بود تا اعماق‌هرکاری را درست مطالعه میکرد و راهی را که بصلاح خود وامتش نزدیك‌تر و نتیجه‌اش بهتر مینمود انتخاب میفرمود .

وبدین‌سبب وقتیکه اهل مکه برای کشتن وی توطئه‌کردند برای حفظ‌جان خود وحفظ اسلام واجرای برنامه‌های وسیع اصلاحی خویش شبانه ازمکه بیرون رفت وبغار «ثور» پناه برد وسه روز درآنجا ماند و بعداً برای رفتن بمدینه راهنما گرفت تا گرفتار خطر نشود [1] .

وهمچنین‌درهرحادثهٔ رزمی‌که‌پیش‌میآمددرجبهه‌بندی‌واستحکامات واکتشافات نظامی وتعیین راههای دفاع وبرقرارکردن برجهای مراقبت ودیدبانی وخلاصه درتمام فنون جنگی بانهایت دقت باتدابیر حکیمانهٔ خود تاآنجاکه ممکن بود زمینهٔ موفقیت‌وپیروزی‌را برای‌خودوسربازان

۱ـ کامل ابن‌اثیر ج۲ ص۷۳ چاپ لبنان

خود فراهم میساخت .

یك‌نظر اجمالی به‌جبهه‌بندی در جنگ «بَدْر» و«اُحُد» و حادثهٔ کم‌نظیر«خَنْدَق» این‌مطلب رادرست روشن‌میکند. البته‌مصلحت‌خداوندی نبودکه رسول خدا (ص) همیشه باعلم غیب ونیروی‌اعجاز پیش برودواز همین جهت گاهی‌آسیب میدید وشکست میخورد .

درقرآن‌کریم‌آمده است :«وَلَوْكُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمٰا مَسَّنِيَ السُّوءُ [1]. اگر ازهمهٔ غیب آگاه بودم بیشتر جلب خیر میکردم وهیچ‌آسیبی بمن نمیرسید» .

بنابراین‌رسول خدا (ص) درکارهای خود همان‌راههای عُقَلائی‌را بافکری روشن وبصیرتی نافذ تعقیب مینمود وبرای رسیدن بهدف‌خویش تدابیرحکیمانه میاندیشید ولی درعین‌حال‌گاهی باشکست روبرومیشد.

آیا ممکن است حسین‌بن‌علی(ع)که عقل وفکرش چکیدهٔ عقلو فکر پیغمبر است بدون نقشهٔ صحیح وبدون تدبیر دقیق از یك برنامهٔ مبهم ونقشهٔ درهم وبرهم پیروی‌کند ودست باقدامی بزندکه پشیمانی‌ببار آورد ؟! گمان‌نمیکنم‌کسی که امام‌حسین(ع) را بشناسد دربارهٔآنحضرت اینطور فکرکند، بلکه هرکس فرزند برومند علی (ع) را بشناسدحکم میکندکه‌باید او ازیك نقشهٔ‌عاقلانه وحساب‌شده پیروی نماید. ودر این هنگام‌که خطر خیلی شدید ونزدیك شده‌است باید کاری را انجام‌دهدکه نه‌باسلام‌ضربه بزند ونه بحکومت ظلم واستبدادکمك کندونه از عظمت بیت‌نبوت وشرف خانوادگی خود بکاهد ونه دراجتماع ، تَشَنُّج وآشوبو خونریزی بی‌ثمر پیش‌آید.

---

[1] ــ سورهٔ اعراف‌آیهٔ ۱۸۸

درنظر امام دراین موقع‌که خطر خیلی‌نزدیك شده بود هیچ‌کاری عاقلانه‌تر‌ازاین نبودکه‌مثل رسولخدا (ص)که‌هنگام‌خطر ازمکه‌هجرت فرمود تا درمحیط مناسب مدینه که قبلا پیش‌بینی وزمینه‌سازی شده‌بود برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید ، اوهم مثل جدش‌از وطن خود هجرت‌فرماید وبجائی‌که ازخطردورتراست برود تا بتواندمطالعات دقیق خود را دربارهٔ زمینهٔ تشکیل حکومت‌برای نجات اسلام‌ومسلمانان شروع‌کند .

وبرای این‌کار هیچ‌جائی مناسب‌تر ازمکه نبود زیرا مکه چون حرم خدا بودهم ازخطر دورتر بود وهم چون مرکز جهان اسلام بوداین امکان را بامام‌میدادکه با سایر اقطار اسلامی‌روابط لازم را برقرارسازد وبرای حمایت اسلام نقشه‌های وسیعی را طرح نماید .

رسولخدا(ص) هنگام خطر ازمکه بمدینه هجرت فرمود ولی فرزندش حسین(ع) بعکس هنگام خطر از مدینه بمکه هجرت نمود[1] وهمین کوچ کردن آنحضرت اولین قدمی بودکه در راه دفاع ومقاومت برداشت.

ازآنچه‌گفتیم روشن شدکه تهاجم از طرف حکومت یزید شروع شد وامام حسین(ع) بحکم عقل وقانون بدفاع پرداخت و اولین اقدام برای دفاع این بودکه بی‌درنگ باخانواده وبستگان‌نزدیکش شبانه‌دور ازچشم عمال حکومت ازوطن خویش خارج گشت وبمکه حرم‌امن‌خدا هجرت فرمود. وهنگامیکه از مدینه خارج میشدآیه‌ای را که مربوط

۱ـ درتهذیب تاریخ ابن‌عساکر آمده است‌که امام حسین علیه‌السلام در مکه بهخانهٔ عباس‌بن عبدالمطلب واردشد (تهذیب ابن‌عساکر ج۴ص ۳۲۸)

به‌هجرت حضرت موسی است تلاوت نمود : «فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً يَتَرَقَّبُ قٰالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ»[1] یعنی موسی ازترس جانش از شهرخارج شد درحالیکه هرلحظه انتظار تعقیب‌داشت، گفت: پروردگارامرا ازشر این مردم ستمگر نجات بده ».

تلاوت این آیهٔ شریفه‌دروقت حرکت ازمدینه دلیل تهاجم‌حکومت وحرکت دفاعی امام است .

یك نکته :

هرکسی‌ازخودمی‌پرسدکه اگرحکومت یزیدمزاحم‌امام حسین(ع) نمیشدآیا آنحضرت‌در خانه‌اش می‌نشست ومثل زمان معاویه ازفعالیتهای انقلابی خودداری میکرد ؟

دراینجاباید‌گفت: همانطورکه‌خود امام فرموده بود: پس ازمرگ معاویه دربارهٔ انقلاب فکری خواهم کرد[2]. واز طرفی‌آنحضرت حدیثی از رسول‌خدا (ص) نقل‌کرده که فرموده است:هرکس زمامدار ستمگری را ببیندکه حقوق خلق و احکام خدا را پایمال میکند وظیفهٔ اوست که درتغییر ظلم او بکوشد وگرنه خدا باهمان زمامدار ستمگر محشورش میکند.[3]

بنابراین اگریزید هم‌مزاحم امام نمیشد بازتکلیف‌آنحضرت بود برای تغییرحکومت ظلم‌اقدام‌کند. ولی‌چون این‌تکلیف‌مثل همهٔ تکالیف

۱ـ سورهٔ قصص آیهٔ ۲۱

۲ـ ارشاد ص۱۷۹

۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴

دیگر مشروط بقدرت است ، لازم بود امام در درجهٔ اول به بررسی و ارزیابی قدرت خویش بپردازد ودرصورت امکان تحصیل قدرت کند. آنگاه اگر قدرت نظامی وی بحدکافی بود بمنظور نِجات اسلام بـرای تشکیل حکومت اقدام فرماید .

بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین(ع) نمیشدبازهم آنحضرت پس ازمرگ معاویه‌که طبعاً حکومت بنی‌امیه لرزان وضعیف میشد به‌بررسی اوضاع سیاسی وارزیابی نیروی نظامی‌خویش میپرداخت واگر شرائط مساعدبودبرای تشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی‌وسوزاندن ریشهٔ ظلم اقدام میفرمود .

پس باید گفت : روح قیام ابتدائی درمرحلهٔ اول قیـام ، موجود بوده . واگر ماميگوئيم : مرحلهٔ اول‌قیام آنحضرت مقاومت و دفاع (و ضمناً بررسی اوضاع‌سیاسی) بوده ازاینجهت‌است که حرکت‌امام باتهاجم حکومت‌شروع‌شده ومادرآنچه واقع‌شده بحث‌میکنیم نه درآنچه ممکن بود واقع شود .

آری‌چیزی‌که هست اگرحکومت یزید بامام‌تهاجم‌نمیکرد ممکن بود آنحضرت ارزیابی و بررسی اوضاع سیاسی را درهمان مدینه شروع کند وبااین‌سرعت وشتاب آنهم مخفیانه و شبانه بمکه هجرت نفرماید و اگر لازم‌شد درفـرصت دیگری مثلا در ایـام حج بمکه مسافرت نماید تاتماسهای لازم را با مردم سایر اقطار اسلامی برقرار سازد و زمینهٔ کار خودرا روشن‌تر ومطمئن‌تر گرداند .

ودرهرصورت معلوم بودکه تماسهای امام باید در درجـهٔ اول با عراق و بخصوص با کوفه برقرار شود چون هستهٔ مـرکزی نیروهای آن

حضرت درکوفه بود ، وفاصلهٔ بین مکه ومدینه درحدود هشتادفرسخ‌است یعنی مدینه نسبت بمکه هشتادفرسخ بکوفه نزدیکتراست وهشتادفرسخ بادرنظرگرفتن وسائل حمل‌ونقل درآنروز مسافت زیادی بود .

بنابراین اگررابطهٔ امام بامردم‌کوفـه‌ازمدینه برقرارمیشد هشتاد فرسخ‌راه کم‌میشد وارتباط باکوفه سریع‌تر انجام‌میگرفت واخبار زودتر میرسید ومشکلات درراه نهضت کمتر میشد .

دلیل دوم :

خبر خودداری امام حسین (ع) ازبیعت یزید و پناهنده شدن آن حضرت بمکهٔ معظمه درحجاز بسرعت منتشرشد وازحجازبعراق‌رسید و این خبر بعداز خبرمرگ معاویه بعنوان مهم‌ترین اخبارروز زبان‌بزبان میگشت و بیش‌از هرچیز دیگرجلب‌توجه محافل سیاسی‌را کرده ورجال سیاست دربارهٔ آن بگفتگو می‌پرداختند و هر صاحب نظری دربارهٔ آن نظری میداد .

درمنزل «سُلیمان‌بن صُرَد خُزاعی» که ازصحابهٔ رسول خدا (ص) وازرجال برجستهٔ سیاسی و شخصیتهای ممتاز و خوش سابقهٔ کوفـه بود انجمن سیاسی بسیار حساسی‌تشکیل‌شدکه درآن جمعی ازرجال‌ورزیده وجهان دیده ازقبیل «حبیب‌بن مظاهر اسدی» شرکت‌کردند. سخنان‌این انجمن دراطراف مرگ معاویه وستمکاریها وتجاوزات بی‌حدو حصر وی وحکومت‌تحمیلی‌یزید وتهاجم‌حکومت‌جدید بحسین بن علی(ع) وپناه‌ـ بردن پسرپیغمبر (ص) بحرم امن‌خدا دورمیزد .

سُلیمان‌بن صُرَدکه خود ریاست جلسه‌را بعهده‌داشت یك‌کنفرانس مهم وپرمعنائی داد ودرضمن آن گفت : اگرشما آمادگی کامل دارید که

درراه امامحسین (ع) فداکاری کنید بوی بنویسید ودعوتش نمائید واگر آمادهٔ فداکاری نیستید اورا فریب ندهید . سخنان بلیغ و پرمغز سلیمان دراهل جلسه تأثیرشایان توجهی کرد وهمهٔ آنان گفتند : ماآمادهٔجانبازی درراه امامحسین (ع) هستیم .

دراین سخنرانی سُلَیمانبنصُرَد ، یك جمله هست که ماهیت حرکت امامرا درمرحلهٔاول روشن میکند وآن جمله اینست :

« وَهٰذٰا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیّ قَدْخٰالَفَهُ وَ صٰارَ إِلیٰ مَکَّةَ هٰارِباً مِنْ طَوٰاغِیتِ آلِ اَبِیسُفْیٰان [1] . این حسین بن علیاست که بابیعت یزید مخالفت کرده و برای رهائی ازخطر گردنکشان آلابیسفیان بمکه پناهنده شدهاست .»

اینجمله ازسخنانسلیمانبن صُرَد بخوبی دلالت میکندکه امـام حسین(ع) برای دفاع ورهائی از خطر تهاجم دستگاه حکومت از وطن خود خارج گشته و بمکه پناهنده شدهاست .

سلیمانبنصُرَد که درآنزمان زندگیمیکرده وازاوضاع واحوال سیاسی بخوبی اطلاعداشتهاست حرکت امامحسین(ع) را ازمدینه بمکه بعنوان یك حرکتدفاعی درمقابلتهاجم حکومتیزید تشخیصداده واین دلیل بسیار روشنیاستکه حرکتامام درمرحلهٔ اول قبلاز هرچیزدفاع ومقاومت اجتناب ناپذیری بودهاست در مقابل تهاجم حکومت .

دلیل سوم :

امام حسین (ع) دریکی ازمنازل بین راه کوفه پسازآنکه خبر قتل «قیسبن مُسْهِر» صیداوی نمایندهٔآنحضرت بوی رسیدسخنان تأثر- انگیزی بزبان آورد ویاران امام سخنان ارزندهایکه حاکی ازوفاداری

۱ــ لهوف ص۲۷ ومثیرالاحزان ص۱۰

آنان بود به حضرتش عرضه داشتند. پس آنگاه فرزندان و برادران و اهل بیت خودرا جمع کرد و نگاه حسرت‌آمیزی به‌آنان نمود وگفت:
« اَللّهُمَّ اِنّا عِتْرَةُ نَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ اُخْرِجْنا وَطُرِدْنا وَاُزْعِجْنا عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بَنُو اُمَیَّةَ عَلَیْنا اَللّهُمَّ فَخُذْ لَنا بِحَقِّنا وَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمِینَ [۱].

بارالها ماعترت پیغمبر تومحمد هستیم، مارا ازحرم جدمان بیرون کردند وبنی‌امیه برماستم روا داشتند، خدایا حق‌مارا برای‌ما بگیر ومارا برگروه ستمکاران یاری ده ».

ازاین سخن امام (ع) که: « مارا ازحَرَم جدمان بیرون کردند» معلوم میشود تهاجم دستگاه حکومت یزیدی امامرا ناچار کرده‌است‌که ازحرم رسول‌خدا (ص) خارج گردد.

دلیل چهارم:

پس‌ازشهادت امام‌حسین (ع) هنگامیکه عبداللهٔ‌زُبَیر نمایندهٔ‌یزید را ازمکه بیرون‌کرد وازمردم‌برای خودبخلافت بیعت گرفت ازابن‌عباس هم دعوت کردکه باوی بیعت‌کند ولی ابن‌عباس نپذیرفت، دراین‌هنگام یزیدبن معاویه برای ابن عباس نامه‌ای نوشت ودرآن از وی قدردانی کرد که باعبدالله زُبَیر بیعت نکرده وبه‌بیعت یزید وفادار مانده‌است.

ابن‌عباس نامهٔ شجاعانه وپرمعنائی برای یزید نوشت ودرضمن‌آن چندجمله دربارهٔ امام‌حسین(ع) وروش حکومت یزید دربارهٔ آنحضرت نگاشت که بطور صریح تهاجمی‌راکه درمرحلهٔ اول قیام امام از طـرف حکومت وقت نسبت بوی شده‌است روشن میکند. ابن عباس ضمن این

۱ــ بحار ج۱۰ ص۱۸۹

نامه نوشته‌است :

« وَما اَنسَ مِنَ الاَشیاءِ فَلَستُ بِناسٍ اِطْرادَكَ الحُسَینَ بنَ عَلیّ مِن حَرَمِ رَسُولِ‌اللهِ اِلیٰ حَـرَمِ‌اللهِ[1]. من هرچیز را فراموش کنم این را فـراموش نخواهم کرد که تو حسین بن علی‌را از حَرَم پیغمبر خدا (ص) بیرون کردی و ناچارش ساختی که بحرم خدا مکه برود » .

ازاین جمله بخوبی روشن‌میشود ابن‌عباس‌که درآن زمان زندگی میکرده چنین تشخیص داده است که حکومت یزید بامام حسین (ع) تهاجم ابتدائی کرده وآنحضرت‌را ناچار کرده‌است که از مدینـه بمکه هجرت نماید .

دلیلهای مرحلهٔ دوم :

تااینجا چهاردلیل تاریخی دربارهٔ مرحلهٔاول قیام امام ذکرکردیم که‌تهاجم حکومت‌ومقاومت آنحضرت‌را ثابت‌میکرد . اینك‌بذکردلیلهای تاریخی مرحلهٔ دوم قیام می‌پردازیم یعنی ازوقتی که امام تصمیم گرفت بکوفه برود تاوقتی‌که باحُرّبن یزید برخوردکرد . قبلا توضیح دادیم‌که مرحلهٔ‌دوم قیام امام دوجنبه داشت ، یکی‌جنبهٔ دفاع ومقاومت ودیگری جنبهٔ تشکیل حکومت .

دفاع ازآنجهت‌که درمرحلهٔ‌دوم از طرف حکومت مورد سوء قصد واقع شد .

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۷۸ و تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی ص۲۷۵

و تشکیل حکومت بدین علت که در مقابل افکار عمومی و وجود نیروی کافی از نظر حمایت اسلام مسئولیت‌خطیری احساس کرد وچنین دانست که در آن شرائط واجب‌است‌اسلام ومسلمانان‌رااز‌آن وضع ناگوار نجات‌دهد، و تشخیص دادکه راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر به تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی است .

اینك دراین‌مرحله باید دوچیز ثابت شود :

۱ـ اینکه امام مورد سوء قصد واقع شده بود .

۲ـ اینکه تصمیم داشت ازراه پیروزی نظامی حکومت مستقلی تشکیل بدهد .

ابتداءً برای‌اینکه معلوم شودآن حضرت درمرحلهٔ دوم مورد سوء قصد وتهاجم واقع‌شده‌است چنددلیل تاریخی می‌آوریم ، آنگاه بمسئلهٔ تشکیل حکومت اشاره‌ای مینمائیم .

دلیل اول :

فَرَزْدَق شاعر میگوید : سال ۶۰ هجری با مادرم برای حج رفتم آنگاه که وارد حرم مکه شدیم کاروانی را دیدم‌که از مکه خارج شده و افراد کاروان اسلحه با خود حمل کرده‌اند . پرسیدم : این کاروان از کیست ؟ گفتند : از حسین بن علی (ع) بحضور آنحضرت رفتم و سلام کردم وگفتم : پدرومادرم قربان‌شمااای فرزند پیغمبر ! چرا پیش‌ازآنکه اعمال حج‌راانجام‌دهی‌ازمکه‌خارج‌شده‌ای؟!فرمود: «لَوْ لَمْ اَعْجَلْ لَاُخِذْتُ»[۱] . اگر برای اعمال حج میماندم و زودتر خارج نمیشدم دستگیر میشدم».

از این سخن امام بخوبی معلوم میشودکه آنحضرت درمرحلهٔدوم

۱ـ ارشاد مفید ص۱۹۹

قیام مورد سوء قصد واقع شده و ازاینرو زودتر از مکهٔ معظمه هجـرت فرموده است . و از اینجاست‌که مرحوم شیخ مفید فرموده است :

«وَلَمْ یَتَمَکَّنْ عَنْ تَمامِالْحَجِّ مَخافَةَ اَنْ یُقْبَضَ عَلَیْهِ فَیُنْفَذَ بِهِ اِلیٰ یَزیدَبْنِ مُعاوِیَة[1]: امام نتوانست اعمال حج را بجا آورد ازترس اینکه مبادا اورا دستگیر کنند و نزد یزیدبن معاویه بفرستند» .

دلیل دوم :

هنگامی که کاروان امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت شب در منزل « ثَعْلَبِیّه » توقف‌کردند صبحگاهان مردی ازاهل کوفه‌بنام «اَبُوهِرَّة اَزْدِیّ» بحضور امام آمد و پرسید : ای فرزند پیغمبر ! چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون‌آمدی ؟! امام فرمود :

«یا اَباهِرَّة اِنَّ بَنی اُمَیَّةَ قَدْ اَخَذُوا مالی‌فَصَبَرْتُ‌وَشَتَمُوا عِرْضی‌فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمی فَهَرَبْتُ[2]. ای ابوهره! بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبرکردم اکنون خواستند خونم را بریزند ، برای مقاومت دربرابر تهاجم و سوء قصد آنان نقل مکان کردم» .

از این سخن امام معلوم‌می‌شود آنحضرت در مکه مورد سوءقصد واقع شده و ازوی سلب مصونیت کرده‌اند و امنیت جانی نداشته است ، از اینرو زودتر بسوی‌کوفه حرکت فرموده است . و این سوء قصدمربوط بمرحلهٔ دوم قیام امام است .

۱ــ ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲ــ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۶ لهوف ص۶۲ مثیرالاحزان ص۲۳

دلیل‌سوم :

سابقاً اشاره‌شدکه یزیدبن معاویه ضمن نامه‌ای ازابن عباس‌تشکر کرده بود که اوبا عبدالله زُبَیر بیعت نکرده است، و ابن عباس در جواب یزید نامه ای نوشت و ما یك جمله از آنراکه مربوط بمرحلهٔ اول‌قیام امام بود قبلا نقل کردیم ، واینك جملهٔ دیگری ازآن‌نامه‌که مربوط به مرحلهٔ دوم قیام آنحضرت استدر این جا نقل می‌کنیم :

ابن عباس به یزید نوشت :

«وَمٰا اَنْسَ مِنَ الْاَشْیٰاءِفَلَسْتُ بِنٰاسٍ .... دَسَّكَ اِلَیْهِ (الحُسَیْن) الرِّجٰالَ تَغْتٰالُهُ فَاَشْخَصْتَهُ مِنْ حَرَمِ اللّٰهِ اِلَیٰ الْكُوفَةِ [1] . من‌هرچیز را فراموش کنم‌این مطلب را فراموش نخواهم‌کرد که توجمعی از مأموران خود را محرمانه فرستادی تاحسین‌بن‌علی(ع) را درمکه ترور(یا دستگیر)کنند، وبدین‌گونه آنحضرت را ناچار کردی از حَرَم خدا مکّهٔ مُعَظّمه بسوی کوفه حرکت نماید .»

ابن عباس‌که از رجال سیاست است و از نزدیك ناظر جریان‌قیام امام حسین (ع) بوده می‌گوید: عُمّال حکومت یزید امام را درمکه‌آزاد نگذاشته و خواسته‌اند فرزند پیغمبر (ص) را ترور (یادستگیر) کنند ، و از اینرو امام بحکم اضطرارازمکه بسوی کوفه هجرت فرموده است .

از این سخن ابن عباس تهاجم وسوء قصد حکومت نسبت بامام‌در مرحلهٔ دوم قیام آنحضرت بخوبی روشن می‌گردد .

تا اینجا سه دلیل تاریخی دربارهٔ جنبهٔ دفاعی قیام امام درهرحلهٔ

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۳۳۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۷۸ وتذکرهٔ سبط ص۲۷۵

دوم ذکرکردیم ، واینك بمسئلهٔ تشکیل‌حکومت که مربوط به مرحلهٔ دوم قیام حسین بن علی(ع) است اشاره می‌کنیم :

دوجانبه شد :

از هنگامی‌که امام حسین (ع)تصمیم‌گرفت از مکه بکوفه‌هجرت فرماید نهضت وی دو جنبه پیدا کرد : یکی جنبهٔ مقاومت ، ودیگری تشکیل حکومت. درتاریخ‌قیام امام می‌بینیم مسئلهٔ زمامداری وحکومت اسلامی در سخنان آنحضرت مطرح شده است، چنانکه ضمن نامه‌ای‌که توسط مسلم‌بن عقیل برای‌مردم‌کوفه فرستاد میفرماید :

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمامُ إِلَّا الْعامِلُ بِالْكِتابِ وَالْقائِمُ بِالْقِسْطِ وَالدّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ[۱].

بجان خودم قسم زمامدار وحاکم بر مسلمانان فقط کسی می تواند باشد که بقرآن کریم عمل‌کندو عدالت را برپا دارد و تسلیم دین حق‌باشد (و او جز امام‌حسین (ع) نیست)» .

ونیز پس‌از برخورد باحُرّبن یزید ریاحی ضمن خطابه‌ای‌که در برابر حر واردوی او ایرادکرد فرمود :

«وَنَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ أَوْلىٰ بِوِلايَةِ هٰذَا الْأَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ الْمُدَّعِينَ مٰا لَيْسَ لَهُمْ وَالسّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ[۲]. ما خانـوادهٔ پیغمبر (ص) بـرای زمامداری کشور اسلامی شایسته تریم از اینان که بدروغ ادعای مقـام خلافت می‌کنند و براساس ظلم و ستمگری با شمارفتار مینمایند».

از این‌سخنان امام معلوم می‌شودکه در مرحلهٔ دوم قیام ، علاوه

۱ــ کامل ابن‌اثیر ج۴ ص۲۱ وارشاد مفید ص۱۸۳

۲ــ کامل ج۴ ص۴۷ وارشاد مفید ص۲۰۵

بر مقاومت دربرابر تهاجم حکومت ، در فکر این بوده است در آن شرائط مساعد که عوامل پیروزی نظامی آن‌حضرت فراهم بود حکومت مستقلی در مرکز عراق تشکیل بدهدو ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند. و این مطلب را دربخش اول بتفصیل بیان کردیم .

دلیلهای مرحلهٔ سوم :

آنچه تا اینجا گفتیم دربارهٔ ماهیت قیام امام در مرحلهٔ اول‌ودوم بود. واینك‌لازم است دربارهٔ ماهیت قیام‌آنحضرت درمرحلهٔ سوم‌گفتگو کنیم یعنی ازوقتی‌که باحُرّبن یزید برخوردکرد تا قبل از شروع‌جنگ، وبتعبیر روشن‌تر از وقتی‌که امام زیرنظر نیروهای مسلح دشمن‌قرارگرفت تا پیش از درگیری نظامی .

باید دانست که پس از برخورد حسین‌بن‌علی (ع) با حُرّبن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای‌امام ممکن‌نبود وظیفهٔ تشکیل‌حکومت خود بخود ازمیان برخاست زیرا هرتکلیفی مشروط بقدرت است. و این مطلب مورداتفاق علمای اسلام است. بدینجهت ازاین پس اقدامات امام بصورت دفاع خالص درمیآید آنهم درچهارچوب حفظ صلح وجلوگیری ازجنگ. اینك برای‌اثبات این‌مطلب بچنددلیل تاریخی اشاره میکنیم:

دلیل اول :

آنگاه که کاروان حسین‌بن‌علی (ع) بسوی کوفه میرفت در محل «ذُوحُسُم» پیشاهنگان قشون دشمن بفرماندهی حُرّبن یزید رِیاحی به

منظور محاصره و جلب امام (ع) با آنحضرت تلاقی‌کردند و او را زیر نظر گرفتند .

امام‌حسین (ع) پیش‌از نمازظهر بپاخاست و برای عدهٔ هزارنفری سپاه دشمن سخنرانی‌کرد ودرضمن سخنان‌خود فرمود: من بطورابتدائی و بدلخواه خود بسوی‌کوفه نیامدم بلکه درخواستهای پی‌گیرمردم باعث شدکه بسوی‌کوفه حرکت‌کنم . اینك اگر بامن پیمان وفاداری می‌بندید بهشهرشما کوفه میآیم .

«وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كارِهينَ وَلِقُدُومي عَلَيْكُمْ باغِضينَ اِنْصَرَفْتُ مِنْكُمْ اِلَى الْمَكانِ الَّذي جِئْتُ مِنْهُ اِلَيْكُمْ[1]. و اگر حاضر نیستید مرا بپذیرید بهمان محلی‌که ازآنجا آمده‌ام برمیگردم» . واین سخنان‌را پس‌از نماز عصرهم باردیگر تکرارکرد .

بدیهی‌است اینکه حسین‌بن‌علی(ع) میفرماید: اگرآمادهٔپذیرفتن من نیستید برمیگردم ظاهرسازی یا شوخی نیست، بلکه‌آنحضرت واقعاً تصمیم داشته‌است اگر بگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون‌که عُبَیْدالله زیاد حاکم یزیدبن‌معاویه برعراق مسلط‌است ونیروهای وی برای جلب امام آمده‌اند دیگر امکان وقدرت تشکیل‌حکومت برای امام‌حسین(ع) نیست وچون قدرت نیست، تکلیف نیست[2]. از اینرو امام تصمیم میگیرد مراجعت نماید تا نیروهای آنحضرت بحالت ذخیره باقی بمانند وبتواند درفرصتهای دیگری اقدامات‌لازم را بنفع اسلام بنماید.

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳، ارشاد مفید ص۲۰۵

۲ــ تکلیف تشکیل حکومت نیست ولی‌تکلیف امر بمعروف ونهی‌ازمنکر همچنان باقی است.

این روش بسیارعاقلانه ، روش کسی است که درمقابل دیکتاتوری حکومت بی‌تدبیر حالت مقاومت ودفاع بخودگرفته ومیخواهد تاآنجاکه ممکن‌است ازفتنه وخونریزی جلوگیری‌کند .

دلیل دوم :

پس‌از آنکه عمر بن‌سعد برخلاف‌میل قلبی‌خود ، آمدن بکربلا و مقابلهٔ با امام‌حسین(ع) را پذیرفت اولین رابطه‌ای‌که باآنحضرت برقرار کرد این بودکه نماینده‌ای نزد امام فرستاد و بوی‌گفت: ازحسین‌بن‌علی بپرس: برای‌چه باینجاآمده‌ای؟ امام درجواب‌فرستادهٔ عمر بن‌سعدفرمود: مردم‌کوفه بمن نوشتند و ازمن دعوت‌کردند بکوفه بیایم، آنگاه فرمود: «فَاَمّا اِذْکَرِهْتُمُونی فَاَنَا اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ»[1] . اکنون اگـر آمادهٔ پذیرش من نیستید برمیگردم» .

امام‌حسین (ع) این پیشنهاد را بطور لغو وبیهوده نمیفرماید بلکه از روی حقیقت مایل است او را آزاد بگذارند تـا بحجاز برگردد . آنحضرت میخواهداز فتنه‌وخون‌ریزی‌جلوگیری‌کند ونگذاردکوچکترین حادثهٔ نامطلوبی بوجودبیایدچه رسد بحادثهٔ وحشتناکی که‌در تاریخ بشریت نظیر ندارد .

ازاین‌سخن امام بخوبی‌معلوم میشودکه اقدامات‌وی دراین‌مرحله (مرحلهٔ سوم) بصورت مقاومت ودفاع‌خالص بوده‌است آنهم درچهارچوب حفظ صلح وپرهیز ازجنگ .

دلیل سوم :

روز عاشوراء امام‌حسین(ع) دریکی از خطبه‌های تاریخی خویش

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۱، ارشادص۲۰۹، الاخبارالطوال ص۲۲۷

که برای‌آن مردم فریب‌خورده ایراد فرمود کوشش فراوانی کرد که از جنگ و خونریزی جلوگیری کند و بهمین‌منظور سخنانی‌در بارهٔ شخصیت ومقام خود بیان فرمود و دراواخر خطبه بچند نفر ازسران‌کوفه ازقبیل شَبَث‌بن رِبعی و قیس‌بن أشعث خطاب‌کردکه : مگر شما بمن ننوشتید : بکوفه بیا که لشکری‌آراسته وگوش بفرمان آمادهٔ پشتیبانی‌تست؟! آنان جواب دادند: نه، ما چنین چیزی ننوشته‌ایم ، امام فرمود : سبحان‌الله ! بخداقسم شما نوشتید. آنگاه‌گفت :

«اَیُّهَا النّاسُ اِذْکَرِهْتُمُونی فَدَعُونی اَنْصَرِفْ اِلیٰ مَأْمَنی مِنَ الْاَرْضِ[1]. ای‌مردم! اگر مرا نمیخواهیدآزادم بگذارید تا بگوشه‌ای از زمین بروم‌که امنیت داشته باشم» .

این پیشنهاد خردمندانه که از روح‌صلح‌جوئی فرزند پیغمبر(ص) حکایت میکند بخوبی میفهماند که آنحضرت کوشش میکرده از تصادم جلوگیری نماید وفعالیتهای امام دراین‌مرحله جنبهٔ دفاعی داشته است .

یك تذکر:

گاهی گفته‌میشودکه ممکن‌است این‌سخن امام‌راکه «دَعُونی اَنْصَرِفْ. بگذاریدبرگردم» باصطلاح، «توجیه»کنیم و بگوئیم‌که مقصودآنحضرت اتمام‌حُجّت بوده است.

دراینجا بایدگفت: اگرمقصود از اتمام‌حُجّت اینست‌که‌امام بحسب ظاهر فرموده است : بگذارید برگردم بطوریکه اگر آنحضرت را آزاد میگذاشتند برنمیگشت دراینصورت حجت برآنان تمام نمیشد بلکه‌راه

1- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

اعتراض بازمیشد و میگفتند : ما که حسین‌بن‌علی را آزاد گذاشتیم پس چرا برنگشت ؟

واگر مقصود ازاتمام‌حجت اینست که‌امام ازروی‌واقعیت میفرمود: بگذارید برگردم و اگر او را آزاد میگذاشتند برمیگشت دراینصورت کلمهٔ «توجیه» معنی ندارد زیرا در این فرض مقصود آنحضرت از اینکه میفرماید: بگذاریدبرگردم واقعاً اینست‌که اورا آزادبگذارند برگردد، و در اینصورت است که حجت برآنان تمام میشود و بدینگونه محکوم میگردندکه بااینکه امام‌حسین(ع) واقعاً میخواست برگردد ازبرگشتن پسر پیغمبر(ص) جلوگیری‌کردند واین‌حادثهٔ غم‌انگیزرا بوجودآوردند.

خلاصهٔ آنچه گذشت :

تااینجا برای‌مرحلهٔ‌اول، چهاردلیل وبرای‌مرحلهٔ‌دوم وسوم هریك سه‌دلیل ذکرکردیم مجموعاً ده دلیل و ازمجموع این ده دلیل معلوم شد که دراین سه‌مرحله، تهاجم ازطرف حکومت وجود داشته و درمقابل ، روح مقاومت هم دراقدامات امام‌حسین(ع) محفوظ بوده‌است.

وضمناً این‌نکته هم روشن‌گشت‌که درمرحلهٔ دوم قیام، بیشترفکر آنحضرت این بودکه درآن شرائط مساعد باتشکیل حکومت نیرومندی اسلام‌را ازچنگال حکومت ضداسلام یزید نجات بدهد .

و نیز روشن شد که در مرحلهٔ سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت وبرگرداندن خلافت بمرکز خودنبود بیشترفکرامام‌این بودکه باترك مخاصمه وبرقرارکردن یك‌نوع‌صلح‌شرافتمندانه از برخوردنظامی وخونریزی جلوگیری نماید .

جنگ اضطراری :

از اینجا میتوان بماهیت دفاعی اقدامات امام در مرحلهٔ چهارم (مرحلهٔ جنگ) پی برد زیرا درصورتی‌که آنحضرت درمرحلهٔسوم برای ترك مخاصمه آنهمه کوشش کنند مسلم‌است‌که بجنگ و خونریزی راضی نبوده ، واین دستگاه حکومت ضداسلام وجنگ‌طلب بود که دامن‌امام را بجنگ کشانید وامام‌حسین (ع) بحکم اضطرار بدفاع پرداخت .

اگر پسر پیغمبر (ص) اسلحه بدست‌گرفت و باعدهٔکم درمقابل‌سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد بحکم ضرورت دفاع و بحکم وظیفهٔ قانونی و وجدانی بود زیرا در مقابل حملهٔ نیروهای تجاوزکار و جنگ طلب چاره‌ای بغیراز دفاع جوانمردانه و جانبازانـه نداشت و این از قوانین حقوقی بین‌المللی استکـه هرکسی مورد تهاجم واقع شد حق مقاومت ودفاع دارد .

امام‌یقین داشت‌که اگرتسلیم عبیدالله‌زیاد شود آنحضرت‌را ذلیلانه خواهدکشت [1] . ودلیل این‌مطلب‌اینست‌که روزعاشوراء وقتیکه «قیس‌بن اشعث» بامام گفت : توتسلیم حکم ابن‌زیاد بشو ومطمئن باش که آسیبی بتو نخواهد رسید ، آنحضرت درجواب‌قیس فرمود :

« أَنْتَ أَخُوَاَخِيكَ أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُوهَاشِمٍ بِأَكْثَرَ مِنْ دَمِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ؟ لَاوَاللهِ لَاأُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ [2] . تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم‌را امان داد ولی ابن‌زیاد اورا کشت ، توهم مثل برادرت میخواهی مرا فریب بدهی که تسلیم شوم آنگـاه مرا خلع سلاح کنید

۱ـ وچنین تسلیمی هرگز بسود اسلام نخواهد بود.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

ونزد ابن‌زیاد ببرید تامراهم مثل مسلم بکشد آیا تومیخواهی علاوه برخون مسلم‌بن عقیل ، بنی‌هاشم خون مراهم از تو مطالبه کنند ! نه بخدا قسم من فریب نمیخورم ، ودست تسلیم وذلت بهاینان نمیدهم » .

در این شرائط امام حسین (ع) پس‌از تهاجم نیروهای تجاوزکار ابن‌زیاد باید مقاومت کند وچاره‌ای بغیراز این‌نبود وسرانجام مقاومت یکی ازدوچیز بود :

۱ـ موفقیت و پیروزی اگر چه باحتمال یك در صد باشد ، « كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ[1] . چه‌بسا ، عدّهٔ کمی بخواست خدا برعدّهٔ بیشتری پیروز شده‌اند» .

۲ـ شهادت افتخار آمیز درراه دفاع .

پس معلوم شد که درمرحلهٔ چهارم (مرحلهٔ جنگ) فعالیتهای امام فقط جنبهٔ مقاومت ودفاع داشته‌است .

یك‌نکته :

نباید تصور شود که امام درمرحلهٔ چهارم چون خواهان صلح بود وعمال حکومت نپذیرفتند ازاینرو از شخص خودش دفاع کرده نه از اسلام . این تصور صحیح نیست زیرا وقتی‌که قیام ، از اول برای زنده کردن اسلام شروع شد در همهٔ مراحل آن ازآغاز تاانجام همان فکر و روح وهمان هدف موجوداست . ودفاع امام در مرحلهٔ چهارم نیز چون دنبالهٔ قیام الهی وآسمانی آنحضرت بود دفاع ازاسلام محسوب‌میشود . روی این‌حساب تهاجم بهامام تهاجم بهاسلام ودفاع امام بایك‌دید وسیع

۱ـ سورهٔ بقره‌آیهٔ ۲۴۹

درهمهٔ مراحل دفاع ازاسلام بوده‌است .

چنانکه نباید تصورشود که درجنگ اُحُد چون رسول‌خدا (ص) مایل بود نیروهای مهاجم برگردند وجنگ واقع نشود از اینرو آنگاه که‌آنحضرت درمیدان‌جنگ باصورت ضربت‌خورده ومجروح‌دفاع‌میکرد دفاع ازشخص خودش کرده نه‌ازاسلام . این‌صحیح‌نیست زیرا فعالیتها و کوشش‌های رسول خدا(ص)چون ازاول بخاطر دفاع ازاسلام بوده همین فکر وروح درهمهٔ مراحل‌آن‌ازآغازتاانجام موجود بوده ودفاع‌آنحضرت درمرحلهٔ اخیر جنگ نیز دفاع ازاسلام محسوب میشود .

بنابراین دفاع امام‌حسین (ع) درمرحلهٔ چهارم قیام خود مانند دفاع رسول اکرم (ص) درمرحلهٔ اخیر جنگ اُحُد بوده‌است .

درراه ترك خصومت :

گاهی این‌مطلب به ذهن بعضی‌ازروشنفکران‌میآیدکه : آیا بهتر نبود آنوقت که دیگر پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) میسر نبود برای رفع بحرانی که بین‌امام وحکومت وقت بوجودآمده‌بود مذاکرات صلح آغاز گردد تاکار بمسالمت انجامد چنانکه سران‌شرق‌وغرب برای رفع بحرانهای سیاسی وجنگی کنفرانس صلح تشکیل میدهند؟

آیا بصلاح امام ومسلمانان نزدیکتر نبود که باب مذاکـرات را مفتوح سازند وباگذشت وجوانمردی این‌مشکل سیاسی را حل‌کنند؟!

آیا بعقل و درایت نزدیك‌تر نبود که امام حسین (ع) با آن همه دلسوزی وخیرخواهی که‌نسبت باسلام ومسلمانان داشت پیشنهاد کندکه درمحیط آرامی مذاکرات صلح شروع‌شود تاراه حل مشکل‌را بیابند و

اسلام ومسلمانان بچنین حادثهٔ خسارت باری دچار نشوند ؟

جواب این مطلب اینست : ازوقتی که امام‌حسین (ع) درمدینه‌مورد تهاجم واقع شد وبحکم اضطرار بمکه هجرت فرمود بین امام وحکومت وقت قطع رابطـه شد و مسئول این قطع رابطه حکومت بی‌تدبیر بود .

ودر ایامی‌که آنحضرت درمکه اقامت داشت چون تقاضای شدید مردم عراق برای امام مسئولیت جدیدی بوجودآورد واز طرفی پیروزی نظامی ممکن بود فرزند پیغمبر(ص) تصمیم گرفت برای نجات اسلام‌در مرکز عراق حکومت‌مستقلی تشکیل‌بدهد وخلافت‌اسلامی‌را بمرکزخود برگرداند .

ولی پس‌ازبرخورد باحُرّبن‌یزید که دیگرامکان تشکیل‌حکومت نبود آن‌مسئولیت خطیرخود بخود ازامام برداشته شد . ودر این مرحله اینتنها امام‌حسین (ع) بود که پیشنهاد مسالمت و ترك خصومت نمود و بطور مؤکد ومکرر ازعُمّال حکومت خواست‌که به‌نیروی نظامی‌متوسل نشوند وازجنگ وخون‌ریزی جلوگیری کنند .

پیشنهاد مراجعت :

امام‌حسین (ع) درمرحلهٔسوم قیام ، حداقل پنج‌دفعه پیشنهادکرد که آنحضرت‌را آزاد بگذارند برگردد :

۱ـ آنگاه‌که با «حُرّبن یزید» برخورد پیش از نماز ظهر پس از مذاکراتی پیشنهاد مراجعت فرمود . [۱]

۲ـ یکباردیگر بعداز نمازعصر همان پیشنهاد را تکرارنمود. [۲]

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳ وارشاد مفید ص۲۰۵

۳ـ وقتی‌که فرستادهٔ عمربن‌سعد بدستوروی از امام پرسید : چرا باینجا آمده‌اید باز پیشنهاد مراجعت‌کرد .[1]

۴ـ روز عاشوراء ضمن یکی ازخطبه‌هایش باز پیشنهاد مراجعت را مطرح نمود .[2]

۵ـ درملاقات محرمانه‌ای‌که باعمربن‌سعدکرد پیشنهاد برگشتن بحجاز را تکرار فرمود.[3]

چهار مورد از این پیشنهادها سابقاً ذکر شد و مورد پنجم را نیز ذیلا شرح میدهیم :

مذاکرات مقدماتی ترك خصومت :

درایامی‌که امام‌حسین (ع) زیرنظر نیرو های مسلح عبیدالله زیاد قرار داشت برای رئیس قشون دشمن عمر بن سعد پیغـام فرستاد که من میخواهم شبانه بااو ملاقات کنم . ابن‌سعد پذیرفت وشبانه باقریب بیست سوار ازاردوی خود خارج‌شد وامام‌هم باعده‌ای قریب بیست‌نفر بسوی‌او رفت ، آنگاه که بین دواردو بهم رسیدند امام بیارانش دستور داد کنار بروند . عمربن سعد هم بسربازانش گفت : بروند وجلسهٔ سرّی بین امام وابن‌سعد تشکیل شد .

این‌جلسه بدرخواست حسین‌بن‌علی (ع) تشکیل شد (دقت‌کنید). مذاکرات محرمانهٔ طرفین خیلی طول‌کشید[4] و دوبار یا سه‌بار دیگر هم

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۱ وارشاد مفید ص۲۰۹
۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳
۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشاد مفید ص۲۱۰
۴ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۲ وارشاد مفید ص۲۱۰

جلسهٔ سرّی تشکیل یافت و مذاکرات دنبال‌شد[1].

این مطلب کاملا طبیعی بنظر میرسدکه امام درمذاکرات محرمانه، اول کوشش کرده باشد عمر بن‌سعد را راضی کندکه با اردوی خود بکمك آنحضرت بشتابند و ازهمانجا بسوی کوفه حرکت‌کنند[2]، و در اینصورت تسخیر کوفه خیلی آسان بود و دراین شرائط، عبیدالله زیاد یا باید فرار کند (اگر بتواند) ویا نابودگردد، ولی ازآن مذاکرات محرمانه بغیراز پیشنهاد امام چیزی فاش نشده است.

دراینجا چند مطلب مسلم است:

۱ــ مذاکرات با پیشنهاد امام‌حسین(ع) شروع شد.

۲ــ امام با علاقهٔ شدیدی مذاکرات را دنبال‌کرد واز اینرو سه‌بار یا چهاربار جلسهٔ سرّی‌را تشکیل داد.

۳ــ طرفین ازنتیجهٔ مذاکرات راضی بودند.

۴ــ دراین چند جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام حسین(ع) بقدری پشتکار و حسن‌نیت وجوانمردی نشان دادکه سرانجام مذاکرات نتیجهٔ مثبت داد.

امام پیشنهاد مراجعت دادکه اگر درآن‌شرائط اجرا میشد بدون تردید ضامن ترك خصومت بود. عمر بن‌سعدکه پیشنهاد امام‌را پذیرفته و

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳

۲ــ عمر بن سعد پس‌از واقعهٔ کربلا ضمن اظهار پشیمانی میگفت: «اَطَعْتُ الْفاسِقَ ابْنَ‌زِیادٍ الظّالِمَ ابْنَ‌الْفاجِرِ وَعَصَیْتُ الْحاکِمَ الْعَدْلَ. وای برمن که امرابن‌زیاد فاسق ظالم را اطاعت‌کردم وامرحاکم عادل حسین‌بن‌علی(ع)را اطاعت نکردم». ممکن است‌امرامام که عمرسعد میگوید: اطاعت نکردم همین‌امر بهپیوستن عمرسعدواردویش به‌آنحضرت باشد.

ازنتیجهٔ مذاکرات خوشحال بود خلاصهٔ مذاکرات را برای عبیدالله زیاد نوشت ومنتظر جواب ماند.

پیشنهاد امام حسین (ع) بقدری خیر خواهانــه و از روی حسن نیت بود که ابن زیادرا تحت‌تأثیر قرار داد واوباهمهٔ عنادی که‌داشت در اول امر رأی موافق‌داد وگفت: « مٰاآرٰانی اِلاّٰ مُخَلّ سَبیلَهُ یَذْهَبُ حَیْثُ یَشٰاءُ[1]. رأی من اینست‌که حسین‌بن علی‌راآزاد بگذارم هرجا میخواهد برود » .

بااین‌رأی موافقی که عبیدالله زیاد اظهار کرد احتمال هرگونه برخوردنظامی ازبین‌رفت ، نهایت اینکه شمر بن‌ذی‌الجوشن اورا ازاین رأی منصرف کرد[2].

بدینگونه می‌بینیم حسین‌بن علی (ع) درراه استقرار صلح تاآن اندازه کوشش کرده وگذشت وجوانمردی و خیرخواهی نشان داده‌است که عبیدالله زیاد حاکم مغرور وخونخوار عراقرا تاآستانهٔ ترك خصومت پیش برده‌است . ولی چه‌باید کردکه یك عنصر کثیف از آن جلوگیری کرد ، وطبع پلید ابن‌زیادهم بااوموافقت نمود ؟!.

ثمرات ترك خصومت :

اگر درمرحلهٔ سوم قیام امام چنانکه دلخواه آنحضـرت بود ترك خصومت میشد چند نتیجهٔ پرارزش داشت :

۱ـ وجودمقدس‌امام آن‌ذخیرهٔ بزرگ‌الٰهی ورئیس خانوادهٔرسالت

۱ـ سیرالنبلاء ج۳ص۲۰۲

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشادمفید ص۲۰۱

باآن‌وضع وحشتناك‌ودلخراش كشته نميشد وچنين ضربت جبران‌ناپذيرى باسلام‌وارد نميگشت وملت‌مسلمان ازچنين رهبرعظيمى محروم نميماند.

۲ـ نيروهاى امام‌حسين(ع) كه قسمتى دركربلاوقسمتى درحادثهٔ توابين وقسمت‌ديگر درجنگ مختار بامُصعب‌بن‌زُبَيْر كشته‌شدند وبعداز قتل مختار شش‌هزار نفر از آنان قتل عام گشتند[1] . اين نيروها بحالت ذخيره باقى‌ميماندند تادرفرصتهاى ديگرى‌بارهبرى آنحضرت بنفع‌اسلام فعاليتهاى وسيعى‌را آغازكنند واسلام‌را هرچه بيشتر گسترش دهند.

۳ـ درزمان ترك‌خصومت شايد امام ميتوانست دورازچشم‌رقيب ، نيروهاى خودرا متشكل‌ترسازد تادرفرصت مناسب ، حكومت صددرصد اسلامى‌را تشكيل دهد .

۴ـ اگرچه مرگ يزيد قبلا پيش بينى نميشد ولى از آثار قهرى صلح اين بود كه : پس‌از سه‌سال‌كه يزيد مرد وپسرش معاوية بن يزيد ازخلافت كناره‌گيرى كرد ووضع بنى‌اميه بقدرى پريشان شدكه مروان حكم تصميم گرفت با عبدالله زُبَيْر بيعت‌كند[2] . درچنين زمينهٔ مناسبى شخصيت‌بزرگ حسين بن‌على (ع) بودكه ميتوانست‌زمام حكومت‌اسلامى را بدست بگيرد وآن‌كشور عظيم‌را براهى‌ببرد كه پيشواى بزرگ اسلام ميخواست .

يك‌سؤال :

ممكن است‌كسى بپرسد : چرا امام‌حسين (ع) درهمان ايامى‌كه

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۶۹

۲ـ كامل‌ابن‌اثيرج۴ ص۱۴۵

درمکه توقف فرموده بود پیشنهاد ترك مخاصمه نکرد ؟

جواب :

آنگاه که نیروهای حق و باطل در برابرهم قرار میگیرند وامکان پیروری حق بر باطل هست‌پیشنهادترك‌خصومت عاقلانه‌نیست زیرا کوبیدن باطل‌آنجا که امکان دارد واجب‌است ومسامحه‌جایز نیست، و درآنجاکه پیروزی حق امکان دازد نمیتوان ببهانهٔ پرهیز ازجنگ‌داخلی ازمبارزه بانیروهای باطل خودداری کرد زیرا قبل‌از هرچیز باید فساد داخلی‌را ریشه‌کن نمود وکشور اسلامی‌را از بیماری خطرناك حکومت ظلم که سرچشمهٔ بیشتر فسادهاست نجات دادتا بُنْیه ومزاج‌مملکت ازداخل‌سالم ومحکم گردد ، آنگاه که حکومت سالم ونیرومند اسلامی تشکیل شد وحدت ویکپارچگی کشورهم بصورت بهتری بوجود خواهد آمد .

ولی آنگاه که دیگر امید پیروزی حق بر باطل نیست بحکم اضطرار ترك مخاصمه جایز بلکه واجب‌است تانیرو های موجود از بین نروند وبتوانند درآینده باآمادگی بیشتری باباطل پیکار کنند .

چنانکه امام حسن مجتبی علیه السلام در اول امرکه امکان غلبهٔ برمعاویه بود بالشکر مجهزی بطرف اردوگاه دشمن حرکت فرمود ولی وقتیکه جمعی ازاصحاب آنحضرت فریب خوردند وبکمك معاویه رفتند وضعف چشمگیری درقشون‌امام ظاهرشد وخودامام ضربت خورد دراین شرائط چون امکان پیروزی نظامی‌نبود بحکم اضطرار صلح‌را پذیرفت.

امام‌حسین‌هم‌آنگاه‌که عوامل‌پیروزی نظامـی و تشکیل حکومت اسلامی فراهم‌بود باتصمیمی قاطع برای تسخیر عراق بسوی کوفه‌حرکت

فرمود ودراین شرائط ، پیشنهاد صلح‌عاقلانه نبود . ولی آنگاه‌که‌اوضاع کوفه تغییر کرد و عُبَیْدُالله زیاد برنیروهای ملی مسلط شد دیگر امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت‌نبود ازاینرو بحکم اضطرار پیشنهاد ترك مخاصمه فرمود وبرای بثمررساندن آن‌کوشش فراوان‌نمود .

بنابراین ، روش سیاسی امام‌حسین (ع) دربرابرحکومت بنی‌امیه با روش برادرش حضرت امام‌حسن مجتبی (ع) کاملا مطابق‌است و هردو امام ازیك سیاست پیروی‌کرده‌اند . و این عادلانه نیست که ما این امام مجاهد را ازبرادر مجاهدش امام مجتبی(ع) جداکنیم وحرکت‌آنحضرت را طوری تفسیر کنیم که بطور غیرمستقیم بمقام برادر بزرگوارش سبط اکبر پیغمبر(ص) لطمه وارد شود.

گمراهی عجیب :

پس‌از شهادت امام‌حسین (ع) جمعی از شیعیان ساده‌لوح در بارهٔ روش حسنین علیهماالسلام دچارتردید وحیرت شدند. آنان‌میگفتند: اگر امام‌حسن(ع) کارصحیحی‌کردکه‌بامعاویه‌کنارآمد پس‌چرا امام‌حسین(ع) که نیروی او کمتر از برادرش بود با یزید جنگید ؟! و اگر روش امام حسین(ع) صحیح بود پس چرا امام‌حسن (ع) که نیروی بیشتری داشت با معاویه صلح‌کرد ؟! پس بعلت این اختلافی که در روش این دو برادر هست ما امامت هیچیك ازاین دوسبط پیغمبر(ص) را نمیتوانیم‌بپذیریم![1]

بدینگونه این شیعیان سطحی وکم‌مایه دربارهٔ امامت این دوامام دچارتردید وانحراف شدند.

۱- المقالات وَالفِرَق تألیف سعدبن عبدالله اَشْعَرّی ص۲۵

درصورتیکه باید گفت: اگر امام‌حسن‌مجتبی(ع) ده‌سال با معاویه درحال صلح بود امام‌حسین(ع) بیست سال صلحرا پذیرفت زیرا ده سال درکنار برادر بزرگوارش بصلح گذشت و ده سال هم پس‌از وفات حضرت مجتبی(ع) تامعاویه زنده‌بود درحال صلح بسر برد.

اشتباه این‌فرقه در اینست که ماهیت‌قیام امام‌حسین(ع)را تشخیص نداده‌اند ازاینرو دچار انحراف شده‌اند . در حالیکه اینان اگرحوادث تاریخی‌را بادقت بیشتری بررسی‌کرده‌بودند میفهمیدندکه امام‌حسین(ع) پس‌ازشکست نیروهای ملی‌عراق برای استقرارصلح‌کوشش فراوان‌کرد و هیچگاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد . پس روش سیاسی امام‌حسین (ع) با روش سیاسی امام‌حسن (ع) درمقابل حکومت بنی‌امیه یکسان بوده وهیچگونه فرقی ندارد.

آری فرقی‌که هست بین حکومت معاویه و یزید است‌که‌حکومت معاویه خواهان صلح بود ولی عمال حکومت یزید صلحرا نپذیرفتند ، و این اختلاف را نباید بحساب‌امام‌حسن وامام‌حسین‌علیهما‌السلام‌گذاشت، ونباید بعضی‌از احرار در زوایای روح وقلب خود از جهت صلح حضرت مجتبی(ع) احساس یك نوع نگرانی وناراحتی بکنند.

حقیقت اینست‌که در جامعهٔ شیعه حق حضرت مجتبی علیه‌السلام آنچنانکه شایستهٔ مقام اوست اداء نمیشود و علت‌آن همین اشتباهی‌است که درتشخیص ماهیت قیام حسین‌بن‌علی (ع) پیش‌آمده است و باید این اشتباه برطرف شود و مردم بدانند که این دوسبط پیغمبر (ص) در روش سیاسی اختلافی نداشته و هردو ازیك سیاست که همان سیاست پدرشان امیرالمؤمنین (ع) بوده‌است پیروی‌کرده‌اند که از روح اسلام سرچشمه

میگرفته است.

سزاوار است جامعهٔ شیعه، حق حضرت امام‌حسن‌مجتبی‌علیه‌السلام سبط اکبر پیغمبر(ص) را بیش‌ازاین‌رعایت‌کنند، ودربزرگداشت‌مجالسی که بنام‌آنحضرت برپا میشود بیش‌ازآنچه درحال‌حاضرمعمول‌است‌جدیت وکوشش نمایند.

مطلوب درجه ۱ و ۲ و۳ :

این‌مطلب توجه اهل‌نظر را جلب میکندکه: امام‌حسین(ع) گاهی ازتشکیل حکومت‌اسلامی سخن میگوید و درضمن خطبه‌ای میفرماید : «نَحْنُ اَوْلٰی بِوِلایَةِ هٰذَا الْاَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ [1] . ما برای زمامداری و حکومت اسلامی ازاینان شایسته‌تریم» .

وگاهی مسئلهٔ کناره‌گیری را بمیان میکشد و میفرماید : «دَعُونی اَنْصَرِفْ اِلیٰ مَأمَنی. مرا آزاد بگذارید بجائی بروم‌که امنیت‌داشته‌باشم».

وگاهی‌دم‌ازکشته‌شدن‌میزند ومیفرماید: «اِنّی لااَرَی الْمَوْتَ اِلّا سَعادَةً [2]. من مرگ را بجزسعادت نمی‌بینم» .

آیا امام میخواسته‌است هم تشکیل‌حکومت‌بدهد وهم‌کناره‌گیری کند وهم‌کشته‌شود؟! آیا این‌سه‌مطلب‌باهم سازگاراست؟ برای‌جوابگوئی باین سؤال بایدگفت :

امام‌حسین(ع) درمرحلهٔ دوم قیام در درجهٔاول، منظورش‌این‌بود که علاوه بر نپذیرفتن بیعت یزید با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تحف‌العقول ص۱۷۴

چنانکه تقاضای آزادیخواهان عراق بود حکومت ظلم وفساد را واژگون کند وریشهٔ ظلم‌را بسوزاند واسلام و مسلمانان‌را نجات‌دهد وسنت‌پیغمبر را زنده‌گرداند ، و دراین‌راه تا وقتیکه اوضاع عراق دگرگون نشده‌بود پیشروی شایانی حاصل شد تاآنجا که مسلم‌بن عقیل با خوشحالی بامام خبرداد‌که: همهٔ‌بزرگان‌وخردمندان‌کوفه‌آمادهٔ تشکیل‌حکومت‌وپشتیبانی شما هستند[1]. واین سخن امام‌که میفرماید :

«نَحْنُ اَوْلٰى بِوِلايَةِ هٰذَاالأَمْرِ مِنْ‌هٰؤُلاءِ الْمُدَّعِينَ مٰالَيْسَ لَهُمْ»[2]. مابرای حکومت اسلامی شایسته‌تریم ازاینان کـه مقام خلافت را برخلاف حقیقت برای‌خود ادعا میکنند» . این‌سخن مربوط بهاین زمان است‌که تصمیم داشت تشکیل‌حکومت بدهد، ودراین‌زمان نه‌طالب مسالمت بود نه طالب‌کشته شدن .

طالب مسالمت نبود برای‌اینکه بامسالمت، امکان هرگونه‌انقلاب اصلاحی ازامام بطورموقت سلب میشد.

و طالب کشته شدن نبود برای اینکه با کشته شدن آنحضرت با ارزش‌ترین فرد جهان اسلام بلکه جهان انسانیت ازدست میرفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود.

ودر درجهٔ دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله زیاد برکوفه‌که دیگرامکان پیروزی‌نظامی نبود مطلوب امام این بود (البتّه مطلوب اضطراری) که ترك خصومت شود . و این سخن امام حسین(ع) که: «دَعُونِي اَنْصَرِفْ»[3].مرا آزاد بگذارید برگردم». و سخنانی

۱- تاریخ طبری ج۴ ص ۲۹۷
۲- تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳ وارشاد مفید ص۲۰۵
۳- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

ازاین‌قبیل مربوط به‌این‌زمان است ودراین‌زمان امام برای‌ترك‌خصومت فعالیتهای پرارزشی نمود، و دراین‌هنگام هرگز طالب‌کشته‌شدن نبود.

و در درجهٔ سوم یعنی پس‌از آنکه عُمّال حکومت یزیدی ترك خصومت رانپذیرفتند وامام یقین‌کردکه اگرتسلیم‌شود، اورا مثل‌مسلم‌بن عقیل ذلیلانه خواهندکشت[1] پس از تهاجم دشمن بحکم ضرورت بدفاع پرداخت و در راه دفاع افتخارآمیز شهید شد . و این سخن امام که : « إنّي لاأرَى الْمَوْتَ إلّاَ سَعَادَةً[2] . من‌مرگ را بجزسعادت نمی‌بینم.» مربوط به این‌زمان است. ازآنچه‌گفتیم معلوم شدکه :

پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه۱ .

وصلح شرافتمندانه ، مطلوب درجه۲ .

وشهادت ، مطلوب درجه ۳ بوده‌است ، بااین تفاوت که‌آنحضرت اول برای پیروزی نظامی وبعداً برای صلح‌فعالیت کرد ، ولی‌برای‌کشته شدن هیچگونه فعالیتی نکرد بلکه‌این عُمّال‌حکومت ضداسلام‌بودندکه فرزند پیغمبر را کشتند وچنین خسارت بزرگی را برجهان اسلام وارد ساختند .

و بعضی افراد ازقبیل‌ماربین‌یا (مارتین)آلمانی توجه به‌این‌درجه بندی نکرده وسخنانی را از امام که مربوط بمطلوب درجه ۳ بوده از قبیل : « من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم » با مطلوب درجه ۱ تطبیق کرده وگفته‌اند :ازهمان‌اول منظورامام حسین(ع) این بودکه‌کشته شود. اینان در حقیقت مورد وجای این قبیل سخنان امام را تشخیص

۱- تاریخ طبری ج۴ ص ۳۲۳

۲- تحف‌العقول ص۱۷۴

نداده و فراموش کرده‌اند که : هرسخن جائی و هر نکته مقامی دارد .

یك نکته :

ضمناً تذکر این نکته در اینجالازم است که‌کشته شدن در درجهٔ سوم ازاین نظر مطلوب امام بودکه از زندگی پررنج وعذاب دنیا راحت میشد و بسعادت شهادت میرسید و گرنه از این نظر که کشتن‌آنحضرت ضربتی بودکه به‌اسلام میخورد هرگز مطلوب وی‌نبود ، و ازاینرو فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از کشتن خویش کوشش فراوان کرد ، تا آنجاکه روز عاشوراء هم درضمن خطبهٔ پرهیجانش آن مردم‌گیج وگمراه را ازکشتن خود برحذر داشت[1] چون میدانست که‌از دست رفتن وجود پرارزش سبط پیغمبر(ص) وتنها زعیم جهان اسلام برای اسلام‌ومسلمانان خیلی‌گران تمام میشود ، و ازاین جهت‌درزیارت امام حسین (ع) وارد شده‌است که : « مُصِيبَةٌ مٰا اَعْظَمَهٰا وَاَعْظَمَ رَزِيَّتَهٰافِي‌الإِسْلاٰمِ . کشتن امام چه مصیبت بزرگی بود که به اسلام وارد شد».

یك‌گمان بی‌مورد:

بعضی از صاحب‌نظران‌گمان‌کرده‌اند: علت‌اینکه امام حسین (ع) پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بـود قیام نکـرد این بودکه معاویه ظاهر دین راحفظ میکردوازاینجهت خطرش برای اسلام

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۴ وارشاد مفید ص۲۱۵

باندازهٔ یزید نبود ، ولی یزید حتی ظاهر دین را هم حفظ نمیکرد و از اینجهت خطرش برای اسلام بیش ازمعاویه بودولازم‌بودبرضد اوانقلابی بوجود آید .

ولی نظر دیگری دراینجا هست‌که معاویه هیچگاه ظاهر دین‌را حفظ نمیکرد وخطر اوبرای اسلام اگر بیش از یزید نبود کمتر هم نبود وعلت اینکه امام حسین (ع) در زمان معاویه قیام نکرد این نیست که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد بلکه چیزدیگری‌است که‌بایدتوضیح داده شود :

اینك برای اینکه روشن شودمعاویه ظاهر دین را حفظ نمیکرده فهرست مختصری‌ازاعمال‌ضد دین اوراکه‌بی‌پرده انجام‌میدادذکرمیکنیم:

از مطالعهٔ تاریخ اسلام روشن‌میشود که‌جنایات معاویه‌واعمال‌ضد دین او ، هم ازنظرکمّیّت وهم از نظرکیفیت بیش از جنایات یزید بوده است ، واینك توضیح مطلب :

از نظر کمّیّت :

معاویة بن ابی سفیان بیست سال زمامدار بلا منازع کشور عظیم اسلامی بود ، وبیش ازآن‌بیست ودوسال‌استاندار خود مختارشامات‌بود[1] .
سلطنت بیست سالهٔ این عنصرفساد که براساس خودکامگی ودیکتاتوری استوار بود یکی ازفصول تاریك و وحشت‌آور تاریخ اسلام است ، واگر جنایات قبل از سلطنت او را که بخاطر رسیدن بسلطنت مرتکب شده به‌جنایات زمان سلطنتش اضافه‌کنیم‌راستی بهت‌آور وحیرت‌انگیزاست .

۱- شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص۳۳۸

معاویه چون هدفی بغیراز حکومت واشباع غریزهٔجاه طلبی و کامیابی از لذائذ زندگی نداشت برای رسیدن بهدف حیوانی خویش‌از هیچگونه جرم و جنایتی خود داری نمیکرد وچون باامیرالمؤمنین(ع) وخاندان وی دشمن بود از هیچگونه ظلم و تجاوز نسبت بخاندان آن حضرت دریغ نمی‌نمود، اینك فهرست بسیارمختصری ازجنایات واعمال ضد دین معاویه را که بی پرده انجام میداد از باب نمونه ذکرمیکنیم :

۱ـ شرابخواری (الغدیرج ۱۰ ص ۱۷۹) .

۲ـ پوشیدن لباس ابریشم (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۶).

۳ـ استعمال ظرف طلا ونقره (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۶) .

۴ ـ استماع آواز (شرح ابن‌ابی الحدیدج ۱۶ص ۱۶۱) .

۵ ـ قضاوت برخلاف‌اسلام (الغدیرج ۱۰ ص ۱۹۶) .

۶ ـ ترك مجازات دزد (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۴) .

۷ ـ برسمیت‌شناختن‌فرزندزنا(شرح‌ابن‌ابی‌الحدیدج۱۶ص۱۸۷).

۸ ـ جنگ با علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام‌که تلفات آنرا تاهفتاد و پنج هزار و بیشتر نوشته‌اند (مروج الذهب ج۲ص ۳) .

۹ ـ اعزام‌نیروهای‌نظامی برای‌قتل‌وغارت‌شیعیان‌امیرالمؤمنین(ع) (الغدیرج ۱۱ص ۱۶و۱۷ و۱۸) .

۱۰ ـ قتل مالك اشتر (مروج الذهب ج۲ص ۴۰۹) .

۱۱ ـ اعدام حُجْربن عدی و یارانش (الغدیرج ۱۱ ص ۵۲) .

۱۲ ـ اعدام عَمْروبن الْحِمَق (الغدیرج ۱۱ ص ۴۱) .

۱۳ ـ تجاوز بمصرو قتل محمدبن‌ابی بکرنمایندهٔ علی(ع)(مروج الذهب ج۲ ص ۴۰۹).

۱۴ ـ قتل عام شیعیان امیرالمؤمنین(ع) (الغدیر ج ۱۱ص۲۸) .
۱۵ ـ جعل احادیث در مذمت علی (ع) (الغدیر ج۱۱ص۲۸).
۱۶ ـ جعل احادیث درمدح عثمان (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸) .
۱۷ ـ امر به لعن علی(ع) درخطبهٔ نماز جمعه (الغدیر ج۱۰ص۲۵۷).
۱۸ ـ قتل امام حسن مجتبی علیه السلام (مروج الذهب ج ۲ص۴۲۷).
۱۹ ـ تحمیل ولیعهدی یزید (کامل ابن اثیر ج۳ص ۵۰۳تا۵۱۱).
۲۰ ـ خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه (مروج الذهب ج۳ص۳۲).
معاویه همهٔ این جنایات را (بغیر از قتل امام حسن مجتبی علیه السلام) بی پرده و باکمال جرأت وجسارت انجام میداد وکمترین پرده پوشی وظاهر سازی درکاروی نبود .

اگر ماجنایات معاویه را قبل ازسلطنت او باجنایات یزید قبل از سلطنت وی مقایسه کنیم جنایات معاویه خیلی بیشتر است ، زیرامعاویه بیست و دوسال استاندار خود مختار ومقتدر شامات بود[1] چون اودرزمان خلیفهٔ دوم باستانداری شام منصوب شدو بقیهٔ زمان خلیفهٔ دوم ودوران دوازده سالهٔ خلافت عثمان حاکم شامات بود وپس ازقتل عثمان تاهنگام شهادت امیرالمؤمنین (ع) باتمردوطغیان بحکومت شام باقی ماند .

ودر همین زمان یعنی قبل ازسلطنتش بود که درمقابل حکومت مرکزی علی(ع) یاغی شدو بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد که تلفات آنرا تاهفتاد وپنج هزار و بیشتر گفته اند[2] .

و در همین زمان بود که بمصر تجاوز کردو برای فتح آن خونها

۱- شرح ابن ابی الحدید ج۱ ص۳۳۸
۲- مروج الذهب ج۲ ص۳

ریخت‌وعُمّال او «محمدبن‌ابی بکر» نمایندهٔ علی‌راکشتند و درجیفهٔ‌الاغ گذاشتند وسوزاندند [۱].

ودر همین زمان بود که بعراق وحجاز ویمن نیروفرستاد و دستور قتل وغارت شیعیان امیرالمؤمنین(ع) راصادرکرد وعُمّال اوپس‌از تجاوزات زیاد ، دریمن دو پسر کوچك عُبَیدالله عبّاس نمایندهٔ علی راسر بریدند. [۲]

مجموع‌خونهائی که‌معاویه قبل‌ازسلطنتش یعنی‌درزمان‌استانداری و یاغیگیریش ریخته است تاصد هزار یا بیشتر میرسد . اینها برخی از جنایات معاویه است که‌قبل ازسلطنت مرتکب شده است .

ولی آلودگیهای یزید قبل از سلطنتش عبارت‌بود از : عیاشی و هرزگی و میمون بازی و شکار تفریحی و قمار و مشروبخواری و اشباع غریزهٔ جنسی و فرورفتن در کامجوئی‌های دیگر .

اگر گناهان یزید را که قبل از سلطنت مرتکب شده با اعمال ضد اسلام‌معاویه قبل از سلطنتش‌وباصد هزار خونی‌که‌ازمسلمانان‌بیگناه ریخت مقایسه‌کنیم بدون‌تردید ، جنایات معاویه قبل ازسلطنتش صدها برابر جنایات یزید بوده است . این بود مقایسهٔ جنایات معاویه و یزید قبل ازسلطنت آندو .

اما پس از سلطنت :

دوران سلطنت سیاه معاویه بیست سال بود .

و درهمین زمان بودکه شیعیان علی(ع) را قتل‌عام‌کرد و«حُجر بن

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۸۳

۲- تاریخ یعقوبی ج۲ص۱۸۸

عدی » و « عَمْروبْن الحِمَق » را کشت .

و درهمین زمان بود که لعن‌کردن امیرالمؤمنین(ع) را بسراسر کشور اسلام بخشنامه واجرا کرد .

و در همین زمان‌بود که امام حسن مجتبی علیه السلام راکشت .

و درهمین زمان‌بودکه‌ولیعهدی‌یزید راباسلب آزادی رأی‌برمردم مسلمان تحمیل کرد[1] . وصدها جنایت دیگر .

ولی دوران سلطنت پسرش یزید، دوسال وچند ماه یاسه‌سال وچند ماه بوده است[2] .

ودر همین زمان بود که حادثهٔ کربلا را بوجود آورد .

و درهمین زمان بود که واقعهٔ حَرّه بدستور او بوقوع پیوست ودر آن واقعه سربازان یزید پس از کشتن چند هزار مسلمان بنوامیس‌مردم مدینه‌تجاوز کردند ، و این دستور خود یزید بودکه بفرمانده نیروهای خود گفت : پس‌از فتح مدینه تاسه روزآن شهر برای سربازان تومباح خواهد بود[3] .

و درهمین زمان بودکه‌بمکه قشون‌کشید وبحرم‌خدا تجاوزنمود[4] .

اگر جنایات دوران سلطنت بیست‌سالهٔ معاویه‌را باجنایات‌دوران سلطنت سه سالهٔ یزیدمقایسه‌کنیم‌بدون‌تردیدجنایات معاویه‌بیشترخواهد بود ، زیرا تاریخ سه جنایت‌بزرگ ازیزید درزمان حکومتش‌ثبت‌کرده:

۱-کامل‌ابن‌اثیر ج۳ ص۵۰۳تا ۵۱۱

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۳۸۴

۳- تاریخ طبری ج۴ ص۳۷۲

۴- تاریخ طبری ج۴ ص۳۸۳

۱ـ حادثهٔ کربلا. ۲ـ تجاوز بمدینهٔ منوره. ۳ـ تجاوز بمکهٔ معظمه.
و معاویه هم مثل این سه جنایت رادر زمان سلطنتش مرتکب شد زیرا معاویه امام‌حسن (ع) راکشت، ویزید امام‌حسین(ع) را ، ومعاویه شیعیان علی (ع) را قتل‌عام کرد ویزید درحادثهٔ کربلا وتجاوز بمدینه و مکه خونریزی کرد .

اگر خونریزیهای این دوعنصرفساد را در زمان سلطنتشان مساوی فرض کنیم ، آنگاه بقیه جنایات معاویه از قبیل خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه و برسمیت شناختن فرزند زنا و بخشنامه کردن لعن علی علیه السلام و و و و علاوه میآید واز جنایات یزید در زمان سلطنتش بالا میزند .

بنابراین جرائم معاویه درزمان سلطنتش بیش‌از جرائم یزید در زمان سلطنتش بوده ، چنانکه قبل ازسلطنتش نیز چنین بوده است .
ازآنچه‌گفتیم معلوم شدکه جنایات معاویه درطول بیست و دوسال استانداری و بیست سال سلطنت یعنی جنایات چهل‌ودو سال حکومت او خیلی بیشتر از جنایات یزید بود . این بودمقایسهٔ جرائم معاویه‌ویزید از نظر کمیّت .

اما از نظر کیفیّت :

شکی نیست که معاویة‌بن ابی سفیان ،
۱ ــ اولین کسی است که حکومت عادلانهٔ اسلامی را بطورکامل بسلطنت ظالمانهٔ فردی و امپراطوری استبدادی تبدیل کرد .
۲ــ واولین‌کسی است‌که‌لعن برعلی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام راجزء

خطبهٔ نماز جمعه قرار داد .

۳ـ و اولین کسی است که احکام‌اسلام رادرباب سرقت و قضاوت و انساب ونماز جمعه وموضوعات دیگر بطور صریح وبدون پرده‌پوشی‌زیر پاگذاشت .

۴ـ و اولین‌کسی است که برضد حکومت‌وصی پیغمبر (ص)علی‌بن ابیطالب(ع) شروع بتحریکات‌کردکه براثرتحریکات او جنگ جمل‌واقع شد[1] آنگاه شروع بشورش نمود وجنگ خانمانسوز و اسلام شکن‌صفین را بوجودآوردکه‌یکی‌ازمحصولاتش‌قضیهٔ حکمیت وخلع‌امیرالمؤمنین(ع) ازخلافت بود !

۵ـ و اولین کسی است‌که‌باتحمیل ولیعهدی پسرش‌یزید حکومت وخلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کرد .

و بدیهی‌است که‌مسئولیت بنیان‌گذار ومؤسس هراساسی بمراتب بیش‌از پیروان او است و معـاویه چون بنیان‌گـذار این همه بدعتها و انحرافات وتعدیات بوده تأثیر اعمال ضد دین اوخیلی عمیق‌تر ازاعمال ضد اسلام یزید است ، زیرایزید در راهی رفت که پدرش برای اوتعیین کرد، ازاینرو بعنوان تابع و دنباله‌رو شناخته میشود .

علاوه براین معاویه درهمهٔ جنایات یزید درزمان‌حکومتش‌حتی در قتل امام‌حسین (ع) شریك است . زیرا او بودکه حکومت ضد اسلام پسرش را برمردم مسلمان‌تحمیل کرد و باعث این‌همه‌جنایات گشت، پس باید گفت: یزیدیکی‌ازسیئات‌معاویه است. این‌هم مقایسهٔ جنایات معاویه و یزید از نظر کیفیّت .

۱- ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص۲۳۱

پس معلوم شد که جرائم معاویه هم از نظر کمیّت و هم از نظر کیفیّت از جرائم یزید بیشتر بود، روی این حساب بدون کمترین تردیدی باید گفت: خطر معاویه برای اسلام خیلی شدیدتر و عمیق‌تر از خطر یزید بود.

امام حسین (ع) بمعاویه مینویسد: «**وَاِنّی لاٰاَعْلَمُ فِتْنَةً اَعْظَمَ عَلیٰ هٰذِهِ الاُمَّةِ مِنْ وِلاٰیَتِکَ عَلَیْهٰا** [1]. من هیچ فتنه‌ای را برای این امت، بزرگتر و خطرناکتر از ولایت و حکومت تو نمیدانم».

با توجه باینکه این نامه را امام پس از تحمیل ولیعهدی یزید نوشته معلوم میشود حکومت معاویه در نظر آنحضرت حتی از ولیعهدی یزید هم برای اسلام خطرناکتر بوده است.

در نظر امام حسین (ع) هیچ فتنه‌ای خطرناکتر از حکومت معاویه نیست، ولی معلوم نیست کسانیکه میگویند: معاویه ظاهر دین را حفظ میکرده و خطرش برای اسلام کمتر از یزید بوده است تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده‌اند؟!

حالا فرض میکنیم (بفرض محال) که معاویه تظاهر به دینداری میکرده است. شکی نیست که اگر کسی در ظاهر خود را طرفدار دین جلوه دهد ولی کارهایش مخالف دین باشد خطرش برای دین خیلی بیشتر از کسی است که خود را دیندار جلوه نمیدهد زیرا کسی که تظاهر به دینداری میکند بدینوسیله مردم را فریب میدهد و باخیالی راحت دین را میکوبد و ریشه کن میکند، ولی کسی که بدون تظاهر به دینداری با احکام دین مخالفت میکند مردم با دیدن اعمال او متوجه خطر شده و با نشان دادن عکس العملها تا بتوانند در حفظ دین خود میکوشند.

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۴۹ طبع قدیم

پس اگر فرض کنیم‌که معاویه تظاهر به‌دینداری میکرده وتظاهر به دینداری رابا اعمال ضد دین بهم در میآمیخته است در اینصورت نیز خطرش برای اسلام‌بیشتراز یزیدبوده‌که تظاهر به‌دینداری نمیکرده‌است.

آری چون‌عده‌ای‌ماهیت‌قیام امام‌حسین (ع) راچنین تصورکرده‌اند که او بقصد کشته شدن حرکت کرده‌استتا باکشته شدن خود ، اسلام را زنده‌کند ، و ازطرفی می‌بینندآنحضرت درزمان‌معاویه قیام‌نکرده‌است، از اینرو ناچار شده‌اند بگویند : چون خطر معاویه برای اسلام باندازهٔ یزیدنبود ازاین جهت امام درزمان معاویه قیام نکرد .

ولی چون ماثابت کردیم که‌قیام امام‌حسین (ع) بقصد کشته‌شدن نبوده است از اینرو احتیاجی باین توجیه ناپسند نداریم وناچار نیستیم برخلاف حقیقت‌بگوئیم : خطرمعاویه‌برای اسلام کمتراز یزید بوده‌است. حقیقت اینست که معاویه ویزید نسبت به‌اسلام یك طور فکرمیکرده‌اند و تاآنجا که میتوانستند بنام اسلام برمردم حکومت کنند مزاحم اسلام نبودند ، اما درهر جاکه اسلام با شهواتشان مخالف بود آنرا بیرحمانه میکوبیدند ونه معاویه ونه‌یزید ظاهرآنراحفظ نمیکردند. ولی معاویه بچندعلت خطرش برای اسلام بیشتر بود :

۱ ـ حیله‌گر و مرموز بود .

۲ ـ بنیانگذار بسیاری ازاعمال ضد دین بود .

۳ ـمدت‌حکومتش‌طولانی‌تربود. باین سه‌علت،ضرباتکوبنده‌تری به‌اسلام زد.

البته منظور ازاین‌بحث این نیست که جنایات یزید کم‌جلوه‌کند بلکه منظور اینست که معلوم شود معاویه این عنصر ضد اسلام هیچگاه

ظاهر دین راحفظ نمیکرده وخطرش برای اسلام بیش از یزیدبوده‌است.
آنچه دراینجا برای حل این‌مشکل میتوان گفت اینست‌که‌درزمان معاویه و یزید هردو مقتضی قیام و انقلاب برضد آندو موجود بوده وآن عبارت بوداز اعمال ضد اسلام‌ایندو عنصر فسادازطرفی، ولزوم‌نجات‌دادن اسلام ازطرف دیگر ، ولی‌درزمان معاویه مانع بزرگی دربین بودو آن قدرت حکومت ریشه‌دار وباسابقهٔ معاویه‌بود که نمیگذاشت انقلاب‌بثمر برسد واز اول معلوم بود که ازنظر مجاری طبیعی ، قیام‌برضد اوشکست میخورد اما بامرگ معاویه این مانع برداشته شد وفرصت مناسبی‌بدست آمد که در طلیعهٔ حکومت لرزان وضعیف یزید با یك انقلاب‌مسلحانه حکومت‌صددرصداسلامی‌تشکیل‌گردد وحکومت‌ظالمانهٔ بنی‌امیه برچیده شود. واگر بخواهیم‌این مطلب رادریك اصطلاح علمی‌خلاصه کنیم باید بگوئیم : در زمان معاویه مقتضی قیام موجود و مانع‌هم موجود ، ولی درزمان یزید ، مقتضی قیام موجود ومانع مفقود بود .

تهمتهائی که‌بامام‌زدند:

عمال‌حکومت استبدادی یزیدهم درآن‌ایامی‌که‌فرزندپیغمبر(ص) را مورد تهاجم قرار داده بودند و هم پس از شهادت آنحضرت کوشش میکردندکه او را آشوبگروفتنه‌انگیز بنامند واقدام وی را اقدام‌برضد امنیت بخوانند ! و بدینوسیله تجاوز دستگاه حکومت را نسبت بامام حسین (ع) وخاندان پیغمبر (ص) توجیه نمایند .

نظامیان حاکم چه گفتند ؟

هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه خارج شد عَمرو بن سعید حاکم حجاز که درآنسال بعنوان امیرالحاج از طرف یزید تعیین شده بود[1] مأموران مسلح خود را بریاست برادرش یحیی بن سعید برای تعقیب کاروان حسین بن علی(ع) فرستادکه آنحضرت را بمکه برگردانند. آنگاه که کاروان امام از مکه خارج شده بود نظامیان مسلح حاکم، اورا تعقیب کردند وخواستند فرزند پیغمبر را بمکه برگردانند . امام از برگشتن بشدت امتناع کرد تاآنجا که زد و خورد با شلاق هم بمیان آمد. عمال حکومت که ازجلب آنحضرت مأیوس شدند بوی گفتند : « أَمَا تَتَّقِي اللهَ تَعَالیٰ تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَ تُفَرِّقُ بَيْنَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ »[2]. آیا از خدا نمی‌ترسی‌که از جماعت مسلمانان خارج میشوی و درمیان امت تفرقه میاندازی؟! ».

منطق سازمان حکومت سر نیزه اینست‌که حسین بن علی(ع) ازخدا نمی‌ترسد وتقوی ندارد وبرضدامنیت اجتماعی اقدام میکند !!! پس لازم است دولت خیرخواه صددرصد ملی!!! حسین راکه عامل فتنه وآشوب است !!! سرکوب‌کندتایزیدبن‌معاویه که مظهرعدالت وتقوی میباشد!!! کشور عظیم اسلام را بسوی ترقی وتکامل‌رهبری نماید . با این منطق میخواهندتجاوزحکومت یزید رانسبت‌بسبط رسول اکرم(ص)حق‌بجانب جلوه دهند .

ابن‌زیاد بمسلم چه‌گفت ؟

هنگامیکه مسلم‌بن عقیل را امان دادند وباصورت ودهان‌مجروح

۱- تاریخ طبری‌ج۴ ص۳۰۱
۲- تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹

دستگیر کردند و نزد عُبَیدالله زیادحاکم‌مغرور عراق‌آوردنداو بمسلم‌گفت:
«یاابْنَ‌عَقیلٍ اَتَیْتَ‌النّاسَ وَ اَمْرُهُمْ جَمیعٌ وَکَلِمَتُهُمْ واحِدَةٌ لِتُشَتِّتَ بَیْنَهُمْ‌وَتُفَرِّقَ کَلِمَتَهُمْ ؟[1]. ای پسر عقیل توآمدی تا در بین مردمی که باهم متحد بودند تفرقه بیندازی واختلاف ایجادکنی ؟ » .

مسلم‌بن‌عقیل درجواب عُبَیدالله زیاد سخنانــی را گفت کــه تفسیر آن اینست :

من برای اقدام برضد امنیت‌عمومی وبرهم زدن اتحاد مردم‌بکوفه نیامدم، بلکه این مردم ازخونریزیهای بی‌حد وحصر پدرتوکه خوبان و پاکان را بدون جرم وگناه بدستور معاویه‌اعدام میکرد بستوه‌آمده‌بودند.

آنان ازحکومت ظالمانهٔ معاویه‌وبنی‌امیه‌که براساس دیکتاتوری وسلب‌آزادی مردم استوار بوده وهست ناراضی بوده وهستند. این مردم مسلمان‌که تشنهٔ عدالت اسلامی هستند ازستمها وشکنجه‌ها و کشتارهای وحشیانهٔ حکومت خاندان ابی‌سفیان‌که‌همچون کسری‌هاوقیصرهاتشکیل حکومت فردی واستبدادی داده‌اند به‌تنگ‌آمده‌اند. این ملت رنجدیده دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه حکومت ظالم پرور بنی‌امیه را نداشتند از اینجهت ازامام‌حسین(ع) دعوت‌کردندکه زعامت‌آنانراقبول کند، وبا تشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده گرداند،آنحضرت مرا بنمایندگی خود بکوفه فرستاد تا ازنزدیک‌اوضاع واحوال مردم را بررسی‌کنم وگزارش دهم.

پس ما عامل تفرقه وآشوب نیستیم بلکه آمده‌ایم‌که حکم‌قرآن و

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۹۶، مقتل خوارزمی ج۱ص۲۱۳

عدالت اسلامی‌رازنده‌کنیم. « فَاَتَیْنا لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُوَ اِلیٰ حُکْمِ الْکِتابِ[۱]. آمده‌ایم تا ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزانیم و در پناه نیروهای‌فشردهٔ ملی که تشنهٔ عدالت هستند قرآن مهجورشده‌را ازچنگال‌استبداد سیاه‌نجات دهیم واحکام‌آنرا اجرا کنیم » .

حاکم حجاز چه‌گفت؟

نه‌تنها درایامی‌که امام حسین (ع) مورد تجاوزدستگاه حکومت واقع شده بود بوی تهمت میزدند بلکه پس ازشهادت آنحضرت نیزعُمّال حکومت سرنیزه سعی میکردندکه اعمال وحشیانه وغیر انسانی خود را حق بجانب جلوه دهند وامام حسین(ع) را محرك فتنه وبوجود آورندهٔ حادثهٔ‌کربلا بخوانند .

درمحیط حکومت اختناق و وحشت که کسی جرأت نفس کشیدن نداشت جیره‌خواران دولت باکمال بی‌شرمی دراجتماعات عمومی بهشد فرزند پیغمبر(ص) که باشمشیر استبداد بخاك‌وخون غلطیده بود سخنرانی میکردند وناسزا میگفتند .

پس ازکشتار دلخراش وغم‌انگیز کربلا، ابن‌زیاد‌که فاتح جنگ بود خبر قتل امام‌را بعنوان یك مژدهٔ مسرت‌بخش به‌جیره‌خواران دولت گزارش داد. و از جمله توسط پیکی این خبر را برای عَمْروبن سعید حاکم حجاز فرستاد .

حاکم حجاز«عَمْرو بن‌سعید»که درآن هنگام درمدینه بود بعنوان

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۲و۲۸۳ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳ و ارشاد مفید ص۱۹۶

نمایندهٔ یزید درمیان اجتماع‌مردم بمنبر رفت وخبر قتل امام حسین(ع) رابطور رسمی باطلاع مردم رسانید. حاکم در سخنرانی خود سعی کرد کشتن فرزند پیغمبر(ص) را یك عمل دفاعی وضروری‌که حکومت یزید برای جلوگیری ازتهاجم حسین‌بن‌علی(ع) انجام داده است جلوه دهد. اوضمن‌سخنرانی خود درمسجد مدینه‌کنار مرقد پیغمبر (ص)گفت: من میل نداشتم اینطور پیش‌آمدی واقع‌گردد ودلم نمیخواست‌حسین‌بن علی کشته شود ومایل بودم‌مثل همیشه که اوبدی‌میکرد وما از وی‌میگذشتیم این‌بارهم ازخطای او درگذریم وآسیبی بوی نرسد.«وَلٰكِنْ كَيْفَ نَصْنَعُ بِمَنْ سَلَّ سَيْفَهُ يُرِيدُ قَتْلَنَا إِلَّا أَنْ نَدْفَعَهُ عَنْ أَنْفُسِنَا[1] .ولی باکسیکه شمشیرمیکشد ومیخواهد ما را نابودکند چه‌کنیم؟ ماجز اینکه بحکم ضرورت ازخود دفاع کنیم واورا بکشیم چه چاره داشتیم؟» .

بااین‌تبلیغات میخواهند امام‌حسین(ع)راعامل یك تهاجم‌مسلّحانه بخوانند وجنبش‌آنحضرت را درافکار عمومی محکوم نمایند.

اثر تبلیغات دولتی:

بدیهی است درجائیکه سازمانهای دولتی در مکه حرم خدا ودر مدینه حرم رسول خدا(ص) درحضور صحابهٔ پیغمبر امام حسین(ع) را آشوبگر وعامل طغیان بخوانند درشام که مرکز حکومت بنی‌امیه‌است بطور شدیدتری سخنگویان مزدور تاآنجاکه‌بتوانند میکوشندآنحضرت راعامل‌آشوب جلوه دهند وقیام اورا اقدام برضد امنیت بنامند تامردم‌از کشته شدن وی وپیروزی دولت خرسند باشندوبامیرالمؤمنین یزیدبن

۱- بحار ج۱۰ ص۲۲۲ طبع امین‌الضرب ومقتل خوارزمی ج۲ ص ۷۷

معاویه دعاکنندکه توانسته است عامل فتنه را نابود سازد !!!

تبلیغات دولتی در دمشق پایتخت سوریا و مرکز حکومت یزید بقدری مؤثر شده بود که یك مرد مسلمان پاك طینت ولی فریب خورده هنگامیکه کاروان‌اسیران را نزدیك درب مسجد جامع نگاه داشته بودند به‌کاروان نزدیك شدودرحالیکه ازپیروزی یزید خوشحال بود روبطرف اسیران خاندان رسالت‌کرد وبالحنی‌تشکرآمیزگفت: خدا را شکرمیکنم که مردان شماراکشت وکشور اسلامی را ازفتنه‌ای‌که شما برضد امنیت عمومی ایجاد کـرده بودید راحت ساخت. زین‌العابدین علیه‌السلام‌که دریافت این مرد فریب خورده است بوی فرمود: توآیهٔ ذَوِی‌الْقُرْبیٰ‌وآیهٔ خُمس‌وآیهٔ تَطْهیر راخوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: ما همان خاندان پیغمبر(ص) هستیم‌که این‌آیات درشأن‌آنان نازل شده است.

آن‌مرد درحالیکه مات ومبهوت وپشیمان شده بود پرسید:

ترا بخدا شما خاندان پیغمبر هستید ؟!

آری بخدا قسم ، ماخاندان پیغمبر هستیم .

مرد فریب‌خورده باندازه‌ای ناراحت شد که بی‌اختیار بگریه در آمد وعمامهٔ خود را از سرافکند وباحال پریشان رو بآسمان‌کرد وگفت: خدایا من ازدشمنان‌آل محمد(ص) بیزارم.[1]

این‌مرد جرأت نکرد صریحاً اسم یزید را ببرد واز او انتقادکند ولی بااینکه‌ازدستگاه حکومت وشخص یزیداسم نبرد مأموران‌اطلاعات جریان‌کار وگفتار اوراگزارش دادند. یزید هم بی‌درنگ دستور داداورا

۱ـ مقتل خوارزمی ج۲ص۶۲ وامالی صدوق ص۱۰۰ واحتجاج‌طبرسی ج۲ ص۳۳ و۳۴

بی‌محاکمه اعدام‌کردند[1] تا نظیر این قضایا تکرار نشود و مردم همچنان چشم وگوش بسته در بیخبری بمانند ودر اختناق شدید بین مرگ وزندگی بسر برند. این بود گوشه‌ای از تبلیغات دستگاه حکومت یزیدی برضد قهرمان کربلاکه از دستبرد زمان محفوظ مانده است .

ازآنچه گذشت روشن شدکه همهٔ تبلیغات دولتی برضد این امام مجاهد در این نقطه متمرکز میشد که قیام آنحضرت را بعنوان حملهٔ تهاجمی وابتدائی که موجب سلب امنیت وبرهم زدن اتحاد اسلامی بوده معرفی‌کنند، وچون هیچگونه عیبی ازنظر علم وتقوی وایمان و فضیلت وحسب ونسب در وی سراغ نداشتند ناچار بودند از این راه وارد شوند که حرکت اصلاحی پسر پیغمبر(ص) را اقدام برضداتحاد اسلامی ومصالح عالیهٔ کشور بنامند.

تا بدینوسیله کشتاروحشیانهٔ کربلاراکه بدست عمال حکومت تحمیلی یزید انجام‌گرفت حق بجانب جلوه دهند.

تا بدینوسیله درندگیهای جیره خواران حکومت عدالت‌کش را ضروری وغیرقابل اجتناب وانمودکنند.

تا بدینوسیله حرکات غیرانسانی وقساوتهای بی‌حد وحصر چاکران جان‌نثار یزید را که «باصطلاح» پاسداران حقوق ملت هستند یك اقدام دفاعی ومصلحانه بنامند!!!

۱- لهوف ص ۱۵۸

اهل سنت چه میگویند ؟

اگرچه یك‌دسته از نویسندگان اهل‌سنت که واقع‌بین‌ترند حرکت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه‌را حرکتی لازم وضروری وغیر قابل اجتناب دانسته وقیام آنحضرت‌را تاسرحد اعجاب تقدیس کرده‌اند ولی دسته‌ای دیگر ازآنان قیام امام را یك‌قیام ابتدائی ونسنجیده در شرائط نامساعد پنداشته وگفته‌اند :

حسین‌بن‌علی(ع) آنطورکه بایدوشاید درارزیابی قدرت‌حکومت وسنجش قدرت خویش دقت‌نکرد .

این نویسندگـان روی این استنباط خود بر فرزند پیغمبر (ص) خرده‌گیری‌کرده وعمل آنحضرت‌را برخلاف مصلحت دانسته‌اند. وبعضی ازآنان درخرده‌گیری وانتقادتاآنجا پیش‌رفته‌اندکه حرکت امام‌را برای خوداو و برای اسلام و برای مـردم مسلمان تا روز قیامت زیـان آور پنداشته‌اند !!! اینك ماچند نمونه ازگفته‌های آنانرا در اینجا میاوریم آنگاه ببحث وانتقاد می‌پردازیم .

بدیهی است خوانندۀ محترم باید آنقدر شرح صدر و وسعت نظر داشته باشدکه گفته‌های دیگران‌را اگرچه باطل‌باشد بخواند سپس بحث وانتقادی راکه دربارۀ آن شده‌است ملاحظه فرماید .

۱ـ گفتار قاضی ابن‌العَرَبیّ :

قاضی ابوبکربن العَرَبیّ متوفای ۵۴۰هجری که ازعلمای اندلس بوده ضمن اینکه اظهارتأسف‌میکند که چرا امام‌حسین (ع) چنین‌قیامی

کرد ؟ میگوید :

«وَلَوْ اَنَّ عَظِیمَها وَابْنَ عَظِیمِها وَشَرِیفَها وَابْنَ شَرِیفِهَا الْحُسَیْنَ وَسِعَهُ بَیْتُهُ اَوْضَیْعَتُهُ اَوْ اِبِلُهُ وَلَوْ جاءَ الْخَلْقُ یَطْلُبُونَهُ لِیَقُومَ بِالْحَقِّ وَفِی جُمْلَتِهِمْ اِبْنُ عَبّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ لَمْ یَلْتَفِتْ اِلَیْهِمْ وَحَضَرَهُ ما اَنْذَرَ بِهِ النَّبِیُّ (ص) وَما قالَ فِی اَخِیهِ وَرَاَیٰ اَنَّها خَرَجَتْ عَنْ اَخِیهِ وَمَعَهُ جُیُوشُ الْاَرْضِ وَکِبارُ الْخَلْقِ یَطْلُبُونَهُ فَکَیْفَ تَرْجِعُ اِلَیْـهِ بِاَوْباشِ الْکُوفَةِ ؟ [۱] .

اگرحسین بن‌علی که بزرگ این امت وپسر بزرگ امت وعالی‌ترین شخصیت امت وپسرعالی‌ترین شخصیت امت بود درخانهٔ خود مانده بود ویا به‌زراعت یادامداری پرداخته بود ، وبفرض اینکه مردم وحتی ابن‌عباس وعبدالله‌عمر ازاودرخواست‌میکردندکه قیام بحق کند ازآنان‌نمی‌پذیرفت وتوجه بفرمایش رسول خدا (ص) میکرد (که‌ازانگیزش فتنه بیم داده بود) وبخاطر میآوردکه رسول‌خدا(ص) ازصلح‌حسن بن علی ستایش‌کرده واگر باین‌نکته توجه میکردکه حسن بن‌علی باآنهمه نیروی نظامی که دراختیار داشت حکومت وخلافت را ازدست داد در اینصورت چگونه حسین بن‌علی‌میتواند بکمك اراذل واوباش‌کوفه خلافت‌را قبضه‌کند ؟ اگر حسین‌بن علی باین مطالب توجه میکرد چنین حادثهٔ تأسف آوری رخ نمیداد » .

۲ــ گفتار ابن خَلدُون :

ابن‌خَلدُون فیلسوف ومُؤرّخ بزرگ اهل‌سُنّت متوفای ۸۰۸ هجری ضمن‌اینکه اهلیّت امام‌حسین (ع)را برای‌قیام وزعامت مسلمانان‌تصدیق

۱ــ العواصم من القواصم ص۲۳۲

میکند نظر میدهد که ارزیابی امام دربارهٔ نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است. اومیگوید:

«وَاَمَّا الْحُسَیْنُ فَاِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ فِسْقُ یَزِیدَ عِنْدَالْکافَّةِ مِنْ اَهْلِ عَصْرِهِ بَعَثَتْ شِیعَةُ اَهْلِ الْبَیْتِ بِالْکُوفَةِ لِلْحُسَیْنِ اَنْ یَأْتِیَهُمْ فَیَقُومُوا بِاَمْرِهِ فَرَأَی الْحُسَیْنُ اَنَّ الْخُرُوجَ عَلی یَزِیدَ مُتَعَیِّنٌ مِنْ اَجْلِ فِسْقِهِ لاسِیَّما مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلی ذلِکَ وَظَنَّها مِنْ نَفْسِهِ بِاَهْلِیَّتِهِ وَشَوْکَتِهِ فَاَمَّا الاَهْلِیَّةُ فَکانَتْ کَماظَنَّ وَزِیادَة وَاَمَّا الشَّوْکَةُ فَغَلَطَ (یَرْحَمُهُاللّهُ) فِیها[1].

اما دربارهٔ حسین باید بگویم: وقتیکه فسق یزید نزد همهٔ مردم زمانش ظاهر گشت پیروان اهل بیت پیغمبر(ص) درکوفه ازحسین‌بن‌علی درخواست کردند بکوفه برود وآنان درقیام برضد یزید یاریش‌کنند. حسین دید چون یزید فاسق است قیام برضد او واجب است خصوصاً برکسی‌که قدرت برقیام دارد و حسین بن‌علی گمان کرد هم اهلیت برای‌قیام دارد وهم قدرت. وگمان‌وی دربارهٔ اهلیت‌خود صحیح بودبلکه بیش ازآنچه شرط خلافت بود اهلیت داشت، ولی‌گمان‌وی دربارهٔقدرت خود اشتباه بودکه خیال‌کرد میتواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروزگردد، خدایش رحمت‌کند».

۳ـ گفتار طنطاوی:

یکی ازکسانی که میگوید: حسین‌بن علی (ع) دربارهٔ ارزیابی

۱ـ مقدمهٔ تاریخ ابن خلدون ص۲۱۶

قدرت نظامی خویش وسنجش نیروی حکومت دقت نکرد ، شیخ محمد طنطاوی مصری استاد دانشکدۀ لغت عرب است. اودراین باره میگوید :

«اَحْسَنَ الْحُسَیْنُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ ظَنَّهُ بِمَنْ اِلْتَفُّوا حَوْلَهُ اَلَّذِینَ اَلْحَفُوا فِی اسْتِفْزازِهِ لِقِیامِهِ بِطَلَبِها وَلَمْ یَحْسَبْ لِصِرامَةِ الْاُمَوِیّینَ وَ شِدَّةِ شَکِیمَتِهِمْ حِسابا ، وَلَمْ یَسْتَعْرِضْ ما غَرَّرَ بِهِ الْعِراقِیُّونَ اَباهُ وَاَخاهُ فِیماسَبَقَ [۱].

حسین بن علی رضی‌الله‌عنه ازروی خوش باوری، بکسانیکه اطراف اوجمع شده بودند وشدیداً او را برای قیام وقبضه کردن‌خلافت تحریك وتشویق میکردند اطمینان پیدا کرد از اینرو قیام‌کرد، ولی از طرفی قدرت وشوکت بنی‌امیه وشدت عمل دستگاه حکومت رابحساب نیاورد، وازطرف دیگر فریبکاری‌مردم‌عراق راکه قبلا پدروبرادرش‌را فریب‌داده بودند از نظر دورداشت» .

۴ــ گفتار عبدالوهّاب نجّار :

عبدالوهاب نجار استاد دانشگاه الازهر مصرهم در بارۀ قیام امام حسین(ع) نظری شبیه نظر شیخ محمد طنطاوی دارد. او میگوید:

« مِنَ الظُّلْمِ اَنْ یُقالَ اَنَّ یَزیدَ اَشْخَصَ حُسَیْناً اِلَی الْعِراقِ فَاِنَّ حُسَیْناً ذَهَبَ اِلَی الْعِراقِ مُخْتاراً مُغْتَرّاً بِما جائَهُ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ وَبِما یَعْتَدُّهُ لِنَجاحِهِ مِنْ قَرابَةِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)[۲].

۱ــ مجلۀ رسالةالاسلام چاپ قاهره سال ۱۱ شمارۀ۱ ص۸۵

۲ــ پاورقی کامل ابن‌اثیر ج۳ ص۳۱۸ طبع مصر ۱۳۵۶

این ظلم است که کسی بگوید: یزید حسین‌بن‌علی را ناچار کرده است که بعراق برود زیرا حسین‌بن‌علی باختیار خود بعراق رفت و او از دوجهت فریب خورد:

۱ـ خیال کرد مردم عراق‌که دعوتش کرده‌اند دریاریش وفادار خواهند بود.

۲ـ خیال‌کرد قرابت بارسول‌خدا (ص) چنان مقام اجتماعی بوی داده است‌که میتواند دراین قیام پیروزگردد».

هـ گفتار خطیب :

محب‌الدین خطیب مصری اظهار نظـر چند نفر ازکسانی راکـه میخواستند امام حسین(ع) را از سفر عراق منصرف‌کنند وکوششی‌راکه دراین‌راه‌کردند نقل میکندآنگاه میگوید:

« فَلَمْ يُفِدْشَيءٌ مِنْ هٰذِهِ الْجُهُوْدِ فِي تَحْوِيلِ الْحُسَيْنِ عَنْ هٰذَا السَّفَرِ الَّذِي كَانَ مَشْئُوْماً عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِسْلَامِ وَ عَلَى الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ إِلَى هٰذَا الْيَوْمِ وَإِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَكُلُّ هٰذَا بِجِنَايَةِ شِيعَتِهِ الَّذِينَ حَرَّضُوْهُ بِجَهْلٍ وَغُرُوْرٍ وَرَغْبَةٍ فِي الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ وَالشَّرِ[۱] .

این همه‌کوششی‌که این‌افراد خیرخواه برای منصرف‌کردن‌حسین ابن‌علی‌ازسفرکوفه‌کردند بی‌نتیجه ماند وسرانجام ، حسین اقدام بسفری کردکه برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز وتـا روز قیامت زیان‌آور بودوهمهٔ این زیانها بسبب جنایتی بودکه شیعیان

۱ـ پاورقی «العواصم من‌القواصم» ص۲۳۱

وی‌مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی وغرور وحس فتنه انگیزی وایجاد شرواختلاف حسین‌بن‌علی را برای‌قیام وسفر عراق برانگیختند».

بدینگونه می‌بینیدکه محب‌الدین‌خطیب، بدبینی وانتقاد راتاچه پایه‌رسانده است!!!

این بودنمونه‌ای ازآنچه بعضی ازاهل سنت کـه دربارهٔ قیام امام حسین(ع)نظر انتقادی دارند نوشته‌اند واینك ما بحث‌وانتقاد خودرا در بارهٔگفتارآنان عرضه میکنیم:

درسخنان این پنج‌نفرکه نظرشان را دربارهٔ قیام امام حسین(ع) نوشتیم دونقطهٔ ضعف بچشم میخورد :

۱ــ اینان تجاوز حکومت یزید را نسبت بامام ازنظر دور داشته وتوجه‌نکرده‌اندکه عُمّال حکومت سرنیزه درهرچهـارمرحلـهٔ قیام امام باآنحضرت‌تهاجم کردند.

آنروزکه درمدینه بود برای تحمیل‌بیعت یزیدازوی‌سلب‌مصونیت کردندکه فرزند پیغمبر(ص) ناچار شد شبانه ومخفیانه باکمال ناراحتی ازمدینه هجرت‌فرماید.

وآنروزکه درمکه توقف داشت‌خطر تهاجم عمال حکومت نسبت بامام بقدری شدید شدکه آنحضرت نتوانست اعمال حج را انجام دهدو بسرعت ازمکه خارج‌شد[۱] ودربیرون‌مکه نیز مورد تعقیب نظامیان‌مسلح حکومت‌قرارگرفت.[۲]

۱ــ ارشاد مفید ص۱۹۹

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹ وارشاد مفید ص۱۹۹

وآنروزکه مأموران مسلح عبیدالله‌زیادبریاست حُـرّ بن‌یزید برای محاصره وجلب‌امام‌آمدنداز برگشتن سبط پیغمبر(ص) بحجاز جلوگیری کردندوآنحضرت را زیر نظر گرفتند وسرانجام برخلاف میل اودربیابانی بی‌پناهگاه فرود آوردند.

وآنروزکه درکربلا درمحاصرهٔ‌نیروهای تجاوزکار حکومت قرار گرفت‌هرچه فرزندپیغمبر(ص) برای‌جلوگیری ازبرخوردنظامی کوشش کرد تاآنجاکه‌درمذاکرات خود باعمر بن‌سعدپیشنهادمراجعت به‌حجازکرد ولی‌عُمّال‌حکومت نپذیرفتند ودرپایان‌کارفرمان جنگ راصادر کردندو با تهاجم‌وحشیانه‌ای‌که به‌بیت رسالت‌کردند این فاجعهٔ وحشتناك را بوجود آوردند .

این‌نویسندگان اهل‌سنت چون تهاجم حکومت یزیدی‌را بحساب نیاورده‌اندو‌درك ماهیت‌قیام امام دچاراشتباه شده‌و نتوانسته‌یا نخواسته‌اند تشخیص بدهندکه عامل اصلی‌این‌حادثهٔ خونین‌حکومت تجاوزکاریزیدی بوده‌نه‌حسین بن‌علی(ع) .

۲ـ نقطهٔ ضعف دیگری‌که درسخنان این‌نویسندگان هست‌اینست که‌آنان‌چون درزمانی پس‌ازوقوع‌حادثهٔ‌کربلا واقع شده‌اندآنچه‌دیده‌اند شکست‌ظاهری‌حسین بن‌علی(ع) است وازاینجا تصورکرده‌اند علت‌اینکه امام‌پیروزی‌نظامی حاصل نکرداینست‌که ازهمان روزی‌که تصمیم گرفت بکوفه برودنیروی‌نظامی بحدکافی نداشت درحالیکه‌چنین نیست.

بلکه امام حسین(ع)آنوقت که‌تصمیم گرفت بکوفه برود شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود .

علاوه‌برمحبوبیت اجتماعی ولیاقت شخصی بی‌نظیری‌که آنحضرت

داشت و یزید نداشت.

این مطلب را ما در بخش اول بطوری توضیح دادیم که باخواندن آن توضیحات، خواننده بقدرت نظامی امام ایمان پیدا میکند و هرگز حاضر نمیشود بسخنانی ازقبیل اینکه:

حسین بن علی (ع) نیروی نظامی بحدکافی نداشت.

یا درمقایسهٔ قدرت خود با قدرت حکومت دقت نکرد. گوش فرا دهد. ما ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنیم از بخش اول، آن قسمتی را که مربوط بهارزیابی قدرت نظامی امام است باردیگر بخواند تا بداند این عده ازاهل سنت که خیال کرده‌اند امام حسین(ع) هنگامی که تصمیم گرفت بکوفه برود نیروی نظامی بحدکافی نداشت چگونه دچاراشتباه شده‌اند، وابن خلدون که میگوید: حسین بن علی(ع) درارزیابی قدرت ارتش خویش خطا کرد، چگونه خود درتشخیص حقایق تاریخی خطا کرده است.

پیرامون سخنان خطیب:

محب‌الدین خطیب چنانکه اشاره شد میگوید: «حرکت حسین بن‌علی برای خود واوبرای اسلام ومسلمانان تا روزقیامت زیان‌آور بود.»

مقصود محب‌الدین ازاین سخن چیست؟

آیا میخواهد بگوید: جنبش اصلاحی حسین بن‌علی (ع) که برای نجات اسلام ومسلمانان انجام داد زیان‌آور بود یا میخواهد بگوید: حادثهٔ کربلاوکشتن امام ویارانش زیان‌آور بود؟

اگرمیخواهد بگوید: اصل جنبش اصلاحی و قیام و اقدام امام حسین(ع)زیان‌آور بود دراینصورت باید بگوید: حرکت رسول‌خدا(ص)

برای جنگ احد وهمچنین حرکت امیرالمؤمنین(ع) برای جنگ صفین برای اسلام ومسلمانان زیان‌آوربود، زیرا درجنگ احد بیش ازهفتاد نفرازمسلمانان کشته شدندکه یکی ازآنان حمزهٔ سیدالشهداء بود و در جنگ صفین بیش از هفتاد هزارکشته شده وعمار یاسر در همین جنگ شهیدگشت.

آیا میتوان‌گفت : قیام فرزند پیغمبر(ع)که بمنظور زنده کردن سنت رسول خدا(ص) و ازبین بردن بدعتها بوده[1] برای اسلام زیان آور بوده است؟!

آیا میتوان‌گفت : حرکت حسین بن علی(ع) از مکه بکوفه که بمنظورامتناع ازپذیرش خلافت ضد اسلام یزید وتشکیل حکومت صد درصد اسلامی ونجات اسلام ومسلمانان انجام شده‌برای اسلام زیان‌آور بوده است؟!

اگرچنین باشد بایدگفت: همهٔ جنبش‌های اصلاحی که از طرف پیغمبران خدا وسایرمردان اصلاح‌طلب انجام شده زیان‌آوربوده است!!

این منطق را نه تنها هیچ مسلمانی نمیتواند بپذیرد بلکه هیچ انسان خیرخواه و اصلاح‌طلبی نمیتواند بپذیرد.

واگرخطیب میخواهد بگوید: حادثهٔ‌کربلاوکشتن امام‌حسین(ع) ویارانش برای اسلام زیان‌آوربوده است، دراینجا باید گفت : حادثهٔ کربلارا امام حسین(ع) بوجود نیاورد بلکه‌آنحضرت درمرحله سوم‌قیام برای جلوگیری ازجنگ و خونریزی‌کوشش فراوان کرد، و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که برخلاف رضای امام این حادثهٔ

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۶

خونین را بوجودآوردند واین ضربتی بودکه حکومت یزید باسلام زدنه حسین بن‌علی علیه‌السلام.

گویاخطیب‌خیال‌کرده است‌حادثهٔ‌کربلاوکشته شدن‌امام‌حسین(ع) جزئی ازقیام‌آنحضرت وقسمتی از برنامه وی بوده است‌که حرکت امام‌را برای اسلام، زیان‌آورپنداشته است.

اگرخطیب بخواهد فاجعهٔ خونین‌کربلا وکشتن امام و یارانش را بحساب حسین بن‌علی(ع)بگذارد پس باید درمورد جنگ احد بگوید: پیغمبرخدا (ص) بود کـه‌کشته شدن بیش ازهفتاد نفرمسلمان را بوجود آورد !!!

ودرمورد جنگ صفین باید بگوید : امیرالمؤمنین (ع) بود که کشته شدن بیش ازهفتاد هزارنفرانسان وحادثهٔ شوم حکمیت و پیدایش خوارج را بوجودآورد !!!

اشتباه خطیب دراینست‌که آنچه راکه حسین بن علی(ع) بوجود آورد باآنچه راکه عُمّال حکومت یزید بوجودآوردند مخلوط کرده و توجه نکرده است‌که :آنچه‌را امام بوجودآورد عبارت بودازقیام و اقدام برای نپذیرفتن خلافت تحمیلی یزید و تشکیل حکومت‌اسلامی بـرای نجات اسلام ومسلمانان. وآنچه را عُمّال حکومت بوجودآوردند عبارت بود ازحادثهٔ خونین‌کربلا وکشتن امام و یارانش‌که طبق فرمایش امـام سجاد ضربت بزرگی بودکه باسلام زدند[1]، واثراین ضربت تا امروزباقی است.

۱ــ لهوف ص۱۸۰

خلاصهٔ بخش دوم:

دربخش دوم ماهیت قیام امام حسین(ع) مورد بحث واقع شد و روشن گشت که آنچه امام انجام داد :

دردرجهٔ اول ، امتناع از بیعت یزید وارزیابی اوضاع سیاسی و نیروی نظامی خویش بود.

ودر درجهٔ دوم علاوه برامتناع و مقاومت ، اقدام برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی آنهم درشرائط کاملامساعد بود.

ودردرجهٔ سوم فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی بود.

ودر درجهٔ چهارم پس ازتهاجم نیروهای تجاوزکار، مقاومت ودفاع افتخارآمیز بودکه بشهادت آنحضرت ویاران وفادارش انجامید . این بود ماهیت قیام امام که دراین بخش توضیح داده شد.



بخش سوم

مراحل قیام

یك قاعدهٔ عمومی وعُقَلائی:

تا اینجا علل وعوامل قیام امام حسین‌علیه‌السلام ، و ماهیت قیام دردوبخش مورد بررسی قرارگرفت.

اینك دربخش سوم ، مراحل قیام امام را بررسی میکنیم:

باید دانست آنجاکه مبارزه ، یك حق قانونی ووظیفهٔ عُقَلائی‌است باید بمقتضای حوادث زمان ومصلحت وقت انجام شود، وبهر طوری‌که بصلاح نزدیك‌تراست عملی‌گردد. وشخص مبارز یا ملت مبارز

باید بطوردقیق نفع وضرررا ملاحظه‌کند ، و در درجه اول لازم است طوری مبارزه کند که باهیچگونه ضررمالی وجانی روبرو نشود ، و در درجهٔ دوم ضرر مالی را تحمل کند وازضرر جانی بپرهیزد،ودردرجهٔسوم اگر هدفش ازجان عزیزتر است اقدام بجانبازی نماید . این یك قاعدهٔ عمومی وعُقَلائی است که مراعاتش درهمه‌جا لازم است .

رسول خدا (ص) نیزدرمبارزات خودهمیشه همین‌روش را داشته است، وازاینرو هنگامیکه درمکه وجود مقدس وی‌که بنیانگذارنهضت جهانگیر اسلام بود درمعرض خطرقرارگرفت مخفیانه ازشهرخارج شدو بغارکوه (غارثَوْر) پناه برد ، وپس از سه‌روز بمدینه هجرت فرمود زیرا هیچ ضرورتی نداشت که درمکه بماندوزدوخوردوخونریزی‌واقع شود .

ودرجنگ اُحُد در آغازکار که قدرت و قشون داشت جبههٔ دفاعی خود را تشکیل داد و آمادهٔ جنگ شد ولی هنگامیکه ضربت خورد و یارانش متفرق شدند اسلوب دفاع راعوض‌کرد و در مخفیگاه کوه پنهان گشت وحتی وقتیکه ابوسفیان ازطرف نیروهای تجاوزکارمشرکان فریاد زد : محمد زنده است یانه ؟ باصحابش فرمود : جواب آنرا ندهید که ندانند من زنده هستم .

بدینگونه آنحضرت جان خود را حفظ کرد تا در آینده انقلاب ملکوتی وانسانی اسلام را بثمر برساند.

چنانکه سابقاً اشاره شد پس‌ازتأمل‌کامل در مدارك‌تاریخی معلوم میشودکه حسین‌بن‌علی (ع) درطول‌پنج‌ماه ودوازده‌روز دوران قیام یعنی از هنگامیکه از مدینه خارج‌گشت تا وقتیکه شهید شد جنبش تاریخی

خود را در چهار مرحلهٔ مختلف انجام داده [1] ، و درهرمرحله‌ای تصمیم جدیدی گرفته ودرمبارزه ، اسلوب تازه‌ای انتخاب فرموده است.

مرحلهٔ اول :

مرحلهٔ اول قیام ، چهـارماه‌وده‌روز (از۲۸ رجب تا ۸ذی‌الحجة) طول‌کشیده زیرا امام حسین (ع) بنقل مشهوردوروز بآخرماه‌رجب‌مانده سال ۶۰ هجری ازمدینه خارج‌گشته‌وپس‌ازپنج‌روز راه‌پیمائی وارد مکه شدوروز ۸ذی‌الحجه ازمکه بسوی کوفه حرکت فرموده است .

امام حسین (ع) در مدت چهارماه‌وپنج‌روز از مرحلهٔ اول که در مکه توقف داشت حالت دفاعی بخود گرفته وطبعاً مراقب بودکه از طرف دستگاه حکومت مورد تهاجم واقع نشود . ومنظور آنحضرت این‌بودکه خلافت تحمیلی یزید را نپذیرد و علت نپذیرفتن خلافت یزید را برای مردم بیان فرماید و ضمناً اوضاع سیاسی عراق وقدرت‌نظامی خویش را ارزیابی کند تادرصورتیکه شرائط مساعد باشد خلافت‌اسلامی را بمرکز اصلی‌خودبرگرداند و ازاین راه، اسلام ومسلمانان را ازچنگال‌حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه نجات بدهد .

بدیهی است از هنگامیکه امام‌حسین (ع) ازمدینه بمکه هجرت فرمود طبعاً ازطرف سازمان‌حکومت ، همهٔ‌کارهای آنحضرت را زیرنظر گرفتند و اوضاع واحوال وی را به‌یزید گزارش میدادند، واین وضع تا

۱ــ این چهارمرحله دراوائل بخش دوم توضیح داده شده است.

چهارماه وده روزادامه داشت.

حادثهٔ روز:

حرکت ناگهانی امام ازمدینه وپناهنده شدن آنحضرت بحرم خدا افکارعمومی را برانگیخت ومتوجه این مطلب کردکه حکومت جدیداز حسین بن‌علی(ع) سلب مصونیت کرده و اوناچارشده است ازوطن خود با خانواده‌اش خارج گردد و بمکه پناهنده شود. و بعلت شخصیت اجتماعی عظیمی که امام در بین مردم‌داشت درمیان ملت مسلمان خصوصاً شیعیان علی(ع) هیجان شدیدی بوجود آمد و مردمی‌که از اطراف کشور وسیع اسلامی بمکه میآمدند با عشق وعلاقهٔ فراوانی بخانهٔ فرزند پیغمبر(ص) میرفتند، وهردسته‌ای از مردم دربارهٔ مسائل مورد علاقهٔ خود سئوالاتی میکردند وجواب میشنیدند.

این اجتماعات مرتب درمکه درحضورامام تشکیل میشد وهرچه برمدت توقف آنحضرت افزوده میشد توجه مردم باین مسئلهٔ جدیدیعنی امتناع امام ازبیعت یزید بیشترمیگشت. وهمه میدانستند که تجاوز از طرف‌حکومت‌جدیدشروع‌شده‌وحسین بن‌علی(ع) نسبت بدستگاه‌حکومت درحال قطع رابطه ودفاع وامتناع بسرمیبرد.

خبراین جریانات توسط کاروانهائی که بمکه میآمدند بسایر شهرستانها منتقل میشد و هر روزی بیش از روز پیش منتشر میگشت، و بعنوان خبرروزدهن بدهن‌میگشت وبیش ازهرحادثهٔ دیگری جلب‌توجه محافل سیاسی راکرده بود.

آرزوی مردم:

خبرمرگ معاویه تازه منتشرشده بود و بتدریج بنقاط دور دست میرسید. بیست سال بودکه سلطنت تحمیلی واستبدادی معاویه روی‌سینهٔ ملت مسلمان سنگینی میکرد، اکنون‌که خبرمرگ این زمامدار جبار و خونخواررامیشنوند شادی‌وخوشحالی‌مخصوصی درخود احساس‌میکنند.

بعضی ازطبقات‌رنجدیدهٔ مردم،مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) امیدوار بودندکه‌با مرگ معاویه تحولی دراوضاع سیاسی پدیدآیدومردم بتوانند نفس راحتی بکشند.

مردمی‌که‌بگوش‌خود می‌شنیدند وبچشم‌خودمیدیدندکه‌گویندگان جیره‌خوار معاویه، علی‌بن ابیطالب(ع) را برفراز منبرها لعن میکنند و برمعاویه‌درود میفرستند، این مردم خبرمرگ معاویه رابفال نیك‌گرفتند وآرزو داشتند این حکومت خفقان واختناق که با احساسات دینی‌مردم بازی میکند وبی‌اندازه براعصاب ملت فشار میآورد سرنگون گرددو حکومتی که نسخهٔ دوم حکومت‌عادلانهٔ علی(ع)باشد روی‌کاربیاید.

درمیان این‌طبقه ازمردم‌خبر خودداری امام‌حسین(ع)ازبیعت‌یزید ازمهیج‌ترین وارزنده‌ترین‌اخبار بشمار میرفت وامیدداشتندکه‌این جنبش فرزند پیغمبر(ص) منشأ تحولات ثمربخشی‌گرددوحکومت اسلامی‌ازاین شکل مبتذل ورسوا بیرون‌آید و بصورت حکومت عدالت‌گستر وآزادی بخش اصلی‌بازگردد، این بود آرزوی‌مردم .

جنبش‌کوفه :

این طبقه ازمردم‌که خواهان‌تغییر حکومت بودند درسراسرکشور

پهناور اسلامی وجود داشتند ولی درعراق وخصوصاً درکوفه بیشتر بودند زیرا مردم عراق عموماً دوستان امیرالمؤمنین(ع) بودندوکوفه درحدود چهارسال مرکز حکومت آنحضرت بود وبعلت مرکزیتی‌که داشت جمعی ازاصحاب رسول خدا (ص)وشخصیت‌های برجستهٔ سیاسی‌ومغزهای‌متفکر وصاحب‌نظردرآن سکونت داشتند .

این‌رجال متفکر بیش ازدیگران از حکومت استبدادی بنی‌امیه ناراحت بودند وبیش ازباقی طبقات ازطرف عمال حکومت معاویه رنج دیده وعذاب‌کشیده‌ومتحمل‌خسارات مادی ومعنوی شده بودند، وبیش‌از سایرمردم ازاینکه نام علی‌بن‌ابیطالب(ع) راروی منبرها بزشتی‌میبردند غضبناك بودند. فشارها وکشتارها وقانون شکنیها وحق‌کشیهای حکومت سیاه معاویه درروح این شخصیتهای برجسته غدهٔ دردناکی بوجودآورده بودکه‌آمادهٔ انفجارگشته بود. وچیزی‌که این غصه را شدیدتر واین غده را دردناك‌تر میکرد این بودکه این رجال صاحب‌نظر میترسیدند پس‌از معاویه‌پسر هرزه‌ونالایق اوزمام حکومت رابدست بگیردو باملت‌رنجدیدهٔ مسلمان مثل پدر دیکتاتور وخونخوارش یا بدتر ازاو رفتار کند.

این‌رجال متفکر اکنون‌که خبر مرگ معاویه را میشنوند دربارهٔ آیندهٔ حکومت اسلامی بیشتر فکر میکنند و بگفتگو می‌پردازندکه :

آیا پس ازمعاویه بازهم باید سلطنت‌ضداسلام‌بنی‌امیه ادامه‌داشته باشد ؟

آیا باید پسر معاویه باآن همه سوابق ننگین قدرت حکومت را بدست بگیرد وباسلب آزادی وسلب امنیت قضائی وسلب حقوق‌اجتماعی مردم‌برمسند سلطنت استبدادی تکیه بزند؟

آیا بازهم باید گویندگان مزدور برفراز منبرها، امیرالمؤمنین(ع) را درحضور شیعیان آنحضرت لعن کنند وکسی نتواند نفس بکشد ؟

آیا بازهم بودجهٔ عمومی مملکت که ازجیب این مردم پرداخت میشود باید در انحصار عُمّال حکومت یزید که ازفئودالهای خون آشام هستند باشد وآنرا درراه اشباع شهوات خود مصرف کنند وطبقات محروم ملت بافقرومرگ تدریجی دست بگریبان باشند؟!

اینگونه افکار وگفتگوها مردم روشن بین کوفه را سخت بهیجان آورده وجنبش فکری کم نظیری درآنان ایجادکرده بود.

یك نامهٔ سیاسی :

بااینکه تشکیل جلسات سیاسی برضد حکومت وقت خطرناك بود وممکن بود تشنجی بوجود آورد وزحمتی فراهم کند بااینوصف درکوفه درمنزل سلیمان بن صُرَد خُزاعی که ازصحابهٔ رسول خدا (ص) واز رجال باشخصیت کوفه بود جمعی ازپیرمردان دلسوز ورجال صاحب نظر تشکیل جلسه دادند ودراطراف مهم ترین مسئلهٔ روز یعنی سلب مصونیت ازامام حسین(ع) وپناهنده شدن آنحضرت بخانهٔ خداووظیفه‌ای که آنان دراین موقع حساس بعهده دارند سخنانی گفتند.

نتیجهٔ مذاکرات سیاسی آنان که منشأ تحولات آیندهٔ کوفه شد این بودکه نامه‌ای بامضای جمعی ازبزرگان کوفه برای امام حسین(ع) بنویسند ودراین موقع که کشور عظیم اسلامی سردوراهی قرار گرفته است فرزند پیغمبر(ص) را دعوت کنندکه بمرکز عراق بیاید ومثل پدرش امیرالمؤمنین (ع) درکوفه زمامداری ورهبری مردم را بعهده بگیرد .

بنظر رجال صاحب نظر کوفه حالاکه حسین بن علی(ع) امنیت مسکن ندارد و بدین جهت درحرم خدا متحصن شده وظیفهٔ حتمی آنان است که بیاری وی بشتابند وتحت رهبری امام حکومت مستقلی تشکیل بدهند تا هم فرزند پیغمبر(ص) را ازخطرهای احتمالی حفظ کنندوهم خود آنان که ازحکومت بنی امیه رنج میبرند زیر سایهٔ امام حسین(ع) ازتجاوزات دستگاه حکومت خلاص شوند واز مزایای حکومت عدالت گستر حسینی بهرهمندگردند. وبهترین راه پشتیبانـی از سبط پیغمبر (ص) اینست که آنحضرت رادرمرکز عراق مستقر سازندونیروئی متشکل ازرجال آزادیخواه ومردمی که تشنهٔ عدالت اسلامی هستند بوجودآورند تا امام حسین (ع) باتکای آن حکومت نیرومندی تشکیل بدهد ودرمقابل حکومت منفور و لرزان یزید بایستد ودرآیندهٔ نزدیکی ریشهٔ حکومت ظالمانهٔ بنی‌امیه را بخشکاند ومردم مسلمان زیر پرچم حکومت حسینی ازمزایای عدالت اسلامی برخوردارشوند.

این رجال باشخصیت وعدالتخواه ضمن نامه‌ای کـه برای امـام حسین(ع) فرستادند وبامضای سلیمان بن صُرَد وحبیب بن مظاهر و جمعی دیگر ازرجال بزرگ کوفه بودعلل ناخشنودی وتنفر خود را ازحکومت بنی‌امیه بدینگونه شرح میدهند:

« اَمّا بَعْدُ فَالْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبّارَ الْعَنیدَ الَّذی انْتَزی عَلیٰ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَابْتَزَّها اَمْرَها وَغَصَبَها فَیْئَها وَ تَأَمَّرَ عَلَیْها بِغَیْرِ رِضیً مِنْها ثُمَّ قَتَلَ خِیارَها وَاسْتَبْقیٰ شِرارَها وَجَعَلَ مالَ اللّٰهِ دُوْلَةً بَیْنَ جَبابِرَتِها وَاَغْنِیائِها فَبُعْداً لَهُ کَما بَعِدَتْ ثَمُوْدُ. اِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا

إمامٌ فَاقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ يَجْمَعُنا بِكَ عَلَى الْحَقِّ[1] .

شکر خدا راکه دشمن جبّاروسرسخت شما (معاویه) راهلاك کرد، او باقهر وغلبه براین مردم مسلمان مسلط شد وقدرت حکومت را بدست گرفت وبودجهٔ عمومی کشور راغصب کرد وبرخلاف افکار عمومی ظالمانه برمردم سلطنت نمود. آنگاه نیکان‌راکشت وبدان را باقی گذاشت وخزانهٔ مملکت را درانحصارفئودالهاوجباران درآورد، هلاك باد معاویه‌چنانکه قوم ثمودهلاك شدند. مازمامدار ورهبر نداریم پس شما بشهر ما بیائید امید است‌خداوند ما را تحت رهبری آنحضرت برحق مجتمع سازد».

علل‌ناخشنودی وتنفر رؤسای کوفه ازحکومت پسر معاویه‌که در این نامه‌ذکر شده درچند جمله خلاصه میشود :

۱ـ معاویه با قهر و غلبه برخلاف میل مردم قـدرت حکومت را قبضه‌کرد .

۲ـ بودجهٔ عمومی را در انحصـار طرفـداران جبار وفئودال خود درآورد .

۳ـ نیکان وپاکان‌را که مخالف حکومت‌ظالمانهٔ وی بودندکشت.

۴ـ عناصر فساد را که پشتیبان حکومت وی بودند باقی‌گذاشت.

این بود مضمون نامه‌ای‌که‌پیشقدمان جنبش‌کوفه از روی اخلاص برای امام حسین (ع) فرستادند. مطالبی که این مردان آزموده درنامهٔ خود برای امام نوشتند اگرچه ازحلقوم رؤسای‌کوفه بیرون‌آمده واز قلم آنان صادر شده‌ولی این زبانحال اکثریت قریب‌باتفاق مردم‌عراق‌وحجاز

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۱، الامامة والسیاسة ج۲ ص۴، ارشاد مفید ص۱۸۲ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۱۹۴

ویمن ومصر وسایر استانهای کشور پهناور اسلامی بود، زیرا ریشه‌های اصلی فسادها و بلاهائی‌که از طرف حکومتهای فاسد بجان مردم میریزد همین چهارچیز است :

۱ـ زمامداری وحکومت برخلاف افکار عمومی.

۲ـ مصرف‌کردن بودجهٔ مملکت در راه شهوات عُمّال حکومت .

۳ـ کشتن عدالتخواهان دلسوزکه خواسته‌های مـردم را منعکس میکنند .

۴ـ تقویت عناصر فسادی‌که پشتیبان حکومتند.

حبیب‌بن‌مظاهر وسلیمان بن‌صُرَدوهمفکران آنان‌که‌پس ازمشورت کامل این نامهٔ سیاسی رابرای امام حسین(ع) فرستادند میگویند: باین چهارعلتی‌که ذکر شد ملت مسلمان دیگر نمیخواهد ونمیتواند حکومت استبدادی وستمگستر بنی‌امیه را تحمل کند ومیل دارد اکنون کـه امام حسین(ع) براثر تجاوز دستگاه حکومت درحرم خدا متحصن‌گشته است بیاری آنحضرت بشتابد و نیروهای ملی را بکمك وی بخوانـد تا فرزند پیغمبر (ص) بـا پشتیبانی مردم در مرکز عـراق که مرکز ثقل شیعیان امیرالمؤمنین(ع) است مستقر شود ومردم‌بتوانند زیر سایهٔ او از اسارت حکومت سرنیزه خلاص شوند و از آزادی وعـدالت حکومت حسینی برخوردار گردند. این‌بود طرزتفکر بزرگان‌کوفه‌دربارهٔ‌این‌مسئلهٔ‌جدید.

عکس‌العمل امام :

ده روز از ماه رمضان[1] ویك ماه‌وهفت روز از توقف امام‌حسین(ع)

۱ــ ارشاد مفید ص ۱۸۲ والاخبارالطوال ص ۲۱۰

در ...گذشته بودکه اولین نامهٔ دعوت شیعیان‌وی ازکوفه رسید وپس‌از آن، نامه‌های پی‌درپی بمکه آمد تا اینکه بفاصلهٔ چند روزی نامه‌های فراوانی ازمردم کوفه بدست آنحضرت رسید.

البته این انتظارمیرفت‌که مردم عراق‌آنحضرت را دعوت‌کنندزیرا بعدازوفات حضرت مجتبی (ع) وی را دعوت‌کردند تا برضد معاویه‌قیام فرماید ولی نپذیرفت. ازاینروانتظار بودکه پس‌ازمرگ‌معاویه‌دوباره اورا دعوت بقیام کنند، چنانکه کردند.

امام پیش از دریافت نامه‌های دعوت دربارهٔمسافرت‌کوفه‌تصمیمی نگرفته بود، ولی اکنون‌که درخواستهای مؤکد ومکرر از مردم عراق‌در مورد تشکیل حکومت‌رسیده لازم است اوضاع سیاسی‌ونیروهای‌ملی‌کوفه را بطور دقیق ارزیابی نماید تا درصورت مساعد بودن شرائط، اقدام به تشکیل حکومت فرماید . از اینرو بطور محرمانه نماینده میفرستد تا اوضاع کوفه را بررسی‌کند وبه‌نمایندهٔ خود دستور میدهد که اگراوضاع کوفه مساعد است بمن‌گزارش بده واگر مساعدنیست فوراًمراجعت‌کن[1] .

مأموریت مسلم‌بن عقیل :

امام‌حسین(ع) پسرعم وشوهر خواهر خودمسلم‌بن عقیل را بعنوان نمایندهٔ مخفی‌وسری بکوفه‌میفرستد تا اوضاع‌آن شهررا ازنزدیك‌مطالعه کند وگزارش دهد.

مسلم در۱۵ ماه رمضان ازمکه خارج شده ودر۵ شوال واردکوفه میگردد[2] .

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۱۰ ۲- مروج‌الذهب ج۲ ص۸۶

امام حسین(ع) جواب نامه‌های اشخاص را یك‌یك ننوشت بلکه یك نامهٔ عمومی برای همهٔ شیعیان خود نوشت تاهم این یك‌نامه جواب برای همه باشد وهم اسم شخص‌معینی برده نشودکه‌مبادا نامه بدست‌عمال حکومت بیفتد وباعث زحمت آن شخص شود ویاآن کسی که نامه باسم اواست بردیگران افتخارکند و فزونی جوید. امام دراین نامه بمردمی که آنحضرت را دعوت‌کرده بودند نوشت :

« مسلم‌بن‌عقیل پسرعم ومورد اطمینان من است، اورا بنمایندگی خود بکوفه فرستادم، اگر مسلم بمن‌بنویسدکه خردمندان شما همه‌براین عقیده هستندکه من‌برای زعامت شما بکوفه بیایم آنگاه بزودی بکوفه خواهم‌آمد[۱] » .

حسین‌بن‌علی(ع) این عمل‌خردمندانه را میکندکه مبادانامه‌هائی که مردم‌کوفه نوشته‌اند ازروی طغیان احساسات‌وغلبهٔ افکار افراطی‌باشد، ومبادا یك عده از افراد تندرو بدون فکرعاقبت‌کار، اقدام بچنین‌دعوتی کرده وموافقت دیگران راهم بافشار واصرار جلب نموده باشندکه اگر چنین باشد پذیرفتن دعوت‌آنان‌کاری عاقلانه‌نخواهد بود، ولی اگرعموم خردمندان واکثریت عظیم مردم خواهان زعامت امام باشند دراینصورت چون قدرت جدیدی برای تشکیل حکومت‌بوجودآمده تکلیف‌جدیدی برای‌آنحضرت بوجود خواهد آمد ، زیرا همانطور که اگر قدرت نباشد تکلیف نیست اگر قدرت باشد تکلیف هست.

امام حسین (ع) بر نامهٔ مسلم‌بن عقیل را براساس‌سه مطلب تنظیم میکند:

۱ــ ارشاد مفید ص۱۸۳

۱ـ تقوی. نمایندهٔ امام نباید در این مأموریت یك قدم از مرز تقوی وفضیلت منحرف شود زیرا او نمایندهٔ شخصی است که خود مظهر تقوی‌وفضیلت است.

۲ـ کتمان برنامه. مسلم باید مأموریت خود را کاملا محرمانه انجام دهدکه مبادا بین‌اووقوای‌دولتی تصادم واقع شود ومانع‌انجام‌وظیفهٔ اوگردد.

۳ـ لطف وملایمت. نمایندهٔ امام باید با مردم بالطف و ملایمت رفتارکند ونگوید: من نمایندهٔ حسین بن علی (ع) هستم وباید برمردم ریاست‌کنم وجلال وجبروت خودرا برخ ملت‌بکشم.

بدینگونه‌می‌بینیم امام‌مأموریت مسلم را براساس‌سه مطلب‌انسانی وعقل پسندتنظیم فرموده‌است : «اَمَرَهُ بِالتَّقْوٰی وَ کِتْمانِ اَمْرِهِ وَاللُّطْفِ.[۱] مسلم را بتقوی وکتمان برنامه ولطف وملایمت، فرمان داده‌است».

بنابراین مأموریت مسلم‌بن عقیل یك مأموریت اکتشافی محرمانه برای ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی امام و درصورت امکان زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت است .

چگونه این مأموریت را انجام داد ؟

مسلم‌بن‌عقیل‌که مردی‌شجاع وباتقوی‌ومورد اعتماد امام بودباهمهٔ زحماتی‌که درراه ، برای وی پیش‌آمد درحدود دوهزار کیلومتر راه‌بین مکه وکوفه رابسوی شمال شرقی‌طی‌کرد وپس‌از بیست‌روز بطورمخفیانه واردکوفه شد.

۱ـ ارشاد مفید ص۱۸۳

نمایندهٔ امام مأموریت سنگینی داردزیرا باید این کارها را با تیزبینی ودقت کامل انجام دهد:

۱ـ یك خانه که مورد اطمینان باشدانتخاب کند ودرآن خانه انجام مأموریت خودرا بطور محرمانه شروع نماید.

۲ـ یك شبکهٔ ارتباط از افرادباایمان ومورد اعتماد خود بوجود آوردکه بوسیلهٔ این شبکه بامردم دیگر مربوط شود وبدینوسیله ازاوضاع داخلی کوفه اطلاع دقیق حاصل کند.

۳ـ باتیزهوشی مخصوصی مطالعهٔ خود را دراوضاع واحوال وافکار مردم شروع نماید.

۴ـ اسامی اشخاص را زود بخاطر بسپارد وافراد مختلف را زود بشناسدوبروحیات آنان پی ببرد.

۵ـ از میزان قدرت حاکم کوفه وشخصیت اجتماعی واسلوب کارو سختگیری یاملایمت او بطور دقیق مطلع گردد.

۶ـ بامشورت بزرگان کوفه مقداری بودجه و اسلحه وتجهیزات دیگر بطورآزاد وبا اختیار مردم بعنوان احتیاط وذخیره آماده کند.

بدیهی است از این پول، مسلم بن عقیل حتی یك دینار برای مخارج شخصی خودش اختصاص نمیدهد ونیزهزینهٔ زندگی خودرا برکسی تحمیل نمیکند، وحتی پولهائی راکه میخواهند بوی تقدیم کنند نمی پذیرد[1]. واز این جهت درمدت دوماه وسه روز توقف خود درکوفه هفتصد[2] یاهزار[3]

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۹۷

۲ـ ارشاد ص۱۹۶

۳ـ الاخبارالطوال ص۲۱۹

درهم قرض پیدامیکند .

مسلم بن عقیل باهمهٔ مشکلاتی که در کارش بود مأموریت سنگین خودرا با رعایت تقوی وملایمت بخوبی انجام داد وتا وقتیکه عُبَیْدُالله زیاد بکوفه نیامده بود با نیروهای دولتی برخورد نکرد.

اوپس ازآنکه درمدت قریب چهل روز اقامت خوددرکوفه اطمینان حاصل کرد که کوفه از هرجهت استعداد پذیرش امام حسین(ع) رادارد نتیجهٔ مطالعات خود را ضمن نامهٔ محرمانه‌ای بدینگونه بهامام گزارش داد:«نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت بحدکافی وجود دارد، وشهر کوفه از هرجهت آمادهٔ پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه‌شوید ودیگر درمکه توقف نفرمائید[1] ».

البته پیشرویهای مسلم بن عقیل تا وقتی بود که نعمان بن بشیر، حاکم کوفه بود، چون نعمان مردی ضعیف بود یا چنین مینمود و نمیتوانست یا نمیخواست دربارهٔ نمایندهٔ امام حسین(ع) زیادسختگیری کند. و بهمین جهت ازحکومت کوفه برکنار شد وعُبَیْدُالله زیاد۲۸ساله[2] یا۳۲ساله[3] بجای وی منصوب گشت.

بازهم توقف :

مسلم بن عقیل روز۱۵ ماه رمضان عازم کوفه شد وپنج روز ازمـاه

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۱۹

۲ـ ابوالشهداء ص۹۲

۳ـ تاریخ طبری جلد ۴ ص۲۲۰ مینویسد: عبیدالله زیاد درآخرسال ۵۳ هجری درسن ۲۵سالگی بهاستانداری خراسان منصوب شد، بنابراین درآخـر سال ۶۰هجری که بحکومت کوفه منصوب شد۳۲سال داشته است.

شوال گذشته واردکوفه گشت[1] و برای بررسی اوضاع کوفه یك ماه و هفت روزوقت مصرف کرد، و ۲۷ روز پیش ازشهادتش یعنی ۱۲ ماه ذی‌القعده نتیجهٔ مطالعات خود را برای امام نوشت[2].

شاید بتوان گفت: پیك‌های‌عادی معمولا مدت ۱۲روز راه بین‌مکه وکوفه‌را طی میکرده‌اند زیراآنگاه‌که مسلم‌بن‌عقیل ازمدینه بسوی‌کوفه رهسپارشد ودونفرراهنمای وی راه راگم‌کردند وازتشنگی مردندنامه‌ای باامام نوشت ومنتظرماند. دراینجا اوباید حداقل هشت روزتوقف‌کند تا نامه‌رسان وی بیش ازهشتاد فرسخ مسافت برود وبرگردد . با این‌وصف می‌بینیم‌وی پس‌از بیست روز واردکوفه شده است. بنابراین مسلم‌بن‌عقیل درحدود ۱۲ روز راه بین مکه وکوفه را طی‌کرده است. ازاینجا میتوان فهمید نامه‌ای‌که مسلم در۱۲ماه ذی‌القعده ازکوفه برای امام فرستاده در ۲۴ذی‌القعده بآنحضرت‌رسیده است. ولی بازهم می‌بینیم امام فوراً بکوفه حرکت نمیفرماید بلکه درحدود ۱۴روز دیگردر مکه میماند، چـون حرکت امام حسین(ع) ازمکه بکوفه در۸ذی‌الحجة بوده[3] یعنی ۱۴روز پس ازآنکه نامهٔ مسلم بوی رسیده است.

اگراین حساب درست باشدکه امام پس از رسیدن نامهٔ مسلم باز هم درحدود۱۴ روز در مکه توقف فرموده[4] طبعاً این سؤال پیش میآید که پس ازرسیدن‌گزارش اطمینان‌بخش مسلم با اینکه اوسفارش‌کرده‌بود امام زودترحرکت‌کند، چراآنحضرت فوراً حرکت نفرمود؟

۱- مروج‌الذهب ج۲ ص۸۶

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد مفید ص۱۹۸

۴- چون این‌حساب روی‌حدس‌وتخمین بودآنرا بصورت تردیدنوشتیم.

جواب:

دراینجا شاید بتوان‌گفت : به‌دوعلت پس ازرسیدن نامهٔ مسلم‌امام حسین(ع) فوراً بسوی‌کوفه حرکت نکرد:

۱ـ امام‌میتوانست‌درموسم حج با مردم مختلفی‌که ازاطراف‌کشور وسیع اسلامی برای انجام حج میآمدند تماسهائی حاصل‌کند ومذاکرات لازم راکه بهدف وی‌کمك میکرد باآنان بنماید ، و میتوانست در این تماسها مردم یمن وافریقا وآذربایجان وخراسان وسایر اقطاراسلامی‌را بطورکامل ازتصمیم خودآگاه سازد ودرتشکیــل حکومت از آنان‌کمك بخواهد. وبدون تردید باآن محبوبیت بی‌نظیری‌که فرزند پیغمبرداشت افکارمردم مختلف بیش ازپیش بوی متوجه میشد، ودعوتآنحضرت را با خرسندی می‌پذیرفتند،ودراین صورت امام حسین(ع) با وضعی‌مطمئن‌تر وموقعی محکم‌تر بسوی‌کوفه حرکت میفرمود .

۲ـشاید این نکته هم در نظرآنحضرت بوده‌که میخواسته است‌پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیلهٔ تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد ، و عمال حکومت نگویند: حسین‌بن علی(ع) برای طلب حکومت ازخانهٔ خدااعراض‌کرده‌واز انجام مراسم حج‌که از شعائر بزرگ‌اسلامی است سر باز زده است[1] .

ما میدانیم‌که‌امام حسین (ع) بیش از هــرکس یزید و چاکران جان‌نثار او را میشناخت و باکمال احتیاط مواظب بود مدرکی بدست جیره‌خواران حکومت‌ندهد ووسیلهٔ حملات تبلیغاتی رابرای‌آنان فراهم

۱ـ اگرچه امام بعلت بروزخطریا علت دیگری اعمال حج را انجام‌نداد بلکه یك عمره بجاآورد وبسوی‌کوفه حرکت فرمود.

نکند، وازاینروهرکاری میکرددلیلآنرا روشنمیساخت وحتی نامههای مردمکوفه را بعنوان مدرك مسافرت عراق همراه خودآورده بود[1].

ومیدانیمکه حکومت یزید در کمین بود از امام سوژهای بدست آورد و با وسائلیکه دردست داشت تبلیغات دامنه داری برضد حسین بن علی(ع) براه بیندازد و برایکوبیدن شخصیت فرزند پیغمبر(ص) علاوه برنیروی سرنیزه ازقدرت تبلیغات هم حداکثراستفادهرا بنماید.

حکومت یزید همین مراسلهٔ امام راکهآنحضرت جوابـی برای آنهمه نامهٔ مردم کوفه فرستاد یك مادهٔ تبلیغاتی مهمی قرارداد و صدای اعتراض خود را برضد امام بلندکرد.

نامهٔ تبلیغاتی خلیفه :

این عبارات ازمتن نامهٔ اعتراض آمیزی است که یزیدبن معاویه دربارهٔ مکاتبهٔ امام با مردمکوفه وروابط وی با آنان بهابن عباس نوشته است:

«وَاَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ اَحْبَبْتُ الْاِعْذارَ اِلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ مِنّا وَمِنْهُ وَ قَدْبَلَغَنى اَنَّ رِجالاً مِنْ شيعَتِهِ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ يُكاتِبُونَهُ وَيُكاتِبُهُمْ وَيُمَنُّونَهُ الْخِلافَةَ وَيُمَنّيهِمُ الْاِمْرَةَ وَقَدْتَعْلَمُونَ ما بَيْنى وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوُصْلَةِ وَعَظيمِ الْحُرْمَةِ وَنَتائِجِ الْاَرْحامِ وَقَدْقَطَعَ ذلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَتَّهُ وَاَنْتَ زَعيمُ اَهْلِ بَيْتِكَ وَسَيِّدُ اَهْلِ بِلادِكَ فَالْقَهُ فَارْدُدْهُ عَنِ السَّعْىِ فِى الْفُرْقَةِ وَرُدَّ هذِهِ الْاُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ[2].

(ای ابنعباس) من دوست داشتم دربارهٔ کارهائی که از حسین بن

۱- ارشاد مفید ص۲۰۶

۲- تهذیب تاریخ ابن عساکرج۴ ص۳۳۰ وتذکره سبط ص۲۳۸

علی سرزده است برشما اهل‌بیت پیغمبر (ص) اتمـام حجت کنم . بمن گزارش داده‌اندکه جمعی‌ازشیعیان حسین بن‌علی ازمردم عراق بااومکاتبه دارند وآنان بحسین نوید خلافت میدهند واوهم به‌آنان امید حکومت میدهد وشما میدانیدکه پیوند دوستی واحترام زیاد وخویشاوندی دربین ما وجود دارد واکنون حسین بن‌علی این پیوند را بریده است و تو (ای ابن‌عباس)که سرپرست اهل بیت وبزرگ مردم بـلاد خود هستی[1] لازم است حسین را ملاقات‌کنی واوراازایجاد اختلاف بازداری‌ونگذاری‌این امت درفتنه بیفتد.»

بدینگونه می‌بینیم‌حکومت سرنیزه واختناق که از فرزند رسول خدا (ص) دروطنش سلب مصونیت‌کرده وآنحضرت بحکم اضطراربحرم خدا پناهنده شده است ، اکنون‌که یك نامه درجواب آنهمه نامهٔ مردم کوفه فرستاده است اورا عامل فتنه واختلاف میخواند.

اگرامام حسین(ع) تسلیم بی‌قیدوشرط یزید شود ودرردیف‌جیره خواران مزدور درآیدکسی برضداوتبلیغاتی‌نمیکند ولی چون‌ازپذیرفتن خلافت غیرقانونی پسرمعاویه خودداری‌کرده ودر فکرنجات دادن اسلام ومسلمانان است‌آشوبگروفتنه‌انگیزشده است !!! پررویی وبی‌آبرویی‌تا این اندازه‌کسی ندیده است. اساساً شرم وحیا درقاموس زندگی‌بنی‌امیه مفهوم ومعنائی ندارد.

۱-گویا یزید دراین جمله نسبت به‌امام حسین علیه‌السلام تعرضی‌داردکه ابن‌عباس را سرپرست وبزرگ اهل‌بیت خوانده است.

مرحلهٔ دوم:

حرکت ناگهانی امام:

شهرکوفه درانتظارمقدم امام‌حسین(ع) بهیجان‌آمده وهرچه روز بیشترمیگذشت بی‌صبری مردم زیادترمیگشت وهرچه ازمسلم‌بن‌عقیل‌در این‌باره چیزی می‌پرسیدند طبعاً میگفت: نامه‌ای برای امام نوشته‌ام‌که هرچه زودتر بکوفه‌بیاید ومنتظرم‌یا خودآنحضرت بیاید یانامه‌اش برسد.

کوفه تقریباً در دوهزار کیلو متری شمال شرقی مکه قراردارد و بعلت دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع نه‌ممکن بود اخبار کوفه بسرعت بامام برسد ونه ممکن بود مسلم بزودی اخبار مکه را دریافت کند. اگر مرتب پیکی رفت‌وآمدمیکرد شاید پس‌از حدود دوازده روز اخبارکوفه بمکه وپس‌از دوازده روز دیگر اخبار مکه بکوفه میرسید بنابراین اگرمسلم نامه‌ای برای امام مینوشت‌پس‌از۲۴روزوشایدهم‌بیشتر جوابآنرا دریافت میکرد.وهمین‌دوری راه ونبودن‌وسائل ارتباط‌سریع، مشکلات زیادی درراه قیام امام حسین(ع) بوجودآورد. وبهمین علت، مکه خبرندارد[1] که پس ازانتصاب عُبَیدالله‌زیاد بحکومت‌کوفه‌چه تحولات جدیدی درآن‌شهر بوجودآمده‌و وظیفهٔ‌مسلم تاچه‌حد سنگین‌تر شده است.

وکوفه خبر ندارد که دولت یزید چه تصمیم جدیدی دربارهٔ امام گرفته واین تصمیم درحوادث‌آینده تاچه‌حدمؤثر خواهد بود.

مکه خبر ندارد که سخنرانی تهدیدآمیز عُبَیدالله‌زیاد در مسجد

جامع کوفه[1] وسختگیری بی‌اندازهٔ حاکم تازه نفس،کار را بر مسلم بن‌عقیل تاچه‌اندازه سخت ومردم راتاچه حد ناراحت کرده‌است.

وکوفه خبر ندارد که عمروبن سعید حاکم حجاز و امیر الحاج انتصابی‌ازطرف یزیدچه دستور ظالمانه و تکان دهنده‌ای دربارهٔ امام حسین (ع) دریافت کرده و مأمور شده است درایام حج آن دستور را اجراکند .

مکه خبرندارد که ابن‌زیاد بوسیلهٔ جاسوس مخصوص خود از مخفیگاه مسلم اطلاع پیداکرده[2] وبهمین زودی برای نمایندهٔحسین(ع) خطر جدیدی پیش میآید .

وکوفه خبر ندارد که فرمان تازه‌ای ازطرف‌پسر معاویه‌صادرشده است‌که‌کار امام رادرمکه‌یکسره کنند.

مکه خبرندارددرهمان زمانیکه حسین بن‌علی(ع) میخواهدبرای مسافرت‌کوفه تصمیم بگیرد میزبان مسلم‌بن‌عقیل ، هانی بن عُرْوَه‌بجرم پذیرائی ازمسلم ازحاکم‌خونخوارکوفه چوب میخورد وبا صورت‌مجروح وخون‌آلود زندانی میشود[3] ومسلم در برابراین تجاوز وظیفهٔ دیگری پیدا میکند.

وکوفه خبرندارد حسین‌بن‌علی(ع) اطلاع حاصل کرده است‌که جمعی ازتروریستهای مزدوروچاکران جان‌نثاریزید دستوردارند تحت رهبری حاکم حجاز درایام حج پسر پیغمبر (ص) را دستگیر یا ترور

۱-کامل‌ابن‌اثیرج۴ ص۲۴
۲-کامل ج۴ ص ۲۷
۳-کامل ج۴ ص۲۹

کنند[1]. واز این جهت امام ناچار شده است همان روزی‌که مردم شروع به‌اعمال‌حج میکنند بسرعت ازمکه خارج شود.

مکه خبر ندارد درهمان روزی‌که حسین بن علی(ع) بسوی‌کوفه حرکت میکند نمایندهٔ اومسلم‌بن‌عقیل برای حمایت از هانی‌بن عُرْوَه و پیشگیری ازغافلگیرشدن‌قصرابن‌زیاد را محاصره میکند وفردای‌آن‌روز مسلم وهانی هردواعدام میشوند[2].

وکوفه خبر ندارد همان روزکه مسلم‌بن‌عقیل قصرابن زیاد را محاصره میکند امام حسین(ع) ازمکه خارج شده ومورد تعقیب نظامیان مسلح حاکم حجازقرارمیگیرد[3].

خلاصه درچند روزاوائل ماه ذی‌الحجة که درکوفه حوادث‌حادی درجریان بود، نه مکه ازحوادث‌کوفه خبرداشت و نه‌کوفه از آنچه در مکه میگذشت‌آگاه بود.[4] و بدون تردید اگرمکه و کوفه از حوادث یکدیگرآگاه بودند سیرنهضت امام طوردیگری بود.

حادثهٔ تازه‌ای‌که درمکه رخ داد وافکارمردم را بخود جلب‌کرد حرکت ناگهانی فرزند پیغمبر(ص) ازمکهٔ معظمه بود[5].

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳۵

۲- کامل‌ابن‌اثیرج ۴ص۳۵

۳- الاخبارالطوال ص۲۲۱

۴- ارشاد مفید ص۱۰۹ ولهوف ص۵۲. بی‌خبری مکه از اخبارکوفه و کوفه ازاخبارمکه ازاین جملهٔ لهوف استفاده میشودکه میگوید: «**وَکانَ قَدْتَوَجَّهَ الْحُسَیْنُ (ع) مِنْ مَکَّةَ ... قَبْلَ اَنْ یَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ.** آنگاه‌که امام حسین (ع) از مکه حرکت‌کردازقتل مسلم‌آگاه نبود».

۵- ارشاد مفید ص۱۹۹

امام حسین(ع) همانطورکه درمدینه برادر خود محمدبن حَنَفیّه را مأمورکرده بود که جریانات سیاسی را بوی گزارش دهد[1] طبعاً در مکه هم بطورکامل مراقب اوضاع واحوال عُمّال حکومت بود وچندروز ازاول ماه ذی‌الحجة گذشته بودکه احساس‌کرد ممکن است خطرجدیدی ازطرف حکومت یزید متوجه وی‌گردد. واین خطرروز۸ذی‌الحجةخیلی جدی وشدید شد، زیرا حاکم حجاز (عمروبن سعید) همـان روز هشتم ذی‌الحجة با نیروهای مسلح‌خود وارد مکه شد[2] وبا این وضع خطرترور[3] یا دستگیرشدن[4] یا جنگ با نیروهای حاکم[5] برای امام یك خطرکاملا جدی ومحسوس بود.

حکومت‌خام وبی‌تدبیریزید دیگر نتوانست وجودحسین‌بن‌علی(ع) را درمکه تحمل‌کند وپس ازحدود چهارماه تصمیم‌گرفت‌کارآ نحضرت‌را درهمان مکه یکسره‌کند ، ازاینرولازم بود امام زودترمکـه را بسوی کوفه ترك نماید.

بسوی کوفه :

کاروان امام حسین(ع) اکنون پس ازچهارماه وپنج روز توقف‌در مکه ازآن شهرخارج شده وبطرف شمال شرق راه‌کوفه را درپیش‌گرفته است. وچون درایام توقف امـام درمکه جمعی ازمردم بصره وحجازبآن

۱- مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۸۸
۲- الامامة والسیاسة ج۲ ص۳
۳- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳۵
۴- ارشاد ص۱۹۹
۵- لهوف ص۵۵

حضرت ملحق شدند[1] اکنون کاروان سبط پیغمبر(ص) سنگین‌تر شده و بدستوروی بسرعت بسوی عراق میرود.

اکنون همهٔ فکر امام حسین (ع) اینست که هرچه زودتر بکوفه برسد، زیرا اگر درمکه میماند خطر قطعی بود پس باید از منطقهٔ خطر بسرعت دورشود وزودتر بکوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل، حکومت آزادیبخش اسلامی را تشکیل بدهد.

چرا کوفه را انتخاب کرد؟

این فکر بمغز هرمؤرخی میآیدکه چرا امام حسین(ع) کوفه را برای مرکز تشکیل حکومت وپایگاه مقاومت انتخاب کرد با اینکه افراد متفکری مثل ابن‌عباس عقیده داشتند برای منظوری‌که امام دارد یمن که درنواحی جنوبی مکه است مناسب‌ترمیباشد؟

ابن‌عباس وقتی‌که مطلع شد امام تصمیم دارد بکوفه برود بسوی گفت: بنظرمن یمن برای مرکزمبارزه وپیکارازکوفه بهتر است زیرا در یمن جمعی ازشیعیان پدرشما هستندکه ازشما حمایت میکنند، علاوه‌بر این دریمن قلعه‌ها وکوهستانها ودره‌هائی هست‌که بـرای سنگرگیری و مبارزه مناسب است[2].

دراینجا بایدگفت: کوفه بچند علت برای پایگاه مبارزه بهتر از یمن یا هرجای دیگری بود:

۱ـ کوفه ازحسین بن‌علی(ع) رسماً دعوت‌کرده وآمادگی خود را

۱- ارشاد ص۱۹۹

۲- الاخبارالطوال ص۲۲۱

پیائی حمایت از آنحضرت اعلام داشته است، و بدون تردید ، شهری که خود دردعوت پیشقدم شده برای مبارزه آماده تر است از شهری که امام بخواهد بطور ابتدائی بدانجا برود.

۲- ازکوفه گزارش صحیح ازمسلم بن عقیل رسیده واوضاع آنجا خیلی روشن است و برای مبارزه آمادگی کامل دارد، ولی از یمن هیچگونه اطلاع اطمینان بخشی دردست نیست وممکن است اگرامام بیمن برود فوراً ازطرف عمال حکومت دستگیر شود.

۳- تقاضاهای پی گیرمردم کوفه وظیفه‌ای بـرای امام حسین(ع) ایجادکرد وسبب شدکه آنحضرت تقاضای هیجده هزار وبنقل دیگری چهل هزار[1] ارادتمندرا بی‌جواب نگذارد واحساسات مردم را جریحه‌دار نکند، ودراین هنگام‌که دولت یزید ازامام سلب مصونیت کرده است هم ازعواطف دینی مردم برای هدف خود استفاده کند ، و هم وظیفه‌ای را که افکارعمومی ووجود نیروهای داوطلب از نظرحمایت اسلام برای وی ایجادکرده است انجام دهد. وهستهٔ مرکزی نیروهای امام درکوفه بود نه دریمن یا جای دیگر.

باین سه دلیلی‌که ذکرشدکوفه ازهرشهردیگری مناسب‌تر بودکه امام برای تعقیب هدف خود در آنجا مستقرشود و حکومتی را تشکیل بدهدکه بحمایت اسلام برخیزد.

یك خبر ناگوار:

کاروان امام حسین(ع) شتابان بسوی‌کوفه میرفت، وآن راههای

۱- مثیرالاحزان ص۱۱ وتاریخ ابن کثیرج۸ص۱۶۱

طولانی وبیابانی را با اینکه زن و فرزند همراه کاروان بود بسرعت طی میکرد. چیزیکه خیلی فکرامام را مشغول میکرد این بود که بتواند اطلاع صحیحی ازاوضاع کوفه حاصل کند. سابقاً اشاره شدکه آنحضرت ازبین راه نامه‌ای برای مردم‌کوفه توسط پیك مخصوصی فرستاد وآنانرا بجدیت وآمادگی بیشتری دعوت‌کرد[1].

پس‌ازفرستادن این پیك علاقهٔ امام باخبارکوفه بیشترشد زیراهم میخواست ازحال‌مسلم اطلاع جدیدی حاصل‌کند وهم ازوضع نامه‌رسان خودآگاه‌گردد وبدین علت میل داشت حتی ازرهگذرانی‌که از کوفه میآمدندکسب خبر کند.

امام حسین(ع) نزدیك منزل «زَرُوْد» مردی را دیدکه از طرف کوفه میآید ایستادکه اوضاع‌کوفه را ازوی بپرسد،آن مردکه دید امام با اوکاردارد راه خود راکج‌کرد وآنحضرت هم چون چنین دید ازوی‌صرف نظر نمود . دونفرازبنی‌اسدکه‌ازحج فارغ شده وهمراه کاروان امام‌بعراق میرفتندآن مرد را ملاقات‌کردند وازنسب وی سؤال نمودند معلوم شداو هم ازقبیلهٔ بنی اسد است. ازاوپرسیدند : ازکوفه چه خبرداری؟ گفت : من درکوفه دیدم‌که مسلم‌بن‌عقیل وهانی‌بن عُرْوَه راکشته بودندو بدنشان را دربازارروی‌زمین میکشیدند.

این دونفرمرداسدیّ میگویند : ما این خبررا ازآن مرددریافت کردیم وهمراه‌کاروان امام رفتیم‌تاآنکه شبانگاه درمنزل «ثَعْلَبِیّه» فرود آمد ، همانوقت نزدآنحضرت شتافتیم وسلام‌کردیم وگفتیم: ماخبرتازه‌ای داریم اگرمایل هستید آشکارا بگوئیم و اگرنه ، محرمانه . امام نگاهی

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۷ وارشاد مفید ص۲۰۱

بما وباصحابش کرد وفرمود: ما چیزی از یاران خود پوشیده نداریــم . گفتیم: آن مردی‌که شما دیروز بسوی وی رفتید تا ازاوچیزی بپرسید ما آنچه لازم بود ازاوپرسیدیم ، اوازقبیلهٔ ما و مردی راستگو و خردمند است، خبری‌که اوبما داد این بودکه میگفت : من ازکوفه بیرن نیامدم مگر بعدازآنکه دیدم مسلم‌بن‌عقیل وهانی‌بن عُرْوَه راکشته بودند و بدن آندورا دربازارروی زمین میکشیدند[1].

این خبر تلخ وتکان دهنده برادران‌مسلم وفرزندان‌اورا ناراحت و پریشان وامام حسین(ع) را ناراحت‌تر وپریشان‌ترکرد ، توگوئی آتشی دردل امام‌برافروخت وجانش را مشتعل ساخت ، اوبقدری از این خبر کوبنده وشکننده‌ناراحت شدکه چند دفعه جملهٔ: «اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» را تکرارفرمود.

آیا برادران وفرزندان مسلم وخانوادهٔ امام تا چه اندازه پریشان شدند واین غصهٔ‌کشنده را چگونه تحمل‌کردند و آنان بامام چه گفتند، ودرجواب ازآنحضرت چه شنیدند ؟ خدا میداند .آنچه مسلم است این خبرازکوبنده‌ترین‌وسوزنده‌ترین‌وناگوارترین‌اخباری‌است‌که‌درطول این مسافرت بامام حسین(ع) وخاندانش رسیده است . علاوه براین ، معلوم نیست حالاکه نمایندهٔ امام باین سرنوشت‌گرفتار شده است پیکی که آن حضرت ازبین راه بکوفه فرستاد تا مردم را از آمدن پسر پیغمبر (ص) آگاه‌کند بچه روزی‌افتاده است؟

۱- ارشاد مفید ص۲۰۲ و۲۰۳

شورای صحرا :

خبرشهادت مسلم وهانی انقلاب عجیبی در فکر امام و اصحابش بوجودآورد زیرا مسافرت برای کوفه باطمینان نامهٔ مسلم شروع شد، آیا اکنون که مسلم کشته شده بازهم میتوان بکوفه امیدوار بود ؟ آیا دراین حال اگرامام بکوفه برود مثل مسلم گرفتارمیشود یا اینکه شخصیت عظیم آنحضرت مردم را جذب میکند ونیروهای آماده نیز بکمك امام میشتابند واورا ازخطر تجاوز عُمّال حکومت مصون میدارند؟ آیا اوضاع کوفه بطور کامل منقلب شده وعُبَیْداللّٰه زیاد حاکم تازه نفس کوفه برنیروهای ملـی مسلط گشته است؟ درصورتی که با این وضع رفتن بکوفه صلاح نباشد آیا برگشتن بمدینه یا مکه میسراست؟ آیا اگرامام حسین(ع) بمکه برگردد حـاکم دیکتاتور حجاز دوباره نظامیان مسلّح خود را بـرای تعقیب آنحضرت نخواهد فرستاد؟

آیا اگرکاروان امام بمدینه برگردد ازتجاوز دستگـاه حکومت محفوظ خواهد بود؟

حکومت یزید درمدینه ومکه ازفرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت کرد وازاین جهت اوناچارشدازمدینه شبانه ومخفیانه باناراحتی ونگرانی خارج شود، ودرمکه هم برای رهائی ازخطرزودتر حرکت نمود، و باز هم دربیرون مکه مورد تعقیب نیروهای حاکم قرارگرفت.

وضع عجیبی است! مسئلهٔ بغرنجی است! معمای پیچیده‌ای است! چه بایدکرد!! راه‌حل مشکل چیست؟!

امام حسین(ع) بحکم ضرورت دربارهٔ رفتن بکوفه یـا برگشتن

بمدینه یامکه مطلب را بمشورت گذاشت[1]. درآن بیابان حیرت‌زا، شورائی ازامام وهمراهانش تشکیل شد، این شورای صحرا درحال پریشانی‌فکر وتهاجم غم واندوه ودرحالیکه غصه‌های متراکم گلوی اصحاب شوری را میفشارد باید دربارهٔ مسئلهٔ جدید نظر بدهد، و دربارهٔ مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسئلهٔ سیاسی و نظامی رأی قاطع صادرکند.

کاروان امام برسردوراهی است برود یا برگردد؟

برادران مسلم‌که پنج نفر بودند و نظرآنان در تصمیم شوری خیلی مؤثر بود بامام‌گفتند:

«قَدْجٰائَكَ مِنَ الْكُتُبِ مٰاتَثِقُ بِهِ[2] یعنی نیروهای‌ملی‌کوفه بطورداوطلبانه نامه‌های فراوانی دربارهٔ زعامت و تشکیل حکومت بشما نوشتند، و مـا به‌پشتیبانی این جمعیت انبوه ومشتاق اطمینان داریم».

برادران مسلم بدین علت که نیروهای فشردهٔ امام در کوفه گوش بفرمان وآمادهٔ پشتیبانی وی بودند عقیده داشتندکه باید بکوفه بروند. آنان میگفتند: اگرما بکوفه برویم ازدوحال خارج نیست، یا چنانکه دلخواه ماست پیروزمیشویم‌که دراینصورت هم بمقصود خود میرسیم و هم انتقام خون مسلم را میگیریم، و یا آینکه مـا هم مثل مسلم بشهادت میرسیم.

شاید برادران مسلم فکرمیکردندکه اگر بمدینه یا مکه برگردند خطروگرفتاری حتمی است ولی اگربکوفه بروند بازهم امید موفقیت و پیروزی هست ودراینصورت بدون‌شك‌کارعاقلانه اینست‌که بکوفه‌بروند.

۱ـ ارشاد مفید ص۲۰۳، مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۹

۲ـ الامامةوالسیاسة ج۲ ص۶

یك عده از یاران امام بآنحضرت گفتند : شما مثل مسلم نیستید و شخصیت اجتماعی شماآنقدربزرگ استکه اگر بکوفه وارد شوید نیروی عظیمی از مردم بهپشتیبانی شما خواهد برخاست وباکمك این نیروهای ملی میتوانید بمقاومت بپردازید.[1]

آنچه یك عده ازاصحاب امامگفتند مطلبی صحیح وقابل قبولبود زیرا نیروهای داوطلب امامکه پس ازقتل مسلم بلاتکلیف و بیسرپرست مانده بود اگرامام حسین(ع)آزادانه واردکوفه میشد تحت رهبـری آن حضرت متشکل میشد بلکه جمعیتدیگری همبعلت محبوبیت عمیقامام بوی ملحق میشدند ، ونیروهای بصره همکه امام حسین(ع) قبلا از آنان دعوتکرده وآماده بودند[2] بهنیروهایکوفه میپیوستند ، در این صورت امید پیروزیکاملا بموقع بود، زیرا باکشته شدن یك نفرفرمانده یعنی مسلمبنعقیل شکست نیروهای امام قطعی نبود ، چون فرمانـده حقیقی همهٔ نیروهای ملی عراق، خود حسینبن علی(ع) بود و با وارد شدن آن حضرت بکوفه امید این بودکه ارتش امامنیرومندترازسابقگردد یالااقل با همان وضع سابق هستهٔ مرکزی نیروهای حسینی را تشکیل دهـد و آمادهٔ اقدامگردد، دراینصورت،عُبَیْدالله زیادکه مورد تنفرشدید مردمبود نمیتوانست ارتش حسینبنعلی(ع) را درهم بشکند.

نظریکه برادران مسلم ویك عده ازیاران امام دادند مورد قبول آنحضرت واقع شد ودرآن شرائط ، بهترین نظرهمین بود زیرا باتوجه باینکه درمدینه ومکه ازفرزند پیغمبر (ص) سلب مصونیت کرده بودند

۱ـ ارشاد مفید ص ۲۰۳ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۹

۲ـ لهوف ص۳۲ تا۳۷

ودرحجازحتی امنیت‌مسکن نداشت برگشتن بمدینه‌یا مکه‌آیندهٔتاریکی داشت ولی دررفتن کوفه این امید وجود داشت کـه بتواند با پشتیبانی نیروهای داوطلب بمقاومت بپردازد .

بنابراین صحیح‌ترین نظرهمان بودکه برادران مسلم ویك عده‌از یاران امام اظهارکردند وازاینرو مورد تصویب آنحضـرت واقع شد . و بدینگونه شورای صحرا رأی قطعی خود را صادر کردکه بایـد بکوفـه بروند وکاروان امام تصمیم‌گ. فت راه خود را بسوی‌کوفه ادامه دهد.

یك نکته :

شاید بعضی افراد پیش خود فکرکنند چگونه ممکن است پس‌از شهادت مسلم بازهم امکان پیروزی برای امام باشد؟ .

ولی بایددانست‌افرادی‌که‌درآن‌زمان‌بوده‌اند بهترازماهیتوانسته‌اند اوضاع واحوال آن‌زمان وامکان یا عدم امکان پیروزی را درك‌کنند.

برادران مسلم‌که درآن زمـان ودرمتن جریانـات سیـاسی وارد بوده‌اند بطورصریح میگویند : برای‌ما دواحتمال وجود دارد : یامرگ ویا غلبهٔ بردشمن (ارشاد ص۲۰۳) دراینصورت افرادی‌که در این زمان زندگی میکنند نمیتوانند بگویند : پس از شهادت مسلم امکان پیروزی برای امام نبوده و نمیتوانند بگویند : ما اوضاع و احوال آن زمان را بهتراز برادران مسلم درك میکنیم.

ونیزاصحاب امام به‌آنحضرت‌گفتند : شخصیت شما از مسلم خیلی بزرگتراست واگر به‌کوفه بروید مردم بیش ازآنچه به‌مسلم توجه‌کردند بیاری شما خواهند شتافت.

اگردرآن محیط امیدی به‌پیروزی امام نبود چگونه اصحاب‌آن حضرت‌که درعمق جریانات سیاسی‌وارد بودند چنین سخنی را میگفتند؟

پس همین سخن اصحاب امام که از خردمندترین افراد بوده‌اند دلیل اینست‌که پس‌ازشهادت مسلم‌هنوزامید به‌پیروزی فرزند پیغمبر(ص) بوده است.

یك‌نامه و یك خبر :

کاروان امام حسین (ع) طبق تصمیم شُوریٰ ، اول صبح از ثعلبیّه بسوی‌کوفه رهسپار شد. قیافه‌ها گرفته و افراد کاروان نگران و دربارهٔ آیندهٔ خود بفکر فرو رفته و باپریشانی خیال براه خود ادامه میدهند . بین بیم وامید راه بین ثعلبیّه تازُبالەراطی کردند، آنگاه‌که بمنزل«زُبالە» رسیدند پیکی‌ازکوفه رسیدکه نامه‌ای برای امام‌آورده بود. این‌پیك را محمدبن اشعث وعمربن سعد بدرخواست مسلم‌بن عقیل فرستاده بودند؛ چون‌مسلم‌آنگاه که دردست عُمّال‌حکومت‌گرفتارشد ازمحمدبن اشعث که مأمور دستگیری او بود درخواست‌کرد که جریان گرفتاری وسرانجام کار اورا باطلاع امام برساند. وهمین درخواست‌را درمجلس عُبَیدُاللّٰهزیاد ازعمربن سعدکرد[1]. طبق تقاضای مسلم‌این‌پیك بانامه‌ای‌بحضورامام‌اعزام شدکه درآن نامه جریان گرفتاری مسلم وقتل وی‌را نوشته‌بودند .

امام نامه را دریافت کـرد . مضمون نامه همـان خبری بود که آنحضرت درمنزل ثعلبیّه ازآن دونفر مرد اسدی شنیده بود یعنی کشته شدن مسلم. ضمناً خود آن نامه‌رسان بامام‌گفت: پیك شما«قیس‌بن‌مُسْهِر

۱- ارشاد مفید ص۱۹۶ والاخبارالطوال ص ۲۲۳

صیداوی» را عمال حکومت دستگیر واعدام‌کردند. بارسیدن این نامه، شهادت مسلم‌که‌آن دومرد اسدی در منزل «ثعلبیّه» خبرآنرا داده بودند بیش‌از پیش‌قطعی شد[1].

دراینجا امام‌حسین (ع)آنگاه‌که نامه‌را خواند وتوسط نامه‌رسان ازقتل پیك خود آگاه شد مکتوبی نوشت ودستور داد برای مردمی که همراه آنحضرت بودند بخوانند ومضمون آن مکتوب چنین بود: «خبر ناراحت کننده‌ای بمارسیده است :

مسلم‌بن‌عقیل وهانی‌بن‌عُروَه وپیك مخصوص من‌کشته‌شده‌اند،اینك هرکس میل دارد میتواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد[2]». امام این‌کار را بدانجهت کرد که میدانست جمعی از اعراب بیابان گرد که در راه بآنحضرت ملحق شده بودند در فکر پول وپلو بودند و خیال میکردند امام‌بشهری میرودکه مردم‌آن ازهرجهت‌آمادهٔ پذیرفتن فرمان‌وی‌هستند، برای اینکه این اعراب درکار خود بصیرت داشته باشند وضع کوفه را روشن‌کرد تا هرکس‌آمادهٔ فداکاری نیست برگردد .

پس‌ازآنکه مکتوب سبط پیغمبر(ص) خوانده شد آن افرادی که بامید سیرکردن‌شکم خود در راه بکاروان امام‌ملحق شده‌بودند ازهمانجا برگشتند[3].

یك برخورد دردناك :

کاروان غمگین وناراحت امام حسین (ع) که برای بار دوم خبر

۱- الاخبارالطوال ص۲۲۳

۲- ارشاد ص۲۰۳ وتاریخ طبری ج۴ص ۳۰۰

۳- الاخبارالطوال ص۲۲۳ وارشاد مفید ص۲۰۳

کشته شدن مسلم‌بن‌عقیل را شنید پس‌ازدریافت‌خبر ناگوار دیگر یعنی کشته شدن پیك‌امام ، با نگرانی بیشتری بسوی‌کوفه‌حرکت‌کرد. کاروانی که پس از جداشدن‌اعراب بیابان‌گرد سبك‌تر شده بود بدستور امام از منزل زباله‌آب فراوان برداشت و آن منزل را پشت سرگذاشت وبمنزل «بَطْنُ العَقَبَه» رسید ودرآن منزل طبق معمول برای استراحت فرودآمد. سپس بامدادان ازآن منزل نیز حرکت کرد وراه کوفه را پیش گرفت و شبانگاه درمنزل «شَرٰاف» استراحت کرد. پس‌ازآن بهنگام‌سحر، بدستور امام از منزل شراف‌آب فراوان برداشت وبهنگام صبح کوچ کرد .

کاروان حجاز منزل شَرٰاف را پشت سرگذاشت‌وبطرف شمال‌شرق بسوی‌کوفه پیش رفت وتا نزدیك ظهر راه‌پیمائی کرد . ناگاه یکی از همراهان‌بگمان اینکه‌نخلهای عراق را دیده‌وبمقصد نزدیك شده‌تحریك شد «والله‌اکبر» گفت. ولی آنچه او دیده بود نخلهای عـراق نبود بلکه پرچمها وسرنیزه‌های نظامیان حُرّبن‌یزید پیشقراول قشون دشمن‌بود.

کاروان امام بدستورآنحضرت پیشدستی‌کرد ومحل«ذُوحُسُم» را که درطرف چپ‌راه بود برای پناهگاه بتصرف درآورد ودرهمانجا فرودآمد وزنان و کودکان پیاده شدند.

اردوی هزار نفری سواران دشمن بریاست حُرّبن یزید ریاحـی رسیدند ودرمیان آفتاب سوزان در برابر توقفگـاه کاروان امام موضع گرفتند، آنگاه بدستور فرزند پیغمبر(ص) نظامیان واسبهای‌آنان‌بوسیلهٔ آب‌که بهترین تحفهٔ‌آن بیابان سوزان بود پذیرائی شدند.

سپس بهنگام ظهر مؤذن امام‌حسین (ع) اذان گفت، پیش‌ازنماز ظهر امام بپاخاست وخطبه‌ای ایراد کرد ودرضمن آن‌فرمود:

«ای مردم!من میخواهم دلیل حرکت خودرا بسوی کوفه در پیشگاه خداو برای شما بیان کنم: من بسوی کوفه حرکت نکردم مگر بعداز آنکه نامه‌هاوفرستادگان شما آمدندو گفتند: ما رهبروزمامدار نداریم، توزهبری ما راپبذیر تا خدا بوسیلهٔ رهبری وزمامداری تو مارا برحق وراستی مجتمع سازد، اینك من آمده‌ام پس اگر شما هنوز برهمان عقیده هستیدوبا من عهدوپیمان‌می‌بندیدکه دریاریم کوشا باشید در اینصورت به شهر شمامیآیم[1] واگر پیمان نمی‌بندید ودریاریم کوشا نیستید من از همینجا برمیگردم».

حُرّبن یزید واردویش در جواب امام سکوت کردند. آنگاه به مؤذن دستور داد اقامهٔ نماز بگوید و نماز جماعت بپاشد و هردو اردو به امام اقتداءکردند.

پس از پایان نماز امام به محل خود مراجعت فرمود وحُرّبن‌یزید هم به‌همانجائی که موضع گرفته بود برگشت و در خیمه‌ای که برایش زده بودند بابعضی ازهمراهانش استراحت کرد وسربازان وی در همان بیابان درجای خود بحالت آماده باش صف‌بسته وتوقف کردند و هریك افسار اسب خود را گرفت ودرسایهٔ اسبش نشست.

بهنگام نماز عصر دوباره مؤذن امام حسین(ع) اقامهٔ نماز گفت و هردوگروه نماز عصر را با امام خواندند پس از پایان نماز عصر فرزند پیغمبر (ص) بپاخاست وخطبه‌ای ایراد کرد ودوباره مطالبی‌را نظیر آنچه قبل ازنماز ظهر فرموده بود تکرارنمود.

۱ــ بدیهی است اینکه امام میفرماید: اگر بامن پیمان می‌بندیدکه‌دریاریم کوشا باشید به شهر شما میآیم میخواهد اگر ممکن باشد حربن یزید و اردوی او رابسوی خودجلب‌کند تادرمبارزه‌باحکومت یزید باآنحضرت‌همکاری‌کنند.

فرمانده نظامیان در جواب امام گفت: بخدا قسم مـن نه از این نامه‌ها خبر دارم ونه از این فرستادگـان. امام حسین (ع) دستور داد نامه‌های مردم کوفه راپیش روی‌اوریختند. حُرّبن یزیدگفت: ما ازکسانی که نامه نوشته‌اند نیستیم وضمناً دستور داریم شما را بکوفه جلب کنیم‌و نزد امیر ببریم[1].

وه! که این برخورد حسین‌بن‌علی(ع) با حُرّبن‌یزید چقدر برای امام وهمراهانش دردناك وناگوار است!

آه! که تحمل‌این حادثه برای خاندان پیغمبر (ص) تا چه‌اندازه تلخ ودشوار است! این‌مردکه بفرماندهی‌هزارسوار مسلح باستقبال‌فرزند پیغمبر(ص) آمده میگوید: من‌مأموریت دارم که شمارا زیر نظر گرفته بکوفه جلب‌کنم ونزد امیر«عبیدالله‌زیاد» ببرم. اوه! که شنیدن این‌سخن برای سامعهٔ امام تاچه‌حد سنگین وناراحت‌کننده است!

نقطهٔ تحول:

امیر عراق، عُبَیدالله‌زیاداست، وقدرت‌حکومت این استان‌بزرگ با اختیارات وسیع حکمرانی درقبضهٔ این مرد (یا نامرد) بی‌عاطفه و بدسابقه است و زمام اختیار این منطقهٔ پهناور خاورمیانه که از سواحل خلیج فارس تا ری وگرگان و همدان کشیده شده بدست این عنصر فساد افتاده است.

اسلوب حکومت وی اسلوب‌حکومت فردی و دیکتاتوری ونسخهٔ دوم حکومت مرکزی شام است، وبراساس سلب همهٔ آزادیها وهمهٔ‌حقوق

۱ــ ارشاد مفید ص۲۰۵ و۲۰۶ والاخبارالطوال ص۲۴۴

اجتماع استوار شده و بهیچ قانونی احترام نمیکند و هیچگونه سازمان قضائی را بەرسمیت نمی‌شناسد. اساساً درمنطق این‌حکومت، قانون ودستگاه قضائی یعنی ارادهٔ پسر زیادبن ابیه وپسر معاویة بن ابی‌سفیان ودلیل این منطق ، جسدهای بدارآویخته وسر نیزهٔ برنده وزندانهای پر از بی‌گناهان وآزادگان است .

پسرزیاد باکشتن فرستادهٔ امام حسین دربصره [1]

وکشتن نامه‌رسان آنحضرت درکوفه [2]

وکشتن مسلم بن‌عقیل نمایندهٔ حسین بن‌علی(ع) [3]

وکشتن پیرمرد نودساله‌هانی بن‌عُرْوَه رئیس قبیلهٔ مراد [4].

وکشتن جمعی‌از بزرگان کوفه‌بجرم‌اینکه مخالفان یزید رامعرفی نکرده‌اند [5].

وبا سلب امنیت مسکن از مردم کوفه [6]. وبا سلب امنیت قضائی . وبادادن پول بیحساب خزانهٔ مملکت بەچاکران جان نثاریزید واشراف کوفه [7] .

پسرزیاد با این جنایتهاو قساوتها اوضاع‌کوفه را دگرگون‌کرده‌و بر نیروهای‌آزادیخواه که آمادهٔ پشتیبانی از امام‌حسین(ع) بودندمسلط گشته وبرای خوش رقصی درانجام مأموریت‌وبرای‌اینکه کدورت‌خاطری

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص ۲۶۶

۲ـ ارشاد مفیدص۲۰۳

۳و۴ـ ارشاد ص۲۰۳

۵ـ نفس‌المهموم ص۴۹

۶ـ ارشاد ص ۱۹۳

۷ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۶

که خلیفهٔ صددرصد قانونی !!! ازوی‌داشت به‌خشنودی مبدل شود[1] چنان اختناق شدیدی‌بوجود آورده‌وچنان براعصاب ناراحت مردم فشارمیآورد که هیچکس، جرأت نفس‌کشیدن ندارد .

همهٔ راهها را تحت مراقبت شدیددرآورده‌وحصین بن‌نمیر(یاتمیم) رئیس انتظامات کوفه را بانیروی کافی بقادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ فاصله دارد[2] فرستاده است تا راهها را بشدت‌کنترل کندوزیرنظربگیرد. وحُرّبن یزید ریاحی را از قادسیه که در مرز عراق واقع‌شده‌فرستاده‌اند تا امام را در راه حجاز دستگیر کند وبکوفه نزد امیر عراق ببرد.

اکنون حُرّبن یزید پیشقراول نیروهای ابن زیاد در مقابل امام حسین(ع) موضع‌گرفته ومیگوید: من مأموریت‌دارم شمارا بکوفه‌جلب کنم وتسلیم امیر عراق، عُبَیْدالله‌زیاد بنمایم .

اینجا نقطهٔ تحول فکری امام وتغییر برنامهٔ آنحضرت و هنگام شروع مرحلهٔ سوم قیام‌است.

مرحلهٔ اول این بود که امــام بمکه هجرت فرماید و به‌بررسی اوضاع سیاسی وارزیابی نیروهای خویش بپردازد .

ومرحلهٔ دوم این بود که چون امام درکوفه نیروی‌کافــی داشت بآنجا برود وحکومت مستقلی برای نجات اسلام تأسیس‌نماید.

وپس ازرسیدن خبرقتل مسلم‌بن‌عقیل هم اگرچه امیدواری‌بکوفه کمتر شد ولی بازهم کوفه نسبت بمکه ومدینه ترجیح داشت.

اماا‌کنون اگر امام زیر نظر نیروهــای مسلح دشمن بکوفه برود

۱ــ ابوالشهداء ص۹۳

۲ــ الحسین فی‌طریقه الی‌الشهادة ص ۴۹

هیچگونه امیدی بکوفه نیست زیرا مسلم شده‌است‌که‌قدرت نظامی‌ومالی دردست حاکم‌خونخوار عراق است ورجال مؤثروبانفوذکوفه جمعی‌کشته وجمعی زندانی‌گشته وطبقات دیگر مردم هم جرأت‌ندارند نفس‌بکشند.

بازدراینحال هم اگر امام حسین(ع) بطورآزاد وارد کوفه میشد ممکن بود قسمتی ازنیروهای ملی‌که شهامت بیشتری داشتند بکمك‌آن حضرت بشتابند . ولی حُرّبن یزید میگوید: من باید حسین‌بن‌علی(ع) را بکوفه جلب‌کنم وتسلیم حاکم نمایم. ومسلم است‌اگر امام خلع‌سلاح شود وزیرنظرسربازان مسلح وارد کوفه وتسلیم ابن‌زیاد گردد هیچکس برای پشتیبانی‌آنحضرت ازجای خود تکان نمیخورد .

بنابراین امام حسین(ع) دراینجا باید برنامهٔ خودرا طور دیگری تنظیم کند .

مرحلهٔ سوم :

برنامه‌ای‌که حسین‌بن‌علی(ع) بمقتضای مصلحت وقت تنظیم‌فرمود این بودکه‌آنچه ممکن است کوشش‌کندکه با این وضع بکوفه نرود. و ازاینجا اقدامات امام بصورت دفاع خالص درآمد و دیگر فکر تشکیل حکومت‌در بین‌نبود .

برنامهٔ مرحلهٔ سوم درست بعکس برنامهٔ‌مرحلهٔ دوم است‌زیراامام درمرحلهٔ دوم همهٔ نیروی خود را بکار بردکه هرچه زودتر بکوفه‌برسد. ولی‌دراین‌مرحله‌تصمیم دارد همهٔ‌نیروی خود رابکاربردکه به‌کوفه نرود.

این تصمیمی است‌که امام پس از ایراد دوخطبه در برابر نیروی دشمن وپس ازمذاکرات‌لازم که با فرمانده نیرو کرد اتخاذ فرمود. واین برنامه‌ای است‌که بعد از نماز عصر هنگامیکه‌ازقانع کردن‌حُرّبن‌یزیدو سربازان وی مأیوس شد تنظیم نمود. و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحلهٔ سوم شد .

دستور مراجعت :

پس‌از مذاکراتی که بعداز نماز عصر بین امام وحُرّبن‌یزید شد و «حُرّ» بی‌پرده گفت : من‌باید شمارا بکوفه جلب وتسلیم امیرنمایم ، امام حسین (ع) بیاران خود دستور داد زنان وکودکان‌را سوار کنند وآمادهٔ حرکت نمایند . حُرّبن‌یزید می‌بیندکاروان امام‌آمادهٔ حرکت‌میشود ولی نمیداندکه میخواهد بچه طرفی حرکت کند او به نظامیان خود دستور آماده‌باش‌داد ومنتظر ماند ببیندکاروان حسین‌بن‌علی(ع) چه قصدی‌دارد ؟

آنگاه‌که کاروان امام‌آمادهٔ حرکت شد آنحضرت دستور داد سر مرکب‌هارا بسوی حجاز برگردانند و پشت بکوفه بطرف جنوب غـربی حرکت نمایند . کاروان امام روبه حجاز بحرکت درآمد . حُرّبن یزید که یقین کرد امام مراجعت میکند به سربازانش دستورداد از برگشتن کاروان حسین بن‌علی (ع)بحجاز جلوگیری کنند و آنرا بسوی کوفه باز گردانند[1] .

عمدهٔ فکر امام اینست‌که درحال حاضر ازشر کوفه و شر دشمن خلاص شود، آنگاه دربارهٔآینده‌که آیا باید بمدینه یامکه یاجای‌دیگر

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴ وارشاد مفید ص۲۰۶

منتقل شود تصمیم بگیرد .

ضمناً آنحضرت بااین دستورجدی که دربارهٔ برگشتن کاروان‌صادر کرد به حُرّبن یزید میفهماند که امام باتمام قوا ازجنگ پرهیزمیکند ، وشایسته‌است این‌مرد صلح و اصلاح را آزاد بگذارند و اگـر خواست مراجعت‌کند مزاحم‌وی نشوند .

کاروان‌امام هنوز بقادسیه که درمرز عراقاست نرسیده‌بود [1] یعنی درحوزهٔ مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود ، و اگر آنحضرت در حوزهٔ مأموریت ابن‌زیاد وارد نمیشد دیگر ابن‌زیاد وظیفه نداشت اورا تعقیب کند ، ودراینصورت یزیدبن معاویه هم نمیتوانست اورا مؤاخذه کندکه چرا حسین بن‌علی(ع) راتعقیب نکردی ؟ خود ابن‌زیاد هم‌وقتیکه مسلم را بحضوروی آورده بودندگفت : « وَ اَمّا الحُسَیْنُ فَاِنْ هُوَلَمْ یُرِدْنا لَمْ نُرِدْهُ [2] اگرحسین باما کاری نداشته باشد ماباواو کاری نداریم » .

ولی معلوم نیست حُرّبن‌یزید چرا بااینکه امام میخواهد برگردد آنحضرت‌را آزادنمیگذارد ؟ آیا حُرّ دستور داشته‌است امام‌را درهرجا یافت اگرچه خارج مرز عراق‌باشد بکوفه جلب‌کند؟ وآیا دستور داشته حتی‌اگرآنحضرت از سفر کوفه منصرف شود و بخواهدبرگردد اورا رها نکند؟ مانمیدانیم . فقط میدانیم اگر حربن یزید دراین موقع حساس باین نکته توجه میکردکه اگر امام برگردد ومزاحم حکومت ابن زیاد نباشد دیگر جاندارد ابن زیاد اورا تعقیب کند ، اگر او به این نکته توجه میکرد شاید آنحضرت را آزاد میگذاشت تا بحجاز برگـردد .

۱ــ تاریخ طبری ج ۴ص۲۹۲ و۳۰۲

۲ــ ارشاد ص۱۹۶

ولی حُرّبن یزیدباین نکته توجه نکرد .آیااو خبرنداشت که ابن زیاد گفته‌است : اگر حسین باما کاری نداشته باشد مابااو کاری نداریم ؟ خدا میداند .

بدون تردید بسیاری ازمشکلاتی‌که در کار مردم پدید میآید از بی‌فکری مأموران بی‌تدبیراست‌که دراطراف هرحادثه ومشکلی باندازهٔ کافی تأمل وعاقبت اندیشی نمیکنند وباخونسردی و متانت باآن حادثه روبرو نمیشوند وآن مشکل‌را باسرپنجهٔ تدبیر نمیگشایند و میخواهند پیش‌از نیروی عقل وفکر بانیروی نظامی آن‌مشکل‌را حل‌کنند وازاین جهت گاهی خسارتهای فراوانی ببارمیآورند وباشکستهای معنوی‌بزرگی روبرو میشوند . ودر حل مشکلات بین‌المللی نیز گـاهی همین خطای بزرگ پیش میآید وجهانی بخطر وزحمت میافتد .

حُرّبن یزید دراینجا پیش‌از آنکه ازنیروی عقل وفکر استفـاده کند ازنیروی نظامی استفاده کرد ، واین خطای بسیار بزرگـی بود که این فرمانده مرتکب شد چنانکه خودش در روز عاشوراء باین خطـای بزرگ اعتراف‌کرد وبامام‌عرض‌داشت : من‌بودم‌که نگذاشتم شما برگردید وبرای جبران خطای‌خود جانش‌را فدای آنحضرت کرد .

حُرّبن یزید بنظامیان خود فرمان‌داد از مراجعت کاروان امام به حجاز جلوگیری کنند. واردوی دشمن بدستور فرمانده خود در مقابل کاروان پسر پیغمبر(ص)صف بست وبشدت‌از برگشتن‌کاروان‌جلوگیری‌کرد.

چه حادثهٔ عجیبی‌است ؟! چه‌مشکل دردناکی‌است ؟! چه‌پیش‌آمد تأسف آوری است ؟!

فرزندپیغمبر(ص) باکاروانی‌که حامل‌زنان وکودکان‌است میخواهد

بخاطر حفظ مصالح اسلام ازمنطقهٔ خطر و تصادم دور شود و از جنگ پرهیز کند، ولی او را آزاد نمیگذارند!

سبحان‌الله! زمین بااین وسعتش برفرزند رسول خدا (ص) تنگ شده‌است! چه بایدکرد؟ نه امام حسین (ع) مردی‌است‌که تسلیم دشمن شود، ونه حُرّبن‌یزید مأموری است‌که مشکل را باسرپنجهٔ تدبیر حل کند و امام را آزاد بگذاردکه برگردد.

کاروان سبط پیغمبر (ص) زیربرق آفتاب سوزان بلاتکلیف مانده وزنان وکودکان خاندان امام ازیکطرف ازگرمی آفتاب ناراحتند، واز یکطرف از بلاتکلیفی رنج میبرند. وسربازان دشمن غرق‌اسلحه درجلو کاروان امام صف‌کشیده و از بـرگشتن آن بسختی جلوگیری میکنند.

امام از این ممانعت و سختگیری که کاری سفیهانـه بـود بسیار ناراحت‌شد و بالحنی تندوخشن بفرمانده‌نیرو بانگ‌زد: «ثَکِلَتْکَ اُمُّکَ ما تُریدُ؟ مادرت بماتمت بنشیند میخواهی چه‌کنی؟»

حُرّبن‌یزید: میخواهم شما را بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم[1].

وضع بی‌سابقه وناراحت‌کننده‌ای است. حُرّبن یزید گیج شده و

۱- ارشاد مفید ص۲۰۶

تکلیف خود را نمی‌فهمد ازطرفی مأمور بجنگ نیست وخودش هم‌طبعاً جنگ‌طلب نیست ، واز طرفی امام‌حسین (ع) تسلیم اونمیشود ونمیتواند تسلیم اوشود وازسوی دیگراین فکرو تدبیر را نداردکه امام را آزاد بگذارد تا بحجاز برگردد .

یا این فکردرمغزاین فرمانده نبود و یا در آن شرائط غیر عادی دست‌وپای خودراگم‌کرده ونمیتوانست تدبیرصحیحی بیاندیشد ، و شاید تـرس از سلب مقام و قطع حقوق هم بسرگردانـی وی کمك میکرد .

پیشنهاد حُرّبن یزید :

تنها تدبیری‌که‌حُرّبن یزید دراین موقع حساس توانست بیاندیشد این بودکه‌گفت : پیشنهاد میکنم: شما راهی‌را انتخاب‌کنیدکه نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد تا من به امیرعراق بنویسم و ببینم چه‌دستوری میدهد ؟ وشماهم‌اگرمایل باشید به‌یزید یا بعُبَیداللّٰه زیاددراین‌باره‌چیزی بنویسید[1] .

اگرچه حُرّبن‌یزید دراین‌پیشنهاد نسبت‌بامام قدری‌ملایمت نشان داده ولی بیشتر ، منافع شخصی خود را درنظر داشته و میخواسته برای خودش هیچ مسئولیتی بوجود نیاید، تازه مدت این پیشنهاد هم تا وقتی است‌که نامهٔ‌امیر برسد ونامهٔ امیرکه رسید هرفرمانی صادرکرده‌باشد حُرّ بدان عمل میکند، چنانکه‌کرد .

پذیرفتن پیشنهاد حُرّ برای‌آنحضرت گران و مشکل بود زیرا با پذیرفتن این پیشنهاد اگرچه بکوفه نمیرود ، ولی در حوزهٔ مأموریت

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

عبیدالله زیاد وارد وبمنطقهٔ شروخطر نزدیك میشود. ولی باهمهٔاینها آیا میتواند این پیشنهاد را نپذیرد ؟ اگر امام پیشنهاد حرّ را نپذیرد حتماً باید با او بجنگد زیرا حرّ نمیگذارد امام برگردد آنحضرت هم تسلیم حرّ نمیشود و دراینصورت جنگ خواهد شد، وجنگ آتشیاستکه امام حسین(ع) درشرائط کنونی چون بسود اسلام نیست ازآن پرهیزمیکند.

امام برسر دوراهی است، یاپیشنهاد حرّرا بپذیرد یابااو بجنگد. اگرچه پذیرفتن پیشنهاد حرّ مشکل وناگوار است ولی ازجنگ آسانتر و بهدف سبط پیغمبر(ص) نزدیكترمیباشد. هدف آنحضرت درحالحاضر ایناستکههم درمقابل تجاوز مقاومت کند وهماز برخوردنظامیجلوگیری نماید، وبرنامهٔ امام اینست باتمام نیرو بکوشدکه بکوفهنرود وپیشنهاد حرّ درشرائط کنونی دواثر دارد :

۱ـ امام بکوفه نمیرود .

۲ـ ازجنگ جلوگیری میشود.

با ملاحظهٔ این اوضاع واحوال ، پذیرفتن پیشنهاد حرّ برای امام بهتر ازنپذیرفتن بود زیرا اگر نمیپذیرفت حتماً باید جنگ را شروع کند. ازاینرو بحکم اضطرارگفتهٔ حرّبنیزید را قبولکرد ، واینقول و قرار: «امام راهیرا برگزیندکه نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد » ، شبیه بیك پیمانصلح بین طرفین مقرر شد .

تغییرمسیر :

ازاینجا بحکم قرارداد، مسیرحرکت امامحسین(ع) تغییرمیکند، اگرفرزند پیغمبررا آزاد میگذاشتند بدونتردید برمیگشت ولی اکنون

که آزادش نمیگذارند همان‌هدف خودرا که مقاومت دربرابر تجاوز و پرهیز ازجنگ است بارعایت شرائط زمان تعقیب میکنند.

حرّ بن یزید گفت: خوبست برای‌عمل بقرارداد ازطرف‌چپ راه را بگردانیدکه ازناحیهٔ‌چپ قادسیه عبورکنند وبکوفه‌نرود[1]. امام قبول‌کرد وراه را ازطرف چپ منحرف نمود.

یکی از مسائل دردناك اینست‌که معلوم نیست این راه یا به‌تعبیر صحیح‌تر، این‌بیراهه بکجا میرود ؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن باآینده‌ای تاریك و نامعلوم درراهی نامعلوم بسوی نقطه‌ای نامعلوم رهسپار است.

آه ، چقدر دردناك است‌که امام‌حسین (ع) میخواهد با این‌وضع ناگوار و با این حال پریشانی‌که همراهان آنحضرت دچار آن شده‌اند کاروان‌را آرام وشکیبا نگهدارد و درآن راههای‌طولانی‌وبیابانی بسوی یك‌محل پیش‌بینی نشده سوق دهد.

همهٔ اطراف وجوانب‌کار ازنظرمجاری‌عادی مبهم وتاریك‌وحیران کننده است . اگر یاران امام بپرسند : ما بکجا میرویم ؟ سرانجام این سفرچیست ؟ درکدام سرزمین فرود میآئیم ؟ برنامهٔ آیندهٔ سفر ما وکار ما چیست ؟ آیا درآینده کارما مشکل‌تر خواهد شد ؟ ما دراین بیراهه تا کجا باید پیش برویم ؟

درجواب این‌سؤالها چیزی بغیرازاین نمیتوان‌گفت‌که: « لاندری علی‌ماانتصرف‌بنا وبهم‌الامور »[2] . ما نمیدانیم کارمان بانیروی دشمن‌که‌اینك

۱ــ ارشاد مفید ص۲۰۶

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۷

زیر نظر آن حرکت میکنیم بکجا میانجامد » .

تنها نقطهٔ روشنی که در اینجا هست اینست که درحال‌حاضر کاروان امام مرحلهٔ سوم قیام‌را طی‌میکند یعنی معلوم است که در برابر نیروهای تجاوزکار دشمن حالت مقاومت بخودگرفته است.

اگر حُرّ بن‌یزید پیشنهاد خردمندانهٔ امام را قبول میکرد کاروان حجاز مرحلهٔ سوم‌را باوضع امیدبخش‌تری طی‌میکرد یعنی دراینصورت بسوی حجاز برمیگشت ، و اصلا بمنطقهٔ مأموریت عبیدالله زیاد نزدیك نمیشد. ولی‌حالا که حُرّبن‌یزید ازبرگشتن‌کاروان امام جلوگیری‌کرده و آنحضرت را ناچار نموده است که راه دیگری انتخاب کند فقط وجههٔ مقاومت عمل معلوم است، چون امام‌حسین(ع) درمذاکراتش‌با«حُرّ» این حق را برای خود حفظ کرده است‌که بکوفه نرود . وجههٔ مقاومت عمل امام معلوم است ولی آیندهٔ تاریکی درپیش است زیرا پیمان صلحی که بین‌امام وحُرّ بسته‌شده ناپایداراست وبآیندهٔ‌آن نمیتوان امیدوار‌بود چون حُرّبن یزید مدت پیمان صلح را تا رسیدن دستور امیر قرار داده است. ازاینرو درحال‌حاضر که کاروان امام زیر نظر نیروهای مسلح بسوی نقطهٔ نامعلومی پیش میرود هرلحظه ممکن‌است با رسیدن دستور حاکم عراق تغییرروش بدهد و اوضاع‌آینده تاریکتر و خطرناکتر گردد .

خبری دیگر از کوفه :

کاروان حجاز زیر نظر نظامیان مسلح براه پیمائی ادامه داد تا بمنزل «عُذَیْبِ هِجٰانات» رسید ، در این منزل چهار نفر از شیعیان امام

حسین(ع)که ازکوفه آمده بودند بآنحضرت ملحق شدند. حالا این‌چهار نفر باچه وحشت‌وترسی ازکوفه بیرون‌آمده وباا ینکه‌راهها تحت‌مراقبت شدید قوای انتظامی بود بچه وسیله‌ای از خطر بازداشت و اعدام نجات یافته‌اند ؟ خدا میداند.

حُرّبن یزید گفت: این‌عده ازکوفه‌آمده وازهمراهان‌شما نبوده‌اند یا باید بکوفه برگردند ویا من آنانرا بازداشت میکنم . امام فرمود : این‌عده از یاران من هستند و درحکم همراهان من محسوب میشوند و من باتمام نیرو ازآنان دفاع میکنم، اگر به‌پیمان‌صلح خود وفادار هستی باید مزاحم این عده نشوی ، چون اگـر مزاحم آنان شوی من بدفاع میپردازم و دراینصورت بین من و تو جنگ خواهد شد. حُرّبن‌یزید که طبعاً مرد ملایمی بود ازمزاحمت آنان خودداری‌کرد.

آنگاه امام حسین (ع) از اوضاع‌کوفه سؤال کرد ، یکی ازآنان بنام مَجْمَع‌بن عبدالله گفت : اشراف‌کوفه از دستگاه حکومت رشوه‌های زیادگرفته وخودرا فروخته‌اند وبرضد شما متفق‌گشته‌اند، امامردم دیگر دلشان در محبت شما میطپد ولی همین مـردم‌اراد‌تمند با قدرت سرنیزه بجنگ شما اعزام خواهند شد.

سپس امام ازحال فرستاده خود قیس‌بن مُسْهر صیداوی پرسید آن مرد گفت : رئیس انتظامات‌کوفه حُصَیْن‌بن‌نُمَیْرْ (یا تَمیم) که با نیروهای خود درقادسیه متمرکزشده اورا دستگیرکرد و بکوفه نزد عُبَیْدالله‌زیاد فرستاد ، ابن‌زیاد بوی تکلیف‌کردکه بشما وپدرتان ناسزا بگوید، ولی‌او درمیان اجتماع مردم برشما وپدرتان درود فرستاد و ابن‌زیاد و پدرش‌را لعنت‌کرد ومردم‌را ازآمدن شما آگاه و بیاری شما دعوت نمود ، ابن‌زیاد

دستورداد اورا از بالای بام قصر بزیر انداختند وکشتند.

دراینجا امام‌حسین (ع) از دگرگونی اوضاع کوفه وازقتل فجیع فرستادهٔخود بقدری منقلب وپریشان شدکه بی‌اختیار بگریه افتاد و در بارهٔ شیعیانش‌که درراه هدف‌آنحضرت جان سپردند دعای‌خیرفرمود[1].

استمداد ازمرد بی‌توفیق :

کاروان نگران و ناراحت امام ازمنزل «عُذَیب» حرکت‌کرد وآن صحراهای سوزانرا طی‌نمود تا به «قصر بنی‌مقاتل» رسید ودرآنجا فرود آمد. اردوی حُرّبن‌یزید هم برای‌اینکه‌کاروان‌آنحضرت‌را زیر نظرداشته باشد بدستور فرمانده خود درهمانجا توقف‌کرد .

دراینجا «عُبَیْدُالله بن‌حُرّجُعْفی» که ازاشراف‌کوفه بود خیمه زده و منزل‌کرده بود . امام پرسید این‌خیمه‌از کیست ؟ گفتند : از عُبَیْدُالله بن حُرّ جُعْفی است. این مرد چون از بزرگان‌کوفه بود امام اورا میشناخت وچون کمك او خیلی ارزش داشت آنحضرت کسی‌را فرستاد و اورا نزد خود طلبید ، عُبَیْدُالله بفرستادهٔ امام گفت : من باین‌علت ازکوفه خارج شدم‌که دیدم جمعیت انبوهی برای جنگ باحسین آماده شده و شیعیان وی دریاریش سستی‌کردند من دانستم اوکشته میشود ومن نمیتوانم بوی کمك‌کنم ، و درحال‌حاضر نه میل دارم حسین‌بن‌علی را بیبنم و نه میل دارم اومرا ببیند. فرستادهٔ امام برگشت وجواب عُبَیْدُالله‌را بعرض رساند.

امام حسین (ع) خود از جا برخاست و کفش پوشید و بخیمهٔ وی رفت و پس‌ازانجام آداب معمول بوی‌فرمود: منظورمن ازاینکه بملاقات

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۶

توآمدم اینست‌که دراین‌موقع حساس بمن‌کمك دهی.

عُبَیْدالله گفت : من میدانم‌کسی که از شما پیروی کند در آخرت سعادتمند است. ولی درحال‌حاضر کسی ازمردم‌کوفه بشما کمك نمیکند وکمك من‌هم برای شما چندان اثری ندارد ، خواهشمندم مرا از یاری خود معاف داری زیرا من هنوز آمادهٔ مرگ نشده‌ام ولی این اسب خود را بشما تقدیم میکنم واین مرکب بسیار ارزنده‌ای است ، من هروقت کسی‌را تعقیب‌کرده‌ام فوراً مرا بمقصدرسانده وهروقت مورد تعقیب واقع شده‌ام نجاتم داده است.

امام بوی فرمود : اگر خودت بمن کمك نمیدهی به‌اسب تو نیز احتیاجی ندارم این‌را فرمود و ازخیمهٔ وی خارج‌گشت [1] و در ارشاد آمده است‌که بوی فرمود : اگر بمن‌کمك نمیکنی پس‌مبادا بجنگ من بیائی‌گفت : انشاءالله هرگز بجنگ شما نخواهم‌آمد. [2]

یك سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : کمك خواستن ازیك مرد آنهم با این وضع چـه نتیجه‌ای داشت و اساساً یکنفر چه‌کمکی میتوانست بامام بکند ؟

جواب این سؤال اینست‌که شخص مدافع باید تاآنجاکه میتواند درتهیهٔ نیرو،کوشش‌کند واگر ازنظرمجاری عادی یك در صدهم احتمال پیروزی باشد باز هم باید درجمع‌آوری نیروکوشش نماید . علاوه براین

---

۱ ـ الاخبارالطوال ص۲۲۵

۲ ـ ارشاد مفید ص۲۰۷

عُبَیْدالله‌بن حُرّ چون از بزرگان کوفه بود اگر دعوت امام را می‌پذیرفت شخصیت اجتماعی او ایجاب میکرد که افرادی ازقبیلهٔ وی وافراد دیگری که امرش رااطاعت میکردند به‌پیروی از او بیاری امام‌حسین(ع) بشتابند.

وبعلت همین‌شخصیت‌اجتماعی او بود که‌پس ازحادثهٔ کربلا ابن‌زیاد حاکم‌کوفه بجستجوی وی پرداخت ولی اورا نیافت وپس ازچند روز که آمد بوی‌گفت :کجا بودی ؟گفت مریض بودم‌گفت : توجزء اردوی حسین بودی گفت : اگر من جزء اردوی حسین بودم برکسی مخفی نمی‌ماند و شخصی مثل مرا همه میشناختند ، وسرانجام ازترس حاکم فرارکرد [1] .

بنابراین‌کمك عُبَیْدالله‌بن حُرّ بیش ازکمك یك فرد عادی ارزش داشت ، وبفرض اینکه بیش‌ازکمك یك نفرهم ارزش نداشت بازهم لازم بود اورا بیاری خود بخواند زیرا شخص مدافع تاآنجاکه میتواند باید درراه مقاومت‌کوشش‌کند . وبهمین علت امام بوی فرمود : حالاکه بمن کمك نمیکنی‌پس بدشمن‌ما کمك نکن، [2] زیراهمین‌کمك نکردن او بدشمن ازتقویت بیشتر نیروی دشمن میکاهد .

ازآنچه‌گذشت روشن شدکه‌کمك‌خواستن ازعُبَیْدالله‌بن حُرّ نه‌تنها کارعاقلانه‌ای بود بلکه درآن شرائط کاری لازم وضروری بود .

چنانکه‌کمك خواستن امام ازمردم بصره [3]. واززُهَیْر بن‌القین [4] واز طِرِمّاح بن‌عَدِیّ وازبنی اسد توسط حبیب‌بن مظاهر [5] واز ضحّاك‌بن عبدالله

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۵۹و۳۶۰

۲ــ ارشاد ص۲۰۷وتاریخ طبری ج۴ ص۳۰۷ و۳۰۸

۳ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

۴ــ ارشاد ص۲۰۲

۵ــ بحارج۱۰ ص۱۹۰

مشرقی[1] .همهٔ اینها لازم بود وبهدف امام کمك میکرد .

دو سؤال دیگر :

دراینجا دوسؤال دیگر پیش میآیدکه : اگر جمع‌آوری نیرو برای امام لازم بود پس :

۱ـ چراوقتیکه برای باردوم خبرشهادت‌مسلم بن‌عقیل راشنید بوسیلهٔ مکتوبی به همراهانش اطلاع دادکه هرکس میخواهد برود؟[2]

۲ـ وچراشب‌عاشوراءبا اصرارزیادبه یارانش‌فرمود: همگی بروید؟[3]

جواب این دوسؤال یکسان نیست بلکه هریك جواب‌جداگانه‌ای دارد :

جواب سؤال اول :

علت اینکه امام‌حسین(ع) پس ازرسیدن خبرقتل‌مسلم بهمراهانش فرمود : هرکس میخواهد برود اینست‌که جمعی‌از اعراب بگمان اینکه میتوانند ازسفرهٔ‌چرب‌وشیرین امام استفاده‌کنند همراه‌کاروان‌امام‌میآمدند و خود را در ردیف یاران آنحضرت محسوب میداشتند و ناگفته پیداست که اینگونه افرادنمیتوانستندکمك مؤثری بامام بکنند بلکه بودن‌آنان زحمت وخرج‌آنحضرت را بیشترمیکرد ، وبهنگام جنگ هم ممکن‌بود فرارکنند یا بدشمن ملحق‌گردند ازاینرو امام فرمود : هرکس میخواهد

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۷

۲ـ ارشاد ص۲۰۳

۳ــ ارشاد ص۲۱۲

برگردد ، وآن اعراب بیابان‌گردکه بهوس پول‌وپلوآمده‌بودندبرگشتند، وبرگشتن‌آنان بسودکاروان امام بود .

ضمناً توجه‌باین‌نکته لازم است‌که‌دراینجا امام‌باصحابش نفرمود : بروید بلکه فرمود : هرکس‌میخواهد برود ، ومعنای این عبارت مؤدبانه اینست‌که‌هرکس‌آمادهٔ مبارزه نیست وبهوس پرکردن شکم‌آمده است‌برود و ازاینروآنان‌که برای چریدن آمده‌بودند یعنی همان‌اعراب‌بیابان‌گرد برگشتند . وگرنه بعدازرسیدن خبرقتل مسلم‌امام هرگزراضی نبودیاران فداکارش بروند بلکه مایل‌بود بمانند واگربتوانند نیروهای دیگری را هم جذب‌کنند ، چنانکه حبیب‌بن مظاهر باموافقت امام برای تهیه‌کردن نیرو بقبیلهٔ بنی‌اسد رفت [۱] .

جواب سئوال دوم :

علت اینکه امام‌شب عاشوراء باصحابش فرمود : بروید اینست‌که درآنوقت‌ازنظرمجاری عادی‌تقریباً خطرمرگ برای‌آنحضرت‌قطعی‌شده‌بود، ویاران امام باآن‌عدهٔ‌کم نمیتوانستند دفع‌خطرازسبط پیغمبر(ص)بکنند. ومعلوم است در صورتی‌که خطرمرگ قطعی باشد نگهداری نیرو یا تهیهٔ آن فائده‌ای نخواهد داشت .

وباز توجه باین نکته دراینجا لازم است‌که در شب عاشوراء امام حسین(ع) نفرمود : هرکس میخواهد برود ،بلکه بهمهٔ یارانش با اصرار وتأکید فرمود : بروید وبه‌برادران مسلم بطور جداگانه فرمود: بروید و واقعاً میل داشت همه بروند وکشته نشوند . نهایت اینکه‌آن آزادگان،

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۴۳

مرگ با حسین (ع) را برزندگی بدون وی ترجیح دادند .

پیك مشئوم و نامهٔ مشئوم تر :

درآخر شب ، امام دستور داد آب باندارهٔ کافی بردارند و آمادهٔ حرکت‌کردند ، آنگاه‌کاروان حجاز شبانه ازقصر بنی‌مقاتل حرکت‌کردو زیر نظر نیروهای مسلح دشمن تاصبح‌براه خودادامه‌داد، و بهنگام صبح برای نمازفرودآمد وپس ازادای نماز صبح فوراً حرکت‌کرد .

دراینجا امام‌حسین(ع) کاروان را بجانب چپ میراند ومیخواست یاران خودرا متفرق‌سازد ولی حُرّبن‌یزید جلوگیری‌میکرد[1] . حُرّبن‌یزید کاروان امام‌را بسوی‌کوفه سوق میداد ولی امام و یارانش ازرفتن بسوی کوفه بشدت امتناع میکردند . هردوگروه قسمتی از راه را بهمین‌کیفیت بصورت مبارزهٔ آرامی طی‌کردند تا بزمین‌کربلا رسیدند .

ناگهان سوارمسلحی‌که معلوم بود ازطرف‌کوفه میآید ازدور پیدا شد ، هردوگروه توقف‌کردند ببینند اوکیست وچه‌کاردارد ؟ آنگاه‌که او وارد شد به‌حُرّبن‌یزید ویارانش سلام کردو بهامام حسین(ع) سلام نکرد معلوم شداوپیکی است‌که برای حُرّبن‌یزید از ابن زیاد نامه‌آورده است، نامه‌را به حُرّبن یزید داد ، مضمون نامه این بود :

« بارسیدن این‌نامه حسین‌بن‌علی را درزمینی‌که نه‌آب‌داشته باشد

۱ــ عبارت ارشاد مفید ص ۲۰۷ اینست: «فَاَخَذَیَتَیاسَرُ بِاَصْحابِهِ یُریدُاَنْ یُفَرِّقَهُمْ» شاید بتوان‌گفت: امام میخواسته است از اینجا افرادی را بکوفه و افرادی را ببصره بفرستد که مردم را ازآمدن‌آنحضرت آگاه‌کنند تا مردمی که شهامت بیشتری دارند بکمك امام بشتابندولی حرازاین‌کارهم جلوگیری کرد . وغیرازاین معنای صحیح دیگری برای متفرق‌کردن اصحاب تصورنمیکنیم.

وتکیاه فرودآور وزیرنظر بگیرومن بنامه رسان خود دستور داده‌ام که ناظراعمال‌تو باشد تافرمان‌مرا اجراکنی واوخبرش را برای من بیاورد[1].

حُرّبن‌یزید مضمون نامه را باطلاع‌امام‌رساند وگفت: باید درهمین زمین پیاده‌شوید . امام‌حسین(ع) فرمود : بگذاردریکی ازاین‌روستاهای نزدیك ، نِینَوی یا غاضِریّه یا شَفِیّه‌پیاده شویم[2].

این پیشنهادبرای این‌بودکه‌امام یکی ازروستاها را پناهگاه خود قراردهد ، وضمناً برای آسایش زنان وکودکان محل ووسیلهٔ مناسب‌تری فراهم باشد . ولی حُرّبن‌یزید پیشنهاد فرزند پیغمبر(ص) را نپذیرفت و گفت: این نامه‌رسان جاسوس امیراست ومن نمیتوانم مخالف دستورامیر کاری انجام دهم .

بدینگونه‌این‌پیشنهادحسین‌بن‌علی(ع)نیز پذیرفته نشد وآنحضرت برخلاف میل وارادهٔ خود بلکه درمقابل نیروی سرنیزه بحکم اجبار در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری دربیابان کربلا فرودآمد[3] .

پیشگوئی علی علیه‌السلام :

هنگامیکه علی‌علیه‌السلام ازکوفه برای جنگ صفین میرفت به زمین‌کربلاکه رسید توقف‌نمود ونگاه حزن انگیزی به‌آن‌زمین‌انداخت

۱ــ ارشاد مفید ص۲۰۸

۲ــ کسانی که میگویند: ازهمان اول منظورامام این‌بودکه دراین‌نقطهٔ معین از زمین‌کربلا خونش ریخته شود این پیشنهاد آنحضرت راکه به حُرّمیفرماید: بگذار دریکی ازدهات نزدیك پیاده شویم چگونه معنی میکنند؟

۳ــ ارشاد مفید ص۲۰۸

ولختی گریه کرد[1] و فرمود :

« هٰهُنٰا مُنٰاخُ رِکٰابِهِمْ وَمَوْضِعُ رِحٰالِهِمْ وَهٰهُنٰا مُهْرٰاقُ دِمٰائِهِمْ ، فِتْیَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ یُقْتَلُوْنَ بِهٰذِهِ الْعَرْصَةِ تَبْکِی عَلَیْهِمُ السَّمٰاءُ وَالْاَرْضُ. این زمین محل پیاده شدن و بار انداختن آنان است و در اینجا خونشان ریخته میشود ، گروهی از خاندان پیغمبر (ص) در اینجا کشته میشوند که آسمان و زمین بر آنان میگریند» .

عبارت بالا دربارهٔ این پیشگوئی علی علیه السلام درکتابهای : ۱ ـ قرب الإسناد صفحهٔ ۱۴ . ۲ـ کامل الزیارات صفحهٔ ۲۶۹ . ۳ـ ارشاد مفید صفحهٔ ۱۵۶ . ۴ـ تذکرهٔ سِبْط صفحهٔ ۲۵۰ . ۵. ذخائر العُقْبٰی صفحهٔ ۹۷. ۶ـ کشف الغُمّه جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۴. ۷ـ الصواعق المحُرِقه ص ۱۹۱ با کمی اختلاف از آنحضرت نقل شده است.

درآن زمان که امیر المؤمنین علیه السلام بطور سر بسته این پیشگوئی راکرد مردم نمیدانستند حقیقت قضیه چیست ؟ پس آنگاه که حادثهٔ کربلا پیش آمد آنانکه سخن آنحضرت را درآن زمان شنیده بودند فهمیدند که آنچه علی علیه السلام درآن زمان پیشگوئی فرموده با شهادت امام حسین (ع) و خاندانش منطبق میشود[2].

یادی از گذشته :

آنگاه که حُرّ بن یزید امام حسین (ع) را ناچار کرد درآن بیابان فرودآید امام پرسید : اسم این زمین چیست؟ گفتند : کربلا. فرمود :

---

۱ و ۲ـ ارشاد مفید ص ۱۵۶

سر زمین ناراحتی و بلا. آنگاه آنحضرت همان پیشگوئی‌پدرش را که قبلاذکر شد بدینگونه نقل کرد :

« پدرم علی (ع) وقتیکه برای جنگ صفین میرفت ومن همراه وی بودم باین زمین که رسید توقف کرد و نام آنرا پرسید وقتی که نام زمین را گفتند فرمود : «هٰهُنا مَحَطُّ رِکابِهِمْ وَهٰهُنا مُهْراقُ دِمائِهِمْ»[1]. اینجا مرکبهای آنان فرود میآید و همینجا خونشان ریخته میشود. از پدرم پرسیدند آنان کیستند که دراینجا خونشان ریخته میشود ؟ جواب داد: عزیزانی از خاندان رسول خدا (ص) هستند که دراین زمین منزل میکنند » .

اکنون حسین‌بن علی(ع) زیرنظر نیروهای مسلح دشمن در این بیابان فرودآمده ودستگاه حکومت آنحضرت را تحت فشار قرارداده و آیندهٔ کارخطرناکتر بنظرمیرسد . در این وضع مرگبار وتأسف‌آور امام حسین(ع) ازقضیه‌ای‌که قریب بیست وچهارسال پیش[2] درهمین زمین‌واقع شده وسخنانی‌که‌امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌یاد میکند وآنرا برای‌یارانش توضیح میدهد.

در آن هنگام امیرالمؤمنین(ع)درحضورفرزندش حسین(ع)که در آنوقت درحدود سی وسه سال داشت فرمود : دراین سرزمین عزیزانی‌از خاندان‌پیغمبر(ص)کشته‌میشوند.وامروزهم‌عزیزانی ازخاندان‌پیغمبر(ص) دراین سرزمین گرفتارشده وآیندهٔ سختی درپیش‌دارند.

۱ــ الاخبارالطوال ص۲۲۶

۲ ــ جنگ‌صفین‌اواخرسال۳۶هجری شروع شده و ورود امام حسین (ع) بکربلا اول سال۶۱ بوده پس‌فاصلهٔ بین‌این دوحادثه حدود ۲۴ سال بوده‌است.

آیا آن عده ازخاندان پیغمبر(ص) که امیرالمؤمنین(ع) دربارهٔ آنان‌آن پیشگوئی را فرمود امام حسین(ع) وخاندان‌آنحضرت نیستند؟

آیا سخنانی‌که ۲۴سال پیش علی(ع) دربارهٔ کشته شدن عزیزانی ازاهل بیت رسالت درهمین زمین فرموده است با حسین بن علی (ع) و خانواده‌اش تطبیق نمیشود؟

امام حسین(ع)آن پیشگوئی راکه پدرش ۲۴ سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل میفرماید ، وطبعاً همراهان‌آنحضرت این احتمال را میدهندکه آن پیشگوئی امیرالمؤمنین(ع) مربوط به کاروان حسین بن‌علی(ع) باشد.

یك نکته :

دربعضی ازاخبارآمده‌که رسول‌خدا(ص)فرمود:«فرزندم‌حسین(ع) درزمینی بنام «کربلا»کشته‌میشود[1].»

بدیهی است این مطلب ازهمان زمان رسول اکرم (ص) در خاطر افرادی‌که‌آنرا ازآنحضرت شنیده بودند بطورسربسته مانده بود ، ولی مردم حجاززمین «کربلا» را بطور دقیق نمی‌شناختند . و چنانکه قبلا اشاره شد امام حسین علیه‌السلام نیزوقتی بهاین زمین رسید ازاسم آن پرسیدگفتند : «کربلا»[2]. دراینجا همراهان امام وقتی میشنوند نام این

۱و۲- تذکرهٔ سبط ص۲۵۰. دربعضی روایات دیگرمحل شهادت امام حسین(ع) «**بابل**» (تاریخ ابن کثیرج۸ ص۱۶۳) ودربعضی «**عراق**» ودربعضی «**شط‌الفرات**» (ذخائرالعقبی ص۱۴۸)ودربعضی «**الطّف**» (الصواعق‌المحرقه‌ص ۱۹۱)ودربعضی «**بین‌النواویس وکربلا**» (لهوف‌ص۵۳)ذکرشده ومقصود←

زمین «کربلا» است پیش خودفکر میکنندکه رسول خدا(ص) قبلافرموده بود :«حسین من درکربلاکشته میشود». معلـوم میشود این همان زمین است. حالاآیا شهادت امام حسین(ع) درکربلادرهمین سفرخواهد بودو ما باید خود را ازهرجهت برای جانبازیآمادهکنیم ؟، این احتمال کاملا بموقع است.

نکتهٔ دیگر:

اگرفرض کنیم امیرالمؤمنینعلیهاالسلام درآنزمان که برایجنگ صفین میرفت هنگامیکه بهزمینکربلارسید فرموده باشد : «حسین مندر این زمینکشتهمیشود»معنایآن اینستکه شهادت اوسرانجام دراینزمین خواهد بود ولی زمانآن معلوم نیست.

حالااگرفرضکنیمخود امامحسین(ع)وقتیکههمراه پدربزرگوارش برای جنگ صفین میرفت بهکربلاکه رسیدند فرموده باشد : «من دراین زمینکشته میشوم»آیا معنایآن اینستکه من درهمین سفردر این زمین کشته میشوم؟ البته نه.

دراینصورت اگرآنحضرت هنگامیکه بسویکوفه میرفت بهکربلا

← ازهمه یکی است.

معلوم میشود همانطورکه زمان شهادت امام بطوردقیق پیشگـوئی نشده مصلحت چنین بوده استکه مکان شهادتآنحضرت همبطوردقیق مشخصنباشد. وممکن است این ازعلوم اختصاصی خداوند باشد چنانکه درقرآنکریماستکه: «وَمٰاتَدْرِی نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ ؟ (سورهٔ لقمانآیهٔآخر) هیچکس بطوردقیق نمیداند درچه زمینی جان میسپارد».

که رسید(چنانکه در بعضی نقلها آمده[1]) بهاستناد پیشگوئی رسول خدا(ص) فرموده باشد: «من دراین زمین کشته میشوم» ولی زمان شهادت راتعیین نکرده باشد معنای آن اینست که طبق خبر رسول خدا (ص) شهادت امام دراین زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست، وبا توجه بهمذاکرات صلحی که آنحضرت با عمر بن سعد انجام داد[2] احتمال ترك خصومت و جلوگیری ازجنگ دربین بود.

ولی ازمجموع قرائن چنین فهمیده میشدکه اگرمذاکرات صلح نتیجهٔ مثبت ندهد و نیروی امدادی هم برای امام نرسد شهادت امام در این سفر تقریباً قطعی خواهد بود[3].

خطر جدید :

امام حسین(ع) روزدوم محرم بحکم اجبار درکربلا پیاده شد و روزسوم محرم ، عمر بن‌سعد بفرماندهی چهارهزار سربازکه قبلا برای مأموریت دشتبی ودیلم تعیین شده بودند بمنظور مقابلهٔ باحسین‌بن‌علی(ع) درنینوی فرود آمد.وازاین پس حُرّبن یزید هم تحت فرماندهی عمر بن‌سعد درآمد وبدینگونه امام حسین(ع) تحت مراقبت مستقیم پنجهزار سرباز مسلح واقع گشت وخطرجدید وشدیدی برای آنحضرت پیش آمد.

اولین رابطه‌ای که عمر بن سعد با امام برقرارکرد این بودکه پیکی فرستاد وتوسط اوازامام پرسید: برای چه منظوری باینجا آمده‌اید؟ آن

۱ــ لهوف ص۷۱ وتذکرة سبط ص۲۵۰
۲ــ ارشاد مفید ص۲۱۰

حضرت جواب داد: دعوت مردم کوفه سبب شدکه من عازم کوفه شوم ولی آنوقت‌که معلوم شدکوفه آمادهٔ پذیرش من نیست خواستم برگردم حُرّ بن یزید مانع شد ومرا تحت نظر گرفت و بعدازچند منزل راه‌پیمائی ازروی اجبار دراین بیابان فرود آورد، وتو با من خویشی داری وسزاوار است حق خویشاوندی را رعایت‌کنی ومرا آزاد بگذاری به‌حجاز برگردم.[1]

این جواب خردمندانهٔ امام به‌پیك عمربن‌سعدکه حافظ صلح بود ابن‌سعد را خیلی خوشحال‌کرد زیرا اوازجنگ باآنحضرت گریزان بود ومیخواست اگر بتواند راهی پیدا کندکه با فرزند پیغمبر (ص) جنگ نکند.

ابن سعد خلاصهٔ مذاکرات خود را باامام حسین(ع) توسط پیکی باطلاع عبیدالله زیاد رساند ومنتظرجواب ماند.

حکم بیخردانه:

فرستادهٔ عمربن‌سعدگزارش وی راکه مشتمل برپیشنهاد مصلحانهٔ امام بود درکوفه باطلاع ابن‌زیاد رسانید وجواب آنرا ازابن‌زیاددریافت کرده برای ابن‌سعد آورد.

اگرپیك با اسب تیزرفتاری برود از کربلا تاکوفه‌که پست دولتی نبوده و قریب چهارده فرسخ فاصله دارد یك روز میرود و یك روز برمیگردد، روی‌این‌حساب آخرروزپنجم محرم جواب ابن‌زیاد با بن‌سعد رسیده است.

ابن‌زیاد بی‌تجربه‌کەفردی تندخووخودپسند وکج‌اندیش بودبرای

۱ــ الاخبارالطوال ص ۲۲۷

عمر بن سعد جوابی فرستاد که نه بصلاح خودش بود نه بصلاح ولی نعمتش یزید، نه بصلاح مردم، نه بصلاح اسلام.

در این هنگام که کشور نوبنیاد اسلامی بیش از هرچیز بعقل و تدبیر و حسن نیت دستگاه حکومت احتیاج داشت.

در این هنگام که حسین بن علی(ع) بخاطر حفظ صلح و مصالح عالیهٔ اسلام پیشنهاد مراجعت کرده و تصمیم دارد اگر بشود از حوزهٔ مأموریت ابن زیاد خارج گردد.

در این هنگام که پذیرفتن پیشنهاد خردمندانهٔ امام هم بنفع یزید بود هم بنفع ابن زیاد، هم بنفع مردم، هم بنفع اسلام.

در این هنگام که اختیارات حکمرانی در بخش وسیعی از خاورمیانه با این جوان خام و مغرور سپرده شده و یك تصمیم آنی او ممکن بود کشور بزرگ اسلامی را درمسیر تشنجات و انقلابات خونین و دنبالـه‌داری قرار دهد ، و ممکن بود از خطر جنگ و انقلاب حفظ کند.

ابن زیاد دراینموقع باریك و حساس بموجب جوانی و خودخواهی و فرومایگی پیشنهاد صلح جویانهٔ امام را در بارهٔ برگشتن بحجاز رد کرد و درمقابل، حکمی بدین مضمون صادر نمود و برای ابن سعد فرستاد:

«باید حسین بن علی و همراهان او (دست بدست تو بدهند) و برای یزید بیعت کنند اگر بیعت کردند اطلاع بده تا رأی خود را در این باره بگویم».[1]

حاکم دیکتاتور عراق همهٔ راهها را برحسین بن علی(ع) بسته است بجز یك راه و آن اینست که بیعت یزید را بپذیرد آنگاه منتظر فرمان

۱ــ ارشاد مفید ص ۲۰۹ والاخبار الطوال ص ۲۲۷

جدید عبیدالله زیاد باشد، واینهم راهی است که اسلام بر پسر پیغمبر (ص) بسته است.

عامل اصلی تصادم :

تصادم دو نیرو از تصادم دوفکر بوجود می‌آید، درآنجا که دوطرز تفکر وجود دارد ودوگروه طرفداردو فکر نتوانند بتوافق برسند طبعاً دو نیرو درمقابل هم قرارمیگیرد ، و گاهی عوامل محرکی درصحنهٔ نبرد فکری بوجود میآیدکه باعث صف‌آرائی دونیرو وگاهی باعث جنگهای وحشتناك وخسارت بارمیگردد.

حسین بن‌علی(ع) اسلوب فکرمخصوصی دارد که از بیت نبوت سرچشمه گرفته است، اودربارهٔ جهان و دربارهٔ سعادت و شقاوت انسان و دربارهٔ اجتماع ودربارهٔ حقوق واخلاق ووظائف اجتماع و دربارهٔ جهان بعدازمرگ همانگونه فکرمیکندکه پیشوای اسلام فکرمیکرد.

ودرمقابل،اسلوب‌فکر یزیدبن معاویه دربارهٔ جهان واجتماع‌همان اسلوب فکرمعاویةبن‌ابی‌سفیان است، واین دونوع فکردردوطرف نقیض ودر دوقطب مخالف قرارگرفته وممکن‌نیست بتوافق برسند. ولی‌ممکن است درشرائط خاصی صاحب این دوفکراز(تز) همزیستی مسالمت‌آمیز پیروی‌کنندکه تصادمی بین دونیروبوجود نیاید. واولین شرط این مطلب اینست‌که هردوطرف ازنیروی فکروتدبیر بحدکافی بهره‌مند باشند واگر هردوطرف یا یکطرف ازاین دوراندیشی محروم‌باشد خیلی زود بین دو نیروتصادم بوجود میآید.

امام حسین(ع) پس ازوفات امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام درزمان

معاویه ازهمین (تز) مسالمت پیروی‌کرد و با اینکه طرز تفکر او درست نقیض تفکرمعاویه بود ازنظرزندگی اجتماعی ده سال با معاویه مسالمت کرد بدون اینکه انحرافات وتعدیات اورا تصویب‌کند ، بلکه گاهی هم انتقادات شدید ودرعین حال خیرخواهانه‌ای ازاومینمود .

حسین درزمان یزید همان حسینی است‌که درزمان معاویه بود و نیروی تدبیرودوراندیشی دروی بحدکافی هست، ودرحال حاضرکه‌امکان پیروزی نظامی برای‌آنحضرت نیست همان روح مسالمت و صلح‌طلبی در فرزند پیغمبر(ص) وجود دارد. ازاینرو درمذاکراتی‌که با پیك ابن‌سعد بعمل‌آورد پیشنهاد مراجعت بحجازمیکند وآرزودارد درعمال حکومت یزیدآنقدرعقل ودوراندیشی باشدکه فوائد این پیشنهاد مصلحانه رادرك کنند وکشورنوبنیاد اسلامی را درمسیرحوادث خونین قرارندهند.

البته امام حسین(ع) چنانکه مکررمیفرمود و عملا هم ثابت کرد ازمرگ هیچ باکی ندارد ولی‌آرزو دارد برنامهٔ اسلام‌که در این شرائط، حفظ صلح وپرهیزازجنگ است اجرا شود.

ولی درزمان حاضردرمقابل این مغزمتفکرودوراندیش در درجهٔ اول، مغزیزیدبن معاویه و دردرجهٔ دوم، ودرشرائط‌کنونی مغزعبیدالله‌ـ زیاد قراردارد .

ازاین مغزهای جوان ومغرورچه انتظاری میتوان داشت؟

ازاین مغزهای سبك وخام بجز فکرحکومت و تسلط بررقیب و اشباع رذیلهٔ حب‌جاه چه توقعی میتوان داشت؟

درحال حاضراین افراد بی‌تجربه وتهی مغزمصدرکارهستندوقدرت حکومت را دردست دارند. ودلیل تهی مغزی‌آنان اینست‌کـه درمقابل

پیشنهاد خردمندانهٔ امام حسین(ع) ازطرف پسرزیادبن‌ابیه حکمی‌صادر میشودکه همه چیزدرآن هست بغیرازخیرخواهی ومصلحت اجتماع.

ابن‌زیاد مغرورهمهٔ راهها را برحسین‌بن علی(ع) بسته است بغیر ازراه تسلیم شدن. راه دیگـر هم راه جنگ است‌که‌فرزند پیغمبر(ص) دراین شرائط تا بتواند ازآن پرهیزمیکند.

ولی‌آنگاه‌که دستگاه حکومت، جنگ‌طلب وتجاوزکارباشد و با تمام نیروآتش جنگ را برافروزد ودامن پسر پیغمبـر(ص) را بجنگ خانمانسوزبکشاند چه بایدکرد ؟

اگریك سازمان قضائی بین‌المللی وبی‌طرف بخواهد دربارهٔ حادثهٔ خونین‌کربلارأی‌بدهد ومعلوم‌کندکه‌مسئولیت این فاجعهٔ وحشتناك بعهدهٔ کیست میتواند ازاین مقدمات راهی بسوی مقصود بازکند وعامل اصلی این تصادم واین جنگ غیرانسانی را تشخیص دهد.

طبق قرائن، آخرروزپنجم محرم حکم ابن‌زیاد در کـربلا بدست عمربن سعد رسید.

با ابلاغ این حکم‌که: (بـاید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظرخود را دربارهٔ‌آنان بگوییم) احتمال اینکه‌کاربمسالمت‌تمام شود بسیارکم وخطر بروزجنگ بسیارشدید شد.

«عمربن‌سعد» عین حکم«ابن‌زیاد» را برای امام حسین(ع)فرستاد وجواب‌آنحضرت‌این بودکه : «ممکن‌نیست من تسلیم شوم‌فَهَلْ‌هُوَ اِلَّا الْمَوْتُ فَمَرْحَباً بِهِ [1] آخرین ضربه‌ای که میتوانند بمن بزنند ضربهٔ مرگ است ، آفرین بمرگ».

۱ــ الاخبار‌الطوال ص ۲۲۷

اینجاست که باید گفت: درصحنهٔ اختلاف فکری که بین امـام و حکومت یزید وجود داشت عامل اصلی تصادم دونیرو : روش سفیهانه و جنگ‌طلبانهٔ عمال حکومت ضد اسلام یزیدبن معاویه وحکم بیخردانهٔ پسرزیاد است که همهٔ راهها را بسته است بغیراز راه جنگ.

تقویت نیرو:

عمربن‌سعد جواب‌مردانهٔ حسین بن‌علی(ع) را برای ابن‌زیادنوشت وبکوفه فرستاد. توگوئی این جواب دلیرانهٔ پسرامیرالمؤمنین(ع) مثل پتك فولادی بمغزابن‌زیادکوبیده شد . او از این جواب شجاعانـهٔ پسر پیغمبر(ص) سخت برآشفت و بی‌اندازه خشمگین شد .

شاید اوقبلافکرمیکرد ممکن است حالا کـه حسین بن علی(ع) تحت مراقبت شدید پنجهزارسربازمسلح در آمده مرعوب گردد و تسلیم بی‌قید وشرط وی شود.

ابن‌زیاد پدرش فرزند فاحشهٔ معروفی بنام «سُمَیَّة» بود و مـادرش یك‌کنیزمجوسی بود بنام «مَرْجانه»[1] وبدین جهت دارای پست‌ترین نسب وکثیف‌ترین خانواده وبدترین تربیت بود . این انسان مسخ شده با این نسب پست وتربیت‌آلوده ، بالاترین لذتش این بود که فرزند فاطمهٔ ـ زهراء(ع) با عالی‌ترین نسب وبهترین تربیت، خاضعانه و ذلیلانه تسلیم اوگردد تا بدینوسیله انتقام نسب پست و آلودهٔ خود را از نسب شریف فرزند پیغمبر(ص) بگیرد.

حاکم مغروروخونخوارعراق چون دید پسرامیرالمؤمنین(ع) در

۱ـ ابوالشهداء ص۹۱

برا بر پنجهزار نظامی مسلح تسلیم نشد درحال خشم وغضب تصمیم گرفت نیروهای خود را تقویت کند و با وضعی جدی‌تر و خشن‌تر کار را خاتمه بدهد. بدین‌جهت با یك عده‌از تیمساران سابقه‌دار وچاکران جان‌نثار از کوفه‌خارج‌شد ودر بیرون شهردر لشگرگاه «نُخَیْلَه» مستقر گشت تا نیروهای جدیدی را زیر نظرمستقیم خود اعزام‌کند که به‌نیروهای عمر بن‌سعد در کربلاملحق شوند وکاررا برسبط پیغمبر(ص) سخت‌ترکنند[1].

پسرمرجانه تصمیم‌گرفت قوای ارتشی وانتظامی و نیروهای ملی همه را یکجا برای مقابلهٔ با امام حسین(ع) اعزام نماید.

بیشترمردم‌کوفه بعلت علاقهٔ قلبی‌که بفرزند پیغمبر(ص) داشتنداز جنگ باآنحضرت اجتناب میکردند وازاینروهنگامیکه از لشگرگاه نُخَیْلَه بطرف‌کربلااعزام میشدند تا میتوانستند محرمانه فرارمیکردند و بکوفه میرفتند ومخفی میشدند. عبیدالله زیاد چون وضع را چنین دید یك ستون ازسواره نظام مسلح بفرماندهی یکی ازجیره‌خواران درگاه‌از لشگرگاه «نُخَیْلَه» که خود درآن‌مستقربود بکوفه‌اعزام‌کرد تا هرمتخلفی را بیابند به «نُخَیْلَه» نزدامیر بفرستند.

مأموران ابن‌زیاد مردی‌را ازاهل شام‌یافتندکه برای مطالبهٔمیراثی بکوفه‌آمده بود بی‌درنگ اورا دستگیرکرده به‌نُخَیْلَه نزد امیرفرستادند امیرکوفه فرمان داد اورا بی‌محاکمه اعدام‌کردند[2] تا مردم دیگر حساب کارخود را بکنند.

ابن‌زیاد با ایجاد چنین محیط رعب ووحشتی اصناف مردم راکه

۱ــ الاخبارالطوال ص۲۲۸

۱ــ الاخبارالطوال ص۲۲۸

نه‌سر باز بودند و نه‌پاسبان برخلاف میل قلبی آنان بجنگ فرزند پیغمبر(ص) فرستاد . وبهمین منوال پی درپی بر نیروهای خود میافزود تا آنجا که گفته‌اند : عدهٔ نیروهای ابن‌زیاد به‌سی‌هزاررسیده است[1] .

اینهمه نیرو برای چه ؟ :

عبیدالله زیادچون باوضاع کوفه و بصره وسایر شهرهای عراق وارد بود بخوبی میدانست که عراق ومخصوصاً کوفه مرکز شیعیان علی(ع) است ومیدانست که علاوه برکوفه دربصره هم انجمنهائی بطرفداری حسین بن علی(ع) تشکیل میشده وحتی نامه‌ای که امام حسین(ع) برای بعضی از رؤسای بصره نوشته وآنانرا بیاری خود خوانده بود بدست ابن‌زیادافتاده بود[2] .

ابن‌زیاد احتمال میدادکه مردم بصره ازآمدن امام آگاه شوند و بیاری وی بشتابند . ونیز احتمال میدادکه مردم کوفه چون دلباختهٔ حسین ابن‌علی(ع) هستنداگررهبری داشته باشند وفرصتی بیابند انقلاب کنند.

اگرچه عبیدالله بن‌زیاد، مسلم وهانی راکشته بود ولی میدانست که با این اقدامات غیرانسانی تنفرمردم نسبت بدستگاه حکومت بیشتر شده ودرعین حال که ترس ووحشت برمردم حکومت میکند این ترس و وحشت آمیخته با خشم ونفرت شدیدی است وهرلحظه احتمال میرودکه یك انفجاروسیع ملی بطورناگهانی رخ دهد وابن‌زیاد ویارانش را درکام خود فروبرد.

۱- بحارج۱۰ ص ۱۹۰

۲- کامل ابن‌اثیرج۴ ص۲۳

ابن زیاد درهمین مدت‌کوتاه دوصحنـۀ عجیب وهیجان‌انگیز از شیعیان حسین‌بن‌علی(ع) دیدکه به‌حیرت ووحشت افتاد.

یکی آنگاه‌که بطور ناشناس‌واردکوفه‌شد ومردم‌که منتظرمقدم‌امام بودند بگمان اینکه اوحسین‌بن‌علی(ع) است احساسات پرشوری نسبت بامام حسین(ع) ابرازکردندکه ابن‌زیاد را شدیـداً تکان داد و ناراحت کرد[1].

ودیگری آنگاه‌که عبیدالله بن‌زیاد ازترس نیروهای مسلم‌بن عقیل بقصرحکومتی فرارکرد وارتش مسلم قصررا محاصره‌کردند وحاکم‌کـوفه خود را درآستانۀ مرگ دید[2].

خاطرۀ تلخ این دوحادثه هنوزدرکام‌جان ابن‌زیاد بود واورا رنج میداد واین احتمال را درفکراوتقویت میکردکه مردم ، رهبری از بین خود انتخاب‌کنند وتحت فرماندهی اوشورشی ایجاد نمایند. وبـا توجه باینکه خرید سلاحهای‌جنگی‌آزاد بود وحتی تحت رهبری مسلم‌مقدار قابل توجهی اسلحه‌آماده شده بود احتمال انقلاب ملی‌کاملا بجا بود . از اینرو ابن‌زیادکوشش فراوانی کردکه با کشتن جمعی بی‌گناه و بـا بذل پول فراوان ازترس‌وطمع‌مردم‌که دونقطه ضعف زیان‌آوری‌است حداکثر استفاده را بکند و خود طرفداران امام را بجنگ وی بفرستد تا امکان هرگونه شورش وانقلابی از بین برود.

و نتیجۀ دیگری‌که از تقویت نیرو میگرفت این بود که فرزند پیغمبر(ص) را زودتر وادار به تسلیم یا نابودکنند و خود را از این غائلۀ

۱ـ کامل‌ابن‌اثیر ج۴ص ۲۴

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۰

ناراحت‌کننده خلاص‌گرداند. پس معلوم‌شد فرستادن این‌همه‌نیروکه یك اقدام احتیاطی وتاکتیك جنگی بوده بدو منظور انجام شده‌است:

۱ـ اینکه امکان هرگونه انقلاب داخلی بنفع امام‌حسین (ع) از بین برود.

۲ـ اینکه کار حسین بن‌علی(ع) زودتر بنفع یزید یکسره شود.

دستور وحشیانه :

اگر آخر روز پنجم‌محرم حکم«ابن‌زیاد» (که‌باید حسین‌ویارانش برای‌یزید بیعت‌کنند تانظرخودرا دربارهٔآنان‌بگویم) بعمربن‌سعد ابلاغ شده‌باشد جواب امام‌حسین (ع) (که ممکن نیست تسلیم شوم) آخر روز ششم محرم با‌بن‌زیاد رسیده است.

پسرمرجانه درمقابل جواب مردانهٔ امام دستور وحشیانه‌ای صادر کردکه روی تاریخ‌را سیاه نمود . او به‌عمربن‌سعد دستور داد : با نیروی مسلحی‌که دراختیار داری حسین و یارانش را درمحاصرهٔ بی‌آبی‌گرفتار کن‌که نتوانند قطره‌ای ازآب بنوشند چنانکه‌آن مرد پرهیزگارعثمان‌بن عفان را ازآب محروم‌کردند[1].

اگرجواب امام آخر روزششم محرم به ابن‌زیاد رسیده باشد این دستور وحشیانهٔاو دربارهٔ جلوگیری‌ازآب روزهفتم‌محرم با‌بن‌سعدرسیده. واین مطلب باآنچه درتواریخ‌آمده موافق است. زیرا مؤرخان‌نوشته‌اند: «وَذٰلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بِثَلاثَةِ اَيّامٍ[2] یعنی جلوگیری ازآب سه‌روز پیش‌از

۱و۲ـ ارشاد مفید ص۲۰۹ والاخبارالطوال ص۲۲۸

کشته‌شدن امام‌حسین(ع) بوده است».

این دستور بیخردانه‌که دلیل نهایت وحشیگری و درندگی است بسه‌علت بوده است:

۱ـ اینکه حسین‌بن‌علی (ع) زودتر تسلیم شود.

۲ـ اینکه پسرمرجانه میخواست‌خوی‌درندگی وحس‌انتقامجوئی خودرا اشباع‌کند، وضمناً بااین‌اعمال‌قدرت ازرنج‌روحی وعقدهٔ‌حقارتی که درمقابل عظمت حسین‌بن‌علی(ع) درخود احساس‌میکرد بکاهد.

۳ـ ابن‌زیاد میخواست بفهماند که نسبت بخاندان معاویه وفادار است چون معاویه بنام‌خونخواهی عثمان با امیرالمؤمنین(ع) جنگید و درفتنهٔ قتل عثمان، عناصرانقلاب، خلیفه‌را درمحاصرهٔ بی‌آبی قراردادند که ازاین‌جهت مورد مؤاخذه وعتاب علی‌علیه‌السلام هم واقع شدند[1].

ابن‌زیاد با این حکم ابلهانه میخواهد نام خونخواهی عثمان را زنده‌کند و درانجام مأموریت خود خوش‌رقصی نماید و خودرا نسبت به خلیفه وخاندان معاویه وفادار جلوه دهد.

با صدور این‌حکم وحشیانه، بیشترآشکار شدکه دستگاه‌حکومت میل ندارد کار بمسالمت تمام شود و بیشتر روشن‌گشت‌که عمال حکومت ضد اسلام یزید برخلاف روش صلح‌طلبانهٔ امام میخواهند فقط با نیروی سرنیزه آنهم با اسلوبی وحشیانه و غیرانسانی پیش بروند . و بدینوسیله وضع‌را وخیم‌ترمیکنند وقدم بقدم بجنگ نزدیك‌تر میشوند، جنگی‌که خود آتش‌افروزآن ومسئول عواقب خسارت‌بارش هستند، جنگی‌که‌برای جهان‌اسلام خیلی‌گران تمام میشود .

۱ـکامل‌ابن‌اثیرج۳ ص۱۷۳

دستور بیخردانهٔ پسرمرجانه بی‌درنگ اجرا شد و عمربن سعد، عَمْرو بن حَجّاج‌را که‌خود ازدعوت‌کنندگان امام‌حسین(ع) بود بفرماندهی پانصد سوار مأمورکردکه جلوی «شَرِیعَة» یعنی محلی‌راکه بعلت سراشیبی آن میتوان ازآب استفاده‌کرد مسدودکند[1].

بازهم پیشنهاد مسالمت:

حسین بن‌علی(ع) درمرحلهٔ سوم قیام کوشش‌کرد که تشنجی ایجاد نشود وجنگی بوجود نیاید، وهرچه‌عُمّال‌حکومت بی‌تدبیرعوامل تصادم را فراهم میکردند امام با روش خردمندانه‌ای از تصادم جلوگیری مینمود. فرزند پیغمبر(ص) بازهم‌ضمن‌مذاکرات‌محرمانه‌ای‌که به‌پیشنهاد آنحضرت با عمربن سعد انجام شد برای چندمین‌بار پیشنهاد مراجعت فرمود[2].

این‌مطلب خیلی‌قابل‌دقت است‌که‌قهرمان‌جانبازی‌وازخودگذشتگی تا این‌حد برای جلوگیری ازجنگ کوشش‌کند ومردی با آنهمه شکوه وجلال تا این اندازه تواضع وسلامت نفس وآقائی نشان دهد که مکرر پیشنهاد مسالمت ومراجعت ازطرف او بشود و روی این مطلب پافشاری کند ودر هرفرصت مناسبی‌که برای جلوگیری از خونریزی بتوان‌کاری انجام داد از هیچ فعالیتی دریغ ننماید. سبحان‌الله! این همه بزرگواری وسلامت نفس وجوانمردی راستی حیرت‌انگیز است!

آنگاه عُمّال حکومت جنگ‌طلب، این قهرمان صلح واصلاح را

۱- ارشاد مفید ص۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشاد مفید ص۲۱۰

شمر میکنندکه باعث انگیزش فتنه است!!! سیاه‌باد روی بی‌شرمی .

اعلام جنگ وفرمان سفیهانه :

عمر بن‌سعد برای بار دوم ضمن نامه‌ای پیشنهاد صلح جویانهٔ امام حسین(ع) رادربارهٔ مراجعت بحجاز باطلاع عبیدالله بن‌زیاد رسانید. حاکم عراق نامهٔ ابن‌سعد راکه خواند با لحنی نرم وملایم گفت: این نامهٔ خیر خواهانه‌ای استکه عمر بن‌سعد ازروی دلسوزی نوشته‌است. «نَعَمْ قَدْقَبِلْتُ»[1] آری پیشنهاد حسین را قبول کردم ، مٰاأَرٰانی إِلّاٰمُخَلٍّ سَبیلَهُ یَذْهَبُ حَیْثُ یَشٰاءُ[2]. چنین می‌بینم که حسین بن‌علی را آزاد بگذارم هرجا میخواهد برود ؟ .

گوئی این‌نامهٔ ابن‌سعدکه مشتمل برپیشنهاد امام دربارهٔ برگشتن بحجاز بود در روح سرکش حاکم دیکتاتور نرمشی ایجادکرد ومایل‌شد که کار را بمسالمت تمام‌کند و بگذارد آنحضرت بحجاز برگردد . ولی شمر بن ذی‌الجوشن که نظرش درتصمیمات حاکم خیلی مؤثر بود گفت : آیا میخواهی این‌پیشنهاد را ازحسین بن‌علی بپذیری بااینکه او درحوزهٔ حکمرانی تو وارد شده‌است! اگرحسین ازمنطقهٔ حکومت‌تو خارج‌گردد او قوی‌تر خواهدشد وتو ضعیف‌تر، هرگزصلاح نیستکه این‌پیشنهاد را بپذیری زیرا این نشانهٔ ضعف حاکم است ، باید حسین و یارانش تسلیم بی‌قید وشرط توگردند آنگاه میتوانی‌آنان‌را مجازات‌کنی یا ببخشی[3].

۱- تاریخ طبری ج۴ص۳۱۳

۲- سرالنبلاء ج۳ ص۲۰۲

۳- ارشاد مفید ص۲۱۰ وکامل‌ابن‌اثیرج۴ ص۵۵ وتاریخ طبری ج ۴ص ۳۱۳و۳۱۴

سخنان این‌عنصرفساد چون با طبیعت تجاوزکار پسرمرجانه موافق بود در وی اثرکرد و بی‌درنگ رأی اورا پذیرفت.

محیط سیاسی‌استان بزرگ‌کوفه برای‌پسرزیاد وشمر بن‌ذی‌الجوشن خالی شده است. این دوانسان مسخ شده درمرکز حکمرانی نشسته و در بارهٔ اوضاع‌سیاسی‌روز ومقابلهٔ باحوادث‌مشورت‌میکنندو تصمیم‌میگیرند. سخنان شمر برمحور اعمال قدرت برای‌کسب قدرت بیشتر دور میزند و آنچه سخنی ازآن درمیان نیست مصلحت ملت ونفع مملکت است.

اینان پاسداران حقوق مردم وحافظ مصالح عالیهٔ‌کشور هستند!!! ونظرشان اینست‌که باید نیروهای مالی و انسانی مردم را درراه استثمار خلق و کسب قدرت بیشتر مصرف کرد . شمربن ذی‌الجوشن میگوید : مصلحت نیست حسین بن‌علی را آزاد بگذاری که ازحوزهٔ حکمرانی تو خارج‌گردد زیرا اگر ازحوزهٔ حکومت تو خارج شود او قوی‌تر خواهد شد وتو ضعیف‌تر .

آنچه دراین‌جلسهٔ حساس‌که باید خط‌سیر نهائی‌را تعیین‌کندمطرح است فقط مسئلهٔ ضعف وقوت حکومت‌است نه‌مصالح‌ملت. وآنچه دراین شرائط درمنطق حسین بن‌علی(ع) مطرح است مسئلهٔ حفظ صلح وپرهیز ازجنگ است. ببین تفاوت ره ازکجاست تا بکجا ؟!

پسرزیاد که فردی خونخوار ومست حب مقام است پس‌از شنیدن سخنان شمر درجواب عمرسعد فرمانی بدینصورت صادرمیکند :

«من ترا نفرستادم‌که ازمبارزه با حسین بن‌علی خودداری‌کنی واو را به زنده‌ماندن امیدوارسازی وازطرف وی عذرخواهی‌نمائی ونزد من بشفاعت او برخیزی . اگرحسین ویارانش تسلیم‌فرمان من‌گشتند آنانرا

ذلیلانه نزد من بفرست واگر نپذیرفتند جنگ راشروع‌کن وگوش‌و بینی کشتگان آنانرا ببرکه مستحق این مجازات هستند واگرحسین‌کشته شد سینه وپشت اورا (یعنی یك‌دفعه سینه‌ویك‌دفعه‌پشت وی‌را) زیرسم اسبان لگدکوب‌کن، من میدانم این‌کار، پس‌ازمرگ‌اورا رنج نمیدهد ولی‌این چیزی است‌گفته‌ام‌که : اگراوراکشتم این‌کاررا انجام دهم، اگرتو فرمان مرا اجراکردی‌پاداش مطیعان را خواهی داشت واگرنمی‌پذیری ازمقام خود معزول هستی وفرماندهی سپاه را بشمر بن ذی‌الجوشن واگذار کن که ما دستورخود را بوی داده‌ایم[1]».

پسرمرجانه برای اینکه مبادا پذیرفتن پیشنهاد مسالمت‌آمیزپسر پیغمبر(ص) نشان ضعف حاکم باشد رأی خردمندانهٔ امام را نپذیرفت و با نوشتن این نامهٔ ابلهانه هم اعلام جنگ‌کرد و هم دستور وحشیانه‌ای دربارهٔ بریدن‌گوش‌و بینی‌کشتگان و لگدکوب‌کردن بدن سبط‌پیغمبر(ص) صادرنمود ،وبدینوسیله هم ازخوی درندگی وحیوانیت خود پرده‌برداشت وهم ثابت‌کردکه دستگاه حکومت ضداسلام یـزید ، جنگ‌طلب وفتنه انگیزاست نه‌حسین‌بن‌علی(ع).

خطر صددرصد شد :

نامهٔ جنون‌آمیزحاکم دیکتاتورکوفه روزنهم محرم توسط شمر بن ذی‌الجوشن بدست عمر بن سعد رسید. این نامه‌که شامل فرمان حمله و شروع بجنگ بود ابن‌سعد را خیلی ناراحت‌کرد . اوازقرائن فهمیدکه شمرازپذیرفتن‌پیشنهادمسالمت‌آمیزامام‌حسین(ع) دربارهٔ برگشتن‌بحجاز

۱- ارشاد مفیدص۲۱۱

جلوگیری کرده است، از اینرو بشمر گفت: گمان میکنم تو امیر را ازقبول کردن نوشتهٔ من منصرف نموده وکاری راکه ما امیدوار بودیم بصلاح آوریم توفاسد کردهای بخدا قسم حسین بن علی(ع) تسلیم نخواهد شد زیرا روحی بزرگ وتسخیر نشدنی درکالبد اوست. إِنَّ نَفْساً أَبِيَّةً لَبَيْنَ جَنْبَيْهِ [1]. شمر بن ذی‌الجوشن که خود هوس ریاست قشون را درسرمی پروراند و دستور داشت که اگر عمر بن سعد بجنگ راضی نشد سرش را برگیرد، با لحنی آمرانه بعمر بن سعد گفت:

بگو بدانم میخواهی چه‌کنی؟ آیا فرمان امیرخود را اجرامیکنی وبا دشمن وی میجنگی یا فرماندهی قشون را بمن میسپاری؟

ابن‌سعد گفت: ریاست‌قشون را بتو نخواهم داد وخود شروع بجنگ خواهم‌کرد. سپس به‌سواره نظام خود دستورآماده باش داد، آنگاه که آماده شدند فرمان پیشروی داد.

اواخر روزتاسوعا (نهم محرم) بودکه عمر بن سعد فرمان پیشروی داد وسواره نظام قشون بطرف توقفگاه امام حسین بحرکت درآمد. با این فرمان پیشروی‌که درتعقیب آن فرمان حمله صادرمیشد خطرجنگ صددرصد شد ودیگرهیچگونه امیدی بمسالمت نبود.

وازطرف دیگرچون حسین بن‌علی(ع) در محاصرهٔ دشمن واقع شده ورابطهٔ وی با خارج قطع گشته بود هیچگونه امیدی نبودکه برای آنحضرت ازکوفه یا بصره کمك برسد. «وَأَيْقَنُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ» [2]. دشمنان یقین‌کردندکه برای امام‌حسین(ع) کمك نمیرسد

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۵ دربعضی کتابها «نَفْسٌ أَبِيَّة» آمده است.

۲- نفس‌المهموم ص۱۲۰

ومردم عراق بیاری آنحضرت نمی‌شتابند» .

با این مقدمات ، خطر کشته شدن امام نیزصد درصد شد زیـرا یاران فرزند پیغمبر(ص) هرچه فداکارباشند با این عدهٔکم نمیتوانند در برابر نیروی‌عظیم‌دشمن‌که حکومت مرکزی شام پشتیبان‌آنست‌مقاومت کنند. با مذاکراتی‌که بین طرفین شد یك شب جنگ بتأخیرافتاد.

جوانمردی دوجانبه :

پس‌آنگاه‌که نزدیك بودشب فرا رسد امام‌حسین(ع) یاران خود را جمع‌کرد ودرحضورآنان خطبه‌ای ایراد نمود، وضمن آن ازیـاران خویش خواست‌که ازتاریکی شبی‌که فرا میرسد استفاده‌کنند و ازلشگر گاه خارج‌گردند وجان خود را بسلامت ببرند .

این حق شخصی امام بودکه میتوانست یارانش را آزاد بگذارد بلکه ازآنان شدیداً بخواهدکه‌ازآنحضرت جدا شوند. ولی‌آنان نیزحق داشتند این درخواست را نپذیرند و وجود مقدس فرزند پیغمبـر«ص» را تاآنجاکه بتوانند اگرچه یك ساعت هم‌باشد حفظ‌کنند.

ازاینرویاران‌امام درخواست جوانمردانهٔ‌آنحضرت راجوانمردانه ردکردند وهمگی‌آنان‌آمادگی خودرا برای جانبازی‌درراه‌امام‌علیه‌السلام اعلام نمودند[۱] وبدینگونه جوانمردی دوجانبه درعالی‌ترین مظاهرخود تجلی‌کرد[۲] .

۱ـ ارشاد مفید ص۲۱۲ وتاریخ طبری‌ج۴ ص۳۱۸

۲ـ بادرخواست برگشتنی که امام‌علیه‌السلام ازاصحابش‌کرد دیگرجهادبر آنان واجب نبود ولی‌مستحب بود زیرا حفظ وجود امام اگرچه چندساعت‌باشد مطلوب است.

یك نكته :

کسانی‌که میگویند : امام بـه‌این قصد حرکت کرد که خـود و اصحابش‌کشته شوند این سخن آنحضرت را که باصحاب خود فرمـود : «بروید تاکشته نشوید» چگونه تفسیر میکنند ؟».

اگر بگویند: «اول امام به‌این فکر بوده‌که خود و اصحابش کشته شوند ولی درشب عاشوراء فکرش دربارهٔ اصحاب عوض شده وقصدکرده آنانرا ازکشتن نجات دهد» . این قابل قبول نیست زیرا بچه علت فکر امام دربارهٔ اصحابش عوض شده است ؟.

و اگر بگویند : امام میخواسته اصحاب را آزمایش کند این هـم صحیح نیست زیرا آنحضرت در همین سخنرانـی شب عاشوراء پیش از آنکه ازاصحاب خود درخواست کند بروند فرمود : «من اصحابی بهتر ازاصحاب خود سراغ ندارم». پس دیگراحتیاج به‌آزمایش نبود.

گمان نمیرودکسانی‌که میگویند : امام به‌این قصد حرکت‌کردکه خود واصحابش‌کشته شوند بتوانند جواب صحیحی به سئوال بالابدهند.

ولی‌کسانیکه میگویند : «امام وقتی ازمکه حرکت فرمود علاوه برامتناع از بیعت قصد داشت‌کوفه را تسخیرکند» میتوانند به سئوال بالا جواب صحیح بدهند وآن اینست‌که امام ازاصحابش بیعت و تعهدگرفته بودکه درراه جهاد وتسخیر کوفه‌آنحضرت را یاری‌کنند واین بیعت در وقتی انجام شدکه برای فرزندپیغمبر«ص» امکان پیروزی نظامی بودولی درشب عاشوراء چون دیگرامکان پیروزی نبود ماندن اصحاب بـه‌هدف وی‌کمك نمیکرد ازاینروبیعت را ازآنان برداشت وفرمود: بـروید[1] و

۱ـ چنانکه امام زهیربن‌القین راآنگاه‌که امیدپیروزی بود بیاری خودـــ

امام ازروی حقیقت مایل بود همهٔ برادران و برادرزادگان وعموزادگان ودوفرزندش امام سجاد وعلی‌اکبرعلیهما السلام وهمچنین همهٔ اصحابش از وی جدا شوند وبسلامت بروند نهایت اینکه‌آن جوانمردان‌آزاده حفظ وجود مقدس ولی‌الله اعظم را اگر چه چند ساعت باشد برزندگی خـود ترجیح دادند.

نکتهٔ دیگر:

امام سجادعلیه‌السلام میفرماید:«هنگامیکه پدرم درشب عاشوراء اشعار «یادَهْر اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ الخ» را خواند من فهمیدم خبر مرگ خودرا میدهد وگریه گلوگیرم شد ولی خودداری‌کردم‌اما عمه‌ام زینب‌نتوانست خودداری‌کند وگریان‌ودامن کشان نزد پدرم‌رفت وگفت: ای‌کاش‌من‌مرده

←طلبید وزهیرهم‌زن خودراطلاق داد وبفرزند پیغمبر(ص) ملحق شد(ارشاد ص ۲۰۲) تا هم زنش نگران اونباشد وهم خود اوبا خاطری‌آسوده برای‌پیروزی آنحضرت پیکارنماید. ولی درشب عاشوراء که دیگرامید پیروزی نبود امـام از همین زهیروهمچنین ازسایریارانش درخواست‌کرد بروند.

وزهیرهرگز برای‌کشته شدن به‌امام‌ملحق نشد بلکه برای پیکاردرراه‌پیروزی ودفع شرازوجود فرزندپیغمبر(ص) بوی ملحق شد، وازاینروشب عاشوراء در جوابی‌که به‌امام داد به‌هدف خود اشاره‌کرد وگفت: من دوست میدارم‌پیکارکنم تاکشته شوم وباززنده‌گردم وپیکارکنم تاکشته شوم واین قضیه هزار دفعه تکرار شود وبدینوسیله خطرقتل از شما وجوانان اهل‌بیت شما برطرف گردد (ارشاد ص۲۱۳).

اگرامام بزهیرفرموده بود : من وهمراهانم برای‌کشته شدن میرویم معنی نداشت زهیربه‌آنحضرت بگوید: دوست میدارم با جانبازی من خطرقتل ازتو جوانان اهل‌بیت برطرف‌گردد.

بودم. پدرم اورا دلداری داد وفرمود : شیطان حلمترا نبرد. عمه‌ام گفت: جانم بقربانت آیا آمادهٔ شهادت شده‌ای ؟! چشمان پدرم پراز اشك شدو فرمود : « لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَيْلاً لَنَامَ[1]. اگرمرغ قطارا یك‌شب تعقیب نمیکردند میخوابید» .

یعنی وضع موجود را برمن‌تحمیل‌کرده‌اندواین گرفتاری به‌اراده و اختیار من‌نبوده بلکه مخالف باخواست من پیش‌آمده . و اگر آزادم میگذاشتند برمیگشتم . عمه‌ام گفت: ای وای! آیا از روی قهر و غلبه وبدون اختیار کشته میشوی؟ این بیشتر مرا ناراحت وقلبم‌راجریحه دار میکند، آنگاه سیلی بصورت خودزد وگریبان‌چاك نمود و غش‌کرد وروی زمین افتاد[2] » .

اگر امام‌حسین(ع) ازهمان اول‌برای‌کشته شدن حرکت فرموده ودر طول‌مسافرت‌نیز مکرر این مطلب راگوشزدکرده بودکشته شدن‌آنحضرت برخلاف انتظار نبود بلکه مطلبی معلوم وبرای حضرت زینب(ع)عادی‌و قابل تحمل بود دراینصورت :

چه معنی داشت‌که زینب‌کبری(ع) باشنیدن آن اشعارکه امام‌در آنها اشاره به‌شهادت خود فرموده تا این حدناراحت‌شودکه‌بگوید:ایکاش من مرده بودم وچه معنی داشت ازروی‌تعجب از برادرش بپرسد: آیاآمادهٔ شهادت شده‌ای ؟!.

وچه معنی‌داشت‌که‌آنحضرت جواب بدهد: اگر آزادم میگذاشتند

۱- فرائدالادب «المنجد» درحرف‌التاء مینویسد: «لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَيْلاً لَنَامَ» يُضْرَبُ مَثَلاً لِمَنْ حُمِلَ عَلَى مَكْرُوهٍ مِنْ غَيْرِ اِرَادَتِهِ.

۲- ارشاد مفید ص۲۱۳ وتاریخ طبری ج۴ص ۳۱۹

برمیگشتم؟

آیا صحیح است امامی که از اول بقصد کشته شدن حرکت کرده بفرماید: این‌گرفتاری به‌اراده واختیار من‌نبوده بلکه از روی قهروغلبهٔ دشمن ومخـالف بـا خواست من پیش آمده و اگـر آزادم میگذاشتند برمیگشتم ؟!

شایعهٔ بی‌اساس :

بین‌بسیاری ازمردم شایع است‌که جمعی از یاران امام حسین(ع) درشب‌عاشوراء دست ازیاری آن‌حضرت‌برداشتند وشبانه‌ازوی‌جداگشتند.

ما برای اینکه منبع اصلی ایـن مطلب را پیدا کنیم به‌بررسی و کنجکاوی پرداختیم وپس ازبررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که : متفرق شدن یاران امام‌حسین (ع) در شب عاشوراء درهیچیك از منابع تاریخی ازقبیل :

۱ـ تاریخ یعقوبی جلد۲ صفحهٔ ۲۳۱.
۲ـ تاریخ طبری جلد۴صفحهٔ ۳۱۸ .
۳ـ مقاتل الطالبیین. صفحهٔ ۱۱۲ .
۴ـ ارشاد مفید. صفحهٔ۲۱۲ .
۵ـ اعلام الوری. صفحهٔ ۲۳۵ .
۶ـ روضةالواعظین. صفحهٔ ۱۸۳ و۱۸۴ .
۷ـ کامل ابن اثیر جلد ۴صفحهٔ ۵۷و۵۸ .
۸ـ مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۷ .
۹ـ تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی صفحهٔ ۲۴۹ .

۱۰ـ مثیرالاحزان . صفحهٔ ۲۶.
۱۱ـ تاریخ ابن‌کثیر جلد ۸صفحهٔ ۱۷۶ و۱۷۷ .
۱۲ـ لهوف . صفحهٔ ۸۰ تا ۸۲.
۱۳ـ مناقب ابن شهرآشوب جلد۴ صفحهٔ ۹۹ .
۱۴ـ مطالب السئول .
۱۵ـ تاریخ ابی الفداء .
۱۶ـ تهذیب ابن‌عساکر .
۱۷ـ الاخبارالطوال .
۱۸ـ الامامة والسیاسة .
۱۹ـ مروج‌الذهب .
۲۰ـ العقدالفرید .

ذکر نشده است، بلکه بعکس ، در کتابهای نامبرده ازشمارهٔ ۱تا ۱۳ درصفحات نامبردهٔ بالاآمده است که هیچیك ازیاران امام حسین(ع) پیشنهاد آنحضرت را دربارهٔ رفتن نپذیرفتند، وهمگی آنان آمادگی‌خود را برای جانبازی در راه فرزند پیغمبر(ص) اعلام‌کردند.

عبارت مبهم :

آری فقط درکتاب تفسیرمنسوب‌بامام حسن‌عسکری علیه‌السلام‌در این‌باره عبارتی هست‌که برای روشن شدن مطلب‌عیناً آنرادرج میکنیم. در کتاب نامبرده در شرح آیهٔ « وَاِذْقُلْنٰا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ - سورهٔ بقره‌آیهٔ ۳۴» چنین آمده است :

« وَلَمَّاامْتُحِنَ الْحُسَيْنُ وَمَنْ‌مَعَهُ بِالْعَسْكَرِالَّذِيْنَ قَتَلُوْهُ وَحَمَلُوْا رَأْسَهُ

قالَ لِعَسْكَرِه: اَنْتُمْ فِی حَلٍّ مِنْ بَیْعَتِی فَالْحَقُوْا بِعَشائِرِكُمْ وَمَوالِیكُمْ وَقالَ لِاَهْلِ بَیْتِهِ : قَدْجَعَلْتُكُمْ فِی حَلٍّ مِنْ مُفارَقَتِی فَاِنَّكُمْ لاتُطِیقُونَهُمْ لِتَضاعُفِ اَعْدادِهِمْ وَ قُواهُمْ وَما الْمَقْصُوْدُ غَیْرِی، فَدَعُوْنِی وَالْقَوْمَ فَاِنَّ اللّهَ یُعِیْنُنِی وَلایُخَلِّینِی مِنْ نَظَرِهِ كَعادَتِهِ فِی اَسْلافِنَا الطَّیِّبِیْنَ، فَاَمّا عَسْكَرُهُ فَفارَقُوْهُ وَاَمّا اَهْلُهُ وَالْاَدْنَوْنَ مِنْ اَقْرِبائِهِ فَاَبَوْا وَقالُوْا : لانُفارِقُكَ[1].

آنگاه‌که حسین وهمراهانش بسبب لشکری که اورا کشتند وسرش را بردند امتحان شد. به‌لشکر خویش گفت:شما ازبیعت من آزادیدپس بقبیله‌ها ودوستان خود ملحق شوید وباهل بیت خود فرمود: بشما اجازه میدهم‌که ازمن جدا شوید زیرا شما ازنظر عده ونیرو نمیتوانید با آنان مقاومت‌کنید ومقصودآنان‌جزمن‌کسی نیست پس مرابا این‌مردم‌واگذارید خداوند بمن‌کمك میکند وازنظر لطف خود محروم نمیگرداندچنانکه نسبت به‌گذشتگان پاك ماهمیشه نظر لطف داشته است ، پس لشکرش‌از وی جداشدند ولی‌خانواده وخویشان‌نزدیك او از رفتن خودداری‌کردند وگفتند: ما ازتو جدا نمیشویم » .

آنچه مسلم‌است‌پس‌از رسیدن‌خبر قتل مسلم‌بن‌عقیل‌امام‌حسین(ع) درمنزل «زباله» به‌همراهانش‌گفت: هرکس میخواهدبرگردد . پس‌اعرابی که بآنحضرت ملحق شده بودند برگشتند[2] .

آنچه درتفسیر منسوب بامام حسن عسکری(ع)آمده‌اگرمیخواهد همین برگشتن بعضی‌ازهمراهان امام رادرمنزل «زُبالَه» بگوید این‌مطلب صحیحی است ولی عبارت کتاب نامبرده بااین مطلب‌تطبیق‌نمیشود زیرا

۱ـ کتاب تفسیرمنسوب بامام عسکری(ع) ص ۸۷

۲ـ ارشاد مفید ص۲۰۳

از عبارت این‌کتاب ظاهرمیشودکه همهٔ اصحاب امام رفتند و غیراز اهل بیت آنحضرت‌کسی باقی نماند، در حالیکه‌آ نچه در تواریخ‌آمده اینست که درمنزل «زبالة» فقط اعرابی‌که درراه بوی ملحق شده بودندبرگشتند نه‌یاران واصحاب امام .

علاوه براین‌بیش ازدوثلث شهدای‌کربلا غیر اهل بیت امام بودند ازقبیل‌حبیب‌بن‌مظاهر ومسلم‌بن‌عوسجةوزُهَیْر بْنُ‌القین‌وغیراینها،درحالیکه دراین‌نقل میگوید فقط اهل بیت امام باقی ماندند.

واگر عبارت کتاب مزبور میخواهد بگوید: شب عاشوراء غیراز اهل بیت و خویشان آنحضرت همهٔ همراهان و یاران وی رفتند این مطلب برخلاف حقیقت است زیرا در هیچیك از کتابهائی‌که برشمردیم ذکر نشده است‌که شب عاشوراء حتی‌یك نفر از اصحاب امام ازوی جدا شده باشد.

عبارت تفسیر منسوب بامام حسن‌عسکری (ع) درست روشن‌نیست که میخواهدبرگشتن اعراب‌راازبین راه بگویدیامقصودش‌شب‌عاشوراست اگرچه بعضی عبارات آن از قبیل « وَمَا الْمَقْصُوْدُغَیْرِی » با شب عاشوراء مناسب‌تر است.

استنباط ناسخ‌التواریخ :

ولی‌کتاب ناسخ‌التواریخ عبارت‌تفسیرمنسوب‌بامام راباشب‌عاشوراء تطبیق‌کرده وگفته است :

« وبالجمله چون شب عاشوراء فرا رسید و تاریکی ، جهان رافرا گرفت دیگر باره حسین (ع) مردم خویش را ممتحن

داشت[1] و بمیزان آزمایش و آزمون درگذرانید. در تفسیر امام مسطور است: **قَالَ الْحُسَیْنُ لِعَسْکَرِهِ: اَنْتُمْ فِی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتِی فَالْحَقُوا بِعَشَائِرِکُمْ وَ مَوَالِیکُمْ**. با لشکر خویش فرمود: من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشان و دوستان خود پیوسته شوید».

سپس ترجمهٔ باقی عباراتی را که از کتاب نامبرده نقل کردیم چنین آورده:

« آنگاه با اهل بیت فرمود: شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاقت رزم ایشان را ندارید و با عِدّت و عُدّت ایشان توانا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست مرا دست باز دهید با این قوم، همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میگردد چنانکه به گذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود، امام میفرماید: لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و بپائیدند»[2].

ازاین‌عبارات ناسخ بخوبی معلوم میشود که صاحب ناسخ، عبارت کتاب تفسیر منسوب بامام را که قبلا نقل کردیم با شب عاشوراء تطبیق کرده وتوجه نکرده است‌که اگراین‌مطلب درست باشدکه‌درشب عاشوراء همهٔ اصحاب امام غیراز اهل بیت آنحضرت رفتند پس باید شهدای‌کربلا منحصر باشد بهمان خویشان واهل بیت امام درحالیکه بیشتر شهداء از

۱- معلوم میشود صاحب ناسخ‌التواریخ کلمهٔ «اُمْتُحِنَ» را بصیغهٔ معلوم خوانده واین اشتباهی است‌که برای ایشان رخ داده است.

۲- ناسخ‌التواریخ جزء دوم ازجلدششم ص۲۲۲ طبع مهرماه ۱۳۳۶

غیراهل بیت امام بودند.

میتوان گفت: این مطلب که (اصحاب امام حسین «ع» درشب عاشوراء ازوی جدا شدند) بعداز تألیف ناسخ التواریخ بین مردم شایع شده است زیراکتاب ناسخ بین مردم خصوصاً ایرانیان رواج کامل داشته است، و نمیتوان منشاء این شایعه را کتاب تفسیر منسوب بامام دانست زیرا اولا کتاب نامبرده بین مردم خصوصاً فارسی زبانان چندان رواجی نداشته، وثانیاً عبارت کتاب نامبرده بطور صریح دلالت ندارد که این مطلب مربوط بشب عاشوراء باشد. پس منشاء شیوع این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است ومنشاء این استنباط عبارت تفسیر منسوب بامام است.

وبفرض اینکه درتفسیر نامبرده بطورصریح ذکر شده بود که در شب عاشوراء اصحاب امام متفرق شدنداین مطلبی‌است‌که در هیچیک از منابع تاریخی ذکر نشده است، واز طرفی کتاب تفسیر منسوب بامام در نظر علمای مذهب ارزش و اعتباری ندارد، ودانشمندان بزرگ شیعه منقولات این‌کتاب را باقید احتیاط تلقی میکنند، و حتی اینکه عالم کم نظیر شیعه مرحوم علامهٔ حلی این‌کتاب را سراسر مجعول میداند.[1]

امام خمینی رهبر انقلاب درمجلس درس میفرمود: مرحوم آیةالله آشیخ‌محمدرضا اصفهانی مسجدشاهی دربارهٔ این‌تفسیرمنسوب بامام‌چنین نظرمیدادکه این‌کتاب را یك نفرافسانه سازکج‌سلیقه جعل‌کرده است.

۱- علامهٔ حلی درخلاصةالرجال ص۲۵۷ دربارهٔ این تفسیرمنسوب بامام حسن عسکری(ع) میفرماید:

«والتفسیرموضوع عن‌سهل‌الدیباجی عن‌ابیه باحادیث من‌هذه‌المناکیر».

ازآنچه‌گذشت روشن شدآنچه‌بین مردم شایع شده‌است‌که درشب عاشوراء جمعی ازاصحاب امام حسین (ع) ازآنحضرت جدا شدند مدرك معتبری ندارد ومنشاء این شایعه استنباط صاحب ناسخ‌التواریخ است‌آنهم از روی نوشتهٔ یك‌کتاب بی‌اعتبار پس‌ما حق داریم‌که نوشتهٔ ناسخ رابنام یك شایعهٔ بی‌اساس بخوانیم .

تثبیت وضع دفاعی :

آنگاه‌که یاران امام حسین(ع) ازرفتن خودداری‌کردندوآمادگی خود را برای جانبازی‌اعلام‌نمودند آنحضرت دستور داد در همان شب یعنی شب عاشوراء خیمه‌ها را بهم نزدیك‌کنند و طنابهای چادرها را از میان هم بگذرانند ووضع خیمه‌ها را طوری قرار دهند که تشکیل یك نیم دایرهٔ‌وسیعی‌بدهد تا اردوی‌امام‌درداخل این نیم‌دائره موضع‌بگیرند وفقط ازیکطرف با دشمن روبروشوندکه نیروهای دشمن نتوانندازپشت بآنان حمله‌کنند.

ونیز دستورداد پشت چادرها بفاصلهٔ کمی یك گودال سرتاسری بطول چادرها بکنند ودسته‌هائی ازهیزم و نی‌که در کناره‌های نهرهای فرعی فرات میروئیدآماده نمایندکه فردا هنگام شروع جنگ هیزم‌هاو نی‌ها را درآن‌گودال بریزند وآتش روشن‌کنند تا دشمن نتواند از پشت بداخل خیمه‌ها نفوذکند وبدینوسیله برای مدتی زنان وکودکان‌ازهجوم دشمن محفوظ بمانند[1].

چون با دستورسفیهانهٔ حاکم خونخوارعراق خطرجنگ‌صددرصد

۱- تاریخ طبری ج۴ص۳۲۰ وارشاد مفیدص۲۱۴

شده بود وفرداجنگ شروع میشد لازم بود این اقدامات احتیاطی انجام گیرد تا هنگام شروع جنگ، امام ویارانش با وضعی مطمئن تر بمقاومت ودفاع بپردازند.

دلسوزی وارشاد:

صبح عاشوراء «عمر بن سعد» نیروهای خود را بیاراست و آمادهٔ جنگ شد، و ازآنسوی امام حسین(ع) نیز صفوف اردوی خود را منظم کرد ووضع دفاعی خود رادرجلوی جبهه تثبیت نمود ودستورداد: دسته‌های نی وهیزم راکه ازپیش آماده کرده بودند درگودال سرتاسری پشت خیمه‌ها برافروزند[1] وبدینوسیله وضع دفاعی خود را ازپشت جبهه نیز محکم نمود.

آنگاه تصمیم گرفت پیش ازآنکه جنگ رسماً شروع شود آنچه وظیفهٔ یك رهبر بزرگ ودلسوزاست انجام دهد ومسئولیت خطیری راکه دراین موقع تاریخی وحساس بعهده دارد ایفا نماید.

امام حسین(ع) تصمیم گرفت تاآنجاکه ممکن است افکار اردوی دشمن را بسوی خود جلب کند وروح آنان را تحت تأثیر سخنان خویش دگرگون سازد وبه این مردم گیج وگمراه که اکثریت عظیم آنان برخلاف وجدان خود ازروی ترس یا طمع بدینجا آمده‌اند بیدار باش بگوید و هشدار بزند. قلب مهربان وپرعاطفهٔ امام درمحبت این مردم فریب خورده وسرگردان میطپید و چون پدری دلسوز از گمراهی این مردم کـه اسیر هوسهای سفیهانهٔ دستگاه حکومت شده‌اند رنج میبرد.

فرزند پیغمبر(ص) اراده کرد بمقتضای اوضاع زمان و بـا توجه

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۰ وارشاد مفید ص۲۱۴

بطرز تفکر مردم خطبه‌ای ایراد کند وحقایق چندی را در این لحظهٔ از زمان‌که نقطهٔ تحول تاریخ بشمارمیرود درحضورچندین هـزار نفربیان نماید تا درسینهٔ تاریخ ذخیره شود و برای نسلهای آینده قیافهٔ حادثـهٔ خسارت باری‌که دستگاه حکومت جنگ طلب بوجودآورد آنچنانکـه هست مجسم گردد.

پسرعلی‌بن‌ابیطالب(ع) اراده کرد خود را بیش از پیش بهایـن مردم‌آشفته فکر بشناساند وتاآنجاکه میتواند با کمال دلسوزی‌آنـان را هدایت نمایدکه بی‌جهت باآنحضرت نجنگند و دست بخـون وی‌آلوده نکنند.

حسین‌بن‌علی(ع)خواست باایراد یك سخنرانی پرمغزوتکان‌دهنده اگرمُیَسّر باشد فکراین مردم‌مسلمان فریب خورده را بیدارکند وازجنگ جلوگیری نماید.

این مرد صلح و اصلاح حتی دراین لحظهٔ تاریخی‌که همهٔعوامل جنگ فراهم شده میکوشدکه اگر بتواند ازجنگ‌بی‌فائده و خانمانسوز که یك نوع جنون اجتماعی است پیشگیری‌کند تا وجود پرارزش سبط پیغمبرمحفوظ بماند وپناهگاه وپشتوانهٔ اسلام ومسلمانان باشد.

امام حسین(ع) عمامهٔ رسول خدا را بسرگذاشت و ردای وی را پوشید وشمشیرمخصوص پیغمبررا بکمربست[1] وبا این هیئت‌جذاب‌برشتر خویش سوارشد تا بلندترباشد وهمهٔ مردم‌آنحضرت را ببینند ، و ضمناً بدانند که قصد جنگ ندارد چون معمولا در حال جنگ سوار برشتر نمیشوند.امام دراین حال بمردم فهماندکه میخواهد سخنرانی کند.

۱ـ ابوالشهداء ص۱۷۳

فرماندهان قشون دشمن که میدانستند اگر حسین بن علی(ع) با این هیئت وقیافهٔ جذاب که ازقیافهٔ پیغمبر حکایت میکرد سخنرانی کندو مردم بسخنان وی گوش بدهند تا حدود زیادی افکاراین مردم را که به رسول خدا(ص) ایمان دارند تسخیر میکند وممکن است انقلابی درروح شنوندگان ایجادکند، و یك انفجار داخلی در خود اردوی عمر بن سعد بوجودآید .

رؤسای قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند بفریاد کشیدن وهلهله کردن که حربهٔ عاجزاناست پرداختند وجاروجنجالی برپا کردند .

امام آنقدر درنگ کرد وصبر و شکیبائی بخرج داد که هوچی‌ها خسته شده وآرام گشتند ، آنگاه سخنرانی تاریخی خویش‌را آغاز کرد که حاصل قسمتی ازآن اینست :

«ای‌مردم ! درکارخود شتاب‌نکنید وسخنان مراگوش‌دهید تاآنچه وظیفهٔ مناست وبرمن حق دارید برای شما بگویم وحجت و دلیل خود را بیان سازم آنگاه اگر بحکم وجدان وانصاف بامن رفتار کنید باعث سعادت خود شماست » .

پس‌آنگاه‌که امام توجه قشون‌راجلب‌کرد بابیانی‌رسا بحمد وثنای خدا ودرود وسلام برپیغمبر خاتم وفرشتگان و پیغمبران سخن گشود و سپس فرمود :

«ای‌مردم ! نسب‌مرا بررسی‌کنید وببینیدمن‌کیستم وازچه‌خاندانی هستم آنگاه باخود فکرکنید وخویشتن‌را ملامت‌نمائیدکه‌آیا برای‌شما شایسته‌است مرا بکشید وحرمتم‌را ازبین ببرید ؟!

آیا من‌فرزند پیغمبر شما نیستم ؟

آیا حمزهٔ سیدالشهداء عموی من نیست ؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟

آیا این‌حدیث پیغمبر خدا (ص) که دربارهٔ من و برادرم فرموده است : حسن وحسین دوسرور جوانان بهشتند بگوش شما نرسیده‌است ؟ اگر آنچه‌رامیگویم باور نمیکنید از«جابر بن عبدالله انصاری»، «ابوسعید خُدْری»، «سهل ساعدی» ، «زیدبن‌ارقم»، و«اَنَسْ بْنُ مالِك» بپرسید آنان بشما خواهندگفت: که این‌حدیث را دربارهٔمن و برادرم ازرسول‌خدا(ص) شنیده‌اند .

آیا این‌حدیث پیغمبرخدا کافی‌نیست‌که شمارا ازریختن خون‌من بازدارد ؟ اگر دراین‌حدیث پیغمبر شك‌دارید آیا دراین مطلب هم شك دارید‌که من فرزند پیغمبر شما هستم ؟! بخدا قسم از شرق تاغـرب عالم دخترزادهٔ‌پیغمبری بغیرازمن وجود ندارد.

وای برشما من کسی را کشته‌ام که میخواهید مرا بعنوان قصاص بکشید ؟ یا مالی را از شما برده‌ام یا به کسی جراحتی وارد کرده‌ام که میخواهید به‌کیفرآن خون مرا بریزید ؟ [1] قیس بن‌اشعث گفت : توتسلیم

۱ــ بین مردم مشهوراست‌که اهل‌کوفه درجواب امام‌گفتند: «نقاتلك‌بغضاً منالابیك، یعنی ما بخاطردشمنی‌که با پدرت داریم با تومیجنگیم».

ما این جمله را درهیچیك ازمنابع تاریخی‌که دردسترس است نیافتیم‌مگر درکتاب پرازدروغ «نورالعین» اسفرائینی ص۵۷ وکتاب پرافسانه‌ای کـه بنام «مقتل‌ابی‌مخنف» معروف است وبضمیمهٔ جلد دهم بحارنیزچاپ شده. این جمله درآن‌کتاب درص ۷۴چاپ بغدادآمده، ولی این‌کتابی است پرازدروغ وافتراء وبسیاری‌ازمطالب دروغ‌آن بامطالب«نورالعین» اسفرائینی‌یکی است‌بطوریکه ــ

حکم بنی‌عمت بشو (مقصودش ابن‌زیاداست) آنان موافق رضای توعمل خواهندکرد ، امام‌فرمود : نه‌بخداقسم ، من‌دست ذلت بدست شمانخواهم داد ومثل بندگان ذلیلانه اقرار نخواهم کرد [1] .

مرحلهٔ چهارم :

اولین تیر :

امام حسین (ع) بموجب رهبری عالی روحانی خویش آنچه لازم میدانست فرمود و برای راهنمائی این مردم گمراه نهایت دلسوزی را بخرج داد .

سخنان گرم وپرشور امام‌که ازقلبی سوزان برمیخاست یك‌عده را که قریب سی‌نفر بودند چنان منقلب کردکه دست ازجان خود شستند و

← خواننده خیال میکند این دروغها را یکی ازاین دوکتاب از دیگری گرفته یـاماًخذ هردویکی بوده است.

محدث نوری درلؤلؤومرجان ص ۱۵۶ دربارهٔ این‌کتاب میگوید : «این مقتل موجودکه بهابی‌مخنف نسبت میدهند مشتمل است بربعضی مطالب منکره مخالف‌اصول مذهب والبته‌آنرا اعادی وجهال بجهت پاره‌ای از اغراض فاسده درآن‌کتاب داخل‌کرده‌اند».

درهرحال اگر مدرك جملهٔ معروف : «نقاتلك بغضاًمنالابيك» فقـط‌کتاب «نورالعین»اسفرائینی‌وهمین‌کتاب پرافسانهٔ معروف به«مقتل‌ابی‌مخنف» باشدقابل اعتماد نیست. البته این‌کتاب غیرازآن مقتل‌ابی‌مخنف است‌که طبری ازآن نقل میکند وآن‌کتاب پرارزشی بوده‌که متأسفانه دردسترس ما نیست.

۱ـ ارشاد مفیدص۲۱۶، تاریخ طبری ج ۴ص۳۲۳

بصفوف فرزند پیغمبر (ص) ملحق گشتند ، ومرگ باحسین را برزندگی باعمال حکومت سیاه ترجیح‌دادند .

این‌عدهٔ سی‌نفری چون‌ازمذاکراتی‌که امام(ع) باعمربن‌سعد برای جلوگیری ازجنگ کرده بود آگاه بودند وازپیشنهاد مراجعت که آن حضرت بمنظور برقرار کردن صلح ومسالمت فرموده بود اطلاع داشتند بدین جهت از اینکه عُمّال حکومت پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفتند سخت ناراحت شدند و گفتند : فرزند پیغمبر پیشنهاد صلح میکند وشما نمی‌پذیرید ؟!

بدین گونه ضمن اعتراض شدیدی‌که به وحشیگری و درندگی عُمّال حکومت کردند بهاردوی امام پیوستند ودررکاب آنحضرت‌جانبازی نمودند [۱] .

درطلیعهٔ این‌عدهٔ ازجان گذشته حُرّبن یزید ریاحی بودکه ملحق شدن او به اردوی امام بعلت مقام و شخصیتی که داشت در روح اردوی مخالف خصوصاً افرادی‌که تحت فرماندهی اوبودند اثر عمیقی گذاشت. ونیز اکثریت مردمی‌که باتهدید وتطمیع بادودلی و تردید بجنگ امام آمده بودند پس از شنیدن سخنان سوزان سبط پیغمبر (ص) دودل‌تر و سرگردان‌تر گشتند .

عمربن سعد که برخلاف میل قلبی خود این‌مأموریت خطرناکرا پذیرفته بود پس‌از شنیدن خطبهٔ تکان دهندهٔ امام ازدیگران سرگردانتر وناراحت‌تر شده بود .

پسر سعد در حال اضطراب فکر و ناراحتی وجدان برای اینکه

۱- ذخائرالعقبی ص۱۴۹سیرالنبلاءج۳ ص۲۱۰

باین سرگردانی خاتمه دهد بعنوان شروع جنگ ، تیری بطرف اردوی امام پرتاب‌کرد که بقول «عقّاد» مصری : گویا این‌تیر درسینهٔاو فرورفته وناراحتش کرده‌بود وخواست خودرا ازاین‌ناراحتی خلاص‌کند [1] . بااین تیر عمربن‌سعد، جنگ رسماً شروع‌شد وبدینگونه قیام امام‌حسین (ع) وارد مرحلهٔ چهارم گشت .

پسر پیغمبر(ص) خیلی کوشش کردکه جنگ‌واقع‌نشود وقیام‌وی بخون رنگین نگردد ولی‌عُمّال حکومت تجاوزکار یزیدی نخواستندکار به مسالمت تمام‌شود وحادثهٔ وحشتناك کربلارا بوجود آوردند که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ انسانیت‌را سیاه کرد .

شاید همهٔ مدت‌جنگ بیش‌ازشش‌ساعت طول نکشید، ولی دراین مدت کوتاه ازاردوی عمربن سعد آنقدر قساوت و بیرحمی و درندگی و وحشیگری واعمال غیر انسانی سرزد که برای شرح جزئیات‌آن صدها ساعت وقت لازم‌است ، ونوشتن وگفتن وشنیدن آن قلب را میلرزاند و اعصاب را مرتعش میکند و وجدان را ناراحت میسازد وعقل را مبهوت میگرداند .

و در مقابل ، از حسین بن علی (ع) و یاران و خاندانش آنقدر بزرگواری وجوانمردی‌وایمان وانسانیت وتقوی وفضیلت وعشق بحقیقت وفداکاری وجانبازی درراه خدا ودرراه عقیده وایمان ظاهر گشت‌که‌هر انسانی‌را بخضوع وامیدارد وهرفرد حقیقت‌دوستی درمقابل این‌همه‌عزت نفس وحُرّیّت‌ضمیر وعظمت روح سرتعظیم فرود میآورد .

این مرحله ازقیام امام‌که مرحلهٔ جنگ اضطراری ودفاع‌خونین

۱- ابوالشهداء ص۱۷۹

بود از نظر مدت از سه مرحلهٔ دیگر کوتاه‌تر ولی از نظر عمل، خیلی جانکاه‌تر و تکان‌دهنده‌تر وجگر سوزتر بود. شرح جزئیات این جنگ چند ساعته ووقایع غم‌انگیز ودلخراش آن ازهدف این کتاب خارج است.

اسیری بازماندگان :

بدون تردید، اسیری بازماندگان خاندان پیغمبر وگردش اجباری اسیران درکوفه ورفتن آنان باآن وضع دلخراش درمجلس عبیدالله زیاد ومسافرتشان بشام و گردش اجباری در خیابانها و گذرگاههای عمومی و حضورآنان درمجلس یزید واقامهٔ مجلس یادبود شهیدان درشام، اینهاهمه درشناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلام یزید اثرعمیقی داشت.

وهمچنین خطبه‌های کوبندهٔ امام سجاد علیه‌السلام وزینب کبری در شام برای بیشتر شناساندن چهرهٔ حقیقی حکومت پسرمعاویه ورفع تهمتهای دولت‌وقت نسبت بامام‌حسین(ع) وروشن‌کردن افکارعمومی دربارهٔ خاندان پیغمبر(ص) تأثیرشایان توجهی داشت.

ولی نکته‌ای‌که ذکرش لازم است اینست‌که: اسیر شدن خاندان پیغمبر(ص) ورسوائی بیش ازپیش حکومت یزید جزء هدف امام نبود بلکه اثر قهری جنگ بود.

نتیجه بجای هدف :

شاید بعضی‌گمان کنند: جزئی ازهدف امام حسین (ع) از همراه بردن خاندانش این بودکه اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد. ولی بایدگفت: این ازباب اشتباه هدف با

نتیجه است.هیچگاه هدف امام از بردن خاندانش این نبود که با اسیری آنان‌حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آنحضرت و برخلاف رضای خدا وپیغمبر (ص) بوده است.

آنچه دربارهٔ خاندان امام میتوان گفت اینست که چون مسافرت آنحضرت بمکه بقصد توقف درحرم خدا وارزیابی اوضاع سیاسی وقدرت نظامی خویش بود ، ومعلوم نبودکه مدت اقامت امام حسین (ع) درمکه چقدر خواهد بود برای اینکه از نزدیك ازحال خاندانش‌آگاه باشد و درنگهداری وصیانت‌آنان بکوشد عائلهٔ خویش را بمکه برد . وپس از چهار ماه وپنج روزتوقف درمکه وقتیکه احساس خطر کرد بسوی کوفه حرکت‌کرد واز قرائن معلوم بودکه امام میخواهد درکوفه بماند ورهبری وزمامداری مردم‌را بعهده بگیرد.وچون‌اطمینان‌نداشت‌که‌اگرخانواده‌اش درمدینه یا مکه بمانند از مزاحمت عمال حکومت در امان باشند [۱] از اینرو برای اینکه خاندانش را تحت‌نظارت مستقیم خود از هرگونه خطری مصون بدارد با همهٔ خانوادهٔ خویش بسوی‌کوفه حرکت‌کرد تا با خانواده‌اش درکوفه سکونت‌گزیند .

پس هدف حسین‌بن‌علی (ع) ازبردن خانواده این بودکه ازنزدیك ازحال‌آنان‌آگاه باشد وتاآنجاکه میتوانددرحفظ وحراست‌آنان بکوشد، و بتعبیر دیگر، مقصود امام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند نه اینکه گرفتار بشوند و گرفتاری و اسیری‌آنان حکومت بنی‌امیه را رسوا کنند .

۱- لهوف درص۷۴ احتمال مزاحمت عمال حکومت راذکرکرده‌است.

آری سختگیریهای عمال حکومت وجنگ طلبی و بیخردی آنان حادثهٔ خونین کربلا را بوجود آورد که نتیجهٔ طبیعی آن اسیر شدن خاندان امام بود ونتیجهٔ طبیعی اسیری خاندان امام این بودکه حکومت ننگین پسر معاویه ننگین‌ترشود. واین نتیجهٔ قهری را نباید باهدف قیام اشتباه‌کرد .

بخش چهارم

هدف قیام :

قیام برای اصلاح :

بدون تردید هدف امام‌حسین (ع) ازقیام خود یك‌هدف اصلاحی وسیعی بوده است‌که ازروح اسلام الهام میگرفته و اساس‌آنرا حمایت و دفاع ازاسلام تشکیل میداده است.

سخنان خود امام دربارهٔ بیان هدف‌آنحضرت بدین شرح است:

۱ـ آنگاه‌که امام براثرتهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج‌گردد ضمن‌مرقومه‌ای‌که بنام وصیت‌نامه معروف‌است هدف‌اصلاحی

خودرا بدینگونه شرح داده است:

«وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي [1] من فقط برای اصلاح درامت جدم از وطنم خارج شدم».

۲ـ و نیز ضمن نامه‌ای که درآن از بزرگان بصره کمك نظامی خواست بهدف خود اشاره میکند ومیفرماید:

« فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَتْ [2]. سنت اسلام مرده و بدعتهای ضداسلام جای آنرا گرفته است ». یعنی هدف من از بین بردن بدعتها و زنده‌کردن اسلام وسنت پیغمبر(ص) است.

۳ـ و نیز در خطبه‌ای‌که پس‌از برخورد با حُرّبن یزید در منزل «بیضة» ایراد فرموده هدف خودرا روشن‌کرده وآن خطبه اینست:

« اَيُّهَاالنَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللّٰهِ (ص) قَالَ : مَنْ رَأَىٰ سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرَمِ‌اللّٰهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللّٰهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللّٰهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِاللّٰهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ(ما) عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَاقَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى‌اللّٰهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

اَلَا وَاِنَّ هٰؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكُوا طَاعَةَ‌الرَّحْمٰنِ وَ اَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ وَاَحَلُّوا حَرَامَ‌اللّٰهِ‌وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ ، وَقَدْ اَتَتْنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُم بِبَيْعَتِكُمْ اَنَّكُمْ لَاتُسْلِمُونِي وَلَاتَخْذُلُونِي فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَىٰ بَيْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ فَاَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيّ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ‌اللّٰهِ (ص) نَفْسِي مَعَ اَنْفُسِكُمْ وَ اَهْلِي مَعَ اَهْلِيكُمْ فَلَكُمْ

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ص۱۸۸ بنقل ازابن‌اعثم. این نقل اگرچـه درغیر تاریخ ابن‌اعثم دیده نشده ولی مضمون‌آن موافق دلیلهای دیگرومطابق با روح نهضت انبیاء است وبدین‌جهت عین حقیقت ومورد قبول میباشد.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۶

فِي‌اُسْوَةٌ، وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ اَعْناقِكُمْ فَلَعَمْرِي ماهِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِاَبِي وَ اَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَظَّكُمْ اَخْطَأْتُمْ وَنَصِيبَكُمْ ضَيَّعْتُمْ وَ مَنْ نَكَثَ فَاِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ».[1]

ای مردم! رسول‌خدا (ص) فرموده است : کسی‌که ببیند زمامدار ستمگری بحقوق‌الهی واحکام دین تجاوزمیکند وپیمان خدارا میشکند وبا سنت پیغمبر(ص) مخالفت میورزد وبا بندگان خدا براساس‌ظلم وگناه رفتار مینماید وبرای تغییرروش چنین‌زمامدارستمگری به‌گفتار یاکردار اقدام‌نکند حقاً‌خداوند اورا بههمان‌جائی میبردکه‌آن ستمگررا میبرد. آگاه باشید این‌عمال حکومت پیروی شیطان را برنامهٔ خود قرارداده و اطاعت خدا را ترك‌کرده وفساد را ظاهرساخته و رواج داده‌اند و حدود ومقررات دین را تعطیل نموده و خزانهٔ کشور را بخود اختصاص داده و حرام خدارا حلال وحلال اورا حرام‌نموده‌اند ومن ازهرکس شایسته‌ترم که وضع موجود را تغییردهم . و نامه‌های شما (دربارهٔقبول زمامداری) بمن رسیده وفرستادگانتان بیعت شمارا بمن ابلاغ‌کردند. شما عهدکرده بودیدکه مرا رها نکنید و دست از یاریم برندارید ، اکنون اگر بعهد و بیعت خود وفادار بمانید راه سعادت پیموده‌اید ، من حسین‌بن علی و فرزند فاطمه دختر رسول‌خدا (ص) هستم. خودمن باشما هستم وخانوادهٔ من باخانوادهٔ شما هستند، پس‌لازم‌است ازروش‌من (درمبارزهٔ باحکومت ظلم) پیروی‌کنید زیرا عمل من برای‌شما حجت وسرمشق است ولی اگر ازمن پیروی نمیکنید وعهد وبیعت خودرا شکسته‌اید این‌ازشما تازگی ندارد زیرا با پدر وبرادر و پسرعم من مسلم چنین‌کردید ، فریب‌خورده

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

کسی است‌که بشما اعتمادکند. شما (بااین عهدشکنی) محرومیتی برای خود فراهم‌آوردید و نصیب خودرا ضایع ساختید وکسی‌که عهد خود را بشکند زیانش بخود او خواهد رسید» .

اگرچه امام حسین (ع) این‌خطبه‌را پس‌ازبرخورد باحربن یزید که زیرنظر نیروهای مسلح دشمن قرارگرفته‌بود انشاء فرموده ودرآنوقت چون دیگرامکان پیروزی‌نظامی برای‌آنحضرت نبود ازتشکیل‌حکومت منصرف شده‌بود.

ولی چند مطلب اساسی ازاین خطبه استفاده میشودکه لازم است بدان اشاره شود :

۱ـ تغییرحکومت ظلم واجب بود.

۲ـ برای رسیدن باین‌مقصود راهی بغیرازتشکیل‌حکومت نبود.

۳ـ شرائط تشکیل‌حکومت موجود بود .

۴ـ هدف امام حمایت ودفاع از اسلام بود .

اگرچه مقصود اصلی دراین بخش فقط بحث دربارهٔ قسمت‌چهارم یعنی هدف امام است ولی برای اینکه همهٔ این چهارقسمت روشن شود تمام خطبهٔ امام‌را تفسیرمیکنیم وتوضیح میدهیم :

۱ـ مبارزهٔ با ظلم واجب بود :

امام میفرماید: اینکه من بقیام واقدام برخاستم برای اینست‌که پیغمبرخدا (ص) فرموده است : « هرکس ببیند زمامدار ستمگری دست تجاوز بحقوق مردم درازکرده واحکام خدارا پایمال میکند واجب است در دفع ظلم و تغییرروش آن زمامدار ستم پیشه بکوشد وگرنه با همان

ستمگر محشور خواهد شد » . و این سازمان حکومت یزیدی براساس ظلم وتجاوز وکوبیدن احکام اسلام استوارشده وطبق فرمایش رسول خدا برهمهٔ کسانیکه قدرت دارند واجب است در دفع ظلم وتجاوز بکوشند ولی من ازنظر قرابت با پیغمبرخدا (ص) و ازنظر رهبری مردم وظیفهٔ بیشتر ومسئولیت سنگین‌تری داشتم (وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ) ازاینرو لازم بود برای نجات اسلام ومسلمانان وریشه‌کن‌کردن ظلم وفساد بیشتر بکوشم.

۲ـ تشکیل حکومت ضرورت داشت :

درحال حاضر راه جلوگیری ازظلم عمال حکومت وحمایت اسلام منحصر به‌تشکیل حکومت است زیرا عمال حکومت ، نه‌خوددست‌ازتجاوز برمیدارند و نه‌بنصیحت ناصحان مشفق گوش میدهند و همچنان به‌روش شیطانی خود ادامه میدهند وَلَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ تا آنجا که ازمن سلب مصونیت کرده ومیخواهند باقدرت سرنیزه موافقت‌اجباری مرا جلب‌کنند که حکومت‌ضداسلام موجود را برسمیت بشناسم. بنابراین‌راه جلوگیری از تجاوزات حکومت وقت منحصراست باینکه نیروهای طرفدار عدالت متشکل شوند وقدرتی بوجودآورند وحکومت نیرومندی تشکیل‌بدهند وقدرت را باقدرت جواب بگویند. پس برای‌عمل‌کردن بفرمایش‌رسول خدا (ص) ومقاومت دربرابرظلم ودیکتاتوری تشکیل‌حکومت ضرورت داشت .

۳ـ شرائط موجود بود :

برای تشکیل حکومت ، نیروی کافی موجود بود زیرا نیروهای

داوطلبی که زیر نظر نمایندهٔ مخصوص من تشکیل یافته بود هستهٔ مرکزی قدرت حکومت بشمارمیرفت و برای بسته شدن نطفهٔ حکومت صددرصد اسلامی کافی بود . و آنگاه که من بکوفه میآمدم چون **حسین بن فاطمه** دخترزادهٔ رسولخدا (ص) هستم بعلت علاقهٔ مخصوصی که مردم بخاندان رسالت دارند نیروهای تشنهٔ عدالت از سایر استانهای کشور بکمك ما میشتافتند. شما مردم عراق با بی‌صبری درانتظارمن بودید وباگریهٔ شوق دست بیعت بدست نمایندهٔ من دادید، ونامه‌هائی بطورابتدائی‌وداوطلبانه دربارهٔ اینکه من زمامداری شما را بپذیرم فرستادید و نمایندگان شما نزد من‌آمدند و اطمینان دادندکه نیروهای مردم آمادگی کامل دارند و عهدکرده‌اندکه تا آخرین نفس ایستادگی کنند **وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ أَنَّكُمْ لاتُسْلِمُوْنِي وَلَا تَخْذُلُوْنِي** . پس شرائط تشکیل حکومت از هرجهت فراهم بود.

۴ـ هدف ما حمایت ازاسلام بود :

اقداماتی‌که ما تاحال برای مقاومت دربرابر ظلم و برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی‌کردیم بخاطراین بودکه اسلام پایمال شده را زنده‌کنیم زیرا حکومت موجود حدود اسلام‌را تعطیل‌کرده واحکام دین را تغییرداده **وَ أَحَلُّوْا حَرَامَ اللّٰهِ وَحَرَّمُوْا حَلَالَهُ** حرام خدارا حلال وحلال خدارا حرام‌نموده و قرآن‌کریم را بازیچهٔ هوسهای جاهلانهٔ پسرمعاویه و دستیاران وی قرار داده است، ازاینرو ما برای‌اینکه وضع موجود را تغییربدهیم واسلام ومسلمانان اسیرشده راازچنگال استبداد سیاه‌برهانیم بقیام و اقدام برخاستیم .

ازآنچه گذشت روشن شدکه هدف‌اصلی امام‌حسین(ع) ازمقاومت واقدام برای تشکیل حکومت حمایت ازاسلام بوده است. و حمایت از اسلام یعنی حمایت ازموجودیت اسلام و ازهمهٔ مواهبی‌که اسلام بجهان انسانیت داده است. وما چندقسم ازآنرا که جنبهٔ اجتماعی دارد از باب نمونه ذکرمیکنیم :

۱ـ حمایت ازاستقلال نیروی قانونگذاری .

۲ـ حمایت ازاستقلال نیروی قضائی .

۳ـ حمایت ازآزادی قلم .

۴ـ حمایت ازآزادی بیان .

۵ـ حمایت ازعدالت درامور بودجهٔ عمومی.

۶ـ حمایت ازموقع جهانی اسلام .

۱ـ حمایت از استقلال نیروی قانونگذاری :

هراجتماعی چه‌کوچك وچه بزرگ بسه نیرو احتیاج دارد :

۱ـ نیروی قانونگذاری .

۲ـ نیروی قضائی .

۳ـ نیروی اجرائی .

نیروی قانونگذاری برای اینست‌که بمقتضای‌احتیاجات اجتماع ، قوانین مفید وضع‌کند ومردم را ازمزایای‌قوانین مترقی بهره‌مندگرداند.

ونیروی قضائی برای اینست‌که اختلافات موجود بین طبقات مردم وبین مردم ودستگاه حکومت را براساس حق وعدالت برطرف سازد.

و نیروی اجرائی برای اینست که هرچه نیروی قانونگذاری و

نیروی قضائی دستورمیدهند اجرا نماید.

دراسلام قانونگذاری بعد از وفات رسول خدا (ص) بعهدهٔ قرآن کریم وسنت پیغمبر(ص) با راهنمائی عترت آنحضرت گذاشته شده، یعنی باید دانشمندانی‌که درقرآن وسنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج‌را ازآن دومنبع استنباط کنند ودراختیار مردم‌قرار دهند . دراسلام به‌کسانی‌که اهلیت استنباط احکام رادارند استقلال‌کامل داده شده‌است بطوری که نه قوهٔ قضائی و نه قوهٔ اجرائی حق اعمال نفوذ درصاحبان فتوی واستنباط ندارند . وفقهای صاحب‌نظر باآزادی‌مطلق و استقلال کامل ، دربارهٔ قوانین حقوقی ونظامات اجتماعی ومسائل‌جدیدی که بواسطهٔ تحولات زمان پیش‌میآید دقت‌وتأمل میکنند وبراساس‌اجتهاد آزاد طبق آنچه از قرآن و سنت استنباط میکنند فتوی میدهند ودر اختیار مردم و دستگاه حکومت میگذارند .

یکی‌ازبلاهای‌بزرگ‌اجتماعی‌اینست‌که نیروهای اجرائی‌بخواهند درقوهٔ قانونگذاری اعمال نفوذ کنند واز نیروی قانون ، سلب آزادی و استقلال نمایندکه دراین‌صورت مغزهای متفکر وقانون‌فهم ازسیر تکاملی خود باز میمانند وحُرّیّت وآزادی فکرراازدست میدهند ونمیتوانند بر اساس اجتهادآزاد ، قوانین مورداحتیاج‌را بادرنظر گرفتن‌مصالح‌اجتماع ازقرآن وسنت استنباط کنند . اینجاست که نیروی قانونگذاری ، فلج میگردد ودرچنگال نیروهای اجرائی‌که تند و تیز و برنده هستند اسیر میشود واجتماع ازمزایای قوانین‌آزاد ومترقی محروم میگردد .

حکومت بنی‌امیه نیروی قانونگذاری‌را اسیر کرده و آزادی در اجتهادراازعلمای صاحب‌نظر سلب‌نموده وقوانین‌را بصورت‌موادی بیروح

واشراد صاحب نظر وقانون فهم را بصورت افرادی بی‌اراده و چاکر مآب درآورده بود .

عبدالله بن عمر که درنظر اهل سنت مردی صاحب‌فتوی [1] ومورد توجه مردم بود وهمچنین ابن‌عباس که درزمان خود ازعلمای بزرگ و سرشناس بود وافراد دیگری که در ردیف وی بودند همهٔ این افراد از طرف حکومت یزید تحت فشار قرار داده شده وحق اظهار نظر ازآنان سلب گشته وزیر برق سرنیزه ازآنان‌میخواهندکه تسلیم بی‌قیدوشرط پسر معاویه شوند وخلافت اورا بعنوان خلافت قانونی واسلامی بشناسند و بمردم اعلام کنند .

درحالیکه خود این مسئله‌که آیا خلافت‌یزید قانونی‌است یانه ، مسئلهٔ جدیدی‌است‌که احتیاج بنظر واجتهاد دارد وباید صاحبان فتوی حکم آنرا ازقرآن وسنت استنباط کنند .

این‌حق‌اجتهادرا ازنیروی قانونگذاری سلب‌کرده‌اند وفقط ارادهٔ پسر معاویه است که هم قانون وضع میکند و هم اجرا مینماید . قانون یعنی‌ارادهٔ‌یزید . اجتهادآزاد یعنی هوس‌پسرمعاویه. نیروی‌قانونگذاری یعنی منافع شخصی خلیفهٔ تحمیلی .

حسین‌بن‌علی (ع) که بحکم حدیث «ثقلین» شارح و مفسر قرآن است [2] وقوانین مورد احتیاج باید ازنظرآنحضرت بگذرد باچنین‌وضعی

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ص ۲۲۸

۲- دوگروه شیعه وسنی بحد تواترازرسول خدا(ص) نقل کرده‌اندکه فرموده است: من دوچیزگرانبها «ثقلین» را برای راهنمائی شما بجای‌میگذارم، یکی قرآن، ودیگری عترت من. بموجب این حدیث، قانون ورجال قانون←

روبرو شده وحکومت یزید حق اظهارنظررا ازوی سلب کرده‌است.

بااینکه فقط امام حسین (ع) است که در این مسئلهٔ جدید یعنی خلافت یزید باید نظر بدهد وتنها نظراوست که باید وظیفهٔ مسلمانان‌را درحساس‌ترین مسئلهٔ روز یعنی‌مسئلهٔ حکومت اسلامی‌روشن‌کند. بااین وصف، این شخصیت عظیم را از حق رأی دراین باره محروم نموده و میخواهند باقدرت سرنیزه آنحضرت را ناچار کنند که خلافت یزید را برسمیت بشناسد وسلطنت استبدادی پسر معاویه را بعنوان یك سلطنت صددرصد قانونی واسلامی اعلام نماید، وبدین‌گونه حکومت یزید قوهٔ قانونگذاری‌را فلج کرده وحق هرگونه اظهار نظررا ازرجال قانون و صاحب‌نظر سلب نموده‌است.

سنت پیغمبر خدا اینست که باید استقلال رجال قانون در رأی و نظر محترم‌شمرده‌شود وحسین‌بن‌علی(ع)که خود ازعترت رسول‌خدا(ص) و از رجال قانون است نظر قطعی خود را در مسئلهٔ خلافت و حکومت اسلامی اظهارکند ووظیفهٔ مردم‌را روشن نماید.

ولی حکومت وقت این سنت پیغمبر خدا را پایمال کرده و حق رجال قانون‌را نمی‌شناسد.

امام حسین (ع) درخطبه‌ای‌که درحضور حُرّبن یزید واردوی وی ایراد فرمود ضمن ذکر انحرافات زمامدار ستمگر، این جمله‌را گوشزد کردکه: «مُخالِفا لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللّهِ»[1] یعنی حکومت موجود، مخالف

← تعیین شده وامام حسین(ع)ازعترت‌پیغمبر(ص) واز رجال قانون ونظروی در مسئله خلافت، قاطع ولازم‌الاجراء است. برای‌اطلاع بیشتر ازاین حدیث‌بکتاب «المراجعات» تألیف علامهٔ مجاهد سیدعبدالحسین شرف‌الدین مراجعه شود.

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴

سنت رسول است » .

حسین بن علی (ع) که خودرا درمقابل چنین وضعی می بیند در مرحلهٔ دوم قیام که امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت بود برخودلازم میداندکه چون شرائط مساعداست حکومت مستقلی تشکیل بدهد ودر پناه قدرت حکومت ، اسلامرا و ضمناً نیروی قانونگـذاری را از این اختناق شدید نجات بخشد .

پس روشن شدکه باید حمایت ازاستقلال نیروی قانونگذاری را جزئی ازهدف وسیع واصلاحی امامحسین (ع) دانست .

۲ـ حمایت ازاستقلال نیروی قضائی :

یکی ازشاهرگهای حیاتی اجتماعی نیرویقضائی آن اجتماع است و چون در بین طبقات مردم همیشه اختلافاتی بوجود میآید و گاهـی بین مردم و دستگاه حکومت اختلاف پدید میآید باید نیروی مستقل و آزادی بنام نیروی قضائی وجودداشته باشدکه بتواند درزمینهٔ اختلافات حقوقی وسیاسی درحدود قانون ازحق وعدالت جانبداری کند و تاآنجا که امکان دارد درپناه قانون صاحبانقدرترا ازتجاوز بدیگران بازدارد وحقرا بصاحب حق برساند .

در اسلام مقامات قضائی از اعمال نفوذ مقامات ارتشی و انتظامی مصون هستند وهیچ مقامی حق ندارد دربارهٔ قاضی اعمال قدرت کند یا حکم اورا نقض نماید .

اسلام به سازمان دادگستری آنقدر استقلال وآزادی دادهاستکه اگر ضعیفترین فرد مردم ازمقتدرترین فرد اجتماع شکایت داشته باشد

مقام قضائی مسئول بیدرنگ بشکایت شاکی رسیدگی میکند و متهم را اگرچه بانفوذترین فرد باشد محاکمه مینماید، ودر صورت محکومیت بمجازات میرساند. ودرپناه همین استقلال قضائی‌است که ازتضییع حقوق طبقات ضعیف مردم جلوگیری میشود ومال و جان و ناموس مردم درپناه امنیت قضائی ازدستبرد افراد متجاوز محفوظ میماند.

حکومت بنی‌امیه سازمان قضائی اسلام را زیرنفوذ خود گرفته و استقلال‌وآزادی رأی راازقاضی‌های‌قانونی سلب‌کرده ودستگاه‌دادگستری را چون‌آلتی بی‌اراده تحت قدرت خویش درآورده بود وچون‌فرماندهی عالی نیروهای ارتشی وانتظامی با شخص خلیفه بود طبعاً همهٔ مقامات قضائی چاکران جان‌نثار یزید بودند وازخود اراده‌ای نداشتند.

عبیدالله‌بن‌زیاد نمایندهٔ دیکتاتوریزید، شریح قاضی را با آنهمه سوابق قضائی وموقع‌اجتماعی چون‌آلت بی‌اراده‌ای دراختیارخودداشت. وحتی برای متفرق‌کردن مردمی‌که بطرفداری هانی‌بن‌عُرْوَه درکنارقصر وی اجتماع‌کرده بودند ازنفوذ اجتماعی شریح استفاده‌کرد و این قاضی پیرودنیاپرست بعوض اینکه‌بمجرمیت ابن‌زیاد رأی بدهد او را ازتهاجم مردم خشمگین نجات داد[1].

بدینگونه سازمان قضائی‌که‌باید حافظ حقوق اجتماع باشدحافظ منافع‌شخصی‌دستگاه‌حکومت شده بود، واین‌بدعت‌بزرگی‌بودکه برخلاف قوانین اسلام وسنت پیغمبر(ص) رواج یافته بود.

امام حسین(ع)که‌خود حافظ‌سنت پیغمبراکرم(ص) بودنمیتوانست درمقابل این بدعت واین تجاوزآشکاری‌که بحریم قوانین اسلام و سنت

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۱۶، مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۰۶

رسول‌خدا(ص) شده بود ساکت باشد. ازاینرودرنامه‌ای‌که به‌رؤسای‌بصره مینویسد وازآنان‌کمك نظامی میخواهد به‌رواج بدعت اشاره میکند و میفرماید: «اِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْاُحْيِيَتْ [1] یعنی بدعتها جای سنت پیغمبر راگرفته است.»

حسین‌بن‌علی(ع) درمقابل دستگاهی قرارگرفته است که نیروی قضائی را درکام خود فروبرده و هضم‌کرده و از فرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت نموده ویك مرجع قضائی صلاحیت‌داری وجود ندارد و یا اگر وجود داردآن قدرت را نداردکه‌ازپسرفاطمه دفاع‌کند. وتجاوزحکومت قانون شکن را درهم بشکند وعمال دولت خود سررا جای خودبنشاند.

از این جهت امام حسین(ع) تصمیم میگیرد بحکم مسئولیتی که پیداکرده بود درآن شرائط مساعد، حکومت مستقلی تشکیل دهد تااین بدعت بزرگ راازمیان بردارد واستقلال‌نیروی قضائی وسایرقوانین‌اسلام را ازچنگال استبداد سیاه نجات بخشد.

با این بیان باید حمایت ازاستقلال نیروی قضائی راکه ازقوانین سعادت‌بخش اسلام است جزئی ازهدف امام‌حسین(ع) دانست.

۳ـ حمایت ازآزادی قلم :

یکی ازوسائل پیشرفت‌اجتماع، قلمهای نویسنده‌ای است‌که‌نتیجهٔ افکاردانشمندان را منعکس میسازد ودردسترس مردم قرارمیدهد.قلمهای نویسنده میتواند عصارهٔ مطالعات‌وتحقیقات مغزهای متفکررا تادورترین نقطه برساند وحتی اجتماعات دورافتاده را ازنتیجهٔ زحمات دانشمندان

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

بهره‌مند سازد. قلمهای نویسنده‌در تنویر افکار و آشنا ساختن مردم با اهداف زندگی وسوق دادن اجتماع بسوی تکامل، نقش راهنمای دلسوز را بعهده دارد.

اگر قلمهای زنده وارزنده آزاد باشد میتواند افکار عمومی را روشن کند و مردم را بحقوق خود آشنا سازد و میتواند با انتقادات منطقی و راهنمائیهای دلسوزانه دستگاه حکومت را درپیشبرد اجتماع یاری کند واحیاناً با منطق قوی ازلغزشهای زمامداران جلوگیری نماید.

اسلام آزادی قلم را تا حدودی که بهایمان واخلاق وحقوق مردم زیان نرساند تأمین کرده، وبالاتر از آن نویسندگان را تشویق نموده است که درنوشتن حقایق وراهنمائی اجتماع بکوشند تا آنجاکه اثر قلمهای نویسنده‌را باخون شهید برابر بلکه بالاتردانسته وگفته است: «مِدادُ الْعُلَماءِ اَفْضَلُ مِنْ دِماءِ الشُّهَداءِ یعنی اثرقلم دانشمندان ازخون شهیدان ارزنده‌تر است».

دردنیای امروزهم ملت‌های زنده ورشدکرده آزادی قلم ومطبوعات را ازارکان حکومتهای دمکراتیك دانسته‌اند. ولی حکومت بنی‌امیه این حق مشروع را ازملت مسلمان سلب‌کرده بود وفقط قلمهائی آزاد بودکه درراه منافع شخصی عُمّال حکومت استبدادی بکار میرفت وبرای تأییددستگاه حکومت، حقایق را وارونه‌کند وافکارمردم را منحرف نماید.

اگر نویسندگان چاکرمآب برخلاف وجدان خود وبرخلاف حقیقت درمدح ومنقبت سازمان حکومت خصوصاً شخص خلیفه قلمفرسائی میکردند به‌بهترین‌پاداش‌نائل میگشتند. ولی اگرطبق ندای وجدان خویش حقایقی را مینوشتندکه افکارمردم را روشن میکرد وممکن بود بطورغیرمستقیم

با منافع حکومت برخورد داشته باشد بسخت‌ترین کیفر مبتلا میشدند.

حسین بن علی(ع) درهمان ایامی که ازطرف دولت وقت موردتهاجم وتعقیب واقع گشته ودر مکهٔ معظمه توقف داشت با قلم پر ارزش خـود نامه‌ای صادرمیکندوچندرونوشت ازروی آن برمیدارد وبصورت بخشنامه برای رؤسای بصره میفرستد. دراین بخشنامه به تحولاتی که پس ازرسول خدا(ص) درحکومت اسلامی پیش‌آمده‌بود اشاره نموده وضمناً مینویسد: «وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُوْلِي اِلَيْكُمْ بِهٰذَا الْكِتَابِ وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلٰى كِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.[1] من این نامه رابوسیلهٔ فرستادهٔ خودارسال داشته شما رادعوت میکنم که کتاب خدا وسنت پیغمبر (ص) را زنده کنید».

یکی ازرؤسای بصره که بخشنامه برای اوهم‌فرستاده شده بود از ترس این‌که مبادا این‌نامه دسیسهٔ عبیدالله‌زیاد باشد نامه را با نامه‌رسان نزد عبیدالله زیاد حاکم بصره برد. حاکم خونخوار بصره نامه‌رسان امام حسین(ع) را بدون محاکمه اعدام‌کرد[2].

ازاین داستان‌کوتاه‌میتوان‌حدس زدکه حکومت یزید تاچه‌اندازه درشکستن قلمهای‌زنده‌وآموزنده وترورکردن افکارآزادکوشا بوده‌است.

بفتوای حکومت‌آزادی‌کش یزید، قلم حسین‌بن علـی(ع) نباید آزاد باشدکه مردم را دعوت بکتاب خدا وسنت پیغمبر(ص) کند زیرا اگرکتاب خدا وسنت پیغمبر(ص) زنده شود با منافع حکومت استبدادی بنی‌امیه تصادم میکند.

این اختناق شدید واین جلوگیری ازنوشتن مطالب بیدارکننده‌و

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

۲ــکامل‌ابن‌اثیرج۴ ص ۲۳

تکان دهنده مخالف مقررات دینی ومخالف آزادی قلمی است که اسلام آنرا تأمین کرده است.

امام حسین(ع) درچنین وضعی قرارگرفته وازطرف چنین حکومتی مورد تجاوزواقع شده ودرچنین شرائطی بمقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت پرداخته است. دراینصورت، بدون تردید باید حمایت ازآزادی قلم را جزئی ازهدف وسیع واصلاحی فرزند پیغمبر(ص) دانست.

۴ـ حمایت ازآزادی بیان:

یکی ازعوامل تکامل اجتماع، گفتار وبیان گویندگانی است که براساس عقل ومنطق حقایق را تشریح میکنند وراه وچاه را بمردم نشان میدهند.

اگرزبانهای گوینده آزاد باشندمیتوانند بدون ترس ووحشت آنچه رابصلاح جامعه میدانند بیان کنند واجتماع انسانی را درسیر تکاملی خود یاری نمایند.

اسلام آزادی بیان وگفتارراتا حدودی که بسعادت مردم ضربه نزند تأمین کرده وازاین بالاتر ،گفتن حقایق را بـا شرائط مخصوصی واجب شمرده وخودداری ازآنرا گناه دانسته است.

همه میدانندکه امربمعروف ونهی ازمنکر ازفرائض مهم اسلامی است، بلکه بتعبیرحدیث: **أَسْمَىَ الْفَرائِض**[1] یعنی عالی‌ترین وپرمنفعت‌ترین واجبات دینی محسوب شده است.

اگراصل آزادی بیان که در اسلام مقـررشده است رعایت شود و

۱ـکافی جلد۵ ص۵۵ طبع آخوندی.

گویندگان دلسوزافکارمردم‌را رهبری نمایند وعوامل صلاح وفسادجامعه را بی‌پرده بیان‌کنند اجتماع راه تکامل را سریع‌تر می‌پیماید و درهمهٔ شئون زندگی زودتر بهرشد وترقی خود میرسد.

بدیهی است یکی ازاموری‌که بایدگویندگان باکمال دلسوزی و خیرخواهی دربارهٔ آن سخن بگویند نقاط ضعفی است که در دستگاه حکومت پدید میآیدکه هیچ‌حکومتی خالی ازآن نیست.

این نقاط ضعف باید با حسن تشخیص و بـا کمال متانت بوسیلهٔ گویندگان بیان شود ومردم از آن آگاه گردند و دستگاه حکومت که خدمتگذارمردم است باکمال تواضع بپذیرد. دراینصورت حس تعاون و خوش‌بینی بین دولت وملت زنده میشود وهمه با هم درراه اهداف‌عالی زندگی‌گام برمیدارند.

ولی اگرگویندگان‌دانشمند درد ودرمان سازمان حکومت‌رابیان نکنند وافکارمردم را روشن نسازند و ازراه دلسوزی دستگاه دولت را ارشاد ننمایند ممکن استعمال حکومت‌که نیروهای مالی وانسانی‌مردم را دراختیاردارندگرفتارانحرافاتی شوند و مردم بدستگاه دولت بدبین گردند ،آنگاه مفاسدی بوجود میآیدکه برهیچکس پوشیده نیست. و در اینصورت سهمی ازمسئولیت بعهدهٔ‌گویندگان دانشمندی است‌که‌حقیقت را نگفته‌اند.

امیرالمؤمنین(ع) میفرماید : «لاتَتْرُکُوا الأمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلَّیٰ عَلَیْکُمْ شِرارُکُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلایُسْتَجابُ لَکُمْ.»[1] امربمعروف‌ونهی‌از منکررا ترك نکنیدکه اگر ترك‌کنید بدان شما زمامدارشما خواهند شد

۱- نهج‌البلاغة ج۲ص۸۶طبع مصر

آنگاه دعا میکنید(که‌خدا شر آنانرا بگرداند) ولی دعای شما مستجاب نمیشود» .

حکومت بنی‌امیه‌آزادی بیان را ازمردم سلب‌کرده وامر بمعروف ونهی ازمنکررا تعطیل نموده بود ودانشمندان دلسوز وصحابهٔ آبرومند پیغمبراکرم(ص)که‌صلاح‌وفساد مردم راتشخیص میدادند جرأت نداشتند آنچه را تشخیص میدهند بگویند .

هنگامیکه معاویةبن ابی‌سفیان از«احنف‌بن‌قیس» خواست‌که در بارهٔ ولیعهدی‌یزید نظرخود را بگوید، احنف‌گفت: اگر راست بگوئیم ازشما میترسیم واگردروغ‌بگوئیم ازخدامیترسیم نَخافُکُمْ اِنْصَدَقْنا وَنَخافُ اللهَ اِنْکَذِبْنا[1].

درحکومت استبدادی بنی‌امیه فقط گویندگانی آزاد بودند که در مدح ومنقبت دولت ضد اسلام خصوصاً شخص خلیفه داد سخن بدهند . عبیدالله‌بن‌زیاد نمایندهٔ یزید در مسجد کوفه که چند سال صدای دلنواز امیرالمؤمنین(ع) درآن طنین‌انداز بود درمدح و منقبت یزیدبن معاویه بدینگونه سخن میگوید :

« وَهٰذا اَمیرُالْمُؤْمِنینَ یَزیدُ قَدْ عَرَفْتُمُوْهُ حَسَنَ‌السّیرَةِ مَحْمُوْدَالطَّریقَةِ مَیْمُوْنَ النَّقیبَةِ مُحْسِنا اِلَی الرَّعِیَّةِ مُتَعاهِدا لِلثُّغُوْرِ یُعْطِی‌الْعَطاءَ فی‌حَقِّهِ حَتّی‌قَدْ اَمِنَتِ‌السُّبُلُ عَلٰی عَهْدِهِ وَاُطْفِئَتِ‌الْفِتَنُ بِجُهْدِهِ . »[2]

این‌امیرالمؤمنین‌یزید است‌که شما اوراآزموده ومیدانیدکردارش نیکو وروشش پسندیده واخلاق وروحیاتش پاک‌ومهذب است، این‌خلیفهٔ

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص ۵۰۸

۲ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۴۲

رعیت‌پرور ودادگستر بودجهٔ‌کشور را براساس حق‌وعدالت مصرف‌میکند وازسرحدات‌مملکت مواظبت مینماید، امنیت‌راهها درزمان او برقرارشده وفتنه‌ها باسعی وکوشش وی‌خاموش‌گشته است».

این‌چاکر جان‌نثار یزیـد این سخنان پوچ و بیهوده را برمسند حکمرانی درحضور شیعیان علی(ع) میگوید و دلیل برصحت گفتارش سرنیزهٔ برندهٔ او وجسدهای بدارآویخته واعدام شده است. درحکومت یزید بدینگونه وارونه‌کردن‌حقایق‌آزاد وبیان حقایق ممنوع بود.

حسین بن علی (ع) درچنین اختناق شدیدی که آزادی بیان را ازمردم سلب‌کرده‌اندگرفتار شده ومورد تهاجم دولت یزید واقـع گشته. وازاینرو بحکم وظیفهٔ الهی و اسلامی جنبش آزادیبخش خود را آغاز کرده‌است.

روی این‌قرائن بایدگفت: حمایت از آزادی بیان‌که از مقررات سعادتبخش اسلام است‌جزئی ازهدف همه جانبهٔ امام‌حسین(ع) بوده‌است.

۵ـ حمایت ازعدالت درامر بودجه:

یکی ازارکان‌بقاء هراجتماعی بودجهٔ عمومی‌است‌که درهرکشوری طبق قوانین‌آن‌کشور وصول وبخزانهٔ مملکت تسلیم میشود. این بودجهٔ عمومی مال مردم ودستگاه حکومت‌امین‌مردم است‌که باید هم درووصول و هم درنگهداری وهـم درمصرف کـردن آن مصلحت عموم را در نظر بگیرد.

عدالت درامر بودجه اقتضاء میکندکه سازمان حکومت هیچگاه وبهیچ‌عنوان بودجهٔ‌کشور را درراه منافع شخصی‌کارگذاران دولت‌مصرف

نکند بلکه چون خدمتگذار دلسوز ، موجودی خزانه را در راه مصالح اجتماع‌وترقی وتکامل‌ملت مصرف‌نماید.

وازاین بالاتر، اگر زمامداران عدالت‌گستر هزینهٔ زندگی‌خویش را ازمال شخصی خود نیز تأمین نمایند باز لازم است برای رعایت حال تهی‌دستان از زیاد روی درخرج بپرهیزند وبسادگی زندگی‌کنند.

امیرالمؤمنین(ع) با اینکه درزمان‌حکومتش برای‌زندگی‌شخصی خود دیناری ازبودجهٔ عمومی خرج‌نمیکرد[1] بازهم زندگی بسیارساده‌ای داشت‌وهنگامی‌که ازحضرتش پرسیدند: جرا شما با این مقام شامخ‌باین لباس خشن وخوراك ساده قناعت میکنید؟در جواب فرمود:

« إِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلٰى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ[2].خداوند برپیشوایان عدالت‌گستر واجب‌کرده است‌که مانند طبقات پائین اجتماع زندگی‌کنند تاتهی دستان از تهی‌دستی خود رنج نبرند» .

حکومت بنی‌امیه از زمان‌خلافت عثمان درامر بودجهٔ مملکت اسراف وتبذیر فراوان کرد و دست عمال دولت را بازگذاشت تا بمیل و هوس خود خزانهٔ کشور را درهرمصرفی‌که دلخواه آنانست خرج کنند. واین روش درزمان معاویه نیز تعقیب میشد ودردوران سلطنت بیست‌سالهٔ وی بودجهٔ بیحساب‌کشور دراختیار عمال حکومت ویاران وفادار خلیفه درآمده بود واسرافهاوتبذیرها وولخرجی‌ها بیش‌ازحد تصور بودومالیات عمومی‌که‌ازکیسهٔ‌مردم پرداخت میشد در راه اشباع شهوات‌خلیفه ویاران

۱- وسائل چاپ جدید ج۶ص۷۹ و۸۰ و۸۳

۲- نهج‌البلاغة خطبهٔ ۲۰۴

جان‌نثارش مصرف میگشت و نزدیکان دولت ثروتهای بیحساب اندوختند وغرق درناز ونعمت شدند ولی طبقات پائین اجتماع بافقر سیاه و مرگ زرد دست بگریبان بودند . واختلاف طبقاتی شدید باهمهٔ مظاهر زشت و ننگینش اجتماع اسلامی‌را تهدید بسقوط میکرد .

پس‌از مرگ معاویه نیز مصرف بودجهٔ عمومی به‌همان منوال بود ودرحالی‌که جمعی‌ازمسلمانان مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) درآتش فقر میسوختند میمون اختصاصی‌یزید قبای ابریشمین میپوشید و مرکب اختصاصی آن میمون دارای زین رنگارنگ ابریشمین بود[1] .

و استاندار سیستان «عُبّادبن زیاد» برادر ابن‌زیاد که مالك هزار غلام بود به هزار غلام خود حداقل ده‌میلیون دینار یا درهم از بودجهٔ مملکت می‌بخشید[2] .

و استاندار خراسان عبدالرّحمٰن بن زیاد برادر دیگر ابن زیاد بیست میلیون درهم از بودجهٔ عمومی دزدی میکرد و یزید بخشنده این مبلغ ناچیز! را درمقابل اینکه او ازاستانداری خراسان صرف‌نظر کند بوی می‌بخشید[3] .

این بود روشی کـه حکومت بنی امیه به رهبری خلیفه تعقیب میکرد .

امام حسین (ع) درآن‌خطبه‌ای‌که باسوزدل زیربرق‌آفتاب سوزان درمقابل حرّبن یزید و اردوی او ایراد فرمود از این بلای خانمانسوز

۱ـ مروج‌الذهب ج۳ ص۶۷

۲ـ تاریخ طبری ج۴ص ۳۶۲

۳ـ تاریخ طبری ج ۴ص ۲۳۴

ذکری به میان آورد وضمناً بهدف قیام خویش اشاره نمود .

امام در آن خطبه که سابقاً آنرا نقل کردیم به هفت نقطهٔ ضعف که دردستگاه حکومت بود وبتعبیر بهتر : هفت بلای عمومی که ازطرف حکومت بنی‌امیه بجان‌مردم ریخته بود اشاره‌کرد وازآن‌جمله فرمود : « وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ [1] یعنی‌عمال‌حکومت‌بودجهٔ عمومی‌را بخوداختصاص داده ودرراه هوسهای خویش مصرف مینمایند » .

این‌جمله ازخطبهٔ امام علاوه براینکه به‌هدف قیام‌آنحصرت‌اشاره میکند بطور صریح میفهماند که حسین‌بن علی (ع) ازبیعدالتی در امر بودجهٔ عمومی رنج‌فراوان میبرده‌است .

امام‌حسین (ع) درچنین وضعی قرارگرفته وازطرف چنین‌حکومتی مورد تهاجم واقع گشته و ناچار شده‌است بحکم وظیفهٔ اسلامی برنامهٔ قیام خودرا تنظیم کند ودر راه نجات دادن مسلمانان تا آنجا که قدرت دارد پیش برود .

بدینگونه می‌بینیم حمایت ازعدالت درامر بودجهٔ عمومی جزئی ازهدف اصلاحی فرزند پیغمبر (ص) بوده‌است .

۶ـ حمایت ازموقع جهانی اسلام :

یکی از چیزهائی که مورد توجه کشور های زنده است موقع بین‌المللی وجهانی است ، اگر کشوری بتواند جای خودرا در بین سایر کشورها باز کند ونزد ممالك دیگر آبروئی کسب نماید باهمین‌سرمایهٔ آبرو میتواند گام‌های بلندی درراه ترقی بردارد ودرمیان کاروان تمدن

۱- تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

...ی نقش رهبررا بعهده بگیرد ویاحداقل در ردیف کشورهای مترقی وتوسعه یافته قرار گیرد .

برای بدست‌آوردن آبروی جهانی سه‌چیزرا باید درردیف عوامل اصلی دانست :

۱ـ زمامدار کشور . ۲ـ اسلوب‌حکومت . ۳ـ قوانین ومقررات کشور .

الف ـ اگر زمامدار مملکت مظهر عدالت وتقوی باشد و به خیر خواهی وسلامت نفس وسایر فضائل انسانی شناخته شود علاوه براینکه کشورش را براه ترقی و تکامل میبرد توجه سایر کشورها را بخود جلب مینماید ودربین ممالك دیگر نفوذ معنوی پیدا میکند ومنافع ومزایای این‌نفوذ معنوی برهیچکس پوشیده نیست .

ب ـ ونیز اگر حکومت کشوری براساس عدالت وآزادی‌وخدمت به مردم استوارباشد ودرسیاست خارجی ازروش بشردوستی وحسن‌تفاهم پیروی‌کند کشورهای دیگر نیز بااین‌اسلوب حکومت علاقه‌مند میشوند وازهمین‌راه آبرو ومقام بین‌المللی بوجود میآید .

ج ـ ونیز اگرقوانین‌کشوری براساس واقع بینی وحوائج‌اجتماع استوار باشد سایر کشورها هم که تشنهٔ سعادت هستند از قوانین چنین کشوری اقتباس میکنند وبدینگونه این‌کشور نقش رهبررا ایفاء میکند ومعلوم‌است‌که چنین کشوری ازاین‌راه تاچه‌اندازه میتواند موقع‌خارجی وجهانی خودرا تثبیت نماید .

کسانی که دربارهٔ تمدن اسلام و عرب تحقیقاتی کرده‌اند اعتراف دارند که پیشرفت اسلام درآغاز کار تاحدود زیادی مرهون این‌سه‌چیز

بوده‌است:

۱ـ زمامدار لایق.

۲ـ اسلوب آزادیبخش حکومت اسلامی.

۳ـ قوانین زنده ومترقی اسلام.

اسلام درآغاز کار درزمان رسول خدا (ص) باداشتن این سه‌چیز موقع خارجی وجهانی خودرا تثبیت‌کرد وازنظر بین‌المللی آبرو ومقام شایان توجهی بدست آورد و بااین سرمایهٔ معنوی جای خودرا در دل ملت‌های دیگر باز کرد وبرای نفوذ دردیگران راه خودرا هموارنمود ورفته رفته ازنظر شهرت جهانی ونفوذ خارجی بقدری اوج گرفت که بعقیدهٔ صاحب نظران اگر بهمان منوال پیش میرفت سراسر قارهٔ اروپا بلکه سراسر جهانرا تسخیر میکرد.

ازفیلسوف انگلیسی «ولز» نقل میکنندکه گفته‌است: «اگراسلام بهمان منوال اول سیرکرده وپیش رفته بود چیزی نمانده بود که سراسر جهانرا تسخیر کند»[1].

ولی باکمال تأسف دربخش دوم خلافت عثمان چون شخص خلیفه تحت‌تأثیر بنی‌امیه که قبیلهٔ وی بودند واقع شد ازاینرو درکادررهبری کشوراسلامی انحرافات زیادی بیش‌از انحرافات دوخلیفهٔ سابق بوجود آمد و طبعاً اسلوب حکومت هم‌تغییرکردوآن حکومت آبرومندوعدالت گستر پیغمبراسلام بطورکامل‌بیک‌حکومت خودسروستم‌پرور مبدل گشت تاآنجاکه بیشترنیروی فکری رجال ملی اسلام درراه مجادلات داخلی مصرف میشد. وسرانجام، عثمان‌بن عفان خلیفهٔ وقت بآتش خشم مردم

۱ـکتاب عظمت حسین پاورقی ص۷۴

ریخت و ازقتل عثمان فتنه‌های فراوانی بوجود آمد .

ازجملهٔ این فتنه‌ها اینکه‌معاویة بن ابی‌سفیان زیر سرپوش خونخواهی عثمان طغیان کردوفتنه‌ها برانگیخت وخونها ریخت تاآنکه پس‌ازقضیهٔ تحکیم گوشه‌ای ازمقاصد شیطانی خود را نشان داد . وپس از شهادت امیرالمؤمنین(ع) برای کوبیدن نیروهای‌عراق‌وپیروان‌امام‌حسن‌مجتبی(ع) بانیروی مجهزی تاسرحد عراق پیش‌راند و سرانجام با ایجاد اختلاف درفرماندهان نیروهای عراق وبادادن پول زیاد و بکاربستن حیله‌های دیپلماتیك حضرت مجتبی (ع) را درشرائطی قراردادکه برای حفظ‌خون خلق ومصلحت اسلام صلح‌کردن و کناررفتن ازصحنهٔ سیاست برای سبط اکبر پیغمبر (ص) امری ضروری وغیرقابل اجتناب بود .

معاویه آنگاه‌که قدرت حکومت‌را بدست‌گرفت‌هدفش‌بجز استثمار مردم‌وتشکیل سلطنت امپراطوری نبود .

سلطنتی‌که براساس استبداد سیاه وقانون شکنی وبه‌زنجیر کشیدن آزادگان استوار بود .

سلطنت بی‌مهاری‌که باکشتن‌وبستن‌وتبعیدکردن، چنانکه مسلم‌بن عقیل‌گفت استبدادکسری وقیصر را تجدیدکرده بود[۱] .

علاوه براینها معاویه به‌پیشنهاد مغیرة‌بن شعبه حاکم‌حیله‌گر کوفه بفکر افتاد خلافت اسلامی رادرخاندان خودموروثی کندکه پس‌ازمرگش فرزندان وی سلطنت اسلامی راهمانطورکه ابوسفیان‌گفت ، چون گوی دست بدست بگردانند . واین‌کار را برخلاف مواد پیمان صلحی که با حضرت مجتبی (ع) بست با سلب آزادی رأی وبابذل پول فراوان انجام

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۸۲ وارشاد مفید ص۱۹۶

داد [1].

معاویه درگذشت ولی بازمینه‌چینی محکمی که کرده بود پس از مرگش پسر بی‌تجربه والکلی وعیاش او قدرت‌حکومت را بدست گرفت.

دراینجا لازم است بموقع خارجی و جهانی اسلام توجـه شود تا وسعت دیدگاه وافق فکر امام‌حسین (ع) روشن گردد.

بدیهی است که چون حکومت بنی‌امیه براساس ظلم و تجاوز و دیکتاتوری استوار بود ومقررات اسلام را ببازی میگرفت آنهمه آبروو مقام بین‌المللی که درآغاز کارنصیب‌اسلام شد درزمان این‌حکومت سیاه قوس نزولی پیموده واسلام ازنظر نفوذ جهانی عقب‌گردکرده بود.

یکی از نویسندگان اسلامی میگوید: «یکی ازدانشمندان‌بزرگ آلمان بیك‌عده ازمسلمانان‌که یکی ازشریفان‌مکه بین‌آنان بود گفت: شایسته است ما مجسمهٔ معاویةبن ابی‌سفیان را از طلا بریزیم ودر برلن پایتخت آلمان نصب‌کنیم زیرا معاویه بود که رژیم دمکراتیك حکومت اسلامی را بحکومت‌استبدادی‌تبدیل‌کرد واگرمعاویه این ضربه‌را به‌اسلام نزده بود اسلام همهٔ جهـان را میگرفت و اکنون ما آلمانیها و سایر کشورهای اروپا عرب ومسلمان بودیم [2]».

قرارداد ذلت‌آور:

درزمان حکومت معاویه کشور اسلامی نه‌تنهاازنظرحیثیت جهانی ونفوذ معنوی عقب‌گردکرده بود بلکه ازنظر قدرت‌نظامی‌نیزدر شرائطی

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

۲ـ تفسیرالمنار، ج۱۱ ص۲۶۰

قرار گرفته بود که درمقابل اروپا ذلیل وزبون گشته و ناچارشد طبق قراردادی که حاوی متارکهٔ جنگ بود سالیانه مبلغ چشمگیری بعنوان باج وخراج به پادشاه روم بپردازد .

درسال ۶۰ هجری که همان سال قیام حسین بن علی(ع) است معاویه که خود را درمقابل جهان غرب ضعیف میدید ومایل بمتارکهٔ جنگ بود قرارداد ذلت آوری را باپادشاه روم درضمن چهار فصل بدینصورت منعقد کرد:

« فصل ۱ : این مصالحه که بمنزلهٔ متارکه ۳۰ ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام بلاد وممالك مشرقی ومغربی فرنگ و پادشاه روم ویونان ومغرب وغیره وبین معاویة بن ابی سفیان خلیفه وپادشاه تمام بلاد عرب و ایران وتوران و ماوراء سیحون و میان ولاةعهد و سرداران طرفین برقرار خواهد بود .

فصل ۲ : معاویه واخلاف او همه ساله بدون استثناء سی هزار عدد مسکوك طلا وهشتصد نفراز اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت .

فصل ۳ : امپراطورواخلاف اومتعهد میشوندکه دراین مدت ۳۰ سال و جهاً من الوجوه بمتصرفات حالیه عرب تاخت و دست اندازی ننمایند .

فصل ۴ : معاویة بن ابی سفیان مبلغ ومسطورات فوق را باسم خراج بهدربار امپراطور خواهد فرستاد» .

یزیدهم این خراج را باچیزی علاوه می پرداخت واین باج تازمان ولید بن عبدالملك داده میشد ولی ولید بررومیان غالب شد و دیگر باج نداد [1] .

---

۱ - حجةالسعادة ص۱۸۲ و۱۸۳

بدینگونه معاویه وفرزندش در برابر بیگانگان ذلیل‌وزبون‌بودند وحاصل دسترنج مردم مسلمان را بصورت طلاواسب بهدربار پادشاه روم میفرستادند تاازحمله‌وتهاجم وی درامان باشند. ولی در برابرمسلمانان بهزنجیرکشیده شده ، نیرومند و بااقتدار بودند و قدرت سرنیزه و برق شمشیر استبدادشان مردم‌مسلمان بی‌گناه‌و بی‌پناه را باسارت درآورده‌بود.

اکنون رئیس کشور عظیم اسلامی‌که قسمت بزرگی‌ازقارهٔ آسیا وافریقا را زیرپرچم خود دارد یزیدبن معاویه‌است‌وتصمیم‌دارد نداهای آزادیخواهی و عدالت‌طلبی راکه از روح اسلام برمیخاست‌خفه‌کند و در درجهٔ اول حسین‌بن‌علی (ع) را تسلیم بی‌قیدوشرط خود گرداند .

اگر دراین شرائط ازهیچ حلقومی ندائی برنمیخاست‌واگر بفرض محال‌امام‌حسین (ع) تسلیم بی‌قیدوشرط یزیدمیشد دراینصورت‌کشورهای دیگر ، اسلام را درقالب یزیدبن معاویه میشناختند زیرا رئیس کشور اسلامی اگر هیچ مخالفی نداشته باشددرنظر دنیای خارج نمایندهٔ روح اسلام است . آنگاه بیگانگان میگفتند :

کشور اسلامی یعنی کشورظلم وبیدادگری .

یعنی‌کشوری‌که حکومت فردی واستبدادی را پذیرفته‌است.

یعنی‌کشوری‌که درآن ازعدالت وانسانیت وآزادی خبری نیست.

یعنی‌کشوری‌که در آن تنها ارادهٔ یك جوان خودخواه و مغرور مقدرات مردم‌را تعیین میکند ودیگر نه‌مقرراتی‌دارد ونه‌قوانینی.

یعنی‌کشوری‌که رئیس‌خاندان پیغمبرش رسماً حکومت‌ضدعدالت و ضدآزادی را قبول کرده و یزید را بعنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

امام حسین (ع) که افق دیدش از مردم عادی خیلی وسیع‌تر است چون اسلام‌را از نظرموقع جهانی درچنین وضع خطرناکی می‌بیند بعلت مسئولیت بزرگی که دربرابر اسلام و نسلهای آینده دارد تصمیم میگیرد در مقابل تجاوز حکومت یزید مقاومت‌کند و درآن شرائط مساعد یك حکومت نیرومند اسلامی تشکیل بدهد و درپناه قدرت حکومت، اسلام و مسلمانان‌را از استبداد سیاه برهاند.

تادنیای‌خارج بداندکه‌اسلام‌را باید ازدریچهٔ‌افکارحسین‌بن‌علی(ع) و درقالب فرزند پیغمبر(ص) شناخت نه درقالب یزید.

تا دنیای خارج بداندکه امام‌حسین(ع) تنها بخاطر ایمان وعشق باسلام و بخاطرحمایت ازدین خود تا این‌حد فداکاری‌کرد .

تا دنیای خارج بداند اسلام چنین فرزند برومندی را تربیت‌کرده است‌که درراه دین خود یعنی درراه دفاع از انسانیت وعدالت و در راه آزادی وحریت وتقوی وفضیلت بدینگونه مردانه‌مبارزه میکنند.

ازآنچه‌گذشت روشن شدکه باید دفاع ازموقع جهانی وبین‌المللی اسلام را جزئی ازهدف وسیع وهمه‌جانبهٔ فرزند پیغمبر(ص) دانست.

یك اشتباه :

بعضی از نویسندگان خیال‌کرده‌اند هدف امام حسین (ع) از قیام این بوده است‌که باایجاد صحنهٔ مظلومیت خود بنی‌امیه را رسواکنند ، و بدینوسیله مقدمات سقوط حکومت این طائفه را فراهم‌آورد تا بنی‌هاشم (یعنی‌بنی‌عباس)که‌درنتیجهٔ مظلومیت‌امام‌حسین(ع) محبوبیت‌پیدامیکنند درآینده قدرت حکومت‌را بدست بگیرند.

این دسته از نویسندگان میگویند: حسین بن علی(ع) از روی علم و اختیار بقربانگاه رفت و کوشش کرد کشته شدنش طوری واقع شود که دلخراش‌تر و رقت‌انگیزتر باشد تا مصیبت او در دلها بیشتر مؤثر شود و احساسات مردم برضد بنی‌امیه و بنفع بنی‌هاشم تحریك گردد.

ماربین[1] آلمانی از نویسندگانی است که دربارهٔ قیام امام‌حسین(ع) وهدف آنحضرت بدینگونه اظهار نظر میکند.

او میگوید: «چندین سال متوالی حسین تدارك کشته‌شدن خودرا دید ومقصدی بسیارعالی مد نظر داشت[2]».

وباز میگوید: «حسین بن علی چون قصدی جز کشته‌شدن که مقدمهٔ آن خیالات عالی وآن (رولیسیون[3]) مقدس بود مدنظر نداشت بزرگترین وسیله را بی‌کسی ومظلومیت دانسته واختیارکرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد[4]».

وبازمیگوید: «حسین‌درافشای‌ظلم‌وستم بنی‌امیه وابرازخیالاتشان درعداوت بنی‌هاشم واولاد محمد دقیقه‌ای فروگذار ننمود[5]».

ودربارهٔ مصیبت طفل شیرخوار امام میگوید: «(حسین) باآنهمه مصائب جانکاه وافکار متراکمه و عطش وکثرت جراحات بازهم از مقصد عالی‌خود (مقصودش تحریك احساسات است) صرف‌نظر ننموده وبا اینکه

۱- بعضی ازبزرگان فرموده‌اند: «اصل صحیح این اسم، «مارتین» باتای دونقطه بوده و«ماربین» با بای يك‌نقطه غلط مشهوراست».

۲- السیاسة‌الحسینیه ص۳۳

۳- مقصوداز(رولیسیون) تحریك عواطف مردم برضدبنی‌امیه است.

۴- همان‌کتاب ص۲۵

۵- همان‌کتاب ص۲۶

میدانست برفرزندصغیرش بنی‌امیه رحم‌نخواهندکرد محض بزرگ‌ساختن مصائب خود اورا برسردست‌گرفته بظاهر التجای‌آب برایش‌کرد و با تیر جواب شنید[1]».

و دربارهٔ انقراض بنی‌امیه میگوید: «ودرکمتر ازیك‌قرن سلطنت از قاطبهٔ بنی‌امیه سلب‌گردید ..... و اینها تمام، نتائج سیاست حسینی است[2]».

و دربارهٔ روی‌کارآمدن بنی‌عباس‌میگوید: «وکمترازقرنی نگذشت که سلطنت وسیع‌اسلامی در بنی‌هاشم مسلم‌گردید[3]».

و دربارهٔ زنده شدن اسلام بوسیلهٔ قتل‌امام میگوید: « حسین(ع) ازقتل خویش احیای دین جدش وقوانین اسلام نمود[4]» .

گفته‌های این خاورشناس‌آلمانی درچندجمله خلاصه میشود:

۱ــ امام‌حسین(ع) چندین‌سال پی‌درپی‌قبل‌ازشهادتش تدارك‌کشته شدن خودرا میدید.

۲ــ امام کوشش میکرده است‌که هرچه ممکن است مصیبتهای او دلخراش‌تر واقع شود.

۳ــ مظلومیت‌را که خودش در بوجودآوردن آن کوشش میکرده تنها وسیلهٔ رسیدن بهدف خویش قرارداده است .

۴ــ هدف‌امام این بوده‌است‌که‌عواطف‌مردم برضدبنی‌امیه تحریك

۱ـ همان‌کتاب ص ۲۹
۲ـ همان‌کتاب ص ۳۶
۳ـ همان‌کتاب ص ۳۸
۴ـ همان‌کتاب ص ۲۲

شودکه انقلاب‌کنند وحکومت بنی‌امیه‌را ساقط‌گردانند وبنی‌هاشم (یعنی بنی‌عباس) را بحکومت برسانند. ونیز با قتل‌آنحضرت اسلام زنده‌گردد.

ما پس از تأمل‌کامل هیچیك از گفته‌های این نویسندهٔ آلمانی را نمیتوانیم بپذیریم. واینك دربارهٔ نقاط‌ضعف هرچهارجمله ازسخنان وی گفتگو میکنیم :

در بارهٔ جملهٔ اول :

دربارهٔ جملهٔ اول باید بگوئیم: معلوم نیست این‌مرد آلمانی این مطلب‌را ازکجا آورده است‌که: امام‌حسین(ع) چندین‌سال‌متوالی تدارك کشته‌شدن خودرا میدیده است؟!

کدام تاریخ‌نویس شیعه یا سنی نوشته است که آنحضرت چندین سال مقدمات قتل خودرا فراهم‌آورده است ؟!

اگر ماربین یا کسی‌که مثل او فکرمیکند یك‌دلیل تاریخی‌آورد که امام‌حسین(ع) یك‌سال یا یك‌ماه یا یك‌هفته یا یك‌روز یا یك ساعت پیش‌ازقیام مردانه‌اش تدارك‌کشته‌شدن خودرا دیده‌است ما باقی‌گفته‌های بی‌دلیل این خاورشناس را بی‌چون‌وچرا میپذیریم. این‌مطلبی‌که ماربین گفته، هیچ مؤرخی نگفته است.

آنچه مسلم‌است امام‌حسین(ع) پیش‌از تجاوز حکومت یزید بآن حضرت هیچگونه تدارکی برای کشته شدن خود ندیده و پس از تجاوز حکومت ، آنگاه‌که ازنظر عوامل طبیعی امکان پیروزی برای امام بود بسوی‌کوفه حرکت‌کرد تاحکومت‌نیرومندی بمنظور نجات‌اسلام تشکیل بدهد و آنوقت‌که اوضاع کوفه دگرگـون شد و دیگـر امکان تشکیل

حکومت نبود تاآنجا که توانست برای جلوگیری ازجنگ کوشش کرد .
و پس‌ازآنکه ازطرف عمال‌حکومت این‌جنگ غیرانسانی و ضد اسلام
برحضرتش تحمیل شد بحکم ضرورت وقانون ووجدان بدفاع‌پرداخت و
تا آخرین‌نفس برای نپذیرفتن‌ظلم وتجاوز مردانه مقاومت‌کرد.

پس امام‌حسین(ع) برخلاف‌گفتهٔ ماربین نه‌پیش‌ازتجاوزحکومت
یزید و نه پس‌از تجاوز تدارك کشته‌شدن خود را ندیده و مقدمات قتل
خویش‌را فراهم نیاورده است.

و اگر مقصودش ازاینکه میگوید : (امام تدارك کشته‌شدن‌خود
را میدید) اینست که آنحضرت قبلا پیشگوئی قتل خود را میفرمود و
برای شهادت آمادگی داشت .

جوابش اینست‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز شهادت خود را
پیشگوئی میفرمود وبرای این مطلب آمادگی داشت واین معنای تدارك
دیدن شهادت نیست .

درباره جملهٔ دوم :

ودربارهٔ جملهٔ‌دوم باید بگوئیم : امام حسین (ع) هیچگاه کوشش
نکرد که هرچه بیشتر مصائبش دلخراش‌تر واقع شود ، بلکه تاآنجاکه
قدرت داشت برای مقاومت‌کوشیدوبرای‌حفظ خانوادهٔ‌خودنیز تاآخرین
حدممکن‌مجاهدت کرد.واگراین‌نقل‌صحیح باشدکه‌برای‌طفل‌شیرخوارش
طلب آب‌کرده این بمنظورحفظ‌جان طفل معصوم بوده‌است نه‌برای‌اینکه
بچه را بکشند ومصیبت اودردلها اثربیشتری‌بکند . پس‌امام‌حسین (ع)
درتمام‌مراحل قیام، در راه دفاع ازدین و جان و خانواده و آنچه متعلق

بوی بودکوشش‌کرد . و برخود واجب میدانست‌که‌جان خودرا حفظ‌کند تا وجود پرارزش آنحضرت محفوظ بماند و پشتوانهٔ اسلام و مسلمانان باشد .

آری این دستگاه‌حکومت جبار یزیدوعمال پسر معاویه بودندکه درندگی وقساوت‌واعمال غیرانسانی را تا آخرین‌حد بظهور رسانیدند تا آنجاکه طفل‌شیرخوار راهم تیرزدند . نه‌اینکه امام‌کوشش میکرد که دشمنانش بااو هرچه بیشتروحشیانه رفتار کنند تامصیبات او دلخراش‌تر شود ، چنانکه این خاورشناس خیال کرده است .

در بارهٔ جملهٔ سوم :

و دربارهٔ جملهٔ سوم باید بگوئیم: مظلومیت را حسین‌بن‌علی(ع) بوجود نیاورد بلکه بالعکس برای‌اینکه ظلم‌را تحمل نکند تا آخرین نفس‌کوشید. منطق حسین‌بن‌علی(ع) این نیست‌که: این‌حنجر من، این خنجرتو بلکه منطق‌آنحضرت این‌است‌که‌چون پذیرفتن‌ظلم وذلت‌وامضاء کردن خلافت تحمیلی پسرمعاویه به اسلام ضربه میزند و به پامال‌کردن حقوق اجتماع کمك میکند از اینرو تا آخرین‌حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت میکنم.

بنابراین امام‌حسین باستقبال ظلم نرفت و مظلومیت را بزرگترین وسیله برای رسیدن بمقصود خویش قرارنداد بلکه‌برای‌دفع‌ظلم‌ومقاومت دربرابر دیکتاتوری تا سرحد جانبازی پیش‌رفت. واین‌دستگاه حکومت عدالت‌کش یزید بود که ظالمانه بفرزند رسول خدا (ص) تهاجم کرد و مظلومیت وی‌را بوجودآورد .

در بارهٔ جملهٔ چهارم :

و در بارهٔ جملهٔ چهارم باید بگوئیم: گویا این خاورشناس آلمانی هدف را با اثرقهری اشتباه‌کرده است. اگرکسی برای خود خانه بسازد هدفش اینستکه درآن سکونت‌گزیند ولی طبعاً این اثررا هم داردکه مردم ازسایهٔ دیوار آن استفاده میکنند . دراینجا نبایدگفت : هدف از ساختن‌خانه این بوده استکه مردم ازسایهٔآن استفاده‌کنند.

هدف امام حسین از قیام خود نجات‌دادن اسلام و مسلمانان بوده است . ولی این‌اثر قهری را هم داشت که حکومت رسوای بنی‌امیه را رسواترکرد و بنی‌هاشم وخصوصاً خاندان پیغمبررا ازیك‌جهت محبوب‌تر و محترم‌تر نمود وضمناً بنی‌عباس‌هم‌توانستند برای‌رسیدن‌بقدرت ازشهادت امام سوءاستفاده‌کنند . ولی‌هرگز هدف امام این نبودکه بنی‌هاشم محبوب شوند تااینکه ازمیان آنان بنی‌عباس بحکومت برسند.

واینکه میگوید: «باقتل امام اسلام زنده شد» جوابش اینستکه امام سجاد علیه‌السلام میفرماید : با کشتن پدرم ضربت بزرگی به اسلام خورد[1] .

وگفتار ماربین درمقابل فرمایش امام‌سجاد(ع) ارزشی‌ندارد.

آری چون قیام عظیم امام بخاطر نجات اسلام بوده و در این راه شهید شده هرمسلمان باوجدانی ازاین شهادت دلخراش ناراحت وگریان میشود و تحرکی دراو بوجود میآید و وظیفهٔ اوستکه همان راه امام را برای زنده‌کردن اسلام تعقیب‌کند، واین باارزش‌ترین‌اثری استکه قیام وشهادت امام دربردارد، ولی این‌مطلب مقصود ماربین نیست.

۱- لهوف ص۱۸۰

خلاصهٔ سخن دربارهٔ گفته‌های «ماربین» این‌شدکه آنچه اوگفته ، اشتباه ومردود است وازاینجهت‌گفتهٔ اورا تحت‌عنوان«یك‌اشتباه» بررسی کردیم. وبهتر این بودکه این خاورشناس وبتعبیر صحیح‌تر، این خـاور نشناس در مسائلی که تخصص ندارد اظهارنظر نکند . تا نه عرض خود ببرد. ونه زحمت دیگران بدارد.

بطورکلی در این نوشتهٔ ماربین نقاط ضعف زیادی بچشم میخورد که معلوم میشود درتاریخ‌اسلام درست واردنبوده مثلا درص۱۸ میگوید: «قتل عثمان بوسیلهٔ تحریکات وتبلیغات‌بنی‌هاشم انجام‌شده» واین‌برخلاف حقیقت است.

یك احتمال :

«ماربین»آلمانی‌مینویسد: «من درترکیه بامترجم‌خود درمجالس عزاداری حسین‌بن‌علی شرکت‌کردم وشنیدم‌که‌گویندگان دربارهٔ قیام‌امام حسین چنین وچنان میگفتند[۱]».

این‌احتمال وجود داردکه بعضی از گویندگان حرفه‌ای وکم‌عمق ترکیه براساس این‌تصورکه (امام‌حسین(ع) برای‌کشته‌شدن‌حرکت‌فرموده) دربارهٔفلسفهٔ قیام‌آنحضرت بحث‌کرده‌باشند وماربین‌آنچه‌شنیده یادداشت کرده باشد، وچون او احتمالا اطلاعاتی دربارهٔقیام سیدالشهداء(ع) بجز همان مسموعاتش نداشته گمان‌کرده‌باشدکه‌آنچه او درمجالس عزاداری ترکیه شنیده صددرصد صحیح است، ازاینرو شنیدنیهای خود را بعنوان حقایق قطعی تاریخ امام حسین (ع) تلقی بقبول کرده باشد . و پس از

۱ـ السیاسةالحسینیة ص۴۵

بازگشت باروپا شنیدنیهای خودرا بعنوان ره‌آورد سفرشرق برای غربیها نوشته باشد . چنانکه رسم بوده و هست کـه یادداشتهای سفر را منتشر میکرده و میکنند .

آنگاه‌بعد ازآنکه نوشته‌های «ماربین» دربارهٔ قیام‌امام بزبانهای شرقی‌ترجمه‌شد شرقیها آنچه‌راکه ماربین‌گفته‌است بعنوان صادرات‌غرب تلقی‌بقبول‌کرده وهمچون سند تاریخی‌محکم دهن بدهن وکتاب به‌کتاب نقل نموده وبدان‌تمسك جستندودلیل‌گفته‌ها ونوشته‌های‌خود قراردادند. وا اسفا !

یك نکته :

اگر مردم چنین تصورکنندکه امام (ع) خواسته خود را به‌کشتن بدهد واین خواست وی بدست عمال حکومت انجام شده در اینصورت احساسات‌آنان برضدحکومت تحریك نمیشود زیرا روی این‌فرض‌چیزی که خودآنحضرت خواسته و درپی‌آن بوده بدست ایادی حکومت بوقوع پیوسته است .

آری درصورتی احساسات مردم برضدحکومت تحریك میشودکه بدانند حکومت عدالت‌کش برخلاف رضای امام آنچه را که آنحضرت نمیخواست‌انجام‌دادوسبط پیغمبروفرزندان‌ویارانش‌رابخاك‌وخون‌کشید .

نکتهٔ دیگر:

امام‌حسین علیه‌السلام میفرماید : «لَکُمْ فِیَّ اُسْوَةٌ»[2] عمل من در این

۱- السیاسةالحسینیه ص۴۵ ۲- تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

قیام سرمشق شماست» .

اگر ما مثل ماربین بگوئیم : آنحضرت میخواسته خودش را با حدود ۱۷نفر از بهترین رجال بیت نبوت و بیش‌از۵۰نفر از بهترین‌رجال اسلام وفرزندان قرآن‌را به‌بدترین‌وضعی بخاك وخون بکشد وحتی‌بچهٔ خودرا هدف‌تیر قراردهد وخانوادهٔ رسالت‌را بدست‌اراذل واوباش‌بسپارد که‌آنانرا بعنوان اسیری ازاینجا به‌آنجا بکشانند.

آیا چنین‌عملی میتواند سرمشق مردم باشد و مسلمانان میتوانند ازآن پیروی‌کنند ؟! .

یك تذکر :

رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ‌طوسی قدس‌سره میفرماید: «من در این‌مطلب تردیددارم‌که‌آیا جایزاست امام دانسته برای‌کشته‌شدن‌حرکت کند یانه ؟[1]»

و استاد شیخ طوسی عالم بزرگوار مرحوم سیّدِ مرتضی علم‌الهدی قدس سره میفرماید: «بحکم عقل ونقل حرام است که امام دانسته برای کشته‌شدن حرکت‌کند[2] .»

درصورتی‌که شیخ‌طوسی‌رحمة‌الله‌علیه دراین مطلب تردید داردکه آیا جایزاست امام‌دانسته برای‌کشته‌شدن برودیانه. وسیّدِمرتضی‌رحمه‌الله صریحاً میگوید: حرام است چگونه میتوان بی‌پروا این نسبت‌را به‌امام دادکه دانسته برای کشته شدن حرکت‌کرده و چگونه میتوان از عملی پیروی کرد که بعضی از علماء دراصل جایزبودنش تردید دارند و بعضی

۱و۲ــ تلخیص‌الشافی جزء۴ ص۱۹۰

بی‌تردید آنرا حرام میدانند؟

وچگونه میتوان نظر ماربین‌آلمانی را برنظرعلمای بزرگ شیعه ترجیح داد ؟! .

آیا کشتن امام بسود اسلام بود ؟

گاهی گفته میشود : کشتن امام‌حسین علیه‌السلام اسلام را زنده کرد .

دراینجا باید حساب‌کشتن‌امام‌را که ازجنایات حکومت‌یزید بود ازحساب مبارزهٔ امام تا سرحد شهادت جداکرد .

اگرکسی بگوید: کشتن امام یعنی‌جنایتی‌که حکومت‌یزید انجام داد بسود اسلام بود این‌مطلب بهیچوجه قابل‌قبول‌نیست زیرا :

۱ـ اگرمقصود اینست‌که‌کشتن‌فرزند پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله سبب شدکه مسلمانان حجاز وعراق وشام و افریقای شمالی مثلا باحکام اسلام بیشتر عمل‌کنند. این‌مطلب صحیح نیست، زیرا چگونه میتوان باورکرد که کشتن امام باعث شود مردم مسلمان بیشتر باحکام دین عمل‌کنند ، و مثلا بیشترنماز بخوانند ، بیشتر روزه بگیرند، بیشترجهادکنند ، بیشتر قوانین جزائی اسلام را بکار بندند ؟!

۲ـ واگر مقصود اینست‌که با کشتن امام فتوحات دیگری نصیب مسلمانان‌شد ومثلا اندلس درغرب وسمرقند وبخارا درشرق درزمان‌ولید ابن‌عبدالملك فتح شد. این‌مطلب هم صحیح نیست زیرا چه‌رابطه‌ای‌بین کشتن امام وفتح اندلس و سمرقند وجود دارد ؟ مگر وجود امام مانع پیشروی وپیروزی مسلمانان بودکه باکشتن‌آنحضرت راه فتح و پیروزی

درشرق وغرب برای مسلمانان بازشد ؟ !

۳ـ واگر مقصود اینست که باکشتن امام‌حسین(ع)حکومت بنی‌امیه ضعیف شد و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوسهای جاهلانهٔ خودکند . این‌هم قابل‌قبول نیست زیرا باکشتن امام حکومت بنی‌امیه از یك جهت ضعیف شد و ازجهت دیگر قوی‌گشت .

ازاین‌جهت ضعیف شدکه درافکارعمومی مورد تنفر بیشتری واقع گشت .

و ازاین‌جهت قوی شدکه رقیب بزرگ و نیرومندی مثل حسین بن علی(ع) را ازمیدان بیرون‌کرد وجنبش مردم عراقرا درهم‌کوبید وامید تشکیل حکومت را در آنان خاموش نمود وترس و وحشت شدیدی را برمردم مستولی ساخت.

وبدون تردید پس‌از کشته شدن امام جنبهٔ قوت حکـومت بیش‌از ضعف آن بود زیرا قدرت حکومت پس از شهادت امام و کوبیده شدن جنبش عراق یك قدرت چشم‌گیر ورعب‌آور و وحشت انگیز بود . ولی ضعف حکومت فقط بعلت تنفر شدید مردم آزادیخواه بود واین تنفردر بیشتر مردم ، مخفی وتامرئی بود وجرأت اظهارآنرا نداشتند . وازاینرو پس‌از حادثهٔ کربلا حکومت بنی‌امیه برای اجرای برنامه‌های ضداسلام خودهیچ‌مانع ومزاحمی نداشت بلکه‌باقدرتی‌وحشتناك‌تر وهراس‌انگیزتر به‌اجرای برنامه های شیطـانی خود ادامه میداد . چنانکه در حادثـهٔ «حَرّه» وهمچنین درحملهٔ به مکه وازبین بردن حرمت خانهٔ خدا عملا نشان داد .

وبعداً همین‌بنی‌امیه درزمان عبدالملك مروان وولیدبن‌عبدالملك

دارای یکی از بزرگترین قدرتها وحکومتهای روی زمین شدند تا آنجا که اندلس‌را دراروپا [1] وسمرقند و بخارا وهمهٔ بلاد ماوراء النهر و همهٔ تخارستان را درآسیا [2] فتح کردند . وبعداز کشتن امام حسین (ع) این حکومت عدالت‌کش درحدود هفتادسال دوام‌یافت وبرنامه‌های ضداسلام خودرا اجرا کرد .

۴ـ واگر مقصود اینست که باکشتن امام جمعیت شیعه متشکل‌تر شد دراینجا بایدگفت : پس‌ازشهادت امام‌حسین(ع) جمعیت شیعه ازیك جهت قوی شد واز جهت دیگر ضعیف گشت . ازاین جهت قوی شد که احساسات مردم بنفع‌شیعه بجنبش‌آمد . وازاین‌جهت ضعیف‌شد که زعیم بزرگی مثل حسین‌بن علی (ع) را ازدست‌داد ویك عده از برجسته ترین رجال شیعه کشته شدند . وحادثهٔ توابین وکشته‌شدن چندهزار ازرجال برگزیدهٔ شیعه نیز شیعه‌را ضعیف‌تر ساخت . وشورش مختار وکشته‌شدن او وقتل عام گشتن شش‌هزارنفر ازپیروان‌او [3] بیش‌ازبیش جمعیت شیعه‌را ناتوان کرد . وانقلاب زیدبن‌علی علاوه برتلفاتی‌که داد شیعه‌را بهدوگروه زیدی وغیر زیدی تجزیه نمود .

همهٔ این عوامل بجنبهٔ ضعف شیعه‌میافزود . وبدون تردید پس‌از حادثهٔ کربلا جنبهٔ ضعف شیعه بیش از جنبهٔ قوتش بود زیرا ضعف شیعه براثر کشته شدن امام و ناامیدی ازتشکیل حکومت بود ، واین ضعفی چشم‌گیر ومأیوس کننده و آزار دهنده بود . ولی در مقابل ، احساسات

۱ـ کامل‌ابن‌اثیر ج۴ص ۵۵۶

۲ـ الاخبارالطوال ص۲۸۲

۳ـ الاخبارالطوال ص ۲۶۹

موافق شیعه‌که باعث قوت این طائفه بود تاحدود زیادی مخفی و نامرئی بود ومردم کمتر جرأت اظهار آنرا داشتند .

۵ـ واگر مقصود اینست‌که کشتن امام‌حسین علیه‌السلام سبب شد که آل ابی‌سفیان رسوا شوند وبدینوسیله اسلام زنده شد ، این مطلب‌هم صحیح نیست زیرا رسوائی معاویه وپسرش‌یزید آنقدر واضح وآشکاربود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود بلکه اساساً پرده‌ای روی فجـایع ورسوائی‌های این دو عنصر فساد نبود تاعقب زده شود . معاویه بقـدری آشکارا و بی‌پرده احکام اسلام را پایمال میکرد که اندازه نداشت . ما دربحث ماهیت قیام امام ازباب نمونه بیست مورد از جنایات ضد اسلام معاویه‌را برشمردیم وروشن‌کردیم که پسرابی‌سفیان آن‌اعمال ضد دین‌را آشکارا وبدون پرده‌پوشی انجام میداد .

آیا معاویه طغیان برضد علی (ع) را مخفیانه انجام‌داد ، وجنگ صفـین را که در آن خون بیش‌از هفتاد هزار نفر ریخته شد محـرمانه بوجود آورد ؟!

آیافرمان قتل‌وغارت‌شیعیان امیرالمؤمنین(ع) را درمدینه وانبار ویمن مخفیانه صادر کرد ؟!

آیا نماز جمعه‌را درروز چهارشنبه مخفیانه خواند ؟!

آیاحُجْر بن‌عدیّ وعَمْرو بن‌الحِمَق ویاران آن‌دورا محرمانه‌کشت؟!

آیا لعن امیرالمؤمنین (ع) را که بسراسرکشور اسلامی بخشنامه واجرا کرد مخفیانه بود ؟! آیا ... آیا ...

امیرالمؤمنین (ع) دربارهٔ پرده دری و هتاکی معاویه میفرماید :

« ظَاهِرٌ غَيُّهُ مَهْتُوكٌ سِتْرُهُ[1] . گمراهی و انحراف معاویه آشکارا و هویدا است » . اوحجاب دین وحیارا دریده وقیافهٔ شیطانی وی از پرده برون افتاده‌است إِنَّمَا هُوَالشَّيْطَانُ .[2]

آیا بااین‌سخن صریح وروشن‌علی (ع) دربارهٔ پرده‌دری ورسوائی معاویه بازهم ممکن‌است کسی خیال کند که رسوائیهای معاویه در پرده بوده‌است ؟!

درجائیکه رسوائیهای معاویه اینطور آشکار باشدآیا ممکن‌است کسی خیال کندکه رسوائیهای پسرش یزید درپرده بوده‌است ؟![3]

۶ـ واگر مقصوداینست‌که‌کشتن‌امام واسیری خانواده‌اش احساسات مردم شام‌را تحریك‌کرد وبرضد یزید قیام‌کردند وبدینوسیله اسلام زنده شد. اینهم قابل قبول نیست زیرا مردم شام در طول چهل سال حکومت معاویه چنان مادی ودنیاپرست شده‌بودندکه اگر با پتك فولادهم برسر آنان میکوبیدند ازخواب خرگوشی بیدار نمیشدند وبرضد یزید قیام نمیکردند .

همین مردم شام بودندکه پس ازحادثهٔ‌کربلا درواقعهٔ حَرّه بااشارهٔ یزید به‌نوامیس مردم مدینه تجاوزکردند.

وهمین‌مردم شام بودندکه بدستور یزید به حرم خدا مکهٔ معظمه حمله‌کردند وخونها ریختندوحرمت‌خانهٔ خدا را ازبین‌بردند.

۱ـ نهج‌البلاغة نامهٔ ۳۹

۲ـ نهج‌البلاغة نامهٔ ۴۴

۳ـ آری با جنایتی‌که حکومت یزید مرتکب شد وامام را شهید کردآل ابی‌سفیان‌که رسوا بودند رسواترشدند ولی این رسواترشدن آل‌ابی‌سفیان کـه محصول جنایت یزیداست نمیتواند هدف قیام امام باشد.

آیا ممکن بود چنین مردمی برضد یزید شورش کنند ؟ [1]

یك نکته :

علاوه برهمهٔ اینها چنانکه در بخش دوم گذشت امام حسین (ع) پس از برخورد با حُرّبن یزید تصمیم گرفت به حجاز برگردد وروی این مطلب پافشاری زیادی کرد تا آنجاکه از آن هنگام تا شروع جنگ حداقل پنج دفعه پیشنهاد مراجعت وترك خصومت فرمود [2] ونیز روز عاشوراء قشون دشمن را از کشتن خود برحذر داشت [3] وبرای جلوگیری از جنگ وخونریزی کوشش بسیار کرد .

آیا اینکه امام تصمیم گرفت به حجاز برگردد وچند دفعه پیشنهاد ترك خصومت کرد ونیز قشون ابن سعد را از ریختن خون خویش برحذر داشت نمیخواست باکشتن وی اسلام زنده گردد؟ آیا آنحضرت ازز نده شدن اسلام ناراضی بوده است؟! .

خلاصهٔ سخن :

خلاصهٔ سخن اینکه مامعنای صحیح وقابل قبولی برای این عبارت

۱ــ نه تنها مردم شام برضد یزید شورش نکردند بلکه مردم کوفه هم بر ضد پسر معاویه دست به انقلاب نزدند. ابن طاووس قدس سره درباره مردم کوفه میگوید: «مٰا عَرَفْناهُمْ اَنَّهُمْ غَضِبُوا فِی اَیّامِ یَزیدَ لِذٰلِكَ الْقَتْلِ الشَّنیعِ وَلاٰخَرَجُوا عَلَیْهِ وَلاٰ عَزَلُوهُ عَنْ وِلاٰیَتِهِ (کشف المحجة ص۴۷) ماندیدیم اهل کوفه درزمان یزید بعلت این قتل دلخراش (کشتن امام حسین(ع)) خشمگین شوند وبرضد یزید شورش کنند وحکومتش را ساقط نمایند».

۲ــ ص ۱۴۹ و ۱۵۰ ازهمین کتاب

۳ــ ارشاد مفید ص۲۱۶

گه: «باکشتن امام‌حسین(ع) یعنی با جنایت یزید اسلام زنده شد» تصور نمیکنیم.

۱ـ چه زنده شدن اسلام بمعنای عمل‌کردن بهاحکام اسلام‌باشد.

۲ـ چه بمعنای فتوحات اسلامی باشد.

۳ـ چه بمعنای ضعیف شدن حکومت بنی‌امیه باشد.

۴ـ چه‌بمعنای متشکل شدن شیعه باشد.

۵ـ چه‌بمعنای رسوا شدن‌آل ابی‌سفیان باشد .

۶ـ وچه‌بمعنای قیام مردم شام برضد یزید باشد .

آری آنچه حقیقت است اینست که مقاومت و مبارزهٔ مردانهٔ امام حسین‌علیه‌السلام تاسرحد شهادت در راه اسلام و برای زنده‌کردن احکام قرآن‌بود. وهمین برنامهٔ عملی امام است‌که همچون چراغ فروزانی در راه انسانها میدرخشد ومردم باید از برنامهٔ‌عالی و انسانی حضرتش برای پیشبرد اهداف اسلام هرچه بیشتر استفاده‌کنند وطبق‌آن عمل نمایند .

تشبیه غلط :

گاهی‌گفته میشود: «همانطور که درمزاج یك فرد گاهی بیماری بحدی میرسدکه احتیاج بچاقوی مقدس جراحی دارد در مزاج اجتماع هم‌گاهی فساد بحدی میرسدکه بغیراز جنگ و خونریزی راه اصلاحی باقی نمیماند. امام حسین (ع) هم وقتی دید فساد اجتماع بحدی رسیده است‌که‌دیگر چاره‌ای بغیر از ریختن خون نیست اقدام‌بچنین کاربزرگی کرد» .

دراینجا بایدگفت: آیا دروقت جراحی باید عضو سالم را بریدیا

عضوفاسد را ؟ البته عضو فاسد را . اگر دکتر جـراح بجای عضو فاسد عضوسالم راقطع کند یاسبب قطع شدن آن گرددمورد ملامت واقع خواهد شد ومسئولیت این گناه عمدی بعهدهٔ اوخواهد بود.

آیاصحیح است بگوئیم: امام حسین(ع) وقتی دید اجتماع فاسداست کاری کردکه یك عده از سالم ترین و باارزش ترین افراد اجتماع که دررأس آنان خودآنحضرت بود بکام مرگ کشیده شوند وبکشتن بروندودلیلش این بودکه من میخواهم اجتماع فاسد راجراحی کنم؟!!! آیا باکشته شدن افراد سالم ومصلح و زنده ماندن افراد فاسد و مفسد میتوان اجتماع فاسد را اصلاح کرد ؟!

اشتباه صاحب این گفتاردراینست که خیال کرده است امام حسین(ع) ازهمان آغاز کار برای اینکه حادثهٔ کربلا را بوجود آورد قیام کرد در حالیکه امام برای ایجادچنین حادثهٔ خسارت باروحشتناکی قیام نکرد، بلکه آنچه آنحضرت انجام داد مقاومت دربرابر دیکتاتوری وقیام واقدام برای نجات دادن اسلام ومسلمانان از راه تشکیل حکومت بود. ودرمقابل آنچه عمال حکومت خونخوار انجام دادندکوبیدن نیروهای ملی واسلامی وکشتن فرزندپیغمبر(ص) ویاران وفاداروی بود.

پس نباید آنچه راعمال حکومت ضد اسلام یزید انجام دادند با آنچه راکه امام انجام دادمخلوط کرد وحادثهٔ خونین کربلارا بحساب امام حسین(ع) گذاشت، وازاین راه هم ظلم دیگری بسبط پیغمبر (ص) کرد .

یك خیال :

بعضی خیال میکنند: امام حسین(ع) ازهمان اول کار تصمیم گرفت

که‌خودکشته شود وخانواده‌اش هم اسیر گردنـد واز این شهر بآن شهر کشانده شوند وبتعبیر دیگر: اسیری خانواده‌اش ازاول مطلوب وی بوده‌و دراین‌راه‌کوشش بسیارکرده وهدف‌آنحضرت از اسیری خانواده این‌بوده است‌که حکومت وقت‌را رسواکند!

آیا میتوان گفت: اینکه زینب کبری(ع) با جامه‌های کهنه‌در مجلس عبیدالله‌زیاد وارد شدودرگوشه‌ای خود را درمیان زنان‌پنهان‌کرد که‌شناخته نشودوابن‌زیاد باآنهمه خشونت سه دفعه گفت :این‌زن‌کیست؟ و[illegible] اهانتهائی‌که ازطرف‌حاکم‌مغرور عراق نسبت بدختر امیرالمؤمنین (ع) شد[1] که دل هرفرد غیرتمندی را ازغصه آب میکند اینها مطلوب امام‌حسین(ع) بوده وبرای‌آن فعالیت‌کرده‌است؟!

آیا میتوان‌گفت: اینکه ابن‌زیاد پس ازسخنان متکبرانهٔ خود با امام سجاد بجرم اینکه آنحضرت جرأت جواب دادن او را کرده دستور کشتن امام را صادرکردوزینب‌کبری(ع) دست درگردن‌برادرزاده‌اش‌کرد وگفت: اگر میخواهید اورا بکشید مراهم‌با او‌بکشید[2] .ومنظره‌ای‌بوجود آمدکه‌شنیدنش بندبندبدن انسان رامیلرزاند چه رسد به‌دیدنش اینها مطلوب امام بوده وخود برای بوجودآوردنش‌کوشش‌کرده است؟!

آیا میتوان‌گفت: مسافرت اجباری‌کودکان یتیم شدهٔ‌خاندان‌پیغمبر (ص) درآن‌راههای طولانی وبیابانی زیر برق آفتاب سوزان و زیر نظر نیروهای مسلح اهرمنی بدون اینکه درپیاده شدن واستراحت و خواب‌و خوراك‌آزاد باشند و از خود اختیاری داشته باشند که جگر هر انسان

۱ـ ارشاد مفید ص۲۲۵

۲ـ ارشاد ص ۲۲۶

باعاطفه‌ای را چاك میزندا ینها مطلوب امام بوده است؟!

آیا میتوان گفت: اینکه دختران و خواهران امام حسین(ع) در معرض تماشای چشمان حریص اراذل واوباش درآمدندکه قلب‌هرانسان باغیرتی‌رامیلرزاند مطلوب امام بوده است؟!

اگر اینها مطلوب آنحضرت بوده پس‌چرا زینب کبری(ع) دراین باره ازسوز دل شکایت‌میکند ومیگوید: «يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالدَّنِيُّ وَالشَّرِيفُ [1]. طبقات مختلف مردم درچهرهای دختران پیغمبر(ص) بدقت مینگریستند ؟!»

آیا میتوان‌گفت: اینکه آن مرد شامی اشاره بفاطمه دختر امام حسین(ع)کرد وبه‌یزید گفت: این دختر را بمن ببخش‌که‌کنیز من‌باشدو زینب‌کبری(ع) باآن وضع رقت‌انگیز از دختر امام دفاع‌کرد وازطرف یزید موردآنهمه اهانت‌واقع‌شد[2] که‌هیچ‌مسلمانی طاقت شنیدنش‌راندارد اینها مطلوب امام بوده است؟!!!

آیا امامی که با بدن ضربت خورده ازخانواده‌اش دفاع میکند و میفرماید: اگر دین ندارید پس درامر دنیای خودآزادمردباشید«إِمْنَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طَغَامِكُمْ وَجُهَّالِكُمْ [3]، نگذارید این‌اراذل واوباش‌بخانوادهٔ من‌تهاجم‌کنند» چنین امامی‌راضی بوده است سرنوشت زنان ودخترانش بدست اراذل واوباش بیفتد وبکوچه‌ها وبازارها و تماشاگاههای عمومی کشانده‌شوند ؟!

۱- لهوف ص۱۶۳

۲- ارشاد مفید ص۲۲۸

۳- تاریخ طبری ج۴ص۳۴۴

چقدر کودکانه است که کسی خیال کند امام حسین(ع) میخواست کاری بکند که عمال حکومت را وادار نماید اهل بیت پیغمبر(ص) را به اینجا و آنجا بکشند تا بنی‌امیه را رسوا کند!!!

چقدر این منطق، تعجب‌آور است که کسی بگوید: امام به آنهمه اعمال قساوت آمیز و غیر انسانی وضد اخلاق و ضد اسلام که دربارهٔ خانواده‌اش اجرا کردند راضی بوده‌است!!!

اسیر کردن خاندان پیغمبر(ص) آنهم با آن وضع دلخراش وقساوت آمیز ازجنایتهای بی‌نظیری است که‌روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت را سیاه‌کرده است، ونه‌خدا بچنین جنایت بزرگی راضی بود ونه پیغمبر خدا(ص) ونه‌امام حسین (ع) ونه مسلمانان، ونه بدینوسیله اسلام زنده میشود بلکه ضربت جبران ناپذیری باسلام وارد میگردد چنانکه واردگشت.

بخش پنجم

نتائج و آثار :

دراین بخش لازم است ازیك طرف آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه‌ای که حکومت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر(ص) کرد بیان شود . وازطرف دیگر، آثار پرارزش قیام جوانمردانهٔ امام حسین(ع) روشن گردد.

آثارزیان‌آور این تجاوز قساوت‌آمیزی که ازطرف حکومت پسر معاویه بامام واسلام شد فراوانست. و ما دراینجا ببعضی از آنها اشاره میکنیم :

۱ـ خسارت‌جبران‌ناپذیر .

۲ـ ذلت مردم.

۳ـ ضربت خوردن اسلام .

۴ـ لکهٔ ننگ .

۱ـ خسارت جبران ناپذیر :

همه میدانند که درفاجعهٔ اسفبانگیز کربلا علاوه برزیانهای مالی، یك عده ازشریف ترین و برگزیده ترین رجال اسلامی وذخائر پرارزش ملی که دارای عالیترین صفات انسانی و نمونه‌های کامل مکتب قرآن بودند طعمهٔ آتش جنگ شدند وخانواده‌های آنان بی‌سرپرست وپریشان گشتند. وازهمه مهمتر، سبط پیغمبر(ص) وفرزند برومندعلی وفاطمه(ع) که حقاً باید جهان انسانیت‌را بسوی‌ترقی وتکامل‌رهبری کند باآن‌وضع دلخراش بخاك وخون‌غلطید، وزنان ودختران خاندان‌رسول‌خدا(ص) که‌نمونه‌های کامل‌عفت اسلامی بودند مورد تهاجم وغارت عناصر وحشی واقع شدندو درگذرگاهها ومجالس‌عمومی‌درمعرض تماشای مردان‌بیگانه قرارگرفتند. بدون تردید این تهاجم وحشیانه‌ای‌که‌بخاندان‌رسالت شد ضربت بزرگی بودکه بدستگاه رهبری اسلامی وارد گشت‌وبی‌احترامی جسورانه‌ای‌بود که نسبت بمقام مقدس پیغمبر اکرم (ص) شد. و هیچ خسارتی بزرگتراز این‌نمیشودکه خاندان نبوت مورد تهاجم وقتل وغارت واقع‌گردند. این خسارت جبران‌ناپذیری است‌که مسئولیت آن بعهدهٔ حکومت ضد اسلام پسر معاویه است‌که با تجاوز طلبی خود این فاجعهٔ وحشتناك را بوجود آورد.

۲ـ ذلت‌مردم :

درزمانهائی که‌حکومتهای استبدادی‌مثل حکومت یزیدبن‌معاویه همهٔ‌آزادیها را ازمردم سلب میکنند وحق وعدالت را میکشند وباافسار گسیختگی نیروهای مالی وانسانی مردم را استثمار مینمایند، تنها مایهٔ

امید مردم شخصیتهای بزرگ ولایقی مثل حسین بن علی (ع) هستند که میتوانند درشرائط مساعد از نفوذ اجتماعی و محبوبیت ملی خود استفاده کنند وطغیان‌حکومت سرکش‌رامهار نمایند ومردم‌راازظلم‌وستم برهانند.

پس‌از مرگ معاویة بن ابی‌سفیان مردمی که بیست سال حکومت عدالت‌کش این‌دیکتاتور خونخواررا تحمل‌کرده وتشنهٔ اصلاحات‌بودند امید داشتند پیش‌از آنکه یزیدبن معاویه بر اوضاع مسلط گـردد امام حسین(ع) وضع موجود راتغییر دهد و مردم را ازآن استبداد و اختناق شدید نجات بخشد . این امید وآرزو در مردم عراق که عموماً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) بودند بیشتروجود داشت، وهمهٔ امیدهاوآرزوهای‌مردم عدالتخواه درشخص حسین‌بن علی(ع) متمرکزشده و عقیده داشتند تنها مرد اصلاحی که میتواند به آرزو های مردم جامهٔ عمل بپوشد فـرزند پیغمبر (ص) است .

حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها وآرزوهای مردم بشمشیر استبداد کشته‌شود واگر این‌زعیم عظیم بدست عمال‌دولت عدالت‌کش یزید بخون بغلطد ، در اینصورت آیا دیگر برای مردم ستمدیده پناهگاهی وجود دارد ؟ وآیا برای مردم آزادیخواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان بلب‌رسیده مایهٔامیدی باقی‌میماند ؟ وآیابرای مهارکردن طغیان حکومت ستمگر بنی‌امیه وسیلهٔدیگری موجوداست ؟

اینجاست که باید گفت : پس از کشتن امام حسیـن (ع) مردم مسلمان دربرابر حکومت یزید ذلیل‌تر وزبون‌ترشدند زیرا باکشته‌شدن امام آرزوهای آنان بربادرفته وامیدها به ناامیدی مبدل گشته و خودرا

شکست‌خورده و بی‌پناه میدیدند[1] .

«عبدالله بن مطیع» سیاستمدارمعروف‌که درشورشهای ضد بنی‌امیه نقش مؤثری داشت وقتی‌که بین‌مکه ومدینه امام حسین (ع) را ملاقات کرد ضمن سخنانش بآنحضرت گفت : « لَئِنْ هَلَكْتَ لَنُسْتَرَقَّنَّ بَعْدَكَ »[2] .اگر توکشته شوی حکومت موجود ، مارا برده واسیرخود خواهدکرد».

«زیدبن ارقم» پیرمردصحابی آنگاه که با خشم وتنفر از مجلس عبیدالله‌بن زیاد خارج شد گفت : « أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ إِبْنَ فَاطِمَةَ وَاَمَّرْتُمْ إِبْنَ مَرْجَانَةَ »[3] . شما که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بحکومت پذیرفتید از این پس بردگان حکومت خواهید بود ».

آنچه عبدالله بن مطیع وزیدبن ارقم گفتند بوقوع پیوست وپس‌از حادثهٔ کربلا مردم بردگان دستگاه حکومت شدند .

از «ابواسحاق‌سبیعی» پرسیدند : مردم‌چه‌وقت ذلیل‌شدند ؟ گفت: «حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ »[4] . آنگاه که امام‌حسین(ع) را کشتند».

ازاین بالاتر ، کشتن امام این جنایت بزرگ‌تاریخ دامنهٔ ذلت‌را درحادثهٔ کربلا به دامن خاندان رسالت هم کشانید (نعوذ بالله) واین

۱ـ آری پس ازشهادت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه امام سجاد علیه‌السلام حجت خدا وجانشین پیغمبر(ص) وراهنمای مردم وچراغی روشن در دنیای تاریك بودولی‌آنحضرت درشرائطی‌قرارداشت‌که نمیتوانست‌به‌فعالیتهای سیاسی دست بزند وطغیان حکومت ضداسلام‌بنی‌امیه را مهارکند.

۲ـ کامل ابن‌اثیرج ۴ص۲۰

۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۴۹

۴ـ بحارج۴۴ ص۲۷۱ طبع جدید

بر این خاندان عصمت بقدری رنج‌آور وجانکاه بود که حضرت امام رضا علیه‌السلام ازروی شدت ناراحتی میفرماید : « إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنا وَأَذَلَّ عَزِیزَنا[1] . کشته شدن امام حسین (ع) اشکهای مارا ریزان وپلکهای چشمان مارا مجروح وعزیز مارا ذلیل کرد ».

ازآنچه گفتیم روشن‌شدکه ذلت وزبونی بیش‌ازپیش مردم مسلمان دربرابرحکومت‌جبار بنی‌امیه ازآثار نامطلوب ورنج‌آورتهاجم‌وحشیانه‌ای بودکه ازطرف دولت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر (ص) شد .

۴ـ ضربت خوردن اسلام :

امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام بود ووظیفهٔ آنحضرت این بود که :

۱ـ اصول ومقررات اسلام‌را بیان وتفسیر کند .

۲ـ باتبلیغ وترویج قوانین اسلام زمینهٔ پیشروی ونفوذ این دین را فراهم نماید تادرسایهٔ تبلیغات‌وی توسعه وانتشار بیشتری پیدا کند .

۳ـ راهنمائی وسرپرستی سیاسی مسلمانان رابعهده گیرد ونیروها وفعالیتهای‌آنان‌رادرسیاست واقتصاد وسایرشئون‌حیاتی‌متشکل وهم‌آهنگ سازد تاملت مسلمان پایه های سعادت خودرا استوارتر سازند و گامهای بلندتری درراه ترقی وتکامل بردارند . هرامت و جمعیتی اگر بخواهند سعادتمند شوند ازدوچیز ناگزیر هستند : ۱ـ قانون. ۲ـ رجال‌قانون . قانون باید آنقدر کامل باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اجتماع باشد . و رجال قانون باید هم بآن ایمان داشته باشند ، و هم قانون را

۱ـ امالی صدوق ص۷۸

درست بفهمند وهم برای ترویج وحمایت آن از بذل هیچگونه کوششی دریغ ننمایند .

رسول‌خدا(ص)فرمود: « إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللّهِ وَأَهْلَ بَيْتي [۱]. من کتاب خدا و عترت خود را در بین شما میگذارم » و بدینگونه هم قانون وهم‌رجال قانون‌را تعیین‌کرد . قانون‌کتاب خداست. ورجال قانون عترت پیغمبر (ص) هستند . وچون قانون بخودی‌خود نه زبان دارد ونه میتواند ازخود دفاع‌کند ازاینرو تنها رجال قانون‌هستند که بایدآنراهم تفسیر وهم‌پشتیبانی وترویج نمایند .

بنابراین بهرنسبتی‌که مردان دانشمند دین شناس بیشتر باشند و برای پیشروی وسربلندی دین‌فعالیت کنند بهمان نسبت دین‌زنده‌میشود وپیش‌میرود. وبهرنسبتی‌که‌عده‌دانشمندان دینی‌کم‌شود وفعالیتهای‌مذهبی روبنقصان نهد بهمان نسبت دین روبضعف میرود .

اگر یك‌عالم دینی‌بمیرد باندازهٔ شعاع شخصیت دینی ونفوذمذهبی اوبدین ضربه میخورد . زیرادین، یك‌فردطرفدار مدافع‌خودرا ازدست میدهد. وازاین‌جهت درخبر وارد شده است : « إِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقيهُ ثُلِمَ فِي الْإِسْلامِ ثُلْمَةٌ لايَسُدُّها شَيْءٌ [۲] . اگر یك‌عالم دینی بمیرد ، شکستی به اسلام میخوردکه هیچ‌چیز آنرا جبران نمیکند » .

ازاین مقدمات‌میتوان باین‌حقیقت پی‌بردکه کشتن امام‌حسین(ع) آن رهبر بزرگ و مجاهد چه ضربت جبران ناپذیری بـه اسلام وارد ساخت .

۱ـ مستدرك حاکم ج۳ص۱۴۸

۲ـکافی ج۱ص۳۸ چاپ مکتبهٔ صدوق

برای درك این حقیقت لازم است باین نکته توجه شود که : آیا وجود امام حسین (ع) بزرگترین شخصیت علمی وسیاسی ازخاندان‌وحی ورسالت برای پیشروی وسربلندی اسلام تاچه‌اندازه مفید ومؤثر بود ؟

بدیهی است وجود امام باندازهٔ شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی وسیاسی آنحضرت برای پیشروی وشوکت ونفوذ اسلام مؤثر بود . پس بهمین نسبت کشتن چنین رهبر بزرگ دینی و سیاسی و زعیم عظیم اسلامی برای اسلام ومسلمانان زیان آور وخسارت‌بار بود و فقدان وی آنهم باآن صورت دردناك شکست بزرگی‌بودکه بجهان اسلام واردآمد. عبدالله‌بن جعفر ضمن نامه‌ای به امام‌حسین (ع) مینویسد : « إِنْ هَلَکْتَ طُفِیءَ نُورُ الْاَرْضِ [1] . اگر توکشته شوی نور زمین خاموش میشود » . از اینرو امام سجاد علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای که هنگام بازگشت بمدینه در بیرون شهر ایراد کرد فرمود :

« إِنَّ اللهَ قَدِ ابْتَلانا بِمَصائِبَ جَلیلَةٍ وَثُلْمَةٍ فِی الْاِسْلامِ عَظیمَةٍ ، قُتِلَ اَبُو عَبْدِاللهِ الْحُسَیْنُ (ع) [2] . مـا بمصیبت‌های بزرگی مبتلا شدیم حسین بن علی (ع) کشته‌شد وکشتن اوشکست بزرگی بودکه باسلام واردگشت» .

ازآنچه‌گذشت روشن‌شد شکست بزرگی‌که باکشتن‌امام‌حسین(ع) باسلام وارد شد ازآثار نامطلوب واسف‌انگیز قتل‌امام بودکه بدست‌عمال حکومت یزیدی واقع گشت .

شکست علمی :

بعضی ازبزرگان فرموده‌اند : « درسراسر فقه‌شیعه حدیثی ازامام

۱ــ ارشاد ص۲۰۰

۲ــ لهوف ص۱۸۰ ومثیرالاحزان ص ۶۲

حسین (ع) نقل نشده و بعضی فرموده‌اند : فقط یك حدیث از آنحضرت نقل شده است » .

اگر هریك از این‌دومطلب حقیقت داشته باشد باید گفت : علت آن اینست که پس‌از وفات‌حضرت مجتبی‌علیه‌السلام‌بعلت اختناق شدیدی که حکومت‌معاویه بوجودآورده‌بود امام‌حسین(ع)طبعاً ازصحنهٔ سیاست کناروبمراجعات مردم‌به‌آنحضرت‌کم بودوپس‌ازمرگ معاویه نیز بلافاصله به‌امام‌تهاجم شد وبدنبال‌آن‌قیام وی‌بوجودآمد و دراین قیام شهیدگشت.

اگـر امام در این قیام شهید نمیشد و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خودباز میگرداند دراینصورت مثل پدربزرگوارش در مسجدکوفه خطبه‌ها میخواند و برای عزل‌ونصب حکام فرمانها صادر مینمود و در هر مناسبتی ازحقایق قرآن‌واسلام پرده برمیداشت وشاگردان فراوانـی در تفسیروحدیث وسایرعلوم اسلامی تربیت‌میکرد وجهانی را از علم قرآن وحدیث پرمینمود .

نهج‌البلاغة جزء بسیارکمی ازآثارعلمی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است‌که بصورت خطبه‌ها ونامه‌ها وکلمات قصارداختیار مردم قرارگرفته ومعلوم است‌کدقسمت اعظم این‌اثرگرانبهادرزمان خلافت آنحضرت‌صادر شده زیرادراین‌زمان بودکه رهبری‌اجتماع‌را بعهده‌داشت ودرهرمناسبتی خطبه‌ای یانامه‌ای باکلمات‌حکمت‌آمیزی ازحضرتش صادر میشد .

اگرامام حسین علیه‌السلام نیز مثل پدر بزرگوارش زمام امور را بدست میگرفت و حداقل ده سال برمردم حکومت میکرد نهج‌البلاغه‌ها ازوی بیادگار میماند وآثار گرانبهائی بصورت خطبه‌ها و نامه‌هاوفرمانها واخبارواحادیث اسلامی از حضرتش دراختیار مردم قرار میگرفت .

یااگر درمرحلهٔ سوم قیام همانطورکه‌خواست‌امام‌بود ترك خصومت میشد وپسر پیغمبر (ص) بمدینه برمی‌گشت وپس‌ازمرگ یزید یا خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میگرداند و یا در وضعی مشابه وضع حضرت سجاد وامام محمدباقر علیهماالسلام بسر میبرد و درهردو صورت آثار گرانبهائی ازعلوم اسلامی ازآنحضرت بیادگار میماند . ولی هزار افسوس که آنوجود مقدس بشمشیرظلم واستبدادکشته شد وجهان اسلام ازفیض وجودش محروم گشت .

پس‌بایدگفت : یك علت اساسی‌اینکه از سیدالشهداء (ع) اخباری درفقه نقل نشده همان‌کشته‌شدن‌آنحضرت بود واین‌هم‌یکی‌ازآثارجنایت یزید است .

درزیارت امام حسین (ع) در روز عرفه وارد شده : « **وَاَصْبَحَ كِتابُ‌اللّٰهِ‌بِفَقْدِكَ مَهْجُوراً** [1] باکشته‌شدن توای فرزند پیغمبر (ص) ! قرآن کریم متروك شد » .

بدیهی‌است‌درصورتیکه باکشتن امام‌علیه‌السلام قرآن‌کریم متروك شود اخبار اهل‌بیت بطورشدیدتری متروك خواهد شد .

۴ـ لکهٔ ننگ :

تهاجم وحشیانه‌ای‌که درحادثهٔ‌کربلا بخاندان وحی و رسالت‌شد بدون تردید برای حکومت یزید (وبطورغیرمستقیم برای جهان اسلام) لکهٔ ننگی بودکه بهیچ‌وسیله‌ای شسته نمیشد .

این یك‌سنت طبیعی‌واجتماعی استکه‌هرحکومتی هرقدر طرفدار

۱ ـ مفاتیح‌الجنان ص۴۵۲ چاپ اسلامیه

حق وعدالت باشد درافکار عمومی محبوب میشود و درمقابل ، هراندازه دست بظلم‌وستم بزند درنزد مردم‌منفورمیگردد ودرسراشیبی سقوط قرار میگیرد وازاینرو حکومت تحمیلی یزید پس‌از فاجعهٔ کربلابیش‌ازپیش منفورشدومورد نکوهش وسرزنش قرارگرفت .

اگرچه اختناق شدید بمردم فرصت نمیدادکه آزادانه اظهارتنفر کنند ولی این‌اختناق نمیتوانست ازخشم ونفرت‌عمومی بکاهد بلکه‌آنرا بیشتر میکرد .

نه‌تنها مردم باایمان ازاین حادثهٔ دلخراش نگران‌وپریشان‌شدند بلکه جیره‌خواران‌ونزدیکان دستگاه حکومت نیزنتوانستند ازاظهارتنفر وتأسف خودداری کنند .

اینک چندنمونه :

۱ ـ پس‌ازشهادت امام حسین(ع) عبیدالله‌بن زیاد نامهٔ فرمان قتل امام را ازعمربن‌سعدبشدت مطالبه‌کردوابن‌سعد ازدادن‌آن بشدت امتناع نمود ، آنگاه بهابن‌زیاد گفت : من دربـارهٔ قضیهٔ حسین‌بن علی بقدری برای تو خیرخواهی‌کردمو برای جلوگیری ازجنگ کوشیدم‌که اگراین اندازه خیرخواهی برای پدرم سعدبن ابی‌وقاص‌کرده بودم‌حق‌پدری اورا اداء نموده بودم . عثمان‌بن‌زیاد برادرعبیدالله‌بن‌زیاد که درمجلس حاضر بود سخنان عمربن‌سعد را تصدیق کرد و گفت : من دوست میداشتم کـه همهٔ فرزندان زیاد تاروزقیامت ذلیل و خوارباشند وحسین‌بن علی کشته نشود.[1] . ازاین‌قصه میتوان بمیزان تأسف وتنفرعمربن سعد ازکشتن امام

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص ۳۵۷

حسین (ع) پی‌برد بلکه نگرانی خود ابن‌زیاد را نیزمیتوان فهمید.

شاید عبیدالله‌زیادفکرمیکردکه‌ممکن است روزی قـدرت بدست دیگران بیفتد واو را بدلیل این‌مدرك‌کتبی‌که دربارهٔ قتل‌امام نوشته‌است بمحاکمه بکشند. و شاید وجدانش (اگروجدانی برای او فرض شود) ازاین جنایت بزرگ ناراحت بوده‌ومیخواسته آثارجرم‌را اگرچه نامه‌هم باشد محوکند تاخاطرهٔ این جنایت بزرگ‌کمتر تجدید شود و اورا آزار دهد.وشایدهم این‌بوده است‌وهم‌آن.ودرهرصورت‌نگرانی حاکم‌خونخوار ازاین قضیه معلوم میشود.

۲ ـ مرجانه مادر عبیدالله‌زیاد حاکم دیکتاتور را دربارهٔ کشتن امـام حسین (ع) بشدت ملامت کرد و گفت: «یاخَبیثُ‌قَتَلتَ‌ابنَ‌رَسولِ‌اللهِ! وَاللهِ‌لاتَرَی‌الجَنَّةَ‌اَبَداً. [۱] توای عنصر ناپاك! فرزند پیغمبر (ص) راکشتی، بخدا قسم هرگز بهشت رانخواهی دید».

۳ ـ هنگامی‌که سرامام‌حسین (ع) را بمسجددمشق‌آوردند یحیی ابن‌حکم برادر مروان حکم ازآنان پرسید: چه‌کردید؟آنان جریـان کشته‌شدن امام را توضیح دادند اوگفت: « بین شما وپیغمبرخدا درروز قیامت‌جدائی‌افتاد،من‌دیگر باشما درهیچ‌کاری شرکت‌نخواهم کرد [۲]. »

۴ ـ همین یحیی‌بن حکم وقتیکه سرامام‌را نزد یزید دید ازروی ناراحتی و تأسف گفت: « آیا باید فرزندان «سُمَیَّة» مادر زیاد (که زن بدکاره‌ای بود) به‌عددریگهای بیابان باشند ولی فرزندان فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر (ص) بایدکشته ونابود گردند؟! [۳] ».

۱ـ تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی ص ۲۵۹

۲ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۵۶

۳ـ تاریخ طبری ج۴ص ۳۵۲ وارشادمفید ص۲۲۷

۵ ـ وقتیکه مأموران حکومت، سرامام حسین (ع) را نزد یزید آوردند و سخنگوی آنان گـزارش‌کشتن امام را داد هند زن یزید از اندرون‌خانه‌سخنان سخنگورا شنیدوبقدری ناراحت‌شدکه‌خودرادرلباس مخصوصی مستورکرد و ازاندرون خانه بمجلس مردان آمدوبا نگرانی وپریشانی به‌یزیدگفت :آیا اینسر حسین پسر فاطمه است؟یزیدگفت: آری این‌سرحسین پسرفاطمه است، تو برای اوگریه و عزاداری‌کن خدا بکشد ابن زیاد راکه درکشتن وی تعجیل‌کرد[1] .

ازاین ناراحتی شدیدی‌که در نزدیکان دستگاه حکومت از جهت کشتن امام‌حسین(ع) دیده میشود میتوان فهمیدکه خشم وتنفر سایرمردم نسبت بحکومت تحمیلی یزید بعدازحادثهٔ کربلا تاچه اندازه بیشترشده واین جنایت بزرگ درنظر مسلمانان تا چه‌حد قبیح وننگین جلوه‌کرده است .

این بود بعضی از آثار زیانبخش تهاجم وحشیانه‌ای که از طرف حکومت یزید بفرزند پیغمبر شد.

اینك بعضی‌از تبلیغات تخریبی‌که حکومت بنی‌امیه پس‌از شهادت امام برضدآنحضرت کرده ونیز عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام رادربرابر آن تبلیغات شرح میدهیم. آنگاه به‌بعضی ازآثار ثمربخش قیام مردانهٔ سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه اشاره میکنیم:

محیط مسموم :

حکومت ضد اسلام بنی‌امیه پس‌از شهادت امام کوشش میکرد با

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۵۶

تبلیغات دامنه‌داری آنحضرت را یك فرد مهاجم و طغیانگر (العیاذ بالله) معرفی کنند .

بدیهی است این تبلیغات سوء چون بوسیلهٔ دستگاههای دولت بنی‌امیه و باپول بیحساب خزانهٔ مملکت انجام‌میشد تأثیرچشمگیری در قشرهای‌مختلف مردم‌کرده وافکارعمومی‌را نسبت به‌امام علیه‌السلام بدبین مینمود ومحیط فکری مردم‌را مسموم میکرد.

جعل اخبار :

علاوه‌براین یك عده از دنیاپرستان خود فروخته بدستور عمال حکومت اخباری‌جعل‌کردندکه روزعاشوراء (روزقتل‌حسین‌بن‌علی(ع)) روز عید وبرکت است[1] وکسی‌که این‌روز را روز عید وشادی قرار بدهد خداوند پاداش‌نیکو بوی خواهد داد.

در اینجا ازآنهمه اخبار مجعول یك خبر را بعنوان نمونه ذکر میکنیم :

ازقول رسول‌خدا (ص) نقل میکنند که فرمود : « یَوْمُ عاشُوْراء یَوْمٌ تابَ‌اللهُ عَلیٰ‌آدَمَ وَاسْتَوَتْ سَفِینَةُ نُوحٍ عَلَی‌الْجُوْدِیِّ یَوْمَ عاشُوْراء وَرَدَّاللهُ الْمُلْكَ عَلیٰ‌سُلَیْمانَ یَوْمَ عاشُوْراء وَفَلَقَ‌الْبَحْرَ لِمُوسیٰ‌یَوْمَ‌عاشُوْراء وَغَرَّقَ‌فِرْعَوْنَ وَمَنْ‌مَعَهُ یَوْمَ عاشُوْراء وَبَعَثَ زَکَرِیّا رَسُوْلاً یَوْمَ عاشُوْراء وَتابَ‌اللهُ عَلیٰ‌یُوْنُسَ یَوْمَ عاشُوْراء وَاَخْرَجَ یُوْنُسَ مِنْ بَطْنِ‌الْحُوتِ یَوْمَ عاشُوْراء وَ رَفَعَ‌اللهُ‌اِدْرِیسَ مَکاناً عَلِیّاً یَوْمَ عاشُوْراء وَکَشَفَ ضُرَّ اَیُّوْبَ یَوْمَ‌عاشُوْراء وَاَخْرَجَ‌یُوْسُفَ مِنَ‌الْجُبِّ

۱ـ بحارالانوار ج ۱۰ ص ۱۶۲ سطر ۷

يَوْمَ عاشُوراء وَكَسى هارُونَ قَمِيصَ الْحَياءِ يَوْمَ عاشُوراء وَ اَلْهَمَ يَحْيىٰ الْحِكْمَةَ يَوْمَ عاشُوراء اِنَّ يَوْمَ عاشُوراء سَبْعُونَ عِيداً فَمَنْ وَسَّعَ عَلىٰ عِيالِهِ فِيهِ وَسَّعَ اللّهُ عَلَيْهِ اِلىٰ مِثْلِها فِي السَّنَةِ ۱ .

روز عاشورا روزی است‌که : ۱ـ خدا توبهٔ آدم را قبول کرد ۲ـ کشتی نوح برکوه جودی قرارگرفت ۳ـ خدا سلطنت‌را به‌حضرت‌سلیمان (ع) برگرداند ۴ـ دریارا برای موسی شکافت ۵ـ فرعون را با پیروانش غرق‌کرد ۶ـ زکریا (ع) را به‌رسالت برگزید ۷ـ توبهٔ یونس را قبول کرد ۸ـ اورا ازشکم ماهی بیرون‌آورد ۹ـ ادریس‌را برمقام‌بلندی بالا برد ۱۰ـ ایوب‌را ازناراحتی نجات‌داد ۱۱ـ یوسف‌را ازچاه بیرون‌آورد ۱۲ـ پیراهن شرم‌وحیا به‌هارون پوشانید ۱۳ـ به‌یحیی‌حکمت‌الهام‌کرد، روز عاشوراء هفتاد عید است پس‌کسی‌که در روز عاشوراء بر عیال خود توسعه‌دهد خداوند تاسال دیگر بوی توسعه میدهد».

ناگفته پیداست وقتی روزعاشوراء اززبان رسول‌خدا (ص) بعنوان روز عید معرفی‌شود دیری نمی‌پاید که مسلمانان بی‌خبر از همه‌جا روز عاشورا را روزعید مذهبی میشناسند و یك نسل که عوض شود اکثریت مردم دراین‌روز شادی میکنند آنهم شادی‌که بحساب دین میگذارند.

ومعلوم است‌که بااین تبلیغات مسموم بطورغیرمستقیم بمقام‌مقدس حسین‌بن‌علی(ع) که روزعاشوراء شهید شده لطمه‌وارد میشود زیرا مردم باخود میاندیشند : کسی‌که روزکشتن وی روزعید مذهبی و روز برکت است ناچار او ازدین بیگانه است (العیاذبالله)

ونیز روشن‌است درمحیطی‌که درسراسرقلمرو اسلامی روی‌منبرها

۱ـ مقتل خوارزمی ج۲ص۳و۴

به‌پدر این حسین (ع) لعن میکردند لکه‌دارکردن و محکوم نمودن آن حضرت درافکارعمومی کارآسانی بود.

عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام :

درچنین محیط مسمومی که‌افکار بسیاری ازمردم برضدسیدالشهداء (ع) تحریك شده و شادی‌کردن در روز قتل‌آنحضرت را ازحسنات می‌پنداشتند ائمه اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به‌روشن‌کردن افکار مردم پرداختند و در آن اختناق شدید برای عقیم‌کردن تبلیغات مسموم بنی‌امیه مشغول کار شدند.

وسائل تبلیغی‌که ائمهٔ اهل‌بیت (ع) برای روشن‌کردن افکار مردم بکار بستند چندچیز بود :

۱ـ شعرائی‌راکه درمصیبت امام‌حسین(ع) شعرمیگفتند و نیزکسانی راکه‌آن اشعار ومرثیه‌هارامیخواندند به‌بهترین‌وجهی‌تشویق‌میفرمودند[۱].

۲ـ روز عاشوراء را برخلاف تبلیغات حکومت، روزعزا ومصیبت اعلام‌کردند و شیعیان خودرا از شادی‌کردن در این‌روز و ذخیره‌نمودن آذوقه شدیداً منع فرمودند وعزاداری وگریه‌کردن وگریاندن دراین‌روز را ازبهترین اعمال‌که دارای بهترین ثواب وپاداش است معرفی‌کردند[۲].
وخود ائمه علیهم‌السلام درروز عاشوراء رسماً بعزاداری مشغول‌میشدند[۳].

۳ـ دستور مخصوصی برای زیارت‌کردن امام حسین (ع) در روز

۱ـ بحارج۱۰ ص۱۶۴ و۱۶۵
۲ـ بحارج۱۰ ص۱۶۵
۳ـ بحارج۱۰ ص۱۶۴

عاشوراء صادر فرمودند و عبارات زیارت را خود انشاء کرده و بمردم آموختند.

علاوه بر زیارت عاشوراء در روزهای دیگری نیز بمناسبتهای مختلف دستور زیارت آنحضرت را صادر فرمودند مثل روز اربعین امام و روز عرفه وو ... و در ضمن زیارتهائی که بمردم آموختند آن امام معصوم و مظلوم را با نیکوترین عبارات به بهترین صفات ستودند و بدینوسیله حقیقت حسینی با عالی‌ترین صفات انسانی و برجسته‌ترین کمالات بشری از افق زیارات تجلی کرد.

یك غصهٔ کشنده:

یکی از غصه‌های کشنده اینست که محیط اسلامی براثر تبلیغات مسموم حکومت بنی‌امیه باندازه‌ای آلوده‌شده وافکار مردم بی‌خبر بطوری برضد امام‌حسین(ع) تحریك گشته بود که قشرهای وسیعی از همین مسلمانانی که به‌جد آنحضرت ایمـان داشتند امام را (العیاذ بالله) از دین بیگانه می‌پنداشتند وتازه باید ثابت کرد که آنحضرت از دین بیگانه نبوده‌است.

مضمون بعضی از زیارتهای امام‌حسین(ع) اینست که پسر پیغمبر(ص) در امر نماز کوشا بوده و زکوة میداده و امر بمعروف و نهی‌ازمنکر میکرده وتا زنده بوده پرستش خدا مینموده یعنی وظائف یك فرد مسلمان را انجام میداده است.

«اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْاَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَ آتَیْتَ الزَّکٰوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَطَعْتَ اللّٰهَ حَتّٰی اَتٰاكَ الْیَقِینُ[1]»

---

[1] ــ مفاتیح‌الجنان ضمن زیارت عرفه، ص۴۵۱ چاپ اسلامیه

عجبا ! که تازه باید ثابت کرد حسین بن علی علیه‌السلام یك فرد مسلمان بوده و به‌دستورات اسلام عمل میکرده‌است !!!
شگفتا که تازه باید ثابت‌کرد فرزند پیغمبر(ص) از دین بیگانه نبوده وسزاوار دشنام نیست !!! .
واحسرتا! که تازه باید بمردم فهماند پسرفاطمهٔ زهرا(ع) در راه دین جهادکرده وتا زنده‌بوده پرستش‌خدا نموده است !!! .
از اینجا میتوان پی برد که تبلیغات غرض‌آلود سازمان حکومت بنی‌امیه تا چه‌اندازه محیط اسلامی‌را مسموم‌کرده وافکار مردم‌را دربارهٔ این‌امام مجاهد منحرف نموده و برضدآنحضرت برانگیخته است.

تکرار تاریخ :

نظیرهمین محیط مسموم درزمان امیرالمؤمنین(ع) پس‌ازپیدایش خوارج برای‌آنحضرت‌بوجودآمد. همه میدانیم‌که پس‌ازپیدایش‌خوارج ازطرف این‌گروه متعصب و لجوج برضد آنحضرت تبلیغات شدیدی براه افتاد. خوارج میگفتند: علی(ع) چون‌حَکَمِیَّت‌را قبول‌کرده (العیاذبالله) کافرشده وباید ازکفرخود توبه‌کند تاما با او نجنگیم.
آه! چقدر رنج‌آور است‌که امیرالمؤمنین(ع) پس‌ازآنهمه‌سوابق درخشان و فداکاریهائی‌که درراه پیشرفت‌اسلام‌کرده است بشنودکه وی‌را کافرمیدانند و ازاو میخواهندکه ازکفرخود توبه‌کند !!!
علی‌علیه‌السلام دریکی‌ازمناسبتها ازاین‌درد جانکاه پرده‌برمیدارد و میفرماید : « اَبَعْدَ ایمانی بِاللّٰهِ وَ جِهادی مَعَ رَسُولِ‌اللّٰهِ اَشْهَدُ عَلیٰ نَفْسی

بِالْكُفْرِ ؟! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَمٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ [1] آیا من پس از آنکه بخدا ایمان آورده‌ودرملازمت‌رسول خداجهادکرده‌ام به‌کفرخودگواهی بدهم ؟! در اینصورت من فردگمراهی خواهم بود».

آه‌که این‌تهمت‌کفر در ذائقهٔ امام چه‌اندازه تلخ و ناگوار است!

پس‌از شهادت امام‌حسین(ع) نیز تبلیغات دامنه‌داری‌که برضد آن حضرت میشد درشعاع‌وسیع‌تری‌افکارمردم ساده‌را دربارهٔ سبط‌پیغمبر(ص) بدبین و منحرف ساخت تاآنجا که روز شهادت امام را روزعید و برکت پنداشتند ! .

بدینگونه تاریخ امام‌حسین(ع) مثل‌تاریخ پدر بزرگوارش مکرر شد، ودرچنین‌محیط آلوده‌ای لازم‌بود ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام ابرهای تیرهٔ تبلیغات مسموم‌را کنار بزنند وخورشید حقیقت‌حسینی‌را آنچنانکه هست به‌جلوه درآورند .

آثار ثمربخش :

اکنون به‌بعضی ازآثار ثمربخش قیام مردانهٔ حضرت امام حسین علیه‌السلام اشاره میکنیم :

۱ـ مکتب سیار :

فعالیتهای ثمربخشی‌که ائمهٔ اهل‌بیت(ع) برای‌عقیم‌کردن تبلیغات

۱ـ نهج‌البلاغهٔ خطبهٔ ۵۸

مسموم وزنده نگهداشتن نام پرافتخار امامحسین(ع)کردند مکتب زنده وآموزندهٔ سرورمجاهدان‌را باآن تشعشع‌مخصوصش بجهانیان معرفی‌کرد وهرچه زمان بیشتر گذشت خورشید حقیقت‌حسینی بیشتردرخشید وشعاع نوربخشی آن وسیع‌ترگشت تاآنجا کـه شخصیت با عظمت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه شمع‌جمع شد وشیفتگان انسانیت‌را دلباختهٔ خودگردانید و محبت‌آنحضرت تااعماق روح وجان مردم حقیقت‌طلب نفوذکرد.

این جاذبهٔ شخصیت با عظمت امام حسین (ع) مکتب آنحضرت را بصورت مکتبی خود کار وسیار و فعال در آورد تا آنجـا که میتوان گفت :

درجهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ‌میشود واگر اخلاق وعقائد دینی تشریح‌میگردد واگر ندای قرآن تادورترین روستاها وحتی‌دربین عشائر خانه بدوش طنین میافکند همهٔ اینها به برکت مجالسی است که بنام سیدالشهداء علیه‌السلام وزیر لوای آنحضرت تشکیل‌میگردد ومردم باشور واشتیاق کم‌نظیری به این مجالس رومیآورند وحقایق اسلامی را میشنوند وازمنبع فیض حسینی سیرآب میگردند .

۲ـ تربت امام، شفای بیماران :

یکی ازثمرات و برکاتی که خداوند عالم در عوض شهـادت امام حسین (ع) بوی داده اینست که تربت آنحضرت‌را وسیلهٔ شفای بیماران قرار داده‌است .[۱]

مادراینجا ازآنهمه روایاتی‌که در این باب وارد شده میگذریم و

۱ـ بحارج۱۰ ص۱۵۰

بنقل یك حکایت اکتفا میکنیم :

عالم‌زاهد پرهیزگارحجةالاسلام‌والمسلمین مرحوم آقای‌حاج‌شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی قدس سره (دائی اینجانب) نقل فرمودند :

« من درزمان مرجعیت مرحوم آیةالله آخوند خراسانی قدس‌سره که درنجف اشرف مشغول تحصیل بودم مریض شدم و این بیماری مدتی طول کشید وپرستاری مرا بعضی ازطلاب در همان حجرهٔ مدرسه بعهده داشتند. پس‌از چندی بیماری‌من بقدری شدیدشدکه اطباء ازشفاء یافتنم مأیوس شدند ودیگر برای معالجه‌ام نیامدند ومن‌درحال شدت تب‌گاهی بیهوش میشدم و گاهی بهوش میآمدم. یکی‌از رفقاء کـه مـرا پرستاری میکرد شنیده بود که عالم زاهد مرحوم آیةالله آقای حاج‌آقا علیمحمد نجف‌آبادی قـدس سره مقـداری از تـربت اصل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دارد . اوبمنزل معظم‌له رفته وازوی خواسته‌بودکه قدری ازآن تربت‌را بدهدکه بمن بخورانند تاشفاء یابم.ایشان فرموده‌بود من بقدر یك عدس تربت دارم و آنرا گذاشته‌ام که بعد از مرگم در کـفنم بگذارند. آن‌آقا ناراحت شده وگفته بود : حالاکه مااز همه‌جا مأیوس شده وبشما پناه آورده‌ایم شماهم از دادن تربت خود داری میکنید این بیمار درحال احتضاراست ومیمیرد. مرحوم آیةالله آقای حاج‌علی محمد دلش بحال بیمارسوخته وقدری ازآن تربت‌که ازجان خودش عزیزترش میداشت به‌آن شخص‌داده بود. تربت را باآداب مخصوصی‌که وارد شده درآب حل‌کرده وبه‌حلق من ریخته بودند من‌که در حال بیهـوشی بسر میبردم ناگهان چشمان‌خودرا بازکرده دیدم رفقا اطراف‌بسترم نشسته‌اند خوب دقیق شدم وآنانرا شناختم . قصهٔ تربت را که بحلقم ریخته بودند

[illegible] ح دادند. من کم‌کم درخود احساس نیرو ونشاط کردم وحرکتی
بخود داده نشستم دیدم نشاط بیشتری‌دارم برخاستم وایستادم وچون‌یقین
کردم‌که به برکت تربت مقدس امام حسین (ع) شفاء یافته‌ام حال‌خوشی
پیدا کردم و به رفقا گفتم بدون مجامله میخواهم ازشما خواهش کنم از
حجره بیرون بروید چون میخواهم زیارت عاشوراء بخوانم رفقاازحجره
بیرون رفتند من درب حجره‌را بستم وبدون احساس ضعف باآن حال
خوشی‌که قابل وصف کردن نیست مشغول خواندن زیارت حضرت سید
الشهداء علیه‌السلام شدم » .

مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره این داستان‌را باحال‌گریه‌نقل
میکردند بطوری‌که گاهی گریه سخنان معظم‌له‌را قطع میکرد .

قصهٔ شفا یافتن مرحوم آقای حاج شیخ قدس‌سره بوسیلهٔ تربت
مقدس امام حسین علیه‌السلام درنجف اشرف بطوری شایع شدکه درآن
محیط علمی همه‌جا نَقْلِ محافل ونُقْلِ مجالس گشته وبرای مدت زیادی
درخاطرها مانده بود حتی اینکه در زمانی‌که مرحوم آیةالله بروجردی
قدس‌سره هنوزبقم هجرت‌نفرموده بودندیکی ازعلمای‌اصفهان دوبروجرد
بمحضرایشان رفته وضمن مذاکراتی‌که دربارهٔ علمای اصفهان شده بود
نام مرحوم حجةالاسلام آقای شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی را برده
وازمعظم‌له پرسیده بود : شماایشان‌را میشناسید ؟ فرموده‌بودند : «آری
خوب میشناسم ایشان همان کسی هستند که درزمان تحصیل‌ما در نجف
اشرف بوسیلهٔ تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام شفاء یافتند » .
خداوند ایشان را باآنحضرت محشور گرداند .

۳ـ محبوبیت امام:

یکی ازآثار ثمربخش‌قیام مردانهٔ حسین‌بن‌علی(ع) محبوبیت بیش ازپیش امام بود، زیرا پس ازحادثهٔ کربلا محبوبیت آنحضرت چنان‌ریشه دارشدکه تا اعماق دل وجان مردم نفوذ کرد .

اگرحسین‌بن‌علی (ع)پیش ازقیام‌بعنوان‌امام‌وقت‌وسبط پیغمبر(ص) وبزرگترین شخصیت ازخاندان وحی ورسالت شناخته میشد پس از قیام، علاوه برمقامات سابق بنام عالیترین نمونهٔ مردانگی وفداکاری در راه حقیقت شناخته شد وبعنوان کاملترین مرد مجاهدی که بعلت طرفداری ودفاع ازاسلام بخاك وخون غلطید نام پرعظمتش درخاطرها نقش بست.

کیست بشنودکه: حسین‌بن‌علی(ع) بخاطرحمایت ازقرآن درپیش چشم خانواده‌اش باشمشیر استبداد کشته شد ودلش بسوی اومتوجه نشود وبوی عشق نورزد؟.کیست‌که ازجانبازی عاشقانهٔ سبط پیغمبر(ص) آگاه شود وبهیجان نیاید وقلبش درمحبت وی نطپد؟ هر انسان با شعوری در هرگوشه‌ای ازجهان ودارای هر عقیده‌ای باشد وقتیکه بشنود بزرگترین شخصیت علمی وسیاسی ازخاندان پیغمبر (ص) بعلت دفاع ازانسانیت و حقوق انسانها بدست عمال حکومت سرنیزه بخون غلطید بی‌اختیاردلش دراین مصیبت جانکاه میسوزد و برقهرمان این فداکاری بی‌نظیر درود میفرستد وقلبش مجذوب وی میگردد و درعشق او بهیجان میآید ، و هر چه نامش را بیشتر بشنود وازقیام‌مردانهٔوی بیشتر یادکند علاقه‌ومحبتش باین پیشوای مجاهدان عمیق‌تر وریشه‌دارترمیشود.

واین یك‌سنت‌طبیعی وغیر قابل تغییر است که روح ودل انسانها بسوی انسانی‌که درراه دفاع ازحقیقت‌کشته میشود مجذوب‌میگردد.

یك نكته :

ولی این نکته را باید دانست که این محبوبیت از آثار طبیعی و قهری مجاهدات مردانهٔ امام است نههدف او. البته این محبوبیت قهری از نظر روشن بین آنحضرت مخفی نبود بلکه پیش ازوقت هم پیش‌بینی میکرد که پس ازشهادت محبوب‌تر وگرامی‌تر خواهد شد. وازاینرو روز عاشوراء وقتیکه حملات شدید دشمن بوی شروع‌شده بود ضمن‌سخنانش با اردوی دشمن فرمود: «وَآيْمُ‌اللهِ اِنّي لَاَرْجُو اَنْ‌يُكْرِمَنيَ اللهُ‌بِهَوٰانِكُمْ[1] بخدا قسم من امیدوارم‌که خداوند مرا گرامی گرداند وشما را خوارو بیمقدارسازد» .

امام دراین سخن بدوسنت طبیعی اشاره فرموده است :

۱ ـ سست شدن دستگاهی که بکشتن فرزند پیغمبر (ص) اقدام کرد .

۲ ـ عزت ومحبوبیت بیش ازپیش امام‌که در راه دفاع از حقیقت بخاك وخون‌غلطید .

دراینجا باز باید تذکر دهیم که «ماربین» آلمانی چون دیده‌است امام‌حسین(ع) پس ازشهادت محبوب‌ترشده خیال‌کرده‌است که آنحضرت خود را بکشتن داد تا احساسات مردم بنفع وی تحریك شود وبیشتر باو محبت پیداکنند[2] ولی این‌نیز ازباب اشتباه هدف با نتیجهٔ قهری است ، زیرا محبوبیت بیشتر امام پس‌از شهادت یك سنت طبیعی وازآثار قهری قیام مردانهٔ آنحضرت است نه‌اینکه هدف حسین بن‌علی(ع) ازقیام خود

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۶

۲ـ السیاسة‌الحسینیه ص۳۶تا۳۸

این بودکه کسب محبوبیت بیشتری بنماید.

۴ـ درسهای عملی :

یکی دیگر ازآثارگرانبهای قیام‌امام حسین (ع) اینست که باقیام آنحضرت درسهای عملی پرارزشی در اختیار جهـان اسلام بلکه جهان انسانیت گذاشته شد، وبدون تردید درس عملی‌ازدرس زبانی‌وقلمی‌خیلی مؤثرتر ونافذتر است .

جامعهٔ اسلامی بلکه جهان انسانی میتواند ازهریك ازمراحل‌قیام امام درس مخصوصی فراگیرد واز مکتب جاویدان‌حسین‌بن‌علی(ع) برای سعادت اجتماع همیشه استفاده‌کند. واینك بەدرسهای عملی که ازچهار مرحلهٔ قیام‌آنحضرت میتوان آموخت اشاره میکنیم:

الفـ آنگاه‌که عناصر دنیاپرست بخواهند باقدرت سرنیزه‌تصویب حکومت غیر قانونی را تحمیل کنند باید چنین تحمیلی را نپذیرفت و بمقاومت پرداخت. واگر امید این معنی هست‌که نیروهای ملی متشکل شوندوبرای مبارزه باحکومت ظلم شروع بفعالیت کنند باید به ارزیابی اوضاع سیاسی ونیروهای ملی پرداخت تا اگر امکان مبارزه هست برای درهم‌کوبیدن ظلم وفساد شروع بکار شود. چنانکه امام حسین(ع) برای مقاومت در برابر حکومت یزید وارزیابی اوضاع‌سیاسی وارزیابی قدرت ارتش‌ملی بمکه هجرت فرمود.

این درسی است‌که ازمرحلهٔ اول قیام امام میآموزیم .

بـ اگر پس ازارزیابی نیروهای ملی معلوم شدکه افکار عمومی خواهان تغییر حکومت است ونیروی کافی برای تشکیل حکومت وجود

دارد باید باکمال شهامت برای تشکیل حکومت عادلانه اقدام کرد. چنانکه امام حسین(ع) پس ازگزارش مسلم‌بن‌عقیل‌که نیروی کافی برای تشکیل حکومت فراهم شده وامکان پیروزی نظامی بود باهمتی مردانه برای تشکیل حکومت اسلامی وسوزاندن ریشهٔ ظلم وفساد اقدام‌فرمودو بسخنان این‌وآن گوش‌نداد.

واین‌درسی است‌که ازمرحلهٔ دوم قیام امام میآموزیم.

ج- اگر معلوم شدکه دیگر امکان پیروزی نظامی نیست باید با تمام نیرو برای حفظ صلح وجلوگیری ازجنگ کوشید تانیروهای‌موجود بحالت‌ذخیره بماند وبتوان درفرصتهای دیگری‌فعالیتهای وسیع‌تری‌بنفع اسلام‌آغاز نمود. چنانکه‌حسین‌بن‌علی(ع) وقتیکه باحُرّبن یزیدبرخورد کرد ودیگر امکان پیروزی نظامی وتشکیل حکومت نبود برای‌مراجعت بحجازوجلوگیری‌ازبرخورد نظامی‌کوشش فراوان‌کرد وازهنگام‌برخورد باحُرّبن‌یزید تاآخرکار حداقل پنج دفعه پیشنهادمسالمت فرمودچنانکه شرحش دربخش دوم صفحهٔ ۱۴۹و۱۵۰ گذشت.

واین‌درسی است‌که ازمرحلهٔ سوم قیام امام میآموزیم.

د- اگر رهبر قیام درمحاصرهٔ دشمن واقع شود وازاو بخواهندکه بی‌قید و شرط تسلیم شود ولی معلوم است‌که اگر تسلیم گردد اورا خلع سلاح میکنند وذلیلانه میکشند دراینصورت باید تسلیم دشمن نشود و مردانه‌بمقاومت‌ودفاع‌بپردازد تا یا پیروز شود اگرچه باحتمال یك‌درصد باشد ویا بافتخار شهادت‌برسد. چنانکه امام‌حسین (ع) پس ازآنکه در محاصرهٔ نیروهای دشمن واقع شد ومعلوم بودکه اگرتسلیم شودآنحضرت راذلیلانه خواهندکشت دراین شرائط مردانه بمقاومت ودفاع پرداخت‌و

سرانجام بافتخار شهادت رسید.

واین درسی است که ازمرحلهٔ چهارم قیام آنحضرت میآموزیم.

هـ درس عزت نفس :

علاوه بردرسهائی که گفته شددرس دیگری نیز ازقیام امام حسین(ع) میتوان آموخت وآن درس عزت نفس است.

ازمطالعهٔ تاریخ قیام امام معلوم میشود پس از آنکه آنحضرت در محاصرهٔ نیروهای ابن زیاد واقع شد دومسئله مطرح بوده است: یکی اینکه امام حسین(ع) خلافت یزیدرا بپذیرد ودیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیادگردد، واین غیراز پذیرفتن خلافت یزید است یعنی چیزی است که علاوه برخلافت یزید میخواستند برامام تحمیل کنند.

آنگاه که درمدینه بفرزند پیغمبر(ص) پیشنهادکردند خلافت یزید راپبذیرد فقط ازاومیخواستند که تسلیم ارادهٔ یزید شود ودیگر ازپذیرفتن فرمان ابن زیاد سخنی دربین نبود.ولی آنگاه که دربیابان سوزان کربلا آنحضرت را درمحاصرهٔ نیروهای مسلح عبیدالله زیادگرفته بودند علاوه بر پذیرفتن خلافت یزید میخواستند.این ذلت را بروی تحمیل کنندکه تسلیم بی قیدوشرط ابن زیاد شود تا اوهرفرمانی دلش خواست دربارهٔ امام صادر کند اگرچه فرمان اعدام باشد.

امام حسین دریکی ازخطبه‌های روزعاشوراء این مطلب را بدینگونه توضیح میدهد: «این ناکس پسر ناکس(ابن زیاد)مرا بپذیرفتن یکی ازدو چیز ناچارکرده است: باشمشیر کشیدن وجنگیدن و یاقبول ذلت کردن[1]».

۱ـ مقتل خوارزمی ج۲ص

چنانکه روشن است در این خطبهٔ امام این مطلب مطرح است که باید حسین ابن‌علی (ع) ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد. پس معلوم میشود اگر بفرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می‌پذیرفت باز هم او را آزاد نمیگذاشتند که مثلا بوطن خود مدینه برگردد بلکه باید پس از بیعت کردن با یزید تسلیم ارادهٔ ابن‌زیاد شود. بنابراین از وقتیکه امام حسین(ع) در محاصرهٔ نیروهای عبیدالله‌زیاد واقع شد مقاومت آنحضرت دوجانبه گشت یعنی هم مقاومت میکرد که خلافت ضدقرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت میکرد که ذلت و خفتی را که میخواستند بر وی تحمیل کنند نپذیرد و عزت نفس خود راحفظ کند. و این عزت نفس درمراحل اخیر مبارزهٔ امام بیشتر تجلی کرد.

مقاومت حسین بن‌علی(ع) در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همهٔ مراحل، مردانه وشجاعانه بود، ولی مقاومت دلیرانه وعاشقانه‌ای که ازصبح عاشوراء تا وقت شهادتش ازخودنشان‌داد باندازه‌ای حیرت‌انگیز و بهت‌آور است که بدون مبالغه، هیچ قلم توانا یا زبان گویائی نمیتواند آنرا آنچنانکه هست تحریر یاتقریر نماید.

آنگاه‌که حسین بن‌علی(ع) درمحاصرهٔ شدید نیروهای مسلح ابن زیادقرارگرفته واردوی تجاوزکار دشمن آماده بودکه بایك حمله‌کار آن حضرترا یکسره‌کند.

آنگاه که برق‌شمشیر سی‌هزار نظامی مسلح دشمن [1] چشمهاراخیره کرده ودلها را میلرزاند.

آنگاه‌که سوز تشنگی سراپای وجود امام را میگداخت و جهان

۱ـ بحارج۴۴ص۲۹۸طبع جدید، امالی صدوقص۲۷۷

پیش‌چشمش تیره و تار شده بود.

آنگاه‌که زنان وکودکان امام درخیمه‌ها منقلب وپریشان درحال سوزوگداز بسر میبردند.

آنگاه‌که خاندان آنحضرت درحال بلاتکلیفی ونگرانی ازآینده ودرانتظار اسیری دقیقه شماری میکردند.

آنگاه‌که ناله‌های جانسوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان قلب پرمحبت‌امام را میلرزانند وجگرش را چاك میزد. امام‌حسین(ع)درچنین اوضاع واحوال وحشتزائی‌که هرپهلوان مرد افکنی را بیچاره میکند و درچنین‌عرصهٔ پرمحنتی که تهمتنان وشیردلان را بزانو درمی‌آورد.ودر میان‌چنین طوفان بلائی‌میگوید:

«هَیْهاتَ مِنّاالذِّلَّة[1] ماهرگزذلت‌را نمیپذیریم».

ومیگوید: «لاأُعْطِیهِمْ بِیَدِی إِعْطاءَ الذَّلیل[2] مندست ذلت بدست اینان نمیدهم».

أَوَّه!که چه عزت نفس‌وحُرِّیّت ضمیری ازفرزند پیغمبر(ص) بروز کرده‌است!

عجبا!که چه‌عظمت روح وعُلُوّطبع ونبوغ ذات حیرت انگیزی از پسرفاطمه(ع)ظاهرگشته است!

این‌همان درس عزت نفسی است‌که از مکتب حسین بن علی (ع) میتوان‌آموخت.

۱ــ مقتل خوارزمی ج۲ص۷

۲ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۲۳ وارشادمفید ص۲۱۶

با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشرند
زآب‌وخاك دگر وشهر ودیار دگرند

سلام گرم عاشقان آزادگی وعزت نفس برتو باد ای قهرمان آزادگی و حُرّیّت که ذلت را نپذیرفتی و درحال مقاومت افتخار آمیز به خون خود غلطیدی .

درود پرشورشیفتگان حق وعدالت برتو بادای‌فرشتهٔ بشر سیماکه درراه دفاع ازحق وعدالت تاآخرین نفس ایستادگی کردی‌وسرانجام درراه هدف مقدس خود عاشقانه جان دادی.

سلام سوزان‌دلباختگان آزادی وانسانیت نثار بارگاه عظمت‌وجلال توباد ای‌مردآسمانی وملکوتی‌که ازتاروپود وجودتو برای همیشه این‌شعار بلند است‌که : هَیْهٰاتَ مِنّاالذِّلَّةُ ماهرگز ذلت رانمی‌پذیریم.

خاتمه[1]

سابقاً درصفحهٔ ۹۸ وعده‌دادیم درآخرکتاب ، نقلهائی راکه باعث این تصورشده‌که:(امام‌حسین(ع) بقصدکشته شدن‌حرکت فرموده) بررسی کنیم .

نقلهائی‌که درپیدایش این تصور نقش اساسی‌داشته بدینقراراست:

۱ ـ داستان خواب امام کنارمرقد رسول‌خدا (ص).

۲ ـ حدیث : «وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ» .

۳ ـ حدیث : «اَنْزَلَ اللهُ النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ(ع)»

۴ ـ خطبهٔ : «خُطَّ الْمَوْتُ عَلىٰ وُلْدِ آدَمَ» .

۵ ـ حدیث : «اِنَّ اللهَ قَدْشاءَ اَنْ يَراكَ قَتيلاً » .

۶ ـ حدیث امسلمه .

۷ ـ داستان فرشته‌ها.

۸ ـ داستان‌فرشته‌ها وجن‌ها.

۹ ـ حدیث : «مَنْ لَحِقَ بي اُسْتُشْهِدَ » .

---

۱ ـ ازصاحب‌نظران محقق‌تقاضا میشود این‌خاتمه‌رابادقت مطالعه‌فرمایند.

۱۰ ـ حدیث : «عَمْروبْن لَوْذان».
۱۱ ـ حدیث: «اَبی هِرَّةالْاَزْدِیّ» . و بعضی نقلهای دیگر .
اینك به‌بررسی این نقلها میپردازیم .
قبلا باید دانست منظور ازاین بحث این نیست‌که بگوئیم : امام علیه‌السلام‌علم به‌شهادت‌خودنداشته بلکه منظوراینست‌بدانیم‌آیاا‌ین‌نقلها دلالت میکندکه‌آنحضرت برای‌کشته‌شدن حرکت‌کرده یادلالات نمیکند.

قصهٔ خواب

بسیاری ازمردم تصورمیکنند امام حسین‌علیه‌السلام‌کنار قبررسول خدا(ص)آنحضرت را درخواب دیدکه بوی دستورداد برای کشته شدن خارج شودوازاینرو ازهمان مدینه‌برای کشته شدن حرکت‌فرمود.
ما برای تحقیق دربارهٔ این‌مطلب بهمهٔ مدارك تاریخی‌که دردسترس بود مراجعه‌کردیم وبعضی را با بعض‌دیگر تطبیق نمودیم ، وبرای‌اینکه معلوم شود چه‌کتابی درکتابهای دیگر اثر گذاشته بین‌عبارات‌کتابهائیکه این خواب را نوشته‌اند مقایسه کردیم ونتیجهٔ این بررسی خسته‌کننده‌را نوشتیم، واینك نتیجهٔ بررسی :

گفتار مؤرّخان :

مؤرخان مینویسند : حاکم مدینه بدستور یزیدبن معاویه امام حسین(ع) وعبدالله زبیر را سه روز به‌آخر ماه رجب‌مانده سال۶۰هجری

برای بیعت بایزید احضار کرد، امام بحضور حاکم رفت وبه‌آنحضرت پیشنهاد بیعت شد. فرمود: حتماً شما به‌بیعت مخفیانه اکتفاء نمیکنید و میخواهیدمن درحضورمردم بیعت‌کنم حاکم‌گفت: آری امام فرمود: پس امشب‌مهلت بدهیدوتصمیم قطعی‌را بفردا صبح موکول‌کنید. حاکم‌قبول‌کرد و امام بمنزل برگشت. ولی عبدالله زبیر بحضور حاکم نرفت وازاینجهت تحت‌فشار واقع شد ومهلت خواست‌که فردا صبح بحضور حاکم برود ولی همان‌شب مخفیانه بمکه‌رفت. وامام حسین نیزکه دوباره برای احضارش مأمور فرستاده بودند شب‌بعد، یعنی‌یك‌شب بعداز عبدالله‌زبیر بدون‌اینکه دوباره بحضور حاکم برود با خانواده‌اش مخفیانه بمکه هجرت فرمودو حرکت امام‌دوروز به‌آخرماه رجب‌مانده بود.

(۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۵۲ ۲ـ الاخبارالطوال ص۲۰۹. ۳ـ ارشاد مفید ص۱۸۰. ۴ـ اعلام الوری ص۲۲۱ . ۵ـ روضة الواعظین ص۱۷۱. ۶ـ کامل ابن‌اثیرج ۴ـص۱۶. ۷ـ تذکرهٔ سبط ص۲۳۶. ۸ـ الفصول المهمه ص۱۶۵. ۹ـ تاریخ ابن‌کثیر ج۸ـ ص۱۴۷. ۱۰ـ تاریخ ابن خلدون‌جلد۳ ص۴۴. ۱۱ـ انساب الاشراف جزء ۴ص۱۴).

ازهمهٔ این تواریخ استفاده‌میشود امام‌حسین (ع)بعدازآنکه‌برای بیعت احضار شد یك‌شب بیشتر نتوانست درمدینه بماند وآن یك شب‌هم طبق نوشتهٔ علمای‌بزرگ شیعه (مثل شیخ مفید وطبرسی وفتال‌نیشابوری) درمنزل‌خود ماند وشب‌بعد بمکه هجرت فرمود.

وطبق نوشتهٔ بعضی ازمؤرخان حتی یك شب هم درمدینه نماند و همان‌شب‌اول‌که برای‌بیعت احضار شد بمکه‌رفت[۱].

۱ـ تاریخ‌یعقوبی ۲ص ۲۲۹ وتهذیب ابن‌عساکر۴ص ۳۲۸ واستیعاب ج۱ـص۳۸۱ مینویسند: امام‌حسین(ع) وعبدالله‌زبیرهردوهمان شبی‌که‌برای‌بیعت احضارشدند مخفیانه بمکه رفتند.

گفتار ابن اعثم :

ولی ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ هجری (بنقل خوارزمی) مینویسد:

« حاکم مدینه بفرمان یزید ، امام‌حسین(ع) را برای بیعت احضار کرد ودر آن مجلس نتوانست موافقت وی‌راجلب کندوامام باخشم‌وخشونت ازمجلس خارج شد وفردا در کوچه بامروان حکم برخورد و مذاکرات مفصل وتندی‌بین‌آندوشد و مروان‌گفت: ترارها نمیکنم‌تا همینجا ذلیلانه برای یزید بیعت‌کنی[1] وامام به‌مروان پرخاش تندی‌کرد وبانگرانی‌ازهم جداشدند. مروان نزدحاکم‌رفت وآنچه درکوچه واقع‌شده بود باوگفت ، حاکم مدینه‌نامه‌ای‌به‌یزید نوشت‌که: «عبدالله زبیر بمکه گریخت وحسین ابن‌علی‌هم‌بیعت‌ترا نمی‌پذیرد». یزید درجواب‌نوشت:«عبدالله‌زبیردرهرحال زیرسلطهٔ ماست دراندیشهٔ‌اومباش‌ولی سرحسین بن‌علی را باجواب‌این‌نامه برای من بفرست» (شاید در حدود ۲۰روز وقت لازم بود تانامهٔ حاکم بشام برود وجوابش برگردد[2]). نامهٔ یزیدکه‌رسید حاکم مدینه ناراحت شد . آنگاه حسین‌بن علی(ع) شبی به‌زیارت قبر رسول خدا (ص) رفت وبعبادت وبازگوکردن درد دل خویش پرداخت وصبح بمنزل برگشت و باز شب دوم به‌زیارت قبرجدش رفت و پس‌از عبادت و رازونیاز بخواب رفت ودرخواب ، رسول خدا را دید درحالیکه فرشتگان ازچهارطرف،

۱ــ این خیلی سفیهانه است‌که مروان با اینکه حاکم نبود و بیعت‌گرفتن اوازامام‌آنهم درکوچه برای یزید اثر وارزشی نداشت بخواهد با خشونت از آنحضرت بیعت بگیرد!

۲ ــ درواقعهٔ «حَرَّة» نامه‌رسان بنی‌امیه‌کــه نامهٔ‌آنان را بشام برد رفتن و برگشتن او۲۴روزطول‌کشید (تاریخ طبری ج۴ص۳۷۰ و۳۷۱)

آنحضرت را احاطه کرده بودند. پیغمبر خدا (ص) امام‌حسین (ع) رادر آغوش گرفت و بوی‌فرمود : تودرآیندۀ نزدیکی کشته میشوی ، امام‌از جدش خواست که مرا باخود بقبر ببر[1] رسول خدا(ص) فرمود :چاره‌ای جزاین نیست که بدنیا برگردی و شهید شوی. امـام باترس و وحشت‌از خواب بیدار شد وصبح بمنزل برگشت وخواب‌خود را برای خانواده‌اش توضیح داد ومجلس گریه و ماتم پرغوغائی برپا شد که از شرق تاغـرب عالم نظیر نداشت ! وشب‌سوم بزیارت قبرمادر و برادرش رفت‌وصبح بمنزل آمد و شب بعد باخانواده بمکه هجـرت کرد و هنگـامیکه میخواست حرکت کند مکتوبی به‌محمد حنفیه تسلیم فرمودکه‌ضمن آن نوشته‌بود: من میخواهم به سیرۀ جد و پدرم و به سیرۀ خلفای راشدین عمل کنم[2] !»

آنچه‌ابن‌اعثم اینجا در بارۀ خواب امـام نوشته بچند دلیل قابل تردید است :

۱ـ طبع قضیه ایجاب میکند که حکومت تحمیلی یزیـد قبل از انتشار خبر مرگ‌معاویه هرچه زودتر ازامام‌بیعت‌بگیردواینقدرآنحضرت

۱ـ چند اشکال به‌این جمله‌وارد است: الف ـ امام حسین(ع)که‌میدانست شهید خواهد شد چگونه ممکن بود ازجدش بخواهدکه درخواب ازدنیا برود؟ ب ـ اگرامام‌درخواب جان میداد چه‌کسی با حکومت یزید بمبارزه برمیخاست؟ ج ـ اگرامام درخواب قالب تهی میکرد همۀ پیشگوئیهای رسول‌خدا (ص) در بارۀ شهادت‌آنحضرت دروغ ازکاردرمیآمد! د ـمگرروح رسول خدا (ص) در قبربودکه امام ازآنحضرت درخواست میکند اورا باخود بقبرببرد؟!

۲ـ مقتل خوارزمی جلد ۱ص ۱۸۰ تا ۱۸۹ ، عبارات ابن اعثم خیلی مفصل است وقریب ۹صفحه از مقتل خوارزمی را اشغال کرده وما فشردۀ آنرا نوشتیم.

را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت، مدتی طولانی درمدینه بدون مزاحمت بماند. وبهمین علت بودکه نزدیك غروب همان روز اول‌دوباره برای احضار امام مأمور فرستادنـد و آنحضرت يك‌شب دیگر نیزمهلت خواست.[۱]

۲ـ ازعقل ودرایت امام‌حسین(ع) خیلی دور است‌که به‌شدت‌عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند وازنقشه‌های شیطانی‌آنان غافل‌بماند وباخیال‌راحت مدتی درمدینه توقف‌کند تانامهٔ حاکم مدینه بشام برودو جواب‌آن دربارهٔ‌کشتن‌امام ازیزیدبرسد بازهم چند روز دیگر درمدینه بماند ودوشب سرقبررسول‌خدا(ص) ویکشب سرقبر مادر وبرادرش برود تادشمن، همهٔ راهها را ببندد وامکان‌هرگونه جنبش اصلاحی ازآن‌حضرت سلب‌گردد. بلکه‌امام‌به‌شدت‌عمل‌عمال‌حکومت‌کاملا توجه داشت‌وحتی‌در اولین ملاقات باحاکم يك عده از افراد مسلح را همراه خود بردکه آن حضرت‌را ازخطرهای‌احتمالی حفظ‌کنند[۲]. بنابراین‌لازم‌بودفوراً ازمدینه که منطقهٔ خطر بودخارج شود.

۳ـ طبق نوشتهٔ مؤرخان معتبر که یازده نفر ازآنانرا نام بردیم حسین‌بن‌علی(ع) بعدازآنکه‌برای بیعت احضارشد ویك‌شب‌مهلت‌خواست، چون ازطرف حاکم تحت فشار واقع شد و دوباره برای احضارش مأمور فرستادند بیش ازيك‌شب نتوانست درمدینه بماند وآن‌شب‌هم(بنقل‌ارشاد ص۱۸۰ واعلام‌الوری‌ص۲۲۱وروضةالواعظین‌ص۱۷۱)درمنزل خودمانده وشب بعدهم بسوی مکه حرکت کرده (وبقولی‌همان‌شب اول حرکت‌کرده

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۸۰

۲ـ ارشاد مفید ص۱۷۹

است). پس دیگر آنحضرت کی آنقدر فرصت داشته که نامهٔ حاکم بشام برود وجوابش برگردد و بعداً هم چند روزی درمدینه بماند ودوشب بزیارت قبر جدش ویك شب بزیارت قبر مادرو برادرش برود؟!

ازآنچه گذشت روشن شد که خیلی انسان باید ساده وخوش باور باشد که آنچه را ابن اعثم دربارهٔ خواب دیدن امام حسین(ع) کنار قبر رسول خدا(ص) نوشته است قبول کند.

تاریخ ابن اعثم و کتابهای دیگر:

بعضی ازکتابهائی که بعداز تاریخ ابن اعثم یاهمزمان آن نوشته شده همان مطالب ابن اعثم را با کمی اختلاف دربارهٔ خواب امام حسین(ع) نوشته اند بدون اینکه بنقاط ضعف آن اشاره کنند. اینك به بعضی ازآن کتابها اشاره میکنیم:

۱ــ امالی صدوق صفحهٔ ۹۲و۹۳ قسمتی ازمطالب ابن اعثم را در بارهٔ خواب امام باکمی اختلاف از «محمدبن عمر بغدادی» و او ازکتاب «ابوسعید حسن بن عثمان تُستَری» نقل کرده است .

این «ابوسعید حسن بن عثمان تُستَری» ازراویان کذاب است[1] . ومعلوم است که نقل ازکتاب راوی کذابی چه اندازه ارزش دارد[2] .

۱ــ الغدیر ج۵ ص ۱۹۶ چاپ نجف ۱۳۶۷

۲ــ درنقل این راوی کذاب (ابوسعید تُستَری) نقاط ضعف دیگری نیز هست که دراینجا ببعضی ازآنها اشاره میکنیم :

الف ــ میگوید : وقتیکه معاویه درگذشت حاکم مدینه مروان حکم بود (امالی ص۹۲) درحالیکه حاکم مدینه ولیدبن عتبة بود.

←

۲ـ مناقب«ابن‌شهرآشوب» جزء ۴ صفحهٔ ۸۸ بطور سربسته‌خوابی راکه ابن اعثم نقل‌کرده بامام حسین(ع) نسبت میدهد (تاریخ ابن‌اعثم‌از مدارک‌مناقب‌است) [1] .

۳ـ «روضةالصفاء»عین مطالب ابن‌اعثم را دربارهٔ خواب امام‌نوشته است. (روضة الصفاء ضمن ذکر منابع تاریخی ازتاریخ ابن اعثم نام برده است).

۴ـ «کاشفی»درکتاب‌پرافسانهٔروضةالشهداء صفحهٔ ۱۵۸ بیعدمطالب ابن‌اعثم رادربارهٔ خواب امام‌با اضافاتی نوشته وآنچنان راآنچنان‌ترکرده است.(تاریخ ابن‌اعثم ازمدارک روضةالشهداء است) .

→ ب ـ میگوید : یزید بجای مروان عموی خود ، «عتبةبن‌ابـی‌سفیان» را بحکومت مدینه منصوب‌کرد(امالی ص۹۲) درحالیکه نه‌مروان درآنوقت‌حاکم بود تا معزول شود ونه یزید ، عتبةبن ابی‌سفیان را بحکومت مدینه نصب‌کرد.

ج‌ـ میگوید: حاکم جدید مدینه میخواست فرمان یزید را دربارهٔ مروان حکم اجراکندواوازمدینه فرارکرد (امالی ص۹۲) درحالیکه حاکم مدینه‌مروان حکم را دعوت‌کردتا دربارهٔ بیعت‌گرفتن ازامام حسین(ع) وعبدالله زبیروعبدالله عمربا وی مشورت‌کند ومروان هرگزازمدینه فرارنکرد.

میگوید: امام‌حسین(ع) پس ازآنکه سرقبررسول خدا(ص) خواب‌دید ازمدینه بسوی عراق حرکت‌کرد (امالی ص۹۳) درحالیکه امام از مدینه بمکهٔ رفت نه‌بعراق.

۱ـ عبارت مناقب اینست: «فَکانَ‌الْحُسَیْنُ(ع) یُصَلّی یَوْماً اِذْوَسَنَ فَرأی النَّبِیَّ (ص) فی‌مَنامِهِ یُخْبِرُهُ بِمایَجْری‌عَلَیْهِ» ابن‌شهر آشوب متون تـاریخ را تلخیص ونقل بمعنی میکند دراینجا هم بظن قوی عبارت ابن‌اعثم را تلخیص و نقل بمعنی‌کرده و مقصودش از «یَوْم» مطلق زمان است نه‌روز مقابل شب مثل «کُلَّ‌یَوْمٍ هُوَفی‌شَأْنٍ» . وازنقل مناقب دستور اینکه امام برای‌کشته شدن بـرود فهمیده نمیشود چه این نقل را ازابن‌اعثم‌گرفته باشد وچه ازدیگری.

۵ـ «محمدبن ابیطالب حسینی موسوی» بنقل بحارجلد ۱۰صفحهٔ ۱۷۲درکتاب «تسلیة المجالس» عین عبارات ابن‌اعثم رادربارهٔ خواب امام نقل نموده وفقط کلمهٔ (خلفاءراشدین) راساقط کرده است. وچون‌عبارات اوعین‌عبارات ابن‌اعثم است، بدون تردیدآن‌عبارات رابی‌واسطه یاباواسطه ازابن‌اعثم گرفته ویامأخذ هردو یکی بوده است، ودرهرصورت همان‌سه اشکال سابق باین‌نقل‌هم وارد است.

ونفس‌المهموم صفحهٔ ۳۷ وناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۱۷۰ عین‌عبارات «محمدبن ابیطالب موسوی» راکه‌همان عبارات‌ابن‌اعثم‌است نقل‌کرده‌اند.

۶ـ «قمقام» با اینکه درصفحهٔ۲۱۹و۲۲۰ همان مطلب ارشادمفید راکه: «امام‌حسین(ع) پس‌ازآنکه برای‌بیعت احضار شدشب اول درمنزل خود ماند وشب بعدمخفیانه بمکه هجرت‌فرمود» نقل‌کرده بااین وصف‌در صفحهٔ۲۲۱و۲۲۲ مطالب ابن‌اعثم‌راکه: «امام‌بعدازآنکه‌برای بیعت‌احضار شد دوشب‌سرقبررسول خدا(ص) رفت‌وشب دوم‌خواب دید» نوشته وتوجه نکرده‌که‌ممکن نیست این‌هردونقل صحیح باشد وناچار باید نوشتهٔ شیخ مفید را بر نوشتهٔ‌ابن‌اعثم ترجیح داد.

۷ـ«معادن الحکمة» تألیف پسر فیض کاشانی (ج ۲ـص۴۱) عین عبارات‌ابن‌اعثم رادربارهٔ‌خواب‌امام‌بدون‌ذکر مأخذنقل‌کرده است.

بدینگونه می‌بینیم که تاریخ ابن اعثم چگونه درکتابهای بعدی اثر گذاشته ومطالبی‌که ابن‌اعثم دربارهٔ‌خواب دیدن‌امام‌حسین علیه‌السلام نوشته چطور بین نویسندگان ومردم شهرت پیدا کرده‌است.

بدیهی‌است آنچه دیگران بی‌واسطه یاباواسطه ازابن اعثم گرفته ویامأخذشان باابن‌اعثم یکی‌بوده نمیتوانند بیش‌از نوشته‌های‌خود ابن‌اعثم

ارزش واعتبار داشته باشد .

ابن اعثم کیست ؟

دراینجا بدنیست کمی در بارهٔ هویت ابن اعثم وطرز تفکر اوگفتگو کنیم تا بیشتر بمقدار ارزش نوشته‌های اوپی ببریم .

ابن اعثم مردی است ازاهل سنت که هم بعقائد مخصوص اهل سنت پای‌بند بوده وهم نسبت بهاهل بیت پیغمبر (ص) علاقه نشان میداده‌است. وچون بخاندان رسالت اظهار علاقه میکرده اهل سنت در بارهٔ اوگفته‌اند که او «شیعی» بوده‌است [1] . واین اصطلاحی بوده‌است که در بارهٔ سنی‌های متمایل بهاهل بیت بکار میبرده‌اند نه اینکه مقصود آنان ازکلمهٔ «شیعی» شیعهٔ اثناعشری باشد وازاین جهت «سفیان ثَوْرِیّ» وافرادی مثل اورا «شیعی» شمرده‌اند [2] .

درهرحال آنچه ازمجموع قرائن استفاده میشود اینست که: ابن اعثم ازآن نویسندگانی است که ضمن نوشتن مطالب تاریخی ، افکار و عقائد مخصوص اهل سنت را اعمال کرده وبرای ترویج آن افکار وعقائد ازدروغ وتهمت خودداری نکرده‌است. اینك دونمونه :

۱ـ برای ترویج و تصویب روش خلفاء ازقول محمد حَنَفیّه نقل میکنند که اوضمن مذاکراتش باامام حسین(ع) گفت : اگرمردم بیعت ترا بپذیرفتند باآنان بروش رسول خدا وخلفای راشدین رفتار میکنی !

۱ــ معجم الادباء جلد۲ ص۲۳۰

۲ــ قاموس الرجال ج۱ ص۱۳

فَإنْ بٰايَعَكَ النّٰاسُ قُمْتَ فِيهِمْ بِمٰا كٰانَ يَقُومُهُ رَسُولُاللّٰهِ وَالْخُلَفٰاءُ الرّٰاشِدُونَ[1] .

۲ــ باز برای ترویج روش خلفاء ازقول امامحسین(ع) نقلمیکند که ضمن مرقومه‌ای که هنگـام حرکت بمکـه تسلیم محمد حَنَفیّه کرد نوشت: «میخواهم به‌روش‌جدم رسول‌خدا(ص) وپدرم علی بن ابیطالب(ع) و روش خلفای راشدین رفتارکنم . آسیرُ بِسِیرَةِ جَدّی مُحَمَّدٍ وَ اَبی عَلِیِّ بْنِ اَبیطٰالِبٍ وَ سِیرَةِ الْخُلَفٰاءِ الرّٰاشِدینَ[2]».

ازاین قبیل دروغها و افتراءها در نوشته‌های ابن‌اعثم بازهم دیده میشود بهمین‌جهت دربارهٔ اوگفته‌اند : او نزد علمای حدیث قابل‌اعتماد نیست[3] .

ازآنچه گذشت روشن شد که گفتار ابن‌اعثم در مورد خواب امام قابل قبول نیست.

حالا فرض میکنیم خواب دیدن امـام کنار قبر رسول خدا (ص) آنطورکه ابن‌اعثم گفته صحیح باشد ولی ازآن معلوم نمیشودکه امام در خواب دستورگرفته است برای‌کشته‌شدن بیرون‌برود زیرا مضمون‌خوابی که ابن‌اعثم‌گفته اینستکه رسول خدا (ص) درخواب به‌امام حسین (ع) فرموده: تو درآینده کشته‌میشوی واین‌خبررا رسول‌خدا (ص) درزندگی خود مکرر داده‌بودکه : حسین من‌کشته میشود. واین‌خود روشن است‌که ازاین خبر امر ودستور استفاده‌نمیشودتاکسی‌بگوید: امام‌حسین (ع)کنار قبر جدش خواب دیده ومأمور شده بودکه برای کشته شدن بیرون‌برود.

۱ــ مقتل خوارزمی ج۱ص ۱۸۷

۲ــ خوارزمی ج۱ ص۱۸۹

۳ــکنی والقاب ج۱ص ۲۱۰

یك تذکر :

امام‌حسین (ع) هنگامیکه بسوی‌کوفه میرفت بعبدالله‌جعفر فرمود: رسول‌خدا (ص) درخواب بمن دستوری داده‌که بدان عمل خواهم‌کرد و آنرا برای هیچکس نگفته و نخواهم‌گفت [1].

باید‌دانست‌که این‌خواب به‌دو دلیل غیراز خوابی‌است‌که ابن‌اعثم نقل کرده :

۱ـ این‌خواب مشتمل بردستور رسول خداست و خواب ابن‌اعثم مشتمل بردستور نیست.

۲ـ امام گفتاری‌را که دراین‌خواب ازجدش شنیده برای‌هیچکس نقل نفرموده ولی‌طبق نقل ابن‌اعثم آنحضرت گفتاری را که درخواب از جدش شنیده برای خانوادهٔ خود بطورکامل شرح داده است.

توجه: مقصود ازاین‌بیانات اینست‌که خواب‌دیدن‌امام‌علیه‌السلام به‌آنصورت که ابن‌اعثم نوشته قابل قبول نیست وگرنه ممکن است امام لحظه‌ای کنار مرقد رسول‌خدا (ص) یا درمنزل خوابی دیده و دستوری هم ازجدش‌گرفته‌باشد چنانکه درامالی‌صدوق ص۷۰ اشاره‌ای بدین‌معنی شده‌است. وآنچه درامالی‌آمده دومطلب است: ۱ـ دستورخروج امام از مدینه. ۲ـ إخبار ازشهادت امام . و ازحدیث امالی فهمیده نمیشود که امام دستورگرفته خودرا به‌کشتن بدهد بلکه دستورخروج ازمدینه‌برای رهائی ازخطر است. وإخبار ازشهادت‌آنحضرت هم همان اخباری است که رسول‌خدا (ص) درحیوة خود مکرّر فرموده بود.

۱ـ ارشاد ص ۲۰۰ وتاریخ طبری ج۴ص۲۹۲

۲- حدیث: «وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ»:

۱- مرحوم کلینی قُدِّسَ سِرُّه در «کافی» ضمن حدیثی از «اَبی جَمیله» از معاذ بن کثیر ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل میکند: «... فَلَمّا تُوُفِّیَ الْحَسَنُ وَمَضیٰ فَتَحَ الْحُسَیْنُ(ع) الْخاتَمَ الثّالِثَ فَوَجَدَ فیها اَنْ قاتِلْ فَاقْتُلْ وَتُقْتَلْ وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ لاشَهادَةَ لَهُمْ اِلّا مَعَكَ[1] ... آنگاه که امام حسن علیه السلام درگذشت امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود ودر آن چنین یافت که: پیکارکن وبکش وکشته خواهی شد وبا مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر باتو».

۲- بازکلینی ضمن حدیث دیگری چنین نقل میکند: «... ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَی الْحُسَیْنِ (ع) فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فیهِ اَنْ اُخْرُجْ بِقَوْمٍ اِلَی الشَّهادَةِ فَلا شَهادَةَ لَهُمْ اِلّا مَعَكَ ...[2] پس امام حسن (ع) نامهٔ آسمانی را به امام حسین(ع) داد وآنحضرت مهر را گشود ودرآن چنین یافت که بیرون برو بامردمی برای شهادت که شهادتی برای آنان نیست مگر باتو».

باتوجه باینکه راویها اخبار را نقل بمعنی میکرده‌اند باحتمال قوی این دو نقل یك روایت است که باکمی تغییر درعبارت از زبان دو راوی نقل شده است.

واین «اَبی جَمیله» که درسند حدیث اول است همان «مُفَضَّل بن صالِح» است که علامهٔ حلی قُدِّسَ سِرُّه دربارهٔ او فرموده است: «كَذّابٌ يَضَعُ الْحَديثَ[3]. او دروغگو بوده وحدیث جعل میکرده است».

---

۱ و۲- کافی ج۱ ص۲۸۰

۳- خلاصة الرجال ص ۲۵۸

وحدیث دوم طبق گفتهٔ مرحوم مجلسی (درمرءاتالعقول ج۱ ص ۲۰۰) سندش مجهول است.

ممکن استکسی بادیدناین دوحدیث(یایكحدیث)تصورکند که امامحسین (ع) ازهمان آغازکار برای کشته شدن خارج شده است. ولی مطلب مهم دراینجا اینستکه ما بدانیم آیا اینحدیث وظیفهٔ امام را در همهٔ دوران یازده سالهٔ امامتش تعیینکرده یا وظیفهٔ زمان مخصوصی از دوران امامت آنحضرت را ؟

برای تشخیص اینمطلب لازم است عملخود امام را مفسرحدیث قراردهیم زیرا آنحضرت درهرصورت بهدستور الهی عملکرده وازاینرو عمل وی بهبهترینوجهی حدیثرا تفسیرمیکند بنابراین باید ما معنای این دوحدیث را با خارج تطبیقکنیم وبدانیم چهوقت امامحسین(ع) با اصحابش برای شهادت خارج شد؟ تا باتوجه بهعملخود امام معنایاین دوحدیث را بطورصحیح درككنیم .

معلوم استکه پساز وفات حضرتمجتبی(ع) امامحسین(ع) برای شهادت خارج نشد بلکه دهسال درحال صلح با معاویه بسر برد.

۱ــ پس تامعاویه زندهبود آنحضرت برای شهادت خارج نشد.

و پسازمرگ معاویه نیز هنگامیکه برایبیعت بایزید تحتفشار واقع شد بحرمخدا،مکهٔ معظمه پناهبرد و روابطی باعراق برقرارکرد.

۲ــ پس دراین زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پسازآنکه گزارش مسلمبن عقیل بهآنحضرت رسید و در مکه نیز احساس خطر کرد برای رهائی از خطر و نیز بـرای تسخیر کوفه حرکت فرمود.

۳ـ پس دراین زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پس‌از برخورد با حُرّبن‌یزید تا قبل‌ازشروع جنگ‌کوشش امام این بودکه ترک خصومت شود وخون ریخته نشود وتلاشهای خالصانهٔامام دراین‌راه ازآفتاب روشن‌تر است[1].

۴ـ پس دراین زمان هم برای‌کشته شدن خارج نشد.

آری هنگامیکه روز عاشوراء از طرف دشمن حمله شروع شد بحکم اضطرار دستور دفاع صادرفرموده وخود واصحاب‌وفادارش به‌پیکار با دشمن پرداختندکه بشهادت‌آنحضرت ویاران فداکارش انجامید.

پس مضمون این‌دو روایت با روز عاشوراء منطبق میشود، آن‌هم نه بمعنای‌اینکه امام برای‌کشته شدن خارج شده بلکه باین معنی که پس‌ازحملهٔ دشمن به‌پیکار وجهاد پرداخت و آنحضرت و یارانش دراین پیکار شهید شدند.

بنابراین باتوجه به‌عمل‌امام‌که درخارج انجام‌داد ازاین‌دوحدیث استفاده نمیشود که امام حسین علیه‌السلام از خدا دستور داشته است از همان آغازکار برای‌کشته شدن خود و اصحابش خارج شود.

۳ـ حدیث: «اَنْزَلَ اللّٰهُ النَّصْر»

کافی حدیثی بدینصورت نقل میکند: «... عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ: اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعالیٰ النَّصْرَ عَلَی الْحُسَیْنِ(ع) حَتّیٰ کانَ بَیْنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ خُیِّرَ:

۱ـ به‌ص ۱۴۱ و۱۴۲ ازهمین‌کتاب رجوع شود.

النَّصْرَ اَوْ لِقٰاءَاللهِ فَاخْتٰارَ لِقٰاءَاللهِ [1]. خدا نصرت خودرا برحسین (ع) نازل کرد تااینکه بین آسمان وزمین رسید آنگاه امام مخیرشد بین نصرت یا ملاقات خدا وآنحضرت ملاقات خدارا اختیارکرد ».

ممکن است کسی با دیدن این حدیث تصورکند امام منظورش این بوده که کشته شود ولی باید دانست این حدیث بچندعلت تا سرحد حُجّیّت نمیرسد :

۱ــ معارض دارد وآن حدیثی است که «لُوط بن یَحْیٰی» بدینصورت نقل میکند : «قٰالَ عُقْبَةُ بْن بَشیرِ الْاَسَدیّ : قٰالَ لی اَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ : اِنَّ لَنٰافیکُمْ یٰا بَنی‌اَسَدٍ دَماً قٰالَ: قُلْتُ: فَمٰاذَنْبی اَنٰا فی‌ذٰلِکَ رَحِمَکَ اللهُ یٰا اَبٰاجَعْفَرٍ! وَمٰا ذٰلِکَ ؟ قٰالَ: اُتِیَ الْحُسَیْنُ (ع) بِصَبِیٍّ لَهُ فَهُوَ فی حِجْرِهِ اِذْرَمٰاهُ اَحَدُکُمْ یٰا بَنی‌اَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَّی الْحُسَیْنُ دَمَهُ فَلَمّٰا مَلَاءَکَفَّیْهُ صَبَّهُ فِی الْاَرْضِ ثُمَّ قٰالَ: رَبِّ اِنْ تَکُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمٰاءِ فَاجْعَلْ ذٰلِکَ لِمٰاهُوَخَیْرٌ وَانْتَقِمْ لَنٰا مِنْ هٰؤُلٰاءِالظّٰالِمینَ [2]. عُقْبَة بن بشیر اسدی میگوید : امـام محمد باقر علیه‌السلام بمن فرمود: ای بنی‌اسد شما یك خون ازما ریخته‌اید گفتم : گناه من چیست؟ وقصه چگونه بوده؟ فرمود: بچه‌ای‌را ازامام‌حسین(ع) بهآنحضرت دادند آن بچه در دامن‌امام بودکه یکی‌ازشما بنی‌اسد تیری بوی زد و ذبحش‌کرد حسین(ع) دودست خودرا زیرخونهای گلوی بچه گرفت وقتی دودست وی پرشد خونهارا بزمین‌ریخت. آنگاه‌گفت: خدایا

۱ــ اصول‌کافی ج۱ص ۲۶۰

۲ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۲. ارشاد مفید نیزاین حدیث را با کمـی اختلاف درص۲۲۱ نقل‌کرده است.

اگر نصرت آسمانی‌را ازما بازداشته‌ای این مصیبت را ذخیرهٔ آخرت ما قرارده وانتقام مارا ازاین ستمگران بگیر».

از حدیث کافی معلوم میشود نصرت آسمانی برای امام حسین علیه‌السلام آمده درحالی‌که از حدیث « لُوْطِ‌بن‌یَحْیٰی » معلوم میشود نیامده است.

وروایت‌کافی طبق نوشتهٔ علامهٔ مجلسی قدس سره درمرءات‌العقول ج۱ ص۱۸۹ روایت حسنه است و روایت حسنه تاحدودی قابل قبول‌است ولی بپایهٔ حدیث صحیح نمیرسد. وحدیث « لُوْطِ‌بْنِ‌یَحْیٰی » نیزتاحدودی قابل قبول است زیرا « لُوْطِ‌بن‌یَحْیٰی » طبق نوشتهٔ رجال نجاشی ص ۲۴۵ قابل اعتماد بوده و « عُقْبَةِ‌بْنِ‌بَشِیر » اسدی که راوی دیگر این حدیث است چون « اَبانُ‌بن‌عُثْمان » که ازاصحاب اجماع است ازوی نقل حدیث میکند (کافی ج۴ص۲۰۵حدیث۴) ازاینرو تاحدودی قابل‌اطمینان‌است.

ودرهرحال اگرچه‌حدیث « لُوْطِ‌بْنِ‌یَحْیٰی » شاید سندش به‌قوت‌سند حدیث کافی نباشد ولی اینقدر هست که حدیث کافی را ازحد حُجّیّت تنزل میدهد .

۲ـلازمهٔ‌حدیث‌کافی اینست‌که سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه‌مخالف سیرهٔ رسول خدا (ص) عمل‌کرده باشد زیرا رسول‌اکرم(ص) کمك غیبی را درجنگ‌بدر پذیرفت[1] واسلام راازخطر نجات داد، ولی امام‌حسین(ع) طبق حدیث کافی برخلاف سیرهٔ پیغمبر(ص) کمك خدا را نپذیرفت . و مسلم‌است‌که مخالفت باسیرهٔ رسول خدا(ص) را نمیتوان به سیدالشهداء

۱ـ سورهٔ انفال‌آیهٔ ۹

صلوات‌الله علیه نسبت داد.

۳ـ لازمهٔ حدیث کافی اینست که امام نمیخواسته باکمك نیروهائی که خدا فرستاده اسلام را زنده‌کند ودرحقیقت به زنده شدن اسلام‌راضی نبوده! آیا چنین نسبتی را میتوان بفرزند پیغمبر داد ؟!

یك نکته :

دراینجا نمیتوان‌گفت : همانطورکه خدا نخواسته ازراههای‌غیبی و غیرعادی اسلام را نصرت دهد امام هم نخواسته ازراههای غیبی اسلام را ازخطر نجات دهد . این قیاس صحیح نیست زیرا خداوند یك فرد مکلف نیست ولی امام‌علیه‌السلام مکلف است تاآنجاکه میتواند اسلام‌را ازخطر نجات‌دهد و بهمین‌منظور هم‌قیام‌کرد وآنهمه مشقت‌را تحمل‌فرمود.

علاوه‌براین ازحدیث‌کافی استفاده میشودکه خدا خواسته با کمك غیبی اسلام را زنده‌کند ولی امام نخواسته است !

انصاف دهید آیا باحدیثی‌که دارای سه نقطهٔ ضعف است میتوان ثابت‌کردکه امام برای‌کشته شدن حرکت فرموده است؟

یك تذکر :

ازاینجابیعد نقلهائی رابررسی میکنیم‌که امام علیه‌السلام درآنها به نوعی اشاره به شهادت خود فرموده ولی برای اینکه بتوانیم سخنانی راکه امام دراین باره فرموده بطور صحیح درك کنیم لازم است خود را درآن زمان وقبل‌از وقوع حادثه فرض‌کنیم و پابپای امام‌برویم وبسخنان آنحضرت‌گوش دهیم و همانطورکه پابپای امام علیه‌السلام میرویم در نظر

داشته باشیم که رسول خدا(ص) بطور سربسته شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه را پیشگوئی فرموده، و دراین حرکت امام امکان برخورد نظامی هست و دربرخورد نظامی امکان پیروزی و شکست هردو هست.

و لازم است خود را ازاین فکر که ما درزمانی پس از وقوع حادثهٔ کربلا هستیم تجرید نمائیم تاوقوع خارجی شهادت امام ذهن ما رااز اول متوجه قطعیت شهادت آنحضرت دراین سفر نکند و این تصور رابوجود نیاورد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده چون اگر ازاول این تصور در ذهن ما بوجود آید طبعاً سخنان امام را با آنچه درذهن خود تصور کرده‌ایم تطبیق میکنیم ولی اگر ذهن خود را ازاین تصور تجریدنمائیم خواهیم توانست مفهوم سخنان سیدالشهداء علیه السلام را آنطور که هست درك نمائیم.

۶ـ خطبهٔ: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ اٰدَمَ»

درلهوف آمده است که امام حسین(ع) درمکه قبل از حرکت بسوی کوفه خطبه‌ای بدین شرح ایراد کرد:

«خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ اٰدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلٰی جِیدِ الْفَتاةِ وَ ما اَوْلَهَنی اِلٰی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلٰی یُوسُفَ، وَخیرَ لی مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ کَاَنّی بِاَوْصالی تُقَطِّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَ کَرْبَلا فَیَمْلأَنَّ مِنّی اَکْراشاً جُوفاً وَاَجْرِبَةً سُغْباً، لامَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَا اللهِ رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلٰی بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اُجُورَ الصّابِرینَ، لَنْ

تَشُذَّعَنْ رَسُولِ اللهِ لُحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقِرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْشَاءَاللهُ[1]

مرگ چون گردن‌بند دختران جوان ، گـردنگیر فرزندان آدم است ، و من بملاقات‌گذشتگانم خیلی اشتیاق دارم همچون یعقوب کـه بملاقات یوسف اشتیاق داشت، ودرمحل معینی‌که برایم انتخاب شده‌کشته خواهم شدگویا می‌بینم اعضای بدنم را گرگهای بیابانها میان نواویس و کربلاپاره‌پاره‌میکنند وشکمهای‌خالی وگرسنهٔ خود را از من‌پرمینمایند از روزی‌که مقدر شده نمیتوان فرارکرد ، رضای خدا رضای ما اهل‌بیت است بربلای خدا صبر میکنیم و پاداش صابران را بما میدهد، پارهٔ تن پیغمبر(ص) ازاو دور نمیشود بلکه دربهشت به‌اوملحق میگردد و باعث روشنی چشم و انجام شدن وعدهٔ وی میشود ، هرکس میخواهد در راه ما جانبازی‌کندوخودرا برای مرگ‌آماده‌کرده باماکوچ کندکه‌من‌صبحگاهان کوچ خواهم‌کرد[2]».

باملاحظهٔ این خطبه ممکن است کسی تصورکند امام حسین(ع) ازمکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت کرده نه بقصد کوفه‌وبرای امتناع از بیعت و تشکیل حکومت .

ولی دراینجا لازم است اوضاع‌واحوال محیطی‌که این‌خطبه درآن انشاء شده درنظرگرفته شود تادرك صحیح معنای خطبه میسر گردد :

۱ــ لهوف‌ص۵۳

۲ــ چون حرکت امام ازمکه مخفیانه ودورازچشم عمال حکومت بوده طبعاً این خطبه را هم بطورمحرمانه ودرمیان اصحاب خاص انشاء فرموده

مطالعات چند ماههٔ امام حسین (ع) و بررسی‌های دقیقی کــه از میزان قدرت حکومت از یکطرف و قدرت خود ازطرف دیگر فرمـود چنین نتیجه میداد که : عوامل پیروزی فراهم شده [1] و اگر کوفه دراین شرائط مساعد تسخیرشود وحکومت حسینی تشکیل گردد میتوان اسلام را درپناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر (ص) را زنده کرد.

ولی ازطرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار ننشسته ومراقب اوضاع‌هستند ، واز اینروامکان برخورد نظامی هست . بنابراین باید افرادی‌که دراین مبارزه وارد هستند باقاطعیت وجدیت کامل آمادهٔ هرگونه فداکاری و جانبازی باشند ، وقبل ازهمه ، رهبر قیام باید برای فداکاری آمادگی داشته باشد .

در چنین شرایطی امام حسین (ع) از فداکاری و جانبازی سخن میگوید و به‌یاران خود بیدار باش‌میزندومیفرماید : مرگ مثل‌گردن‌بند گریبانگیر فرزندان آدم است و همه خواهندمرد . وبرای من‌هم‌شهادت مقدر شده وَخِيرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لاقِيهِ و من برای زنده‌کـردن اسلام آمـادهٔ فداکاری هستم . حالا اگر دراین مبارره پیروز شویـم چه‌بهتر ازاینکه خلافت‌اسلامی را بمرکزش برگردانده وبدینوسیله اسلام را زنده گردانیم و این نعمتی است‌که باید خدارا برآن شکر کنیم فَإِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللّٰهَ عَلىٰ نَعْمائِهِ ، واگر بردشمن‌ظفر نیابیم‌وهمان شهادتی که برای من مقدرشده پیش بیاید وبین نواویس‌وکربلا شهید شوم من‌آمادهٔ آن‌هستم واز تقدیرخدا نمیتوان فرارکرد لامَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ . و هرچه خدا بخواهـد ما اهل‌بیت بدان راضی هستیم . اینك هرکس آمادهٔ فداکاری

۱ــ بهص۲۹ تا ۳۹ ازهمین‌کتاب مراجعه شود.

است باما حرکت کند مَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا .

یك تذکر :

باید دانست معنای جملهٔ بالا این نیست که هرکس بامن بیاید حتماً باید خون قلبش ریخته شود بلکه این جمله کنایه‌ازآمادگی برای فداکاری است . درعرب کلمهٔ « بَذْلِ مُهْجَة » کنایه ازآمادگی برای‌پیکار تاسرحد مرگ است . درفضائل حضرت امام‌محمدباقر علیه‌السلام آمده: « وَکانَ اَصْدَقَ النّاسِ لَهْجَةً وَاَحْسَنَهُمْ بَهْجَةً وَاَبْذَلَهُمْ مُهْجَةً [1] یعنی آنحضرت از همه مردم راستگوترونکوروتر و جانبازتربود». معنای‌جملهٔ سوم اینست که امام پنجم ازهمهٔ مردم برای جانبازی آماده‌تر بود .

چنانکه‌کلمهٔ « اِعٰارَةُ جُمْجُمَة » نیز کنایه ازآمادگی برای‌فداکاری است . درسخنان امیرالمؤمنین (ع) آمده که درجنگ جمل بفرزندش محمد حنفیه میفرمود : « اَعِرِاللّٰهَ جُمْجُمَتَكَ ، [2] سرخودرا بخدا عاریه‌بده» یعنی آماده‌باش‌که درراه خدا سر بدهی . محمد حنفیه‌هم فداکاری کردو آماده بودکه درراه خدا سر بدهد ولی سر نداد وکشته نشد .

ایجاد روح فداکاری :

همواره این‌رسم‌فرماندهان قشون بوده وهست‌که برای‌ایجاد روح حماسه و فداکاری در سربازان خود سخن از مـرگ بمیان میآورند و منظورشان‌اینست که‌سربازان‌تا سرحد مرگ‌آمادهٔ جنگ‌وفداکاری‌شوند.

۱ــ مناقب ابن‌شهرآشوب جزء ۴ص۲۰۸

۲ــ نهج‌البلاغة خطبه۱۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمقام تشجیع سربازان خود برای مبارزه بااردوی معاویه میفرماید: « اَلْمَوْتُ فی حَیٰوتِکُمْ مَقْهُورینَ وَالْحَیٰوةُ فی مَوْتِکُمْ قاهِرینَ .[1] اگرمقهور دشمن شوید وزنده بمانید این زندگی بامرگ برابر است ولی اگرجانبازی کنید تا بردشمن غالب گردید حیاة باارزش خواهید داشت اگرچه بعضی ازشما کشته شوند » .

بدیهی است منظورعلی (ع) ازجملهٔ دوم این نیست که همهٔ شما باید خودرا به‌کشتن بدهید زیرا اگرهمهٔ سربازان آنحضرت‌کشته شوند دیگرکلمهٔ « قاهِرینَ » معنی ندارد . پس‌مقصود امام اینست که شما اگر غالب شوید زندگی با افتخار و استقلال خواهید داشت اگرچه بقیمت شهادت یك عده تمام شود .

اساساً درمواردی که زمینهٔ مبارزه فراهم است کلمهٔ «مرك» شعار مردان مبارز است چنانکه « زهیر » هنگامیکه تصمیم گرفت بیاری‌امام بشتابد به‌اصحابش گفت: « اِنّی قَدْوَطَّنْتُ نَفْسی عَلَی الْمَوْتِ[2] » من‌خود را برای مرگ آماده‌کرده‌ام » یعنی من‌آماده‌ام که دریاری امام و برای پیروزی آنحضرت تا سرحد مرگ مبارزه کنم .

ونیز مؤرخان گفته‌اند: پس‌ازرسیدن خبرشهادت مسلم امام‌حسین (ع) این‌خبر را فاش کردوفرمود: هرکس میخواهد برگردد . و این‌کار را بدانجهت‌کرد که میدانست وقتیکه حقیقت روشن شود لَمْ یَصْحَبْهُ اِلّا مَنْ یُریدُمُواساتَهُ وَالْمَوْتَ مَعَهُ (تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۱) یعنی درآنصورت فقط کسانی باآنحضرت‌خواهندماند که‌آماده‌اند درراه پیروزی امام‌تاسرحد مرگ مبارزه کنند . وهرگزمعنای این سخن این نیست که‌فقط کسانی

۱ـ نهج‌البلاغة‌خطبهٔ ۵۱ ۲ـ الاخبارالطوال ص۲۲۳

باامام میمانند که میخواهند خودرا بهکشتن بدهند .

رسول‌خدا (ص)نیز وقتیکه در« حُدَیْبِیّه» ازاصحابش بیعت گرفت سخن ازمرگ بمیان آورد وفرمود: باید شما بیعت علی‌الموت بکنید و اصحاب‌هم بیعت‌علی‌الموت کردند[1] (اگرچه بعداً جنگی واقع نشد .) معلوم‌است‌که‌رسول‌اکرم (ص) نمیخواست بفرمایدشما باید خود را بکشتن بدهید بلکه منظور آنحضرت ایجاد روح حماسه و جنگجوئی تا سرحد مرگ بود چون‌روح‌آمادگی برای‌پیکارتاسرحدمرگ به‌پیروزی‌مجاهدان کمك میکند .

امام حسین(ع) هم‌که میفرماید: «مَنْ کانَ باذِلاًفینامُهْجَتَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا هرکس آماده است درراه ما تاسرحد مرگ مبارزه کند باما حرکت نماید» . منظور آنحضرت اینست‌که هرچه بیشترروح فداکاری وشهامت را دریارانش زنده کند[2].

بنابراین جملهٔ « مَنْ کانَ باذِلاًفینامُهْجَتَهُ» دربارهٔکسانی نیزکه همراه امام آمدند ولی‌کشته نشدندصدق میکندمثل فرزندان امام‌حسن مجتبی علیه‌السلام : حسن‌بن‌الحسن ، عمروبن‌الحسن و زیدبن‌الحسن که آمادهٔ فداکاری بودند ولی کشته نشدند .[3]

ازآنچه‌گذشت‌روشن شدکه امام‌حسین (ع) دراین خطبه‌نخواسته است بفرماید : من حتماً برای کشته‌شدن از مکه حرکت میکنم .

۱ــ مجمع‌البیان ج۹ ص۱۱۳ وسیرهٔ‌ابن‌هشام ج۲ ص۳۱۵

۲ــ یکی‌ازعلمای بزرك معاصرفرموده‌است: مقصود امام‌بیعت‌حتی‌الموت است نظیر بیعت رضوان در حُدَیْبِیّة

۳ـ لهوف ص۱۲۸ و۱۲۹

یك نکته :

نباید تصورشودکه جملهٔ «کَأَنّی بِأَوْصالی تاآخر» از آیندهٔ نزدیك خبر میدهد زیرا رسول خدا (ص) بیش ازپنجاه سال‌قبل از شهادت امام حسین (ع) دربارهٔ وی فرموده : «کَأَنّی بِهِ وَقَدِ اسْتَجارَ بِحَرَمی وَقُرْبی فَلا یُجارُ... کَأَنّی اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَقَدْ رُمِیَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَریعًا [1] گویا می‌بینم که تیری بوی میخورد وازاسبش سقوط میکند » . امام حسین (ع) نیز دراین خطبه همان مطلبی راکه رسول خدا (ص) دربارهاش فرموده بودبصورتی دیگر بازگو میکند و میفرماید :« کَأَنّی بِأَوْصالی تُقَطِّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ. گویا می‌بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند » .

بنابراین اگر فرض کنیم امام کوفه را تسخیر میکرد و حکومت اسلامی را تشکیل میداد واسلام را چنانکه دلخواه حضرتش بود زنده میکرد ومثلا بیست‌سال بعد شهید میشد درآنصورت نیز این خطبهٔ امام باواقع منطبق میشد وصحیح بودکه بفرماید : من مشتاق مرگم وشهادت برایم‌مقدّ رشده وگویا می‌بینم‌گرگهای بیابانهابدنم راقطعه‌قطعه‌میکنند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است کـه این خطبه درهیچیك از منابع تاریخی معروف ازقبیل :

۱ ـ تـاریـخ یعقوبی ۲ ـ الاخبـارُالطِّوال ۳ ـ الامامةوالسیاسة ۴ ـ تاریخ‌طَبَری‌۵ ـ العقدالفرید۶ ـ مُرُوج‌الذهب ۷ ـ مقاتل‌الطالبیّین ۸ ـ ارشادمفید ۹ ـاِعْلامُ‌الوَرٰی ۱۰ ـ روضةالواعظین۱۱ ـ کامل‌ابن‌اثیر ۱۲ ـ تَذکرهٔ سِبْط ۱۳ ـ تهذیب ابن‌عساکر۱۴ ـ تاریخ ابن‌کثیر ، ذکر نشده است .

۱ـ امالی صدوق ص۷۰ و ۷۱

سئوال :

دراینجا سئوالی پیش میآید که : درزیارت اربعین آمده است :
« وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَكَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلالَةِ[1] ، یعنی خدایا ! حسین بن‌علی (ع) خون خود را درراه تو دادکه بندگانت را از جهالت و گمراهی نجات دهد » .

آیا ازاین جمله فهمیده نمیشودکه امام حسین(ع) ازاول میخواسته است خون خود را درراه خدا بدهد وازاینرو بمنظور کشته شدن حرکت کرده است ؟

درجواب این سؤال بایدگفت : آیا صحیح نیست که دربارهٔ حضرت حمزه رضوان الله علیه بگوئیم : بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِي اللهِ لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَهُ مِنَ الشِّرْكِ وَالْجَهالَةِ او خون خود را درراه خدا داد که بندگان اورا از بت‌پرستی و جهالت نجات بدهد ؟ بدون تردید این تعبیر دربارهٔ جناب حمزه صحیح است، ولی معنای آن این نیست که حضرت حمزه ازاول که ازخانه‌اش بیرون آمد وبجبههٔ جنگ رفت مقصودش این بودکه خونش ریخته شود ، بلکه مقصودش این بودکه بانیروی بت‌پرستان مبارزه کند وقدرت آنان را درهم بشکند، ولی درراه این مبارزه واین هدف شهید گشت پس اوخون خود را برای نجات دادن مردم ازشرك درراه خدا داده است .

دربارهٔ امام حسین (ع) هم باید گفت : آنحضرت بمنظور تشکیل حکومت اسلامی وکوبیدن حکومت ظلم وزنده‌کردن اسلام ازمکه بسوی کوفه حرکت کرد ، ولی قدرت حکومت باوی بمبارزه برخاست وامام در راه هدف مقدس خود شهید گشت ، پس فرزند پیغمبر (ص) خون خودرا

۱- مفاتیح الجنان ص ۴۶۸

برای نجات‌دادن مردم‌از گمراهی‌درراه خدا داده است. بنابراین‌ازجمله: « وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ » نمیتوان‌فهمیدکه امام حسین (ع) ازاول برای کشته شدن حرکت کرده است .

یك تذکر :

عبدالله‌جعفر پس‌ازحرکت امام حسین (ع) از مکه به‌آنحضرت نوشت : « ازاین سفرمنصرف شو چون میترسم کشته شوی [1] » .
معلوم میشود عبدالله‌جعفر ازخطبهٔ « خُطَّ الْمَوْتُ » نفهمیده است‌که سیدالشهداء علیه‌السلام میخواهدباعلم‌وعمد بهٔ‌قربانگاه‌خوددرکربلا برود وشهید شود زیرا اگر چنین فهمیده بود دیگر معنی نداشت به‌آنحضرت بنویسد : « میترسم کشته شوی » چون درآنصورت کشته‌شدن امام قطعی بود و جملهٔ « میترسم کشته شوی » که معنای احتمال را میدهد مورد نداشت .

بدیهی است عبدالله‌جعفر که‌ازخویشان نزدیك وملازمان امام‌بوده بیش ازدیگران ازخطبهٔ « خُطَّ الْمَوْتُ » ومعنای آن‌اطلاع داشته وماباید فهم ویرا قرینه قراردهیم وباتوجه به‌فهم اوخطبهٔ نامبرده را تفسیر کنیم.

۵ ـ حدیث : « إِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً »

میگویند : هنگامیکه امام حسین (ع) ازمکه بقصد عراق‌خارج

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۰

میشد به برادرش محمد حنفیه فرمود : پیغمبر خدا (ص) بمن فرموده‌است: « اُخْرُجْ فَاِنَّ اللّهَ قَدْشاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلاً . بیرون برو چون خدا خواسته است ترا کشته ببیند » .

پیش از آنکه درمعنای این حدیث بحث کنیم لازم بود بررسی کاملی از مدارك تاریخی وحدیثی بکنیم ومنبع اصلی آنرا بدست بیاوریم.

پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که این حدیث تا حدود نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری درهیچیك ازمنابع تاریخی و حدیثی که در دسترس ما هست وجود نداشته استوازنیمهٔ دوم قرن هفتم هجری درکتب مقاتل موجود درج شده وشهرت پیدا کرده است .

اینك نام منابع اصلی تاریخی وحدیثی که این نقل درآنها وجود ندارد به‌ترتیب زمانی ذکر میکنیم :

۱ ـ الامامة والسیاسة .	تألیف ابن‌قتیبهٔ دینَوَرِیّ .	وفات ۲۷۶ هجری
۲ ـ الاخبار الطوال.	« ابوحنیفهٔ دینَوَرِیّ.	« ۲۹۰ «
۳ ـ تاریخ یعقوبی.	« ابن‌واضح .	« بعداز۲۹۲ «
۴ ـ تاریخ طبری .	« محمد بن‌جَریر .	« ۳۱۰ «
۵ ـ العقدالفرید .	« ابن‌عبدربه .	« ۳۲۸ «
۶ ـ کافی .	« کلینی .	« ۳۲۹ «
۷ ـ مُرُوج‌الذهب .	« مسعودی .	« ۳۴۶ «
۸ ـ مقاتل‌الطالبیّین .	« ابوالفرج‌اصفهانی .	« ۳۵۶ «
۹ ـ ارشاد .	« شیخ‌مفید .	« ۴۱۳ «
۱۰ ـ روضة‌الواعظین .	« فَتّال‌نیشابوری .	« ۵۰۸ «
۱۱ ـ اِعْلامُ‌الوَری .	« امین‌الاسلام طبرسی .	« ۵۴۸ «

۱۲ ـ مقتل‌خوارزمی . « اخطب‌خوارزم . « « ۵۶۸ «
۱۳ ـ تهذیب‌ابن‌عساکر . « علی‌بن‌الحسن‌الشافعی « ۵۷۱ «
۱۴ ـ الکامل . « ابن‌اثیر . « ۶۳۰ «
۱۵ ـ تذکرة‌الخواص . « سبط‌بن‌الجوزی . « ۶۵۴ «

دراین پانزده‌کتاب نامبرده که تاحدود قبل‌از نیمهٔ‌دوم قرن هفتم هجری تألیف شده این نقل‌که : « اُخْرُجْ فَاِنَّ‌اللّٰهَ‌قَدْشٰاءَاَنْ‌یَرٰاکَ‌قَتیلاً » وجود ندارد . آنگـاه می‌بینیم درکتـاب « لُهُوف » تألیف مرحوم ابن‌طاووس متوفای ۶۶۴ هجری این حدیث‌درج شده‌و بعداً درکتابهائی ازقبیل بحار وناسخ‌التواریخ‌ونفس‌المهموم‌وغیر اینها ذکر شده و دراین اواخر شهرت کاملی پیداکرده است . بدیهی است منشاء نقل‌کتابهای بعداز « لُهُوف » بی‌واسطه یا باواسطه کتاب « لُهُوف » است‌که در اواسط قرن‌هفتم هجری تألیف شده است .

اینك آنچه را که کتاب « لُهُوف » نوشته است عیناً درج میکنیم ودربارهٔ آن بحث مینمائیم .

درکتاب « لُهُوف » چنین آمده است :

« وَرَوَیْتُ مِنْ کِتٰابِ اَصْلٍ لِاَحْمَدَبْنِ‌الْحُسَیْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزیدَالثِّقَةِ (وَعَلَی‌الْاَصْلِ اَنَّهُ‌کٰانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دٰاوُدَ الْقُمّی) بِالْاِسْنٰادِ عَنْ‌اَبیعَبْدِاللّٰهِ قٰالَ : سٰارَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَنَفِیَّةِ اِلَی‌الْحُسَیْنِ فِی‌اللَّیْلَةِالَّتی اَرٰادَالْخُرُوجَ صَبیحَتَهٰا عَنْ‌مَکَّةَ فَقٰالَ : یٰا اَخی اِنَّ اَهْلَ‌الْکُوفَةِ مَنْ‌قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِاَبیكَ وَاَخیكَ وَقَدْ خِفْتُ اَنْ‌یَکُونَ حٰالُكَ‌کَحٰالِ مَنْ مَضٰی فَاِنْ‌رَاَیْتَ اَنْ‌تُقیمَ فَاِنَّكَ اَعَزُّ مَنْ‌فِی‌الْحَرَمِ وَاَمْنَعُهُ‌فَقٰالَ : یٰااَخی

قَدْخِفْتُ اَنْ يَغْتالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأكُونَ الَّذِي يُسْتَباحُ بِهِ حُرْمَةُ هـٰذا الْبَيْتِ فَقالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَاِنْ خِفْتَ ذٰلِكَ فَسِرْ اِلَى الْيَمَنِ اَوْ بَعْضِ نَواحِي الْبَرِّ فَاِنَّكَ اَمْنَعُ النّاسِ بِهِ وَلا يُقْدَرُ عَلَيْكَ فَقالَ: اَنْظُرُ فِيما قُلْتَ فَلَمّا كانَ فِي السَّحَرِ اِرْتَحَلَ الْحُسَيْنُ فَبَلَغَ ذٰلِكَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَاَتاهُ فَاَخَذَ زِمامَ ناقَتِهِ الَّتِي رَكِبَها فَقالَ: يا اَخِي اَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيما سَئَلْتُكَ؟ قالَ بَلىٰ قالَ : فَما حَداكَ عَلَى الْخُرُوجِ عاجِلاً؟ فَقالَ : اَتانِي رَسُولُ اللهِ بَعْدَ ما فارَقْتُكَ فَقالَ : يا حُسَيْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللهَ قَدْ شاءَ اَنْ يَراكَ قَتِيلاً فَقالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ : اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ فَما مَعْنىٰ حَمْلِكَ هٰؤُلاءِ النِّساءِ وَاَنْتَ تَخْرُجُ عَلىٰ مِثْلِ هٰذِهِ الْحالِ؟ قالَ ، فَقالَ لَهُ : قَدْقالَ لِي: اِنَّ اللهَ قَدْشاءَ اَنْ يَراهُنَّ سَبايا وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضىٰ»[1].

« ابن طاووس رحمه‌الله میگوید : من از کتاب «اصل» احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه (که بر پشت آن نوشته شده : این نسخه از کتاب سابقاً درملك محمد بن داود قمی بوده‌است) بسندی‌که درآن کتابست ازامام صادق (ع) نقل میکنم که‌گفت : درآن شبی‌که صبح‌آن حسین بن علی (ع) میخواست از مکه خارج شود «محمد حنفیّه» نزد وی رفت و گفت : ای‌برادر تواهل کوفه‌را میشناسی که با پدر وبرادرت بی وفائی کردند ومن میترسم باتو همانطور رفتار کنند اگر تصمیم‌بگیری درمکه بمانی تو در حرم خدا عزیز ترین و محفوظ ترین افراد هستی گفت :

۱- لهوف ص۵۵

میترسم یزیدبن معاویه مرا ترور کند واحترام خانهٔخدا بسبب من از بین برود. «محمدحَنَفِیّه» گفت: اگر میترسی، به یمن یابعضی از نواحی «بر» برو که آنجا محفوظ ترین افراد خواهــی بود و کسی برتو ظفر نمی‌یابد. گفت: دربارهٔ آنچه توگفتی‌فکری میکنم. آنگاه سحر امام کوچ کرد. خبر به محمد حَنَفِیّه رسید، آمد ومهار شتر امام‌را گرفت وگفت: مگر تو وعده ندادی دربارهٔ آنچه من گفتم فکر کنی؟ گفت: چرا، گفت: پس چرا بتعجیل ازمکه‌بیرون‌میروی؟ گفت: بعدازآنکه ازتو جدا شدم رسول خدا آمد وگفت: بیرون برو که خدا خواسته‌است ترا کشته ببیند، محمد حَنَفِیّه گفت: توکه با اینحال میروی پس چرا این زنان را باخود میبری؟! امام فرمود: رسول خدا (ص) بمن گفت: خدا خواسته‌است زنانرا اسیر ببیند آنگاه به رسم خدا حافظــی بر وی سلام کرد ورفت».

بدینگونه می‌بینیم دربین کتابهائی که در دستــرس ماهست مَنبع اصلی این نقل‌که: «خدا خواسته‌است امام حسین (ع) را کشته ببیند» ازقرن ۷ ببعد کتاب لهوف‌است.[۱]

اینك باید بدانیم آنچه کتاب لهوف نقل‌کرده است تا چه‌اندازه ارزش واعتبار دارد؟

بطوریکه می‌بینید کتاب لهوف این خبررا بدون سند نقل کرده

۱ــ در «اثبات‌الوصیة» ص۱۳۹ آمده‌که محمد حنفیه به امام‌حسین (ع) گفت: «اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِی‌حَرَمِ رَسُولِ‌اللّٰهِ فَقٰالَ‌لَهُ: اَبَــیَ‌اللّٰهُ اِلّٰااَنْ‌یَکُنَّ سَبٰایٰا» احتمال دارد کتابی‌که نزد صاحب لهوف بوده نزد مؤلف «اثبات‌الوصیة» نیز بوده واین جمله را بطور نقل بمعنی از آن‌کتاب گرفته است.

ومانمیدانیم راویان این‌قصه چه‌کسانی بوده‌اند ، و نیز نمیدانیم آن‌کتابی که لهوف این خبررا از آن نقل‌کرده تاچه‌اندازه قابل اعتماد بوده‌است؟

آیا کتابی‌که مؤرخان وعلمای دیگر مثل یعقوبی و کلینی و شیخ مفید وامین‌الاسلام طبرسی وفتال‌نیشابوری ، پیش‌ازصاحب لهوف ازآن اطلاعی نداشته یااگرهم‌داشته‌اند این مطلب‌را ازآن نقل‌نکرده‌اند تاچه اندازه میتواند قابل اعتماد باشد ؟

معارض دارد :

علاوه بر این خبر لهوف معارض دارد و آن خبـری است که « أَبُوْ مِخْنَف » از حارث‌بن کعب والبی ازامام سجاد علیه‌السلام نقل‌کرده و مرحوم شیخ‌مفید نیز آنرا در ارشاد آورده کـه : « امام حسین (ع) درجواب عبدالله جعفر که اصرار داشت آنحضرت بمکه برگردد فرمود : رسول خدا (ص) درخواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم‌کرد عَلَيَّ كَانَ أَوْلِي [1] چه پیروز شوم وچه شکست‌بخورم. عبدالله جعفر پرسید: آن دستورچیست ؟ فرمود : آنرا به‌هیچ‌کس‌نگفته وتاز نده‌ام به‌هیچکس نخواهم گفت [2] » .

ازاین خبر معلوم میشود امام دستور رسول خـدارا به هیچکس نگفته درحالی که ازخبر لهوف معلوم‌میشود آنرابرای محمدحَنَفِیّه گفته است واین تعارضی‌است بین نقل « ابومِخْنَف »وارشاد مفید از یك طرف

۱ــ از جملهٔ «عَلَيَّ كَانَ أَوْلِي» معلوم میشود رسول خدا (ص) دستوری داده‌که بااجرای آن احتمال پیروزی وشکست هردو دربین بوده‌است.

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۲ و ارشاد ص۲۰۰

ونقل لهوف ازطرف‌دیگر ولازمهٔ تعارض اینست که اگرترجیحی دربین نباشد هردو از اعتبار ساقط میشوند و نتیجه چنین میشود که نقل لهوف منهای نقل «ابومِخْنَف» وارشاد مساوی‌است باهیچ :

هیچ = نقل ابومِخْنَف وارشاد ـ نقل لهوف

سخنی درمعنای حدیث :

اگرچه بعدازآنکه حدیث لهوف بعلت تعارض ازاعتبار ساقط شد بحث درمعنای آن زائد بنظرمیرسد ولـی برای اینکه همهٔ جنبه‌هـای حدیث بطورکامل بررسی‌شود چند جمله درمعنای آن گفتگو میکنیم :

درکلمهٔ « شاءَ » دراین حدیث دواحتمال است :

۱ ـ اینکه « شاءَ » تشریعی باشد .

۲ ـ اینکه تکوینی باشد .

اگر تشریعی باشد :

اگر « شاءَ » تشریعی باشد صحیح نیست [1] زیـرا کشتن امـام و

۱ـ اگر « شاءَ » تشریعی باشد بمعنای امر وتکلیف خواهد بود. آنگاه امر خدا باید به‌یکی از سه‌چیز تعلق بگیرد :

الف ـ امر به‌کشتن امام تعلق بگیرد واین باطل است زیرا خدا هرگزامر به‌کشتن امام نمیکند.

ب ـ امر به‌کشته‌شدن یعنی رفتن روح ازبدن تعلق بگیرد و این‌هم باطل است زیراکشته‌شدن، انفعال است نه‌فعل، وتکلیف به‌فعل تعلق میگیردنه بانفعال.

ج ـ امر بمقدمات‌کشتن تعلق بگیرد یعنی خدا امرکرده است امام قاتل خود را وادار کندکه اورا بکشد و این‌هم باطل است زیرا همانطورکه تحریك برای‌کشتن دیگران گناه است، تحریك برای‌کشتن خود محرك هم‌گناه است . بنابراین ممکن نیست « شاء » تشریعی باشد.

اسیرکردن خانواده‌اش گناه بزرگی است ، و هیچ‌گناهی را خدا از نظـر تشریع و قانون نخواسته است. خدا نخواسته است مردم دروغ بگویند ولی میگویند و نخواسته است درزمین فتنه و فساد کنند ولی میکنند ، و نخواسته است امام حسین (ع) را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند ولی میکنند . کشتن حسین‌بن‌علـی (ع) چنانکه امام سجاد علیه‌السلام فرمود[1] ضربت بزرگی بودکه باسلام زدند و بدون تردید خدا نخواسته است چنین ضربتی را باسلام بزنند .

آری یزیدوابن‌زیاد خواسته‌اند امام‌حسین‌را کشته ببینند نه‌خدا. اگرخدا ازنظرتشریع خواسته امام را کشته ببیند پس چرا ازکشتن وی نهی‌کرده است ؟

واگرکسی‌بگوید : کشته‌شدن‌درراه دین مطلوب خداست جوابش اینست‌که کشته‌شدن مطلوب‌خدا نیست‌بلکه دفاع‌وحمایت ازدین‌مطلوب خداست‌که‌گاهی به‌کشته شدن میانجامد ، پس‌آنچه مطلـوبست و خـدا خواسته ، دفاع ازدین است‌نه‌کشته‌شدن[2] .

برای توضیح مطلب میگوئیم :

آیا سیلی‌زدن‌بمظلوم‌مطلـوبست ؟ البته نه ، پس خـود را بمنظور سیلی‌خوردن درمعرض سیلی قراردادن‌هم مطلوب نیست .

۱ــ لهوف ص۱۸۰ ومثیرالاحزان ص۶۲

۲ــ البته نباید گفته شود : «اگرکشته شدن مطلوب خدا نیست پس چرا امربه ذبح اسمعیل کرده ؟» زیرا این امر امتحانی بود و ذبح اسماعیل هـرگز مطلوب نبود وخدا نمیخواست اوکشته شود بلکه میخواست زنده بماند تاوجود مقدس خاتم‌الانبیاء (ص) ازنسل او بـوجود آید . و بهمین جهت ازکشتن او جلوگیری‌کرد.

آیا کشتن مظلوم مطلوبست ؟ البته نه ، پس‌درمعرض‌قتل‌درآمدن مظلوم بمنظور کشته‌شدن‌هم مطلوب نیست .

آیا کشتن‌امام مطلوبست ؟البته نه، پس‌درمعرض قتل‌درآمدن‌امام بمنظورکشته‌شدن‌هم مطلوب‌نیست . نه‌مطلوب خداست ، نه‌مطلوب پیغمبر خدا (ص)، نه‌مطلوب خود امام، نه‌مطلوب اهل ایمان .

البته‌کسی‌که ازاسلام حمایت ودفاع کندتاکشته شود مقامش‌بالاتر است‌ولی نه‌ازآنجهت‌که‌کشته شده است بلکه ازآنجهت‌که دفاع را بحد کمال‌رسانده، وچون‌دفاع‌کاملتری‌انجام داده‌اجروپاداش بیشتری‌دارد،پس اجروپاداش بیشتر ، درمقابل دفاع کامل‌تر است که مطلوب خداست نه دربرابر کشته‌شدن ، یعنی‌بیرون رفتن روح ازبدن [1] .

یک‌نکته :

باید دانست آیاتی‌که درباب جهاد وارد شده همه دعوت به‌کشتن ونابودکردن دشمن کرده‌ودرهیچیک ازآیات مردم را دعوت به‌کشته‌شدن نکرده است .

ازاینرو اگرفرض‌کنیم مسلمانی درجبههٔ جنگ فقط باین منظور بمیدان برود که دشمن را وادار کند او را بکشند بدون‌اینکه برای کوبیدن دشمن وتقویت نیروی اسلام‌کمترین کوششی بنماید ، چنین

۱ــ واینکه دردعا میگوئیم: «اُرْزُقْنَا الشَّهادَةَ . خدایا شهادت را نصیب‌ما کن» مقصود اینست‌که خدایا بما توفیق بده درراه دین تا سرحد جانبازی پیکار کنیم یعنی‌کاملترین جهاد را انجام دهیم تا کاملترین پاداش را دریافت نمائیم نه اینکه خودکشته شدن یعنی بیرون رفتن جان ازبدن را ازخدا بخواهیم.

فردی اگر بدست دشمن کشته شود هیچگونه اجری در برابر کشته شدن ندارد زیرا هیچ نفعی برای اسلام نداشته است .

بلکه شاید بتوان گفت : چنین فردی بطور غیرمستقیم خودکشی کرده ، وعلاوه برخودکشی به‌اندازهٔ یك‌نفر از نیروی اسلام کم‌کرده‌و به نیروی دشمن افزوده است .

آری اگر برای‌کوبیدن دشمن وتقویت اسلام فعالیت کند تاکشته شود مقام شامخ شهید را خواهد داشت ، ولی بدان‌جهت‌که عالی‌ترین درجهٔ جهاد یعنی پیکارتاپای جان را انجام داده است .

و باید دانست‌که چنین فرد مجاهدی اگر جهادکندوکشته‌هم نشود دارای اجر عظیمی خواهد بود . بنابراین اگر دونفر مسلمان در جبههٔ جنگ بمیدان بروند وهریك ده‌نفر ازدشمن بکشند ویکی ازآندوکشته شود و یکی سالم برگردد هردونفر دارای مقامی شامخ و اجری عظیم خواهند بود .

قرآن‌کریم این حقیقترا بطورصریح بیان‌کرده و فرموده است : «اِنَّ اللّهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ [1] خداوند خود مؤمنان و اموالشان را (یعنی نیروهای انسانی ومالی‌آنان‌را) ازایشان خریده است‌که بهشت‌به‌آنان بدهد آنها درراه خدا پیکارمیکنند ومیکشند وکشته میشوند».

ازاین‌آیهٔ شریفه معلوم‌میشود کسی‌که درراه‌خدا دشمنان‌رابکشد

۱ــ سورهٔ توبه‌آیه ۱۱۱

وکسی‌که خود دراین‌راه کشته شود هردو جهاد بنفس[1] کرده‌اند و پاداش آنان بهشت خواهد بود.

ونیز درآیهٔ دیگر فرموده است: «وَ مَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیُقْتَلْ اَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً[2] کسی‌که در راه خدا پیکارکند پس کشته شود یا غالب‌گردد درآینده اجر بزرگی بوی میدهیم».

بدینگونه می‌بینیم کسی‌که درحال پیکار درراه خدا کشته شود و نیزکسی‌که غالب‌گردد از نظر قرآن هردو دارای اجر عظیم هستند . پس معلوم میشود اجرعظیم دربرابر فعالیت وکوشش برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام است نه دربرابر کشته شدن .

آری میتوان‌گفت: آنکس‌که درحال‌جهاد کشته میشود چون از زندگی محروم‌گشته موردلطف مخصوص خداوند خواهدبود، ولی‌این‌هم بدانجهت است‌که این‌محرومیت اززندگی بعلت‌پیکار درراه‌خدا وتقویت اسلام بوده نه‌اینکه خود محروم‌شدن اززندگی و بیرون‌رفتن‌جان‌ازبدن از نظر تشریع، مطلوب‌خدا باشد وبدان امرکرده باشد.

پس معنی‌ندارد رسول‌خدا (ص) به‌امام‌حسین (ع) دستور بدهدکه برو خودرا به‌کشتن بده چون خدا خواسته ترا کشته ببیند بلکه اگـر رسول خدا (ص) بخواهد دستوری بامام حسین(ع) بدهد باید بفرماید : بیرون برو برای حمایت‌اسلام چه‌پیروز شوی وچه شهیدگردی چون‌خدا

۱ــ نفس دراین‌آیهٔ شریفه بمعنای جان نیست بلکه بمعنای «خود» است درمقابل مال چون بعضی ازمردم خودشان درجهاد شرکت میکنند و بعضی مال خود را درراه جهاد میدهند. آنانکه خودشان درجهاد شرکت میکنند جهاد بنفس کرده‌اند اگرچه کشته نشوند.

۲ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۷۶

خواسته‌است ترا حامی ومدافع اسلام ببیند، واین‌هم دستورجدیدی لازم ندارد زیرا حمـایت ازاسلام برهرمسلمـانی واجب است . و بدینجهت وقتیکه شرائط پیروزی بیش‌از پنجاه‌درصد برای امام‌حسین (ع) فراهم شد برای‌نجات‌دادن‌اسلام‌ازراه برگرداندن خلافت بمرکزخود باتصمیمی قاطع حرکت فرمود .

اگر «شاء» تکوینی باشد

تااینجا بحث برمبنای این بودکه « شاءَ » تشریعی باشد.

اینك بحث دیگری برمبنای اینکه « شاءَ » تکوینی باشد:

برای‌اینکه روشن‌شود آیا ممکن‌است « شاءَ » تکوینی باشد یانه لازم است توضیح‌کوتاهی بدهیم :

همهٔ پدیده‌های جهان مورد مشیت تکوینی خداست یعنی‌خداوند چنین مقررداشته‌که براساس قوانین علت ومعلول ، علل هر پدیده‌ای که بوجودآمد آن پدیده موجود میشود. بدیهی‌است اعمال بندگان نیز چه خوب وچه‌بد ازاین قانون مستثنی‌نیست، هم نماز مشمول این‌قانون‌است وهم قتل‌نفس، نهایت‌اینکه کارهای خوب علاوه‌برمشیت تکوینی ، مورد امر تشریعی خدا نیز هست، مثلا نمازی که درخارج واقع میشود مورد مشیت تکوینی خداست چون علل وجودی‌آن حاصل شده ونماز بوجود آمده. ومورد امر تشریعی است چون خداوند دستورخواندن نمازرا داده است. ولی‌کارهای بد مثل قتل‌نفس مورد امرتشریعی واقع نمیشود چون مبغوض‌خداست وفقط موردمشیت تکوینی‌خدا واقع میشود یعنی‌علل‌قتل که موجود شد قتل‌بوجودمیآید ودرعین‌حال‌این قتل مورد نهی‌خداست .

بنا براین کشتن امام مورد مشیت تکوینی خدا ودرعین حال ، مورد نهی تشریعی است وچیزی که مبغوض خداست ممکن نیست ملاك امر تشریعی واقع شود زیرا ملاك امر تشریعی باید محبوب ودارای مصلحت باشد نه مبغوض. پس نمیتوان گفت : رسول خدا بهامام حسین(ع) دستور داده که بیرون برو بملاك اینکه خدا کشتن ترا بمشیت تکوینی خواستهاست. این صحیح نیست زیرا قتل نفس از نظـر تشریع مبغوض خداست و ممکن نیست ملاك امر تشریعی قرارگیرد .

آری اگـر ازکلمهٔ «اُخْرُجْ» چشم بپوشیم «شٰاءَ» میتواند تکوینی باشد زیرا دراینصورت معنای «شٰاءَ اَنْ یَرٰاكَ قَتِیلاً» اینست که خدا مقدر کرده است توکشته شوی واین همان پیشگوئی شهادت امام است. و این پیشگوئی را رسول خدا (ص) درزمان حیاتش مکرر فرموده بود.

خلاصهٔ بحث :

خلاصهٔ بحث اینــکه حدیث : « اِنَّ اللّٰهَ قَدْشٰاءَ اَنْ یَرٰاكَ قَتِیلاً » معارض دارد وازاینرو ازاعتبار ساقط است .

علاوه براین کلمهٔ «شٰاءَ» در این حدیث ممکن نیست تشریعـی باشد که ازآن امر ودستور استفاده شود ولی باصرف نظر ازکلمهٔ « اُخْرُجْ » میتواند تکوینی باشد که بمعنای پیشگوئی شهادت امام خواهد بود .

بنا براین از این حدیث نمیتوان فهمید که امـام حسین (ع) از رسول خدا (ص) دستور گرفتهاست برای کشته شدن برود .

یك تذکر :

صاحب لهوف‌میفرماید : «ممکن‌است علت‌اینکه امام (ع) اهل بیت خودرا همراه برد این باشد که اگر آنانرا درحجاز یاجای دیگر میگذاشت یزید دستور میدادخانوادهٔ امام را اسیر کنند وبشام نزد او ببرند ونسبت به‌آنان بدرفتاری میکرد و این سبب میشد که آنحضرت نتواند بجهاد بپردازد ودرنتیجه ازسعادت شهادت محروم میگشت [۱] » .

ازاین سخن صاحب لهوف معلوم‌میشوداوبحدیث موردبحث‌اعتماد نداشته وگرنه بهمین حدیث استدلال‌میکرد ومیفرمود : علت اینکه امام خانوادهٔ خودرا همراه برد این بود که میخواست به اسیری بروند زیرا خدا خواسته آنانرا اسیر ببیند إِنَّ اللّٰهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا نه‌اینکه بگوید : امام آنانرا همراه خود برد که یزید اسیرشان نکند.

وفراوان شده است که علماء حدیثی را در کتاب خود میآورند بدون اینکه بصحت آن عقیده داشته باشند ، چنانکه مرحوم صدوق‌در «عیون اخبارالرضا» جلد۲ ص۲۳۸ چنین کرده [۲] .

یك سؤال :

کسانی‌که عقیده دارند امام علیه‌السلام درصحیفهٔ آسمانی خوانده بود که باید برای کشته شدن درکربلا حرکت کند ، و در مدینـه نیز

۱ـ لهوف ص ۷۴

۲ـ وچنانکه علامهٔ مجلسی قدس‌سره وقتی خواسته داستانی راکه ضمن آن قصهٔ: «درآغوش‌گرفتن فاطمهٔ زهراء(ع) حسنین(ع) رابعدازوفات‌آن‌بی‌بی» آمده نقل‌کند قبل ازنقل داستان فرموده است:کتابی‌که من این داستان را از آن نقل میکنم قابل اعتماد نیست (بحارج ۱۰ص۵۰)

رسول خدا (ص) درخواب همین دستوررا بهآنحضرت داده‌بود ، آیا این افرادمیگویند: پیغمبراکرم (ص) دوباره درمکه درعالم‌خواب به‌ملاقات امام حسین (ع)آمده بودتاهمان دستور صحیفهٔآسمانی وهمان دستوری‌را که درمدینه درخواب به‌امام داده‌بودتکرارکندکه : « **اُخْرُجْ فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ شٰاءَ اَنْ یَرٰاكَ قَتِیلًا.** بیرون برو که خدا خواسته ترا کشته بیند » ؟

چه احتیاجی به تکرار این دستور بود ؟ مگر امام (العیاذبالله) درعمل کردن بدستوری که درصحیفهٔ آسمانی ودرخواب کنار قبر مطهر رسول خدا (ص) از آنحضرت دریافت کرده بود مردد شده یامیخواست در اجرای دستور کوتاهی کند که احتیاج به تأکید و تکرار دستور داشت ؟!

۶- حدیث ام سلمه :

دربعضی ازروایات وارد شده‌است که رسول‌خدا (ص) چیزی‌شبیه خاك‌سرخ به‌ام‌سلمه داد واوآنرا درشیشه‌ای ضبط‌کرد [۱] ورسول‌اکرم(ص) به ام‌سلمه فرمود : هر وقت این خاك خون شد ، بدان کـه حسین (ع) کشته شده‌است [۲].

ودرروایت دیگری است که فرمود : هروقت این خاك خون شد حسین (ع) کشته میشود [۳] .

۱- بحارج۱۰ص ۱۵۵
۲- بحارج۱۰ص ۱۵۱
۳- مقتل خوارزمی ج۱ ص ۱۶۳

ودر نقل دیگری‌است که جبرئیل خاك سرخی از قربانگاه امام حسین (ع) به رسول خدا (ص) نشان داد .[1]

ودرحدیث دیگری است‌که جبرئیل خاك سفیدی به‌آن حضرت نشان داد[2] .

ودرخبر دیگری‌است که جبرئیل مقداری از خاك قتلگـاه امام حسین (ع) را به رسول‌خدا (ص) داد[3] .

بظن‌قوی اصل مطلب یك‌چیز بوده ولی هرکسی آنرا بصورتی نقل کرده ، یکی گفته‌است : جبرئیل خاکرا به رسول خدا (ص) نشان داد ، ودیگری گفته‌است : خاکرا بآنحضرت داد . یکی گفته‌است : آن‌خاك، سرخ بود ، و دیگری گفته سفید بود ، و شخص سومی گـفته است : خاك نبود بلکه شبیه بخاك بود ، یکی گفته‌است : هروقت خاك، خون شد معلوم میشود حسین‌بن علی (ع)کشته شده است. و دیگری گـفته : هروقت خاك ، خون‌شد بعداً حسین (ع) کشته میشود .

قدر مشترك بین این روایات اینست‌که دربارهٔ محل شهادت امام حسین (ع) پیش‌از وقت چیزی ، خاك یاغیرخاك به رسول‌خدا نشان‌داده شده وآنحضرت آنرا یك‌دفعه یامکرر نقل فرموده‌اند .

واین مطلب ازنظر مدارك تاریخی وحدیثی قابل تردید نیست .

بدیهی است اینمطلب مربوط بهزمان حیات رسول‌خدا(ص) یعنی بیش ازپنجاه سال قبل‌ازحادثهٔ‌کربلا بوده‌است‌ولی نقل دیگری‌به‌ام‌سلمه

۱ــ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۵۹

۲ــ مناقب جزء ج۴ ص۵۵

۳ــ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۵۸

نسبت داده شده که مربوط بزمان قیام امام حسین (ع) یعنی پنجاه سال بعد ازوفات رسول خدا(ص) است ولازم است مورد بررسی قرارگیرد، وما آنرا نقل و بررسی میکنیم:

نقل اثبات الوصیة :

کتاب اثبات الوصیة که مؤلف آن معلوم نیست[1] حدیثی از ام‌سلمه بدینصورت نقل میکند:

«بعد ازآنکه مردم عراق با امام حسین(ع) مکاتبه کردند وامام، مسلم بن عقیل را بسوی آنان فرستاد، هنگامیکه خودآنحضرت میخواست

۱ـ درماه شعبان سال ۱۳۸۸ هجری درتهران بزیارت علامهٔ مجاهد آیةالله امینی صاحب «الغدیر» رفتیم. اینجانب ازمعظم له پرسیدم: آیاکتاب اثبات الوصیة ازمسعودی مؤلف کتاب مروج الذهب است؟ فرمودند: نه، کتاب اثبات الوصیة از مسعودی نیست.

وجناب ایشان برای اثبات این مطلب دلیلهائی آوردند که جای ذکرش نیست. طبق این نظر ، آن کتاب «اثبات الوصیة» که درکتب رجال به مسعودی مؤلف مروج الذهب نسبت داده‌اند غیراز این کتابی است که در دسترس ما است. از مطالعهٔ مجموع از این کتاب «اثبات الوصیة» معلوم میشود نویسندهٔ آن مردی خوش باوروسهل انگار بوده وازنوشتن مطالب نامعقول و بی‌اعتبار پرهیز نمیکرده است. مثلادرص ۱۳۷ مینویسد: درهمان روزی که امام حسن مجتبی(ع) متولدشد نطفهٔ امام حسین(ع) بسته شد!

ودرص ۱۳۸ مینویسد: وقتیکه ابراهیم فرزند رسول خدا(ص) فوت شد جبرئیل برای رسول اکرم (ص) خبرآورد که اگرمیخواهی خدا ابراهیم را زنده میکند و بعدازتو نبوت را بوی میدهد !

وازاین قبیل مطالب بی‌اعتبار فراوان داردکه جای ذکر آنها نیست . و داستان ام سلمه هم که درمتن کتاب نقل کردیم یکی ازهمان مطالب بی‌اعتباری است که درکتاب مزبور آمده ودیگران هم بدون توجه بنقاط ضعف آن ، نقل کرده‌اند.

بعراق برود امسلمه بوی پیغام دادکه حرکت نکن چون من ازرسول‌خدا شنیدم که میگفت : فرزندم‌حسین‌درعراق‌کشته‌میشود ویك‌شیشه‌خاك‌بمن داد وفرمود: آنرا نگاه دار .امام بهام‌سلمه پیغام داد: من‌حتماً کشته‌خواهم شد واز تقدیرخدا نمیتوان فرارکرد وازمرگ چاره‌ای نیست ومن‌آن‌روز وساعت ومکانی راکه‌درآن‌کشته میشوم میدانم وجای دفن‌خود رامیشناسم چنانکه ترامیشناسم‌واگر بخواهی آرامگاه خود وکسانی راکه‌بامن‌کشته میشوند بتونشان میدهم.گفت: میخواهم. آنگاه امسلمه بحضور امام‌آمد آنحضرت اسم اعظم خدا را بزبان‌آورد وزمین‌پائین رفت وآرامگاه‌خود ویارانش را بام‌سلمه نشان داد وازخاك‌آن زمین بهوی داد و اوباخاکی که‌نزدش بود مخلوط‌کرد پس امام بهوی فرمود: من‌روز عاشوراء بعد از نماز ظهرکشته میشوم». (اثبات الوصیة صفحهٔ ۱۳۹) .

وهمین مطلب را خرائج راوندی‌صفحهٔ ۲۶ وبحار جلد ۱۰صفحهٔ ۱۷۵ باکمی اختلاف نقل‌کرده‌اند.

پیش ازآنکه درمعنای نقل«اثبات‌الوصیة»گفتگو کنیم بایددانست که این‌نقل ازنظر صدور بدوعلت قابل تردید است :

۱ــ سندندارد.

۲ــ این‌نقل،امسلمه را باآن‌ایمان‌صحیح وسوابق حسنه، بی‌ایمان بصحت پیشگوئی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی میکند زیرا طبق این‌نقل، امسلمه‌به‌امام‌گفته است: به‌عراق‌نروکه پیشگوئی‌رسول‌خدا(ص) دربارهٔ‌کشته شدن تو واقع نشود .

مگرممکن است قصهٔ شهادت امام حسین(ع)که حتی بانبیاءسلف

خبرداده شده بود[1] وپیغمبر اسلام (ص) مکرر از وقوع آن خبرداده بود دروغ ازکاردرآید ؟!

دراین نقل بهام‌سلمه نسبت‌داده‌شده که‌خواسته‌است‌ازوقوع شهادت‌امام جلوگیری‌کند. مگر امّسلمه ایمان نداشته که پیشگوئی رسول‌خدا حتماً واقع خواهد شد؟!

معنای‌حدیث :

درمعنای نقل «اثبات‌الوصیة» دو احتمال است :

۱ــ اینکه بگوئیم مضمون این نقل اینست‌که فقط امام اززمان‌و مکان شهادت خود خبر داده است نه‌اینکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت کرده باشد.

۲ــ اینکه بگوئیم: مضمونش اینست که امام از همان مکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت‌کرده است.

بنابراحتمال اول این‌نقل دلالت نمیکند که امام بقصد کشته‌شدن حرکت فرموده است.

وبنابراحتمال دوم ، این نقل باگفتار وکردار امام مخالف میشود زیرا طبق احتمال دوم مضمون این‌نقل اینست که آنحضرت ازمکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت‌کرده است تادر روز معینی‌در زمین‌معینی فرودآید ودرساعت معینی‌همانجاکشته‌شود. درحالیکه مسلم است‌کهامام ازمکه بقصدکوفه حرکت‌کرده نه بقصد کربلا ،زیرا اگر امام‌حسین(ع) ازمکه قصد داشت‌بقربانگاه خود درکربلا برود :

۱ــ بحارج۱۰ ص۱۵۲

۱ـ چرا مسلم‌بن‌عقیل را بکوفه فرستاد؟ !

۲ـ وچرا باتکای نامهٔ مسلم حرکت‌کرد؟ مسلم‌که آمادگی کوفه‌را گزارش داده بود نه‌کربلا را.

۳ـ وچرا بعبداللّٰه‌زُبَیْر فرمود: من قصد رفتن بکوفه دارم؟(طبری ج۴ص۲۸۸) .

۴ـ وچرا ابن‌عباس بامام گفت بکوفه‌نرو ؟ (الاخبار الطوال‌ص ۲۲۱) .

۵ـ وچرا عبداللّٰه بن مطیع بآنحضرت گفت: بکوفه نرو ؟ (ارشاد مفیدص۲۰۱)

۶ـ وچرا از بین راه بمردم کوفه نامه نوشت کـه من‌همین روزها بکوفه میآیم؟ (طبری‌ج۴ص۲۹۷) .

۷ـ وچرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم با اصحاب خود مشورت فرمودکه بکوفه برویم یانه؟ (ارشادص۲۰۳).

۸ـ وچرا به «عَمْرو بن لَوْذان»فرمود: به‌کوفه‌میروم؟(ارشادص۲۰۴)

۹ـ وچرا امام به‌حربن یزید واردوی‌اوفرمود:اگر اطمینان‌بدهید دریاریم وفادار هستید من به‌شهرشما (کوفه) میآیم؟ (تاریخ طبری ج ۴ ص۳۰۳ والاخبارالطوال‌ص۲۲۴).

هرگفتگو واقدامی امام‌کرده برای‌کوفه بوده نه کربلا. ونیز اگر امام‌قصد داشت بکربلا برود

۱۰ـ چرا بعدازدگرگونی اوضاع‌کوفه آنحضرت درحضور حُرّبن یزید واصحابش فرمود: من برمیگردم؟ (ارشادص۲۰۵)

۱۱ـ وچرا بعدازآنکه از جلب موافقت «حُرّ» واصحابش مأیوس

شد کاروان خود را بطرف حجاز بحرکت درآورد تا بمدینه برگردد؟ (طبری ج۴ص۳۰۴) .

از آنچه‌گذشت معلوم‌شد که‌این نقل«اثبات‌الوصیة» وخرائج‌وبحار نه ازنظر صدور قابل اعتماد است ونه ازنظر معنی ومضمون بسه دلیل:

۱ــ سندندارد.

۲ــ به‌ایمان امسلمه لطمه میزند .

۳ــ مضمون‌این‌نقل طبق احتمال دوم باگفتار وکردار امحسین(ع) مخالف است .

یك‌نکته :

مضمون نقل بی‌اعتبار «اثبات‌الوصیة» این بودکه امام حسین (ع) هنگامیکه میخواست از مکه بکوفه برود این مذاکرات را با امسلمه فرموده است، پس‌طبق‌این‌نقل، مذاکرات(فرضی)بین‌امام وامسلمه درمکه بوده نه‌درمدینه.

وخرائج راوندی همین مطلب اثبات الـوصیة را باکمی اختلاف بدینصورت نقل‌کرده‌است :

« إِنَّهُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَاتَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ : يُقْتَلُ إِبْنِي الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ ۱ الخ .وقتیکه امام‌حسین(ع) خواست بعراق برود امسلمه‌گفت: بعراق نرو چون من‌ازرسول‌خدا (ص) شنیدم‌که میفرمود: فرزند من حسین درعراق‌کشته میشود» .

وهمین مطلب رابحارالانوارچاپ امین الضرب جلد۱۰صفحهٔ۱۷۵

۱ــ خرائج راوندی ص ۲۶ چاپ ۱۳۰۱

وچاپ سنگی ۱۳۳۲ خط میرزا صمد تبریزی صفحهٔ ۱۷۵ باکمی اختلاف بدینصورت نقل میکند:

« وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ اَتَتْهُ اُمُّ سَلَمَة فَقَالَتْ: لَاتُحْزِنِّي بِخُرُوجِكَ اِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ: يُقْتَلُ وَلَدِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ الخ. دربرخی کتابها یافتم: وقتیکه امام حسین(ع) میخواست خارج شود، امسلمه بحضوروی آمد وگفت: بامسافرت خود بعراق مرا محزون نکن چون من شنیدم جدت میفرمود: فرزند من حسین درزمین عراق کشته میشود» .

بدیهی است چون مذاکرات امسلمه دربارهٔ سفر عراق است باید گفت: طبق نقل خرائج وبحار نیز مذاکرات(فرضی) بین امام وامسلمه در مکه بوده است نه درمدینه، چون وقتیکه آنحضرت ازمدینه بمکه هجرت فرمود هیچ تصمیمی دربارهٔ مسافرت عراق نگرفته بود بلکه بعداز گزارش مساعد مسلم بن عقیل تصمیم گرفت از مکه بعراق برود، وقبل از گزارش مسلم تصمیم داشت که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست بعراق سفر نکند واز ازاینرو وقتیکه مسلم را فرستاد بوی دستورداد که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست زود مراجعت کن[1] .

تا اینجا مطلب روشن است .

ولی دریك چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل چنین آمده است: «وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ اَتَتْهُ اُمُّ سَلَمَة فَقَالَتْ : لَاتُحْزِنِّي بِخُرُوجِكَ اِلَى الْعِرَاقِ الخ ».

بدینگونه دراین چاپ بحار که چاپ پرغلطی است وشمارهٔ صفحات

۱ــ الاخبارالطوال ص ۲۱۰

هم ندارد کلمه «مِنَ الْمَدِینَةِ» اضافه شده وشاید این اشتباهی باشدکه از کاتب سرزده زیرا درنقل «اثبات‌الوصیة» و«خرائج» وآن دوچاپ دیگر بحارکه قبلا نام بردیم کلمهٔ«مِنَ الْمَدِینَةِ» وجود ندارد.

آنگاه‌کتاب «نفس‌المهموم» درص۳۹ این داستان را از بحار نقل کرده وکلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» راهم نوشته‌است.معلوم‌میشودمؤلف نفس‌المهموم قدس‌سره این مطلب‌را ازاین‌چاپ بحارکه متعلق بسال۱۲۷۰ است یاچاپی مشابه‌آن‌نقل‌کرده وبه‌آن دوچاپ‌دیگر بحار مراجعه نفرموده است .

حالاکسی‌که به«نفس‌المهموم» یا بهاین‌چاپ بحار رجوع‌کند وبه آن دوچاپ دیگر بحارو «خرائج» و«اثبات الوصیة» رجوع نکند خیال میکند امام‌حسین(ع) ازهمان مدینه قصد رفتن بعراق را داشته‌آن هم برای‌کشته‌شدن. درحالیکه منشأ این‌خیال فقط کلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» است که شایدکاتب‌آنرا اشتباهاً نوشته باشد. وبفرض اینکه‌خود مؤلف‌بحارهم کلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» رانوشته باشد چون این عبارت را ازکتابی‌نقل‌کرده‌که نه اسمش‌را میدانیم‌ونه‌مؤلفش رامیشناسیم ازاینرو نمیتوانیم بدان‌اعتماد کنیم .

یك تذکر :

چون‌این مطلب‌که‌انسان خود را بااین‌وضع‌وحشتناك به‌کشتن‌بدهد مخالف عقل اجتماعی مردم است وهمهٔ عقلاء ظاهر آنرا عملی سفیهانه میشمارند ازاینرو باید چنین کاری مستند به‌تعبّد ومأموریت الهی‌باشد، واثبات اینکه امام مأمور بوده چنین‌کاری راانجام دهد دلیلی محکم تر ازحدیث بی‌سند ام‌سلمه لازم دارد .

وبعبارت دیگر : اثبات چنین مطلبی که مخـالف عقل اجتماعی مردم‌است در حد مطالب تاریخی نیست که بتوان به نقل مؤرخـان یا به حدیث بی‌سند اعتماد کرد بلکه درحد یك مسئله فقهی یا بالا تراست و احتیاج به دلیلی محکم دارد که مورد قبول همهٔ علماء باشد . وحدیث مورد بحث نه محکم‌است ونه مورد قبول همهٔ علماء وصرف نقل حدیث درکتب روایتی دلیل این نیست که همهٔ علمائی که آنرا نقل کرده‌اند بمضمونش معتقد بوده‌اند .

ونیز مسئلهٔ علم امام علیه‌السلام بمکان‌وزمان‌شهادت‌خود یك‌مسئله کلامی واعتقادی‌است که باخبر واحد اگر صحیح اعلائی هم باشد بدون ملاحظهٔ‌اخبار‌معارض‌وآیات قرآن‌ازقبیل «وَمٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» ثابت نمیشود ، چه رسد به خبر بی‌سندی که با عمل امام هم مخالف است .

۷- داستان فرشته‌ها :

ابوجعفر طبری درکتاب « دلائل‌الامامة » ازمردی‌ازاهل سنت‌بنام «سُفْیانُ بْنُ وَکیع» واو ازراویان دیگری نقل میکند :

« سه شب پیش‌از آنکه امام حسین (ع) به عراق حرکت کند دو نفر بحضور آنحضرت آمدند وگفتند : مردم کوفه درباری شمـا ضعیف هستند . امام بادست به‌آسمان اشاره کرد عدهٔ بیشماری ازفرشته‌هافرود آمدند آنگاه فرمود : اگر اجرمن ضایع نمیشد به کمك این فرشته ها

بادشمنان جنگ میکردم ولی میدانم که در آنجا قتلگاه من و اصحابم خواهد بود و از یاران مـن کسی نجات نمی‌یابد بغیر از فرزندم علی **وَلٰكِنْ اَعْلَمُ يَقِيناً اَنَّ هُنٰاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعُ اَصْحٰابِي لاٰيَنْجُوْ مِنْهُمْ اِلّاٰ وَلَدِي عَلِيٌّ**[1] .»

کلمهٔ « **مَصْرَعْ** » بمعنای محل کشته‌شدن استعمال‌میشود چنانکه درحدیث لهوف‌آمده : «**وَخِيرَ لِي مَصْرَعٌ اَنَاْلاٰقِيهِ**»[2] واهل‌لغت‌نوشته‌اند: « **مَصٰارِعُ الْقَوْمِ حَيْثُ قُتِلُوْا** »[3]وکلمهٔ «**اصحاب**» بمعنای‌اخص شامل‌فرزندان وغلامان شخص نمیشود وبمعنای اعم شامل فرزندان وغلامان هم میشود ودراین روایت بمعنای اعم‌است زیراعلی‌بن‌الحسین‌علیهما‌السلام ازاصحاب استثناء شده پس دراینجا کلمهٔ «**اصحاب**» شامل غلامان و فرزندان امـام هم میشود .

ممکن‌است کسی بادیدن این نقل گمان کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرمـوده است ولی باید دانست که بچند علت به این نقل نمیتوان اعتماد کرد :

۱ـ یکی ازراویان این قصه یعنی «**سُفْيانبن‌وَكيع**» متهم بـه‌دروغ گوئی‌است[4] .

۲ـ این نقل معارض دارد وآن روایتی است که «**لُوطبن يَحْيٰي**» از « **عُقْبَةبن‌بَشير** » اسدی از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که

۱ـ دلائل الامامة ص۷۴

۲ـ لهوف ص۵۳

۳ـ اقرب‌الموارد ج۱ ص۶۴۴

۴ـ میزان‌الاعتدال ج۲ ص۱۷۳

درروز عاشوراء وقتی بچهٔ امام حسین (ع) تیر خورد آنحضرت بدرگاه خدا عرضه داشت :

«خدایا اگرکمك آسمانی‌را ازما بازداشته‌ای این مصیبت‌را ذخیرهٔ آخرت‌ما قرار ده وانتقام مارا ازاین‌ستمگران بگیر[1] » .

ازاین حدیث معلوم میشود خداوند کمك آسمانی را از امام باز داشته درحالی‌که ازحدیث مورد بحث معلوم میشود کمك آسمانی‌را باز نداشته است .

۳ـ دراین نقل میگوید : غیراز امام سجاد علیه السلام کسی از اصحاب امام باقی نمیماند درحالی‌که غیراز حضرت سجاد (ع) این عده که نام میبریم باقی ماندند :

۱ـ حسن‌بن الحسن (طبری ج۴ ص۳۵۹) .

۲ـ عمروبن الحسن[2] (طبری ج۴ ص ۳۵۹) .

۳ـ زیدبن الحسن (لهوف ص۱۲۹ ومقاتل‌الطالبیین ص۱۱۹) .

۴ـ غلام عبدالرحمن بن عبدربه انصاری (طبری ج۴ ص۳۲۱) .

۵ـ ضحاك‌بن عبدالله مشرقی (طبری ج۴ ص۳۳۹) .

۶ـ عقبة‌بن سمعان (طبری ج۴ ص۳۴۹) .

۷ـ مرقع‌بن ثمامهٔ اسدی (طبری‌ج۴ ص۳۴۷) .

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۴۲ وارشاد ص ۲۲۱

۲ـ طبری ج۴ص۳۵۹میگوید: « وَاسْتُصْغِرَ عَمْرُو بنُ الحَسَن» واین بدان معنی نیست‌که عمروبن‌الحسن بچه بوده وازاصحاب نبوده زیرا در همان صفحه دربارهٔ امام سجاد علیه‌السلام‌میگوید: «وَاسْتُصْغِرَ عَلیُّ بْنُ الحُسَیْن» ودربارهٔ حسن مثنی هم میگوید: «وَاسْتُصْغِرَ الْحَسَنُ بنُ الْحَسَن» .

۸ـ مسلم‌بن رباح مولی علی (تهذیب ابن عساکر ج۴ ص۳۳۸) .
۹ـ قاسم‌بن عبداللّٰه‌بن جعفر(سیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۳).
۱۰ـ محمدبن عقیل (سیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۳) .

اگرچه دربارهٔ عمروبن الحسن قولی‌هست کـه کشته شده (ارشاد ص ۱۷۶) و دربارهٔ **زیدبن‌الحسن** هم قولی هست‌کـه همراه امام نیامده ولی اگر۸نفرازعدهٔ نامبرده هم‌باقی‌مانده باشندبلکه اگرنصف این‌عده‌هم باقی مانده باشند باز این جملـهٔ حدیث‌که : «لَایَنْجُوْ مِنْهُمْ اِلَّا وَلَدِیْ‌عَلِیٌّ» از اصحاب من بجز فرزندم علی کسی باقـی نمیماند » صحیح نیست .

به این سه علتی‌که ذکر شد حدیث مزبور قابل اعتماد نیست .

علاوه براین معنای این سخن چیست که نسبت به امام میدهد : « اگر اجرمن ضایع نمیشد به‌کمك این فرشته‌ها میجنگیدم » ؟ آیااگر امام بکمك فرشته‌ها دشمنان‌را نابود کنند و آسلام پایمـال شده را زنده نماید اجرش ضایع میشود ؟!

جواب‌این‌مطلب‌را بایدآن راوی‌متهم‌بدروغگوئی «سُفیانُ‌بنُ‌وَکیع» بدهد .

نقل لهوف :

لهوف هم این داستان‌را در ص ۵۴ نقل کرده در حالی که زنده ماندن حسن‌بن الحسن وزیدبن الحسن وعَمروبن الحسن‌را درص۱۲۸ و ۱۲۹ آورده‌واین تناقض‌روشنی است ! .

۸ـ داستان فرشته‌ها و جن‌ها :

لهوف از کتابی بنام « مَوْلِدُ النّبی ومَوْلِد الاَوْصِیاء » که آنرا از مرحوم شیخ مفید قدس سره دانسته ازامام صادق علیه السلام داستانی را نقل میکند که خلاصهٔ آن اینست :

«آنگاه‌که امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت‌فرمود چندفوج ازفرشته‌ها آمدند وگفتند : خدا مارا درچندجا به‌کمك جدشما فرستاده واینك به‌کمك‌شما اعزام‌نموده ، امام‌کمك فرشته‌هارا نپذیرفت وفرمود : وقتی به محل شهادت خود رسیدم شما بیائید . هیچ امـر نامطلوبی از دشمنان بمن نخواهد رسید تا بمحـل شهادت خـود برسم لٰا یَلْقَوْنی بِکَریهَةٍ اَوْاَصِلَ اِلیٰ بُقْعَتی ، پس‌از آن چند فـوج از مؤمنان جن آمدند وگفتند : اگر امر بفرمائید ماهمهٔ دشمنان‌شمارا نابود میکنیم آنحضرت کمك جن‌هارا نیز نپذیرفت وفرمود : شمادرروز عاشوراء که درآخر آن کشته خواهم‌شد بیائید [۱] » .

ممکن‌است کسی بادیدن این نقل تصور کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده ولی باید دانست که این‌نقل بچند علت قابل اعتماد نیست :

۱ـ سند ندارد .

۲ـ ازاین نقل معلوم میشود امام حسین (ع) مخالف سیرهٔ رسول خدا (ص) رفتار کرده زیرا پیغمبر خدا (ص) کمك‌فرشته‌هارا درجنگ بدر پذیرفت [۲] وبه‌کمك آنها اسلام‌را نجات داد ولی طبـق این نقل امام

۱ـ لهوف ص۵۸ و ۵۹

۲ـ سورهٔ انفال‌آیهٔ۹

حسین (ع) برخلاف جدش کمك فرشته‌هارا نپذیرفت .

ومیدانیم که عمل رسول‌خدا (ص) بحکم آیهٔ « لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » سرمشق مردم‌است وحضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه ازهرکس سزاوارتراست که به سیرهٔ پیغمبر خدا (ص) عمل‌کند وکمك الهی‌را بپذیرد واسلام‌را نجات دهد .

۳ ـ دراین نقل نسبت به‌امام میدهدکه «هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا بمقتلگاه خود برسم» واین برخلاف حقیقت است زیرا پیش‌ازآنکه امام به‌کربلا برسد حُرّبن یزید برای جلب فرزند پیغمبر (ص) آمد وآنحضرت را بسیار ناراحت‌کرد و خانوادهٔ وی را لرزاند و سرانجام ازبرگشتن سبط پیغمبر (ص) به‌حجاز جلوگیری کرد و این‌از بزرگترین‌ظلمهائی‌است‌که قبل‌از رسیدن به‌کربلا به امام‌حسین‌علیه‌السلام شده وبهترین دلیل‌بزرگی این ظلم اینست که‌خودحُرّبن یزید شك‌داشت توبه‌اش قبول میشود یا نه و از اینرو از امام پرسید : آیا توبهٔ من قبول میشود ؟وهمین‌ظلم‌بزرگ مقدمهٔ ظلمهای‌دیگری شدکه سرانجام‌بشهادت آنحضرت انجامید .

پس‌چگونه میتوان مطلبی راکه‌دراین نقل نسبت به‌امام داده که: « هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا بمقتلگاه خود برسم » قبول کرد ؟!

۴ ـ این حدیث ، معارض داردو آن حدیثی است‌که میگوید : «وقتی بچهٔ امام‌حسین (ع) دردامنش تیرخورد آنحضرت به‌درگاه خـدا عرضه داشت : خدایا اگرکمك آسمانی را ازما بازداشته‌ای این مصیبت

را ذخیرهٔ آخرت ماقرارده[1]. از این حدیث معلوم میشود خداوند کمك آسمانی را از امام باز داشته درحالی‌کهازحدیث فرشته‌ها وجن‌هامعلوم میشود کمك آسمانی را بازنداشته است .

۵ـ همه‌میدانندکه‌امام حسین‌علیه‌السلام برای ارزیابی نیروهـای خویش مسلم را به‌کوفه فرستاد و ازمردم بصره کمك نظامی خواست[2] . آیا ممکن است درزمانی‌که امام برای حمایت اسلام وزنده‌کردن سنت پیغمبر (ص) احتیاج به‌هرگونه‌کمکی داشت ازپذیرفتن نیروهای کمکی که خداوند فرستاده خودداری کند تا دشمـن براوضاع مسلط گـردد و همچنان اسلام را پایمال نماید ؟!

آیا چنین نسبتی را به‌این زعیم عظیم وامام مجاهدکه همه‌چیـز خود را وقف اسلام‌کرده بود میتوان داد ؟ !

۶ـ از این نقل معلوم میشود امام مخالف خواست خداعمل‌کرده زیرا فرضاً خدا همان فـرشته‌هائی راکه درچندجا بکمك پیغمبر (ص) آمده بودند فرستاده‌که‌امام‌حسین(ع) بکمك آنها اسلام را ازخطر نجات دهد ولی امام‌کمك خدا را نپذیرفته ! آیا میتوان به‌امام نسبت دادکـه مخالف خواست خدا عمل‌کرده است ؟!

یك تذکر :

مرحوم شیخ‌مفید قُدِّسَ‌سِرُّه که لهوف حدیث فرشته‌ها و جن‌ها را از وی نقل کـرده به ایـن حدیث اعتماد نداشته زیرا از این حدیث

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۲ وارشاد ص۲۲۱

۲ــ لهوف ص۳۲ تا ۳۷

معلوم میشود امام حسین (ع) باعلم‌وعمد برای کشته‌شدن حرکت‌فرموده درحالی‌که شیخ مفید میفرماید: « وَاَمّا عِلْمُ الْحُسَیْنِ بِاَنَّ اَهْلَ الْکُوفَةِ خاذِلُوهُ فَلَسْنا نَقْطَعُ عَلیٰ ذٰلِکَ اِذْلا حُجَّةَ عَلَیْهِ مِنْ عَقْلٍ وَلا سَمْعٍ [1] یعنی هیچ‌دلیل عقلی یانقلی نداریم که حسین علیه‌السلام میدانسته اهل کوفه یاریش نمیکنند ودر این سفر کشته میشود » معلوم میشود مرحوم شیخ مفید این حدیث را حُجّت نمیدانسته است .

تذکر دیگر:

دومطلب‌درحدیث‌فرشته‌هاوجن‌هاوجودداردکه اثبات‌هریك‌احتیاج به دلیل قطعی مثل قرآن وحدیث متواتر دارد :

۱ ــ خرق عادت .

۲ ــ اینکه امام خود را به‌کشتن داده‌واین مخالف عقل‌اجتماعی مردم است .

و میدانیم‌اثبات خرق عادت ونیز اثبات مطلبی‌که‌ظاهر آن‌مخالف عقل اجتماعی است احتیاج به‌دلیل قاطع‌دارد نه‌دلیلی که دارای ۶نقطهٔ ضعف است .

نقل نورالعین :

داستان فرشته‌ها وجن‌ها را ابواسحاق‌اسفرائینی نیزدرص۲۳و۲۴ ازکتاب پرافسانه وگمراه‌کنندهٔ «نُورُالعَین [2] » باکمی‌اختلاف آورده‌است.

۱ــ بحارطبع جدید ج۴۲ ص ۲۵۸

۲ ــ نورالعین‌کتابی است‌پر ازدروغ‌که ابواسحاق اسفرائینی متوفای ـــ

۹ـ حدیث: « من لحق بی استشهد » :

حمزة بن حمران میگوید : مادر محضر امام صادق علیه السلام از قیام امام حسین(ع) وهمراهی نکردن محمد حَنَفیّه با آنحضرت سخن بمیان آوردیم ، حضرت صادق (ع) فرمود : من حدیثی برای تو نقل میکنم

→۴۱۷ یا ۴۱۸ هجری در مقتل امام حسین (ع) بهعربی بسیار رکیك نوشته و حقایق تاریخی رانحریف کرده. صاحب‌بن‌عبّاد دربارهٔ ابواسحاق میگوید: او آتش سوزنده‌ای است (لغت‌نامهٔ دهخدا ص ۲۳۲۲). برای معرفی ایــن سنی دروغ پرداز چندمطلب را از باب نمونه از کتاب او نقل میکنیم: ۱ ـ میگوید: علی علیه‌السلام در محراب مسجدکوفه دفن شده (ص ۵) ۲ ـ میگوید :معاویه دربارهٔ حسین(ع) ازپدرش‌علی‌مهربان‌تر بود (ص۵) ۳ـ میگوید ،معاویه‌به‌یزید گفت: خلافت ازحسین و پدراوست ومابندهٔ حسین وپدر اوهستیم‌تو بگذار خلافت به‌اهلش بر گردد(ص۷) ۴ـ میگوید، امام بمردم‌کوفه نوشت :مسلم برای شما در مسجدکوفه نماز میخواند ونعمان‌بن بشیر بین شما حکم میکند تامن به‌کوفه بیایم(ص۱۵) ۵ـ میگوید ، مسلم بمنزل نعمان بن بشیررفت ونعمان نامهٔ امام را روی سر گذاشت و با مسلم موافقت کرد و مسلم‌نماز جماعت میخواند و بین مردم قضاوت میکرد و نعمان حکومت میکرد (ص ۱۶) ۶ ـ میگوید ، امام‌به خواهرش سکینه گفت : من از جدم شنیده‌ام‌که حسین کشته میشود ولی شایدآن حسین غیر از من باشد (ص ۱۷) ۷ـ میگوید ، عبدالله زبیر به امام حسین(ع) گفت : مرا با خود به کوفه ببر و من دو هزار مرد شجاع بکمك شما میآورم و تا دروازهٔ مکه امام را بدرقه کرد و با چشم گریان با او وداع کرد و بر گشت (ص ۱۹) ۸ ـ میگوید ، ابن زیاد نامه‌ای باسم مسلم جعل کرد و از زبان وی به امام نوشت : هر چه زودتر به کوفه بیا (ص ۳۷) ۹ ـ میگویــد ، اجساد شهدای کربلا را قومی‌از جن‌ها دفن کردند (ص ۶۶) ۱۰ ـ میگوید ، یزید از شدت پشیمانی سیلی به صورت خود میزد و میگفت : مرا با حسین چه‌کار؟! (ص ۸۵) و صدها دروغ دیگر .

(وحقیقت مطلب را میگویم) تادیگر بعدازاین‌مجلس از قضیهٔ محمدبن حنفیه سؤال نکنی :

امام حسین علیه‌السلام وقتیکه از مکه بسوی کوفه حرکت کرد کاغذی خواست و چنین نوشت : بسم‌الله الرّحمن الرّحیم مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِلی بَنی‌هاشِم : اَمّا بَعْدُ فَاِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمْ اُسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّی لَمْ یَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلامُ[1] . این‌نامه‌ای است ازحسین‌بن‌علی به‌بنی‌هاشم : ازشماکسی که بمن ملحق‌شود شهید میشود و کسی که ملحق نشود به‌فتح و پیروزی نمیرسد » .

درمعنای این حدیث چند وجه است :

۱ ــ بگوئیم : مقصود اینست‌که هرکس ازبنی‌هاشم به‌امام ملحق شود شهید میشود مثل پسران عبدالله جعفر ولی دیگر از شهادت یاعدم شهادت خود امام وسایر همراهان آنحضرت ساکت است (و این معنای ظاهرحدیث است).

۲ ــ بگوئیم : مقصود اینست‌که هرکس ازبنی‌هاشم به‌امام ملحق شودکشته میشودوهمچنین خود آنحضرت‌وهمهٔ همراهان (ازباب‌اینکه حکم‌لاحق‌وملحوق یکی است) شهید میشوند . واین وجه باواقع‌منطبق نمیشود زیرا چندنفرازاصحاب امام ازبنی‌هاشم و غیرآنان زنده ماندند چنانکه سابقاً در صفحهٔ ۳۱۸ اشاره کردیم .

۳ ــ بگوئیم : مقصود اینست‌که اکثریت بنی‌هاشم چه‌لاحق وچه ملحوق شهید میشوند وازشهادت یاعدم شهادت خود امام بشخصه ساکت

۱ــ لهوف ص۵۷ ودلائل‌الامامة ص۷۷ وکامل‌الزیارات ص۷۵ باکمی اختلاف.

است چون احتمال دارد خودآنحضرت جزء اقلیت باشد یاجزء اکثریت.
چنانکه دربارهٔ یك‌یك ازهمراهان نیزاین احتمال هست که جزء اقلیت باشند یاجزء اکثریت .

۴ـ بگوئیم: مقصود اینست‌که بنی‌هاشم ، چه‌لاحق وچه‌ملحوق‌در معرض شهادت هستند زیرا امکان برخورد نظامی‌هست، ولی‌ازشهادت یا عدم شهادت خود امام (ع) بشخصه ویك‌یك ازافراد بنی‌هاشم باشخاصهم ساکت است .

۵ ـ بگوئیم : کلمهٔ (اُسْتُشْهِدَ) اخبار بمعنای انشاء است‌ومقصود امام (ع) اینست‌که‌ازبنی‌هاشم استنصارکند وضمناً میخواهد روح‌شهامت وآمادگی برای فداکاری را درآنان بدمد و معنـای « اُسْتُشْهِدَ » اینست که (هرکس بمن ملحق شود) باید آمادهٔ پیکار تا سرحد شهادت باشد . پس‌منظور آنحضرت اینست‌که بنی‌هاشم را تشویق‌کند تابوی‌ملحق‌گردند و ازاینرو درذیل نامه فرموده است : هرکس بمـن ملحق نشود بەفتـح وپیروزی نخواهد رسید یعنی حالا که ماندن شما در مدینه بەپیـروزی نمیانجامد و باید زیرسایهٔ ظلم‌زندگی‌کنید همان‌بهتر که‌آمادهٔ پیکارشوید ودراین‌قیام بامن همکاری‌کنید بامید اینکه بردشمن غالب گردیم.

یك نکته :

چون‌درمحضرامام صادق(ع) سخن‌ازهمراهی‌نکردن محمد حَنَفِیّه باامام دربین بوده احتمالاآنحضرت خواسته بفرماید : سیدالشهداء (ع) محمد حَنَفِیّه را باسایر بنی هاشم به‌کمك خود طلبید بااین وصف او از

نصرت وی خودداری کرد[1] وشاید ضمناً خواسته باشد از طایفهٔ کیسانیه انتقاد کند وبفرماید : آنان کسی‌را به امامت پذیرفته‌اند که ازکمك به امام خود دریغ کرده‌است .

خلاصهٔ وجوه :

وجه اول ازپنج وجه مزبور معنای حقیقی حدیث محسوب‌میشود ووجه دوم قابل قبول نیست وسه وجه دیگر بانوعی‌تأویل قابل‌قبول‌است.

آیا بااین احتمالاتی‌که درمعنای حدیث هست میتوان یکی از احتمالات را بااطمینان خاطر پذیرفت و آیامیتوان ازاین حدیث‌استفاده کرد که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده است ؟ و آیا چنین مطلبی‌را که مخالف‌عقل اجتماعی‌مردم‌است میتوان باچنین‌حدیثی اثبات کرد ؟ داوری‌آن بعهدهٔ خود شما .

۱۰ـ حدیث «عمرو بن لَوْذان» :

آنکاه‌که‌امام‌حسین (ع) درراه کوفه‌به « بَطْنُ‌العَقَبَة » رسید مردی

۱ــ ابن‌عساکر نوشته است: «امام حسین(ع) از مکه برای مدینه پیکسی فرستاد ونوزده نفرمرد وزن ازبنی‌عبدالمطلب برای همراهـی آنحضرت آمدند (تهذیب‌ابن‌عساکرج۴ص۳۳۱)» معلوم میشود امام از بنی‌هاشم کمك خواسته و عده‌ای ازآنان‌بکمك حضرتش شتافته‌اند وممکن است‌گفته شود: همین نامهٔمورد بحث را برای‌کمك خواستن فرستاده ویك عده ازبنی‌هاشم بکمك آمده‌اند ولی محمد حنفیه تخلف‌کرده است. ودراینصورت‌کلمهٔ «استشهد» اخبار بمعنای‌انشاء است وشاید این معنی بهترباشد زیرا خبردادن امام ازاینکه هرکس بمن ملحق شودکشته میشود چه سودی دارد؟

از بنی عِکْرِمه بنام « عمرو بن لَوْذان » باآنحضرت ملاقات کرد وپرسید: کجا میروید ؟ فرمود : کوفه ، آن مرد گفت : ترا بخـدا برگرد زیرا بخدا سوگند جز بر نیزه ها وشمشیر های دشمن وارد نمیشوی آنانکه شمارا دعوت کرده‌اند اگر خودشان بارقیب‌جنگیده وزمینهٔ پیروزی شما را فراهم کرده بودند دراینصورت رأی صحیح این‌بود که به‌کوفه بروید امام فرمود:رأی‌صحیح برمن پوشیده نیست ولی درعین‌حال نمیتوان‌برامر و تقـدیر خدا غـالب شد لایَخفیٰ عَلَـیَّ الرَّأیُ وَلٰکِنَّ‌اللهَ لایُغْلَبُ‌عَلیٰ اَمْرِهِ . آنگاه فرمود :« وَاللهِ لایَدَعُونَنی حَتّیٰ یَسْتَخْرِجُوا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ‌جَوْفی فَاِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُـمْ حَتّیٰ یَکُونُوا اَذَلَّ فِرَقِ الْاُمَمِ [1] . بخدا قسم اینان مرا رها نمیکنند تااینکه این‌گوشت آویزان را (یعنی قلب مرا) ازاندرونم بیرون آورند پس آنگاه که چنین کردند خداوند کسی‌را برآنان مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند آنچنانکه ذلیل‌ترین فرقه‌ها گردند . »

برای درك صحیح معنای این حدیث لازم است توضیح کوتاهـی بدهیم :

اگر یك نفر مسلمان که بجهان بعد از مرگ عقیده دارد بمنظور پیکار بادشمن ازخانه‌اش بیرون برود و فرض کنیم که رسول خدا (ص) باو فرموده‌است : تو باشهادت ازدنیا میروی نه بامرگ‌عادی، منطق این شخص آنگاه که برای جنگ بادشمن میرود اینستکه : من برای‌غلبهٔ بر دشمن بجنگ میروم و برای پیروزی اسلام تمام نیروی خودرا بکار میبرم . حالا اگر دراین مبارزه پیروز شوم ودشمن را نابود کنم و خود

۱ــ ارشاد مفید ص ۲۰۴

زنده بمانم چه‌بهتر ازاینکه‌دشمن را کوبیده واسلام‌رارونق‌داده وسربلند کرده‌ام. واگردراین مبارزه‌کشته شوم بسعادت شهادت‌که رسول‌خدا (ص) پیشگوئی فرموده رسیده‌ام.

آیا در اینجا میتوان گفت: این شخص برای کشته شدن بیرون رفته‌است؟ البته نه، زیرا اوتمام نیروی خودرا بکار برده که دشمن را بکوبد و هیچگاه برای کشته شدن فعالیت نکرده، بلکه در همانحال جنگ وپیکارهم درحفظ جان‌خود کوشیده‌است که زنده بماند وپشتیبان نیروهای اسلام باشد. نهایت‌اینکه قضیهٔ شهادت‌هم بصورت یك‌آرزوئی دردل‌او وجود داشته و منطق او اینست که اگر بدست دشمن کشته شوم مغبون نشده‌ام بلکه بسعادت شهادت رسیده‌ام.

یك نمونهٔ روشن:

امیر المؤمنین علیه السلام ازیك طرف در بارهٔ مبارزهٔ با معاویه میفرماید: «**وَسَاَجْهَدُ فِی اَنْ اُطَهِّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ**[1]. من‌کوشش میکنم که زمین‌را ازاین عنصر ناپاك معاویة‌بن ابی‌سفیان پاك گردانم».

واز طرفی میفرماید: «**لَوْلَا طَمَعِی عِنْدَ لِقَائِی عَدُوِّی فِی الشَّهَادَةِ وَتَوطِینِی نَفْسِی عَلَی الْمَنِیَّةِ لَاَحْبَبْتُ اَنْ لَا اَبْقیٰ مَعَ هٰؤُلَاءِ یَوْماً وَاحِداً**[2]. اگر نه این‌بود که هنگام ملاقات بادشمن درمیدان‌جنگ آرزوی‌شهادت دارم و آمادهٔ مرگ هستم دوست نمیداشتم یك روز با این مردم زندگی کنم».

---

۱ - نهج‌البلاغة نامهٔ ۴۴

۲ - نهج‌البلاغة نامهٔ ۳۵

آیا علی علیه‌السلام هنگامی که درمیدان جنگ با معاویه روبرو میشود هم برای کشتن معاویه فعالیت میکـند و هم برای کشته شدن خودش ؟ اگر امیر المؤمنین (ع) برای کشته شدن خود فعالیت کند و کشته شود که دیگر نمیتواند زمین را از وجود معاویه پاك گرداند ، در حالی که خود امام میفرماید : من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاك گردانم .

حقیقت اینست که امیر المؤمنین (ع) وقتی عازم پیکار با معاویه میشد تمام نیروی خودرا بکار میبرد که معاویه را از زمین بردارد ، و هرچه فعالیت‌میکند فقط برای‌همین منظوراست وهرگز برای‌کشته‌شدن بیرون نمیرود وبرای شهید گشتن فعالیت نمیکند. آری آرزوی‌شهادت دردل آنحضرت وجود دارد و رسول اکرم (ص) نیز قبلا بوی خبر داده بودکه : توضربت میخوری وشهیدمیشوی. وچون درصحنهٔ جنگ‌احتمال کشته‌شدن امام دربین بود ازاینرومیفرمود : من‌آرزوی شهادت درمیدان جنگ‌را دارم ودرانتظارآن بسرمیبرم .

پس‌آنجاکه‌علی(ع)میفرماید: «لَوْلاطَمَعِي عِنْدَلِقائِي عَدُوِّي فِي الشَّهادَةِ» اشاره بهمین آرزومیکند، ومعنای‌سخن‌آنحضرت اینست‌که‌اگر درمبارزهٔ بامعاویه پیروز شدم واورا نابود کردم چه بهتر از اینکه زمین را ازاین عنصر ناپاك، پاك کرده‌ام ، واگر کشته شدم این برای من سعادت است و همواره آرزوی شهادت دارم .

آیا صحیح‌است کسی بگوید : امیرالمؤمنین (ع) که سخـن از شهادت خود بمیان آورده خواسته است بفرماید : من برای کشته شدن بمیدان جنگ میروم ؟!

امام‌حسین(ع) همدرآن‌شرائط مساعدی‌که سابقاً درصفحهٔ۲۹ بیعد شرحش گذشت برای امتناع ازبیعت و برای اینکه خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند ازمکه بسوی کوفه حرکت کرد ومنطق وی این بودکه:« نَحْنُ اَوْلیٰ بِوِلایَةِ هٰذَا الْاَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ الْمُدَّعِینَ مٰالَیْسَ لَهُمْ [۱] مااهل بیت پیغمبر برای‌حکومت اسلامی شایسته‌تریم ازاینان که بدروغ ادعای مقام خلافت میکنند » .

و برای‌اینکه باقدرت نیروهای داوطلب، حکومت ظلم را تغییر دهد مردانه‌وارد میدان‌شدوشعارحضرتش‌این بودکه : « اَنَااَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ [۲] . من‌ازهرکس شایسته‌ترم‌که حکومت ضداسلام موجود را تغییر دهم » .

و بمنظور اینکه بفریادآزادیخواهان ستم‌کشیده برسد ومسلمانان اسیرشده راازچنگال استبداد سیاه‌برهاند باکمال شهامت اقدام کرد و منطقش این بود که : « فَاَصْرَخْنٰاکُمْ مُوْجِفِینَ [۳] . مابفریادرسی شما شتافتیم » .

ولی‌درعین‌حال چون‌احتمال برخوردنظامی وشهادت امام‌هم دربین بودوممکن بود شهادت‌آنحضرت‌که قبلارسول خدا (ص) ازآن خبرداده بود دراین سفرواقع شود ازاینرو میفرمود : وَمٰااَوْلَهَنِی اِلیٰ اَسْلافِی اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلیٰ یُوسُفَ. من خیلی مشتاق ملاقات گذشتگانم هستم .

ومیفرمود: سَاَمْضِی وَمٰا بِالْمَوْتِ عٰارٌ عَلَی الْفَتیٰ. مرگ برای‌جوانمردان ننگ‌نیست. و میفرمود : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ [۴] . بعضی

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۴ ص۴۷ وارشاد مفید ص۲۰۵
۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۳۰۴
۳ـ احتجاج ج۲ ص۲۴
۴ـ کامل‌ابن‌اثیرج۴ ص ۵۰

درگذشتند و بعضی انتظار میکشند» وسخنانی ازاین‌قبیل .

ومنظور امام حسین(ع) ازاین‌قبیل سخنان اینست که اگر من‌در این مبارزه پیروز شوم وخلافت‌اسلامی را بمرکز اصلی خود بازگردانم وریشهٔ ظلم را بسوزانم چه‌بهتر‌ازاینکه بهدف مقدس خود رسیده‌ام‌واگر دراین مبارزه کشته شوم بازهم مغبون نشده‌ام و من همـواره درانتظـار شهادت هستم .

تفسیر حدیث :

باتوجه به‌این سخن امام که : « فَإِنْ نَزَلَ الْقَضٰاءُ بِمٰا نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللهَ عَلٰى نَعْمٰائِهِ [1] . اگر قضای الهی به‌دلخواه ما نازل شدو بردشمن پیروزشدیم خدا را برنعمتش شکر میکنیم » .

وباتوجه به‌سخن‌دیگر آنحضرت‌که : « فَاَصْرَخْنٰاكُمْ مُوْجِفِينَ [2] . مـا برای فریادرسی شما شتافتیم وبسوی‌کوفه حرکت کردیم » . تفسیرسخنی که امـام در حدیث مورد بحث در جـواب « عَمْرُوبن‌لُوْذان » فرمـوده اینست :

من‌که درعمق جریانات سیاسی وارد هستم وازاوضاع کوفه توسط نمایندهٔ خود بطوردقیق خبریافته‌ام رأی صحیح برایـم پوشیده نیست و تشخیص داده‌ام رأی صحیح اینست که در این شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکزخود مجاهدت‌کنم. حالا اگردراین مبارزه پیروز شدم ودرسایهٔ‌قدرت خلافت ، اسلام پایمال شده را زنده کردم چه‌بهتر ؟ واگردراین راه‌کشته شدم این‌همان‌شهادتی است که برای من مقدرگشته

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- احتجاج ج۲ ص ۳۰۴

وقبلا جدم رسول‌خدا (ص) پیشگوئی‌فرموده بودکه بنی‌امیه مرا خواهند کشت و ازتقدیر خدا نمیتوان فرارکرد «وَلٰكِنَّ اللّٰهَ لَا يُغْلَبُ عَلٰى اَمْرِهِ».

پس روشن شدکه حدیث « عَمْرُوبْنِ لَوْذَان » دلیل این نیست که امام حسین (ع) بقصدکشته شدن حرکت فرموده ، ولی بعضی افراد چون درزمانی بعدازوقوع حادثهٔ کربلا زندگی میکنند بطورناخودآگاه ازاول‌فکرشان متوجه شهادت امام میشود و فقط آن سخنانی راکه‌دربارهٔ شهادت آنحضرت است مورد توجه قرار میدهند درحالیکه برای درك صحیح مطالب مربوط بقیام امام لازم است انسان خودرا درزمان قبل‌از وقوع حادثهٔ عاشوراء فرض‌کند آنگاه همهٔ سخنان حسین‌بن علی (ع) را یعنی‌هم سخنانی راکه‌دربارهٔ تشکیل حکومت‌اسلامی وسرنگون‌کردن حکومت ظلم فرموده وهم‌سخنانی راکه دربارهٔ شهادت خود فرموده‌مورد توجه وتجزیه وتحلیل قراردهد تابتواند بطور واقع‌بینانه دربارهٔ سخنان امام و مطالب مربوط بقیام آنحضرت نظر بدهد .

۱۱ - « حدیث ابوهِرَّهٔ ازدی » :

آنگاه که امام حسین (ع) ازمکه بسوی‌کوفه میرفت « اَبُوهِرَّة » ازدی بحضور وی شرفیاب شد وگفت : یابن رسول‌الله چرا ازحرم خدا و حرم جدت بیرون‌آمدی ؟ فرمود : « يَا اَبَاهِرَّة اِنَّ بَنِي اُمَيَّةَ اَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ اَيْمُ اللّٰهِ لَتَقْتُلُنِي الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَ لَيُلْبِسَنَّهُمُ اللّٰهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَلَيُسَلِّطَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَنْ

يُذِلُّهُمْ حَتّٰى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ إِمْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ[1]

ای ابوهره بنی‌امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اینك خواستند خونم را بریزند فرار کردم، بخدا قسم گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدا به ذلت وظلم گرفتارشان خواهد کرد و کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که ذلیلشان کند آنچنانکه ازمردم سبأ که یك زن برمال و جانشان حکومت میکرد ذلیل تر شوند ».

ممکن است کسی از اینکه امام از شهادت خود خبر داده تصور کند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است. ولی باید توجه داشت که این همان پیشگوئی است که رسول خدا (ص) در بارۀ شهادت امام حسین (ع) فرموده بود و امام همان را بازگو کرده بدون اینکه زمان و مکان شهادت خودرا تعیین کند. و معلوم است که پیشگوئی کردن شهادت معنایش این نیست که امام خواسته خودرا بکشتن بدهد چنانکه رسول خدا (ص) در بارۀ عمار یاسر فرموده بود: « تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ ». گروه ستمکار ترا خواهند کشت ». اگر عمار یاسر هنگامی که بجنگ صفین میرود به استناد پیشگوئی رسول خدا (ص) بگوید: «گروه ستمکار مرا خواهند کشت» آیا معنای آن اینست که من میروم خودم را بکشتن بدهم؟ البته نه.

علاوه بر این اگر امام برای کشته شدن حرکت کرده چرا در همین حدیث « ابوهره » میفرماید: «طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ. میخواستند خونم را بریزند نقل مکان کردم » ؟

نقلهای دیگر :

امام علیه السلام درطول نهضت خود نه تنها دراحادیث گذشته بلکه

۱- لهوف ص ۶۲

دراخبار دیگری نیز بطورسربسته ازشهادت‌خود خبرداده[1] ولی‌درهیچیك ازاین اخبار زمان ومکان شهادت خود را تعیین نفرموده است، و مقصود آنحضرت دراین‌اخبار همانست‌که درتفسیرحدیث «عمرو بن لوذان» گذشت و خلاصه‌اش اینست : باتوجه‌بسخنانی‌که امام دربارهٔ برگرداندن‌خلافت بمرکز خود فـرموده از قبیل : **اَنَا اَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ. وَنَحْنُ اَهْلَ الْبَيْتِ اَوْلىٰ بِوِلَايَةِ هٰذَا الْاَمْرِ** . آنحضرت میخواهد بفرماید : « **هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ** [2] .دراین‌مبارزه بغیرازیکی‌ازدوخوبی وسعادت‌برای ما پیش‌بینی نمیشود » (یا پیروزی بردشمن و یا شهادتی کـه قبلا رسول‌خدا (ص) پیشگوئی فرموده) .

و بهمین‌جهت بودکه‌امام دراین‌سفرگاهی ازشهادت‌یحیی‌بن‌زکریا یاد میکرد[3] ومنظورآنحضرت این بودکه اگرمن دراین‌مبارزه شهیدشوم همان راهی‌را رفته‌ام‌که یحیی‌بن‌زکریا (ع) رفته‌است.

دو خواب :

۱ـ امام‌حسین(ع) بین راه‌کوفه آنگاه‌که زیرنظر نیروهای مسلح حُرّبن‌یزید قرارداشت همانطورکه سوارمرکب بود خوابی‌دید وچشم باز کرد وجملهٔ : « **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ** » را بهزبان جـاری کرد . علی‌اکبر علیه‌السلام‌پرسید: چرا این‌کلمه‌را گفتید؟ فرمود:خواب‌دیدم اسب‌سواری میگفت: این‌عده میروند و مرگ ازپی‌آنان میرود من دانستم خبرمرگ

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹

۲ـ سورهٔ توبه‌آیه ۵۲

۳ـ ارشاد مفید ص ۲۳۳

ماست که بما میدهند فَعَلِمْتُ اَنَّهٰا اَنْفُسُنٰا نُعِيَتْ اِلَيْنٰا [1].

۲ـ خواب دیگری نیز در کامل الزیارات ص۷۵ به آنحضرت نسبت داده شده که بهشهادت خود تعبیر فرموده است.

ولی تعبیر خواب ممکن است زود محقق شود و ممکن است سالها طول بکشد چنانکه خواب حضرت یوسف (ع) پس از سالها تعبیرش واقع شد.

مکان شهادت امام :

در بعضی اخبار پیشگوئی شده که محل شهادت امام زمینی است بنام «کربلا» (بحار ج۱۰ ص۱۵۵ و تذکرهٔ سبط ص۲۵۰).

ولی در بعضی اخبار دیگر آمده است که آنحضرت در مذاکراتش با عبدالله زبیر فرمود: من در مکه نمیمانم زیرا نمیخواهم خونم در حرم خدا ریخته شود. واگر کشته شوم و بین من وحرم یك ذراع فاصله باشد بهتر از اینست که یك وجب فاصله باشد. واگر درزمین طفّ کشته شوم در نظر من بهتر است ازاینکه درحرم کشته شوم [2].

ازاین اخبار معلوم میشود احتمال میرفته امام علیه السلام درحرم خدا کشته شود و ازاینرو ازماندن درمکه پرهیز میکرده است.

حالا آیا چگونه بین این اخبار و اخباری که پیشگوئی کرده امام در «کربلا» شهید میشود میتوان جمع کرد ؟

شاید بتوان گفت: قبلا پیشگوئی شده بود که امام حسین (ع) در کربلا شهید میشود ولی این ازخبرهائی محسوب میشده که مورد «بَدٰاء» و قابل

۱ـ ارشاد ص ۲۰۷

۲ـ کامل الزیارات ص ۷۲

محو واثبات بوده وبدينجهت امكان داشته شهادت آنحضرت درمكه واقع شود و ازاينرو ازماندن درحرم خدا پرهيز ميكرده است.

يك تذكر:

ازاين اخباراستفاده ميشودكه‌امام‌حسين(ع) ازمكه بيرون رفته‌تا خونش درحرم‌خدا ريخته نشود. ولی‌ازآنها استفاده نميشودكه‌آنحضرت برای‌كشته‌شدن‌دركربلا حركت‌كرده زيرا منظورامام‌دراين‌اخبار اينست كه بنی‌اميه ميخواهند خون مرا بريزند واگر درمكه بمانم ممكن‌است درحرم كشته شوم واحترام خانهٔ خدا ازبين برود پس من ازمكه بيرون ميروم تا اگرخونم ريخته شد ازحرم دورباشم اگرچه يك‌ذراع باشد.

بنابراين تفسير سخنان‌امام درمذاكراتش با عبداللهٔ‌زُبَير اينست‌كه من باحكومت يزيد درحال مبارزه هستم ودرهرمبارزه‌ای امكان پيروزی وشكست هردو هست ولی‌من‌بايد ازحرم بيرون‌بروم تا اگر دراين‌مبارزه شكست خوردم وخونم ريخته شد درحرم‌خدا نباشد و احترام بيت‌الله از بين نرود.

تااينجا بررسی نقلهائی‌كه باعث اين‌تصور شده بودكه (امام بقصد كشته‌شدن حركت‌كرده) بهانجام رسيد ومعلوم شد اين‌مطلب ازاين نقلها استفاده نميشود.

دو نكته:

۱ــ يكی‌ازمقدس‌ترين وظائف ما زنده‌كردن‌آثار ونظرهای علمی دانشمندان‌بزرگ شيعه‌است خصوصاً آن‌گروه‌كه ازنظرمقام‌علمی‌جايگاه رفيعی‌دارند وبالاخص‌آنانكه بهزمان ائمهٔ‌معصومين‌سلام‌الله‌عليهم‌نزديك‌تر

بوده‌اند. ازاینروکتاب حاضرکوشیده است تحقیقات دانشمندان بزرگی را که دارای دوامتیاز نامبرده هستند تشریح‌کند. و بهمین‌علت نظری‌را که دوعالم بزرگ شیعه مرحوم **سیّدمُرتضی** علم‌الهدی ومرحوم **شیخ‌طوسی** قدس‌سرهما در « تنزیه‌الانبیاء » و «تلخیص‌الشافی» دربارهٔ نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام اظهارکرده‌اند بصورتی مفصل‌تر منعکس نموده تا تحقیق تاریخی دانشمندان بزرگ شیعه با اسلوبی‌تازه و زنده در دسترس مردم فارسی‌زبان قرارگیرد پس آنچه دراین‌کتاب آمده همانست که دو عالم بزرگ نامبرده گفته‌اند.

۲ــ منظور از زنده‌کردن تحقیق این دو عالم بزرگوار همـان منظوری است‌که خود این دومرد بزرگ ازنوشتن این تحقیق داشته‌اند، نهایت‌اینکه این‌کتاب‌خواسته‌است‌مردم‌فارسی‌زبان‌نیز بتوانندازآثارعلمی این پرچمداران تشیع دراین باره‌بهره‌مند گردند.

اینك برای مزید استحضار ، متن نظر مرحوم سیّدمُرتضی و شیخ طوسی رضوان‌اللّٰه‌علیهما را در اینجا نقل میکنیم :

نظر دو دانشمند بزرگ شیعی مرحوم سیّد مُرتضی و شیخ طوسی قُدّس سرّهُما دربارهٔ قیام امام حسین علیه‌السلام :

« فَإِنْ قِيلَ: قَدْ بَيَّنْتُمْ أَعْذَارَ الْحَسَنِ (ع) فَمَا أَعْذَارُ الْحُسَيْنِ (ع) لِأَنَّهُ فَعَلَ ضِدَّمَا فَعَلَهُ وَ كَيْفَ يُمْكِنُكُمُ الْجَمْعُ بَيْنَ أَفْعَالِهِمَا ؟

١ـ لِأَنَّهُ خَرَجَ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى الْكُوفَةِ وَالْمُسْتَوْلِي عَلَيْهَا أَعْدَائُهُ وَالْمُتَأَمِّرُ فِيهَا مِنْ قِبَلِ يَزِيدَ مُنْبَسِطُ الْيَدِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَ قَدْ رَأَى صَنِيعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِأَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأَنَّهُمْ غَادِرُونَ خَوَّانُونَ .

٢ـ وَكَيْفَ خَالَفَ ظَنُّهُ ظَنَّ جَمِيعِ

اگر سؤال شود: بچه علت روش سیاسی حسین بن علی علیهما السلام مخالف روش برادرش حسن علیه‌السلام بود؟ وچگونه میتوان روش این دو امام را یکسان دانست با اینکه ظاهراً یکسان نبود؟ زیرا :

۱ـ امام حسین وقتی باخانوادهٔ خود بسوی کوفه حرکت کرد که دشمنانش برآن شهر مسلط بودند وحاکم یزید بر کوفه فرمان میراند. با اینکه آنحضرت دیده بود مردم کوفه با پدر وبرادرش چه کردند وآنان بی‌وفا و خائن هستند.

۲ـ چگونه نظر او با نظر

أَصْحابِهِ لِأَنَّ ابْنَ عَبّاسٍ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ أَشارَ بِالْعُدُولِ عَنِ الْخُرُوجِ وَ قَطَعَ عَلَى الْعَطَبِ وَ ابْنُ عُمَرَ لَمّا وَدَّعَهُ يَقُولُ: أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ مِنْ قَتِيلٍ. وَ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ مِثْلُ ذٰلِكَ إِلىٰ غَيْرِ مَنْ ذَكَرْناهُ مِمَّنْ تَكَلَّمَ فِي هٰذَا الْبابِ.

۳- ثُمَّ لَمّا عَلِمَ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ قَدْ أَنْفَذَهُ رائِداً لَهُ كَيْفَ لَمْ يَرْجِعْ وَ قَدْ عَلِمَ الْغَدْرَ مِنَ الْقَوْمِ وَ تَفَطَّنَ بِالْحِيلَةِ وَ الْمَكِيدَةِ؟

۴- ثُمَّ كَيْفَ اسْتَجازَ أَنْ يُحارِبَ بِنَفَرٍ قَلِيلٍ لِجُمُوعٍ عَظِيمَةٍ خَلْفَها مَوادُّ لَها كَثِيرَةٌ؟

۵- ثُمَّ لَمّا عَرَضَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيادٍ الْأَمانَ وَ أَنْ يُبايِعَ يَزِيدَ كَيْفَ لَمْ يَسْتَجِبْ حَقْناً لِدَمِهِ وَ دِماءِ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ

همهٔ اصحابش مخالف بود؟ زیرا ابن عباس اورا از رفتن کوفه برحذر میداشت چون میدانست دراین راه هلاکت است وعبدالله عمر وقتیکه با او وداع کردگفت: ترا بخدا میسپارم ای کشته! وبرادرش محمد نیز مخالف بودوغیراز این عده همهٔ افرادی که باوی دراین باره سخن گفتند بااین سفر مخالف بودند.

۳- وقتیکه دانست نمایندهاش مسلم بن عقیل کشته شده چرا برنگشت بااینکه بیوفائی مردم کوفه معلوم شده بود؟

۴- چرا باعدهٔ کم بجنگ سپاه عظیم دشمن رفت سپاهی که حکومت مرکزی شام پشتیبان آن بود؟

۵- چرا وقتیکه ابن زیاد بر امام عرض امان کرد وگفت: اگر با یزید بیعت کنی در امان هستی برای حفظ خون خود وهمراهانش بیعت نکرد وخود را بههلاکت انداخت؟ درحالیکه برادرش امام حسن (ع)

وَمَوٰالِيهِ ؟ وَ لِمَ اَلْقىٰ بِيَدِهِ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ بِدُوْنِ هٰذَا الْخَوْفِ سَلَّمَ اَخُوْهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْاَمْرَ اِلىٰ مُعٰاوِيَةَ؟ فَكَيْفَ يُجْمَعُ بَيْنَ فِعْلِهِمٰا فِي الصِّحَّةِ ؟

قِيلَ لَهُمْ :

الف ـ قَدْ عَلِمْنٰا اَنَّ الْاِمٰامَ مَتىٰ غَلَبَ عَلىٰ ظَنِّهِ اَنَّهُ يَصِلُ اِلىٰ حَقِّهِ وَالْقِيٰامِ بِمٰا فُوِّضَ اِلَيْهِ بِضَرْبٍ مِنَ الْفِعْلِ وَجَبَ عَلَيْهِ ذٰلِكَ وَاِنْ كٰانَ فِيهِ ضَرْبٌ مِنَ الْمَشَقَّةِ يُتَحَمَّلُ مِثْلُهٰا تَحَمَّلَهٰا، وَ اَبُوعَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلٰامُ لَمْ يَسِرْ اِلَى الْكُوفَةِ اِلّٰا بَعْدَ تَوَثُّقٍ مِنَ الْقَوْمِ وَ عُهُودٍ وَعُقُودٍ وَبَعْدَ اَنْ كٰاتَبُوهُ طٰائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ وَمُبْتَدِئِينَ غَيْرَ مُجِيبِينَ.

وَقَدْ كٰانَتِ الْمُكٰاتَبَةُ مِنْ وُجُوهِ اَهْلِ الْكُوفَةِ وَاَشْرٰافِهٰا وَ قُرّٰائِهٰا تَقَدَّمَتْ اِلَيْهِ

حکومت را به معاویه واگذاشت با اینکه کمتراز امام حسین (ع) گرفتار خطر بود.

خلاصه: روش سیاسی این دو برادر را چگونه میتوان یکسان دانست؟

جواب:

الف ـ میدانیم اگر امام ظن قوی پیداکردکه‌میتواند خلافت راقبضه کند وبه‌وظائف زمامداری‌بپردازد واجب است بـرای‌گرفتن خلافت اقدام‌کندواگرهم‌برای‌اومشقتی‌قابل تحمل داردباید آنرا تحمل‌نماید. وامام‌حسین(ع)بسوی کوفه‌حرکت نکرد مگر وقتیکه مـردم کـوفه داوطلبانه وبطور ابتدائی بوی‌نامه نوشتند و از روی رغبت با اوعهد وفاداری بستند.

وقبلا هم درزمان معاویه‌بعداز صلح حضرت مجتبی (ع) بزرگان کوفه حضرتش رادعوت بقیام کرده بودندوجواب‌لازم‌رابه‌آنان‌داده‌بود

فِي اَيّامِ مُعاوِيَةَ وَبَعْدَ الصُّلْحِ الْواقِعِ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ الْحَسَنِ فَدَفَعَهُمْ وَ قالَ فِي الْجَوابِ
ما وَجَبَ.

ثُمَّ كاتَبُوهُ بَعْدَ وَفاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ
وَ مُعاوِيَةُ باقٍ فَوَعَدَهُمْ وَ مَنّاهُمْ ، وَ
كانَتْ اَيّامُ مُعاوِيَةَ صَعْبَةً لا يُطْمَعُ فِي مِثْلِها.

فَلَمّا مَضى مُعاوِيَةُ وَاَعادُوا الْمُكاتَبَةَ
وَبَذَلُوا الطّاعَةَ وَ كَرَّرُوا الطَّلَبَ وَالرَّغْبَةَ
وَ رَأى عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ قُوَّتِهِمْ عَلى مَنْ كانَ
يَليهِمْ فِي الْحالِ من قبل يزيد وتسلحهم
عَلَيْهِ وَ ضَعْفِهِ عَنْهُمْ ما قَوّى فِي ظَنِّهِ اَنَّ
الْمَسيرَ هُوَ الْواجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ ما
فَعَلَهُ مِنَ الْاِجْتِهادِ وَالتَّسَبُّبِ وَلَمْ
يَكُنْ فِي حِسابِهِ اَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَ
يَضْعُفُ بَعْضُهُمْ عَنْ نُصْرَتِهِ وَ يَتَّفِقُ مَا اتَّفَقَ
مِنَ الْاُمُورِ الطَّرِيفَةِ الْغَرِيبَةِ، فَاِنَّ مُسْلِمَ بْنَ

و پس‌از وفات امام حسن (ع)
درحیوة معـاویـه بار دوم وی را
دعوت بقیام کـردند وآنحضرت به
آنان وعده داد و امیدوارشان‌کرد
ولی چون قدرت معاویه زیاد بود
امیدی به‌نتیجه دادن قیام نبود.

پس آنگاه‌که‌معاویه‌مرد وبرای
بار سوم مردم کوفه نامه نوشتند و
اظهار اطاعت‌کردند وبطور پی‌گیر
مشتاقانه ازامام خواستند که‌دعوت
آنانرا برای زعامت **بپذیرد** و آن
حضرت دید حاکم‌کوفه ضعیف‌است
و نیروهای داوطلب ملی براو غلبه
دارند در چنین شرائطی ظن قوی
پیداکردکه حرکت وی بسوی‌کوفه
برای قبضه‌کردن‌خلافت‌واجب‌عینی
است. وتصور نمیکرد که بعضی از
مردم‌کوفه بی‌وفائی میکنند وبعضی
دیگر ازکمك امام‌ناتوان‌میگردند
و آن حوادث عجیب پیش میآید
زیرا: مسلم‌بن عقیل وقتی به‌کوفه
آمد ازبیشتر مردم‌کوفه برای‌امام

عَقيلٍ لَمّادَخَلَ الْكُوفَةَ اَخَذَ الْبَيْعَةَ عَلى اَكْثَرِ اَهْلِها وَ لَمّا وَرَدَها عُبَيْدُاللهِ بْنُ زِيادٍ وَ قَدْسَمِعَ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَدُخُولِهِ فِي دارِ هانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرادِيِّ عَلى ما شُرِحَ فِي السِّيَرِ وَحَصَلَ شَرِيكُ بْنُ الْاَعْوَرِ بِها جاءَ اِبْنُ زِيادٍ عائِداً وَقَدْ كانَ شَرِيكٌ وافَقَ مُسْلِماً اِبْنَ عَقِيلٍ عَلى قَتْلِ اِبْنِ زِيادٍ عِنْدَ حُضُورِهِ لِعِيادَةِ شَرِيكٍ وَاَمْكَنَهُ ذلِكَ وَتَيَسَّرَ لَهُ فَما فَعَلَ وَ اعْتَذَرَ بَعْدَ فَوْتِ الْاَمْرِ اِلى شَرِيكٍ بِاَنْ قالَ : ذلِكَ فَتْكٌ وَاِنَّ النَّبِيَّ (ص) قالَ: «اِنَّ الْايمانَ قَيْدُ الْفَتْكِ». وَلَوْ كانَ فَعَلَ مُسْلِمٌ مِنْ قَتْلِ ابْنِ زِيادٍ ما تَمَكَّنَ مِنْهُ وَ وافَقَهُ عَلَيْهِ شَرِيكٌ لَبَطَلَ الْاَمْرُ وَدَخَلَ الْحُسَيْنُ (ع) الْكُوفَةَ غَيْرَ مُدافَعٍ وَحَسَرَ كُلُّ اَحَدٍ قِناعَهُ فِي نُصْرَتِهِ وَ اجْتَمَعَ لَهُ كُلُّ مَنْ كانَ فِي قَلْبِهِ نُصْرَتُهُ وَ ظاهَرَهُ مَعَ اَعْدائِهِ .

بیعت گرفت ووقتیکه عبیدالله زیاد به‌کوفه آمد و شنیده بودکه مسلم در خانهٔ هانی بن‌عروهٔ مرادی است بشرحی‌که درتواریخ‌هست وشریك ابن‌اعورنیز درخانهٔ هانی بود ابن زیاد بـرای عیادت شریك آمد و شریك بامسلم موافقت‌کرده بودند که وقتی ابن‌زیاد میآید مسلم اورا بکشد و برای او امکان داشت‌ابن زیاد را بکشد ولی نکشت وبعدکه ابن زیاد رفت عذر خود را برای شریك چنین بیان کرد که پیغمبر خدا (ص) فرموده : ایمان مـانع اینست کـه مؤمن کسی را بطور غافلگیر بکشد.واگر مسلم‌عبیدالله راکشته بودنقشه‌های ابن‌زیادباطل میشد وامام‌حسین(ع) بدون‌مزاحم وارد کوفه میگشت و همهٔ مـردم آشکارا بکمـك وی میشتافتند و هرکس در دل خواهان یاری آن حضرت بود به‌نیروهای‌وی‌می‌پیوست وبا دشمنانش مبارزه میکرد .

وَقَدْ كانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقيلٍ اَيْضاً لَمّا حَبَسَ
ابْنُ زِيادٍ هانِئاً سارَ اِلَيْهِ في جَماعَةٍ مِنَ
اَهْلِ الْكُوفَةِ حَتّى حَصَرَهُ في قَصْرِهِ وَاَخَذَ
بِكَظَمِهِ فَاَغْلَقَ ابْنُ زِيادٍ الْاَبْوابَ دُونَهُ
خَوْفاً وَجُبْناً حَتّى بَثَّ النّاسَ في كُلِّ وَجْهٍ
يُرَغِّبُونَ النّاسَ وَيُرَهِّبُونَهُمْ وَيُخَذِّلُونَهُمْ
عَنْ نُصْرَةِ ابْنِ عَقيلٍ فَتَقاعَدُوا وَ تَفَرَّقَ
اَكْثَرُهُمْ حَتّى اَمْسى في شِرْذِمَةٍ وَانْصَرَفَ
وَكانَ مِنْ اَمْرِهِ ما كانَ.

وَاِنَّما اَرَدْنا بِذِكْرِ هذِهِ الْجُمْلَةِ اَنَّ
اَسْبابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ كانَتْ لائِحَةً وَاَنَّ
الْاِتِّفاقَ السَّيِّءَ هُوَ الَّذي عَكَسَ الْاَمْرَ وَ
قَلَبَهُ حَتّى تَمَّ فيهِ ما تَمَّ.

وَقَدْ هَمَّ اَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا
عَرَفَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ وَاُشيرَ عَلَيْهِ بِالْعَوْدِ فَوَثَبَ
اِلَيْهِ بَنُو عَقيلٍ فَقالُوا : وَاللهِ لا نَنْصَرِفُ
حَتّى نُدْرِكَ ثارَنا اَوْ نَذُوقَ ما ذاقَ اَخُونا

و نیز وقتیکه ابن زیاد هانی بن عروه
را زندان کرد مسلم با جمعیت انبوهی
از نیروهای ملی کوفه قصر ابن زیاد
را بطوری محاصره کرد که او از ترس
هلاکت درهای قصر را بست و بعداً
افرادی را فرستاد که مردم را با
تطمیع و تهدید از یاری مسلم باز
دارند و فعالیتهای آنان مؤثر افتاد
وسرانجام بیش از اندکی از یاران
مسلم نماندند وشد آنچه شد.

و منظور ازذکر این مطالب
اینست که معلوم کنیم اسباب پیروزی
امام حسین(ع) وغلبهٔ وی بردشمن
فراهم بود ولی پیش آمد نامطلوب
بودکه اوضاع را دگرگون ساخت
وشد آنچه شد .

و هنگامیکه خبر قتل مسلم به
امام رسید و با یارانش مشورت کرد
بفکر افتاد برگردد ولی برادران
مسلم نظر دادند که باید به کوفه
برویم تا یا انتقام خون برادرمان را
بگیریم و یا آنچه او چشید ما هم

فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : لاخَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هٰؤُلاءِ . ثُمَّ لَحِقَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزيدَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الرِّجالِ الَّذينَ اَنْفَذَهُمُ ابْنُ زِيادٍ وَمَنَعَهُ مِنَ الْاِنْصِرافِ وَ سامَهُ اَنْ يَقْدَمَ عَلَى ابْنِ زِيادٍ نازِلاً عَلىٰ حُكْمِهِ فَامْتَنَعَ وَلَمّا رَأىٰ اَنْ لاسَبيلَ اِلَى الْعَوْدِ وَ لااِلىٰ دُخُولِ الْكُوفَةِ سَلَكَ طَريقَ الشّامِ سائِراً نَحْوَ يَزيدَ بْنِ مُعاوِيَةَ لِعِلْمِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِاَنَّهُ عَلىٰ ما بِهِ اَرْأَفُ مِنِ ابْنِ زِيادٍ وَاَصْحابِهِ فَسارَ حَتّىٰ قَدِمَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْعَسْكَرِ الْعَظيمِ وَ كانَ مِنْ اَمْرِهِ ما قَدْ ذُكِرَ وَسُطِرَ.

فَكَيْفَ يُقالُ : اِنَّهُ اَلْقىٰ بِيَدِهِ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ رُوِيَ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : اِخْتارُوا مِنّي :

١- اِمّا الرُّجُوعَ اِلَى الْمَكانِ الَّذي اَقْبَلْتُ مِنْهُ .

بچشیم، آنگاه امام فرمود زندگی بدون این عموزاده‌ها ارزشی ندارد بعداً حُرّ بن یزید باسربازانش رسیدند و نگذاشتند آنحضرت به حجـاز برگردد و اورا ملزم کرد کـه نزد ابن‌زیـاد برود و تسلیم فرمان وی گردد ولیٰ امام نپذیرفت وهنگامی که دید نه برگشتن به‌حجاز میسر است و نه رفتن به‌کوفه راه شام را درپیش گرفت تا بایزیدبن معاویه ملاقات کند چون میدانست یزید باهمهٔ خیانتی که دارد از ابن‌زیاد و یـارانش نسبت بـه آنحضـرت مهربان‌تر است، و امام به حرکت خود بسوی شام ادامه دادتاوقتیکه عمربن سعد باسپاه عظیمی آمد و شد آنچه شدکه درتواریخ‌مسطور است .

پس چگونه میتوان‌گفت: امام خودرا به‌هلاکت انداخت بااینکه نقل شده آنحضرت به عمربن‌سعد فرمود: یکی‌از چند پیشنهاد راâز

۲ـ أوْ أنْ أضَعَ يَدي في يَدِ يَزيدَ فَهُوَ
ابْنُ عَمّي يَرى فِيَّ رَأيَهُ.
۳ـ وَإمّا أنْ تُسَيِّرُوني إلى ثَغرٍ مِنْ
ثُغُورِ المُسْلِمينَ فَأكُونَ رَجُلاً مِنْ أهْلِهِ لي
مالَهُ وَعَلَيَّ ما عَلَيْهِ. وَإنَّ عُمَرَ كَتَبَ إلى
عُبَيْدِاللهِ بْنِ زِيادٍ بِما سَألَ فَأبى عَلَيْهِ وَكاتَبَهُ

من بپذیرید :
۱ـ برگردم به حجاز.
۲ـ دست بدست یزید بدهم [1]
تااوکه پسرعم من است نظرخودرا
دربارهٔ من بدهد.
۳ـ مرا بیکی ازسرحدات
بفرستید تا مثل مردم آنجا و طبق

۱ـ این پیشنهاد را(که امام علیه‌السلام دست دردست یزید بگذارد)علاوه برسیّد مرتضی وشیخ‌طوسی قدّس سرّهما علمای بزرگ‌دیگری‌مثل مرحوم شیخ‌مفید درارشاد ص۲۱۰ ومرحوم‌طبرسی‌دراعلام الوری ص۲۳۳ ومرحوم‌فتال‌نیشابوری درروضةالواعظین ص۱۸۲ نوشته‌اندبدون‌اینکه دربارهٔ‌آن تعلیق وحاشیه‌ای‌بنویسند یا اعتراضی بکنند. وعلماء دربارهٔ این مطلب بدوگونه نظرداده‌اند:

۱ـ اینکه عمربن‌سعد این‌پیشنهاد را ازپیش‌خود جعل‌کرده وخواسته‌است بدینوسیله ازجنگ جلوگیری کند.

۲ـ اینکه دست دادن امام حسین علیه‌السلام به‌دست یزید مثل‌دست دادن امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به‌دست خلفای‌سا بق ومثل دست‌دادن امام حسن مجتبی علیه‌السلام به‌دست معاویه‌است یعنی این‌بیعت صوری وظاهری بود ودرشرائطی انجام میشدکه امام علیه‌السلام راهی برای دفاع و امتناع نداشت چنانکه بیعت علی‌علیه‌السلام باخلفاء وبیعت امام حسن‌مجتبی‌علیه‌السلام با معاویه درشرائطی انجام شدکه هیچ راهی برای دفاع و امتناع وجود نداشت.

وچنین بیعتی که‌ازروی اضطرارانجام شود نه‌بمعنای پذیرفتن خلافت‌یزید است‌ونه مردم راگمراه میکند زیرا همه میدانندکه این بیعت حقیقی نیست بلکه سازش‌ظاهری‌است‌که بمنظورحفظ مصالح‌اسلام وجلوگیری ازتلف‌شدن‌نیروهائی که‌باید درآینده برای پیشرفت اسلام فعالیت‌کنند انجام شده است.

بِالْمُناجَزَةِ وَ تَمَثَّلَ بِالْبَيْتِ الْمَعْرُوفِ وَهُوَ :

اَلْاٰنَ اِذْعَلِقَتْ مَخالِبُنا بِهِ

يَرْجُوالنَّجاةَوَلاٰتَحِينَمَناصٍ

فَلَمّا رَأَى اِقْدامَ الْقَوْمِ وَ اَنَّ الدِّينَ مَنْبُوذٌ وَراءَظُهُورِهِمْ وَعَلِمَ اَنَّهُ اِنْدَخَلَ تَحْتَ حُكْمِ اِبْنِ زِيادٍ تَعَجَّلَ الذُّلَّ وَ الْعارَ وَآلَ اَمْرُهُ مِن بَعْدُ اِلَى الْقَتْلِ اِلْتَجَأَ اِلَى الْمُحارَبَةِ وَ الْمُدافَعَةِ لِنَفْسِهِ وَ كانَ بَيْنَ اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ : اِمَّاالظَّفَرُ اَوِالشَّهادَةِ وَالْمَنِيَّةِ الْكَرِيمَةِ.

ب ـ وَاَمّا مُخالَفَةُ ظَنِّهِ لِظَنِّ جَمِيعِ مَنْ اَشارَ عَلَيْهِ مِنَ النُّصَّحاءِ كَابْنِ عَبّاسٍ وَغَيْرِهِ فَالظُّنُونُ اِنَّما تَغْلِبُ بِحَسَبِ الْاَماراتِ وَقَدْتَقْوَى عِنْدَ واحِدٍ وَ تَضْعُفُ عِنْدَآخَرَ . وَلَعَلَّ ابْنَ عَبّاسٍ لَمْ يَقِفْ عَلَى

مقررات آنان زندگی کنم. عمر بن سعد این پیشنهادها را برای ابن زیاد نوشت ولی او نپذیرفت و بوی دستور جنگ داد وشعر معروفی را خواند که (ترجمهٔ آن اینست:) آیا حالا که چنگالهای ما بوی گیرکرده امید نجات دارد درحالیکه وقت نجات نیست؟.

امام چون اقدام عمال حکومت را دید وفهمید که دین را پشت سر انداخته‌اند و دانست که اگر تسلیم ابن زیاد شود باید ذلت و عار را بپذیرد و سرانجام هم کشته شود ناچار به دفاع و جنگ اضطراری پرداخت و دراین دفاع یکی [illegible] خوبی دربارهٔ وی انتظار میرفت یا غلبهٔ بردشمن یا شهادت افتخارآمیز .

ب ـ اما اینکه تشخیص امام با تشخیص همهٔ ناصحان ازقبیل ابن عباس و دیگران مخالف بود برای اینست که پیدایش ظن در موضوعات بوسیلهٔ قرائن است و

مَاكُوتِبَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الْكُوفَةِ وَ مَا تَرَدَّدَ فِي ذٰلِكَ مِنَ الْمُكاتَباتِ وَالْمُراسَلاتِ وَالْعُهُودِ وَالْمَواثِيقِ وَهٰذِهِ أُمُورٌ يَخْتَلِفُ أَحْوالُ النّاسِ فِيها وَلا يُمْكِنُ الْإِشارَةُ إِلّا إِلىٰ جُمَلِها دُونَ تَفْصِيلِها

ج- فَأَمّا مُحارَبَةُ الْكَثِيرِ بِالنَّفَرِ الْقَلِيلِ فَقَدْ بَيَّنّا أَنَّ الضَّرُورَةَ دَعَتْ إِلَيْها وَأَنَّ الدِّينَ وَالْحَزْمَ مَعاً مَا اقْتَضَيا فِي هٰذِهِ الْحالِ إِلّا ما فَعَلَ.

د- وَلَمْ يَبْذُلْ ابْنُ زِيادٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَمانِ ما يُوثَقُ بِمِثْلِهِ وَإِنَّما أَرادَ إِذْلالَهُ وَالْغَضَّ مِنْ قَدْرِهِ بِالنُّزُولِ تَحْتَ حُكْمِهِ ثُمَّ يُفْضِي الْأَمْرُ بَعْدَ الذُّلِّ إِلىٰ ما جَرىٰ مِنْ إِتْلافِ النَّفْسِ وَلَوْ أَرادَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ الْخَيْرَ عَلىٰ وَجْهٍ لا يَلْحَقُهُ فِيهِ تَبِعَةٌ مِنَ الطّاغِيَةِ يَزِيدَ لَكانَ قَدْ مَكَّنَهُ مِنَ

گاهی قرائن نزدکسی قوی است و نزددیگری ضعیف وشایدابن‌عباس ازنامه‌ها وپیمانها ومیثاقهای مردم کوفه آگاه نبوده واین قرائن از اموری‌است‌که احوال‌مردم‌درمورد آن‌مختلف‌است وتنها بطورسربسته بدان میتوان اشاره‌کرد نه‌بتفصیل.

ج ـ اما اینکه بکمك عدهٔکم بالشکر عظیم دشمن جنگید قبلا گفتیم: این بعلت اضطرار بود و دین واحتیاط در آن حال جز این اقتضاء نمیکرد.

د- و ابن‌زیاد لعنه‌الله به امام طوری امان نداد‌که قابل اطمینان باشد‌بلکه‌اومنظورش‌این‌بودکه وی راوادار به‌تسلیم سازد تابدینوسیله او را ذلیل‌کند و ازقدر و مقامش بکاهد آنگاه آنحضرت را بقتل برساند. و اگر دربارهٔ امام نیت خیرداشت میتوانست بطوری که متهم به مخالفت یزید هم نشود بگذارد امام برای ملاقات یزید

التوجه نحوه واستظهر عليه بمن ينفذه لكن التراث البدرية و الاحقاد النبوية ظهرت في هذه الاحوال.

وليس يمتنع ان يكون عليه السلام في تلك الحال مجوزاً ان يفيء اليه قوم ممن بايعه و عاهده ثم قعد عنه و يحملهم ما يرون من صبره واستسلامه و قلة ناصره على الرجوع الى الحق ديناً او حمية فقد فعل ذلك نفر منهم حتى قتلوا بين يديه شهداء و مثل هذا يطمع فيه و يتوقع في احوال الشدة.

و اما الجمع بين فعله و فعل اخيه الحسن (ع) فواضح لان اخاه عليه السلام سلم كفاً للفتنة و خوفاً على نفسه و اهله وشيعته واحساساً بالغدر من اصحابه.

والحسين (ع) لما قوي في ظنه النصرة

بشام برود و نیروهائی نیز همراه وی بفرستد، ولی کینه‌هائی‌که از زمان جنگ بدراز رسول‌خدا(ص) دردل داشتند دراین زمان بظهور رسید (وخواستند ازفرزندپیغمبر (ص) انتقام بگیرند).

وامکان داردکه امام درآن‌حال احتمال میداد یك عده ازکسانیکه باوی بیعت کردند ولی ازیاریش دریغ نمودند بوی بپیوندند وصبر وشکیبائی وکمی یاوران آنحضرت آنانرا تحت‌تأثیرقرار دهدو بخاطر دین یا از روی غیرت بکمك وی بشتابندچنانکه عده‌ای‌چنین‌کردند ودریاری امام شهیدشدند،وهمیشه در موارد سختی چنین انتظاری میرود .

اما دربارهٔ اینکه روش امام حسین وامام حسن‌علیهماالسلام‌باهم موافق بود یانه بایدگفت: روش‌این دوامام بطور واضح‌باهم موافق‌بود زیرا حضرت‌مجتبی(ع)وقتیکه‌دید

مِمَّنْ كَاتَبَهُ وَوَثِقَ لَهُ فَرَأَى مِنْ أَسْبَابِ قُوَّةِ نُصَّارِ الْحَقِّ وَضَعْفِ نُصَّارِ الْبَاطِلِ مَا وَجَبَ مَعَهُ عَلَيْهِ الطَّلَبُ وَالْخُرُوجُ فَلَمَّا انْعَكَسَ ذٰلِكَ وَظَهَرَتْ أَمَارَاتُ الْغَدْرِ فِيهِ وَسُوءِ الْاِتِّفَاقِ رَامَ الرُّجُوعَ وَالْمُكَافَّةَ وَالتَّسْلِيمَ كَمَا فَعَلَ أَخُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمُنِعَ مِنْ ذٰلِكَ وَحِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ فَالْحَالَانِ مُتَّفِقَانِ إِلَّا أَنَّ التَّسْلِيمَ وَالْمُكَافَّةَ عِنْدَ ظُهُورِ أَسْبَابِ الْخَوْفِ لَمْ يُقْبَلَا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يُجَبْ إِلَى الْمُوَادَعَةِ وَطُلِبَ نَفْسُهُ فَمَنَعَ مِنْهَا بِجُهْدِهِ حَتَّى مَضَى إِلَى جَنَّةِ اللهِ وَرِضْوَانِهِ»

(تنزیه‌الانبیاء ص ۱۷۹ تا۱۸۲ و تلخیص‌الشافی جزء ۴ص۱۸۲تا ۱۸۸ با کمی‌اختلاف)

یارانش بوی خیانت کردند برای جلوگیری از فتنه وحفظ‌جان‌خود و خاندان وشیعیانش تسلیم شد و امام حسین (ع) وقتیکه ظن قوی پیدا کرد کسانیکه باوی مکاتبه نمودند یاریش خواهند کرد دید بطوری طرفداران حق قوی و طرفداران باطل ضعیف هستند که واجب است (برای تسخیر کوفه) حرکت کند، پس آنگاه‌که نشانه‌های بی‌وفائی ظاهر گشت و حوادث نامطلوبی اتفاق افتاد تصمیم گرفت برگردد ومثل برادرش حکومت‌را بدیگران واگذار کند ولی عمال حکومت قبول نکردند .

پس روش‌این دوامام یکی‌است ولی صلح ازامام‌حسین(ع)پذیرفته نشد و خواستند خونش رابریزند ناچار ازخود دفاع‌کرد و در راه دفاع بسوی بهشت و رضوان خدا شتافت .

این بود متن نظری‌که مغز متفکر شیعه عالم بزرگ مرحوم سیّد مُرتضی و رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهما در بارهٔ حل مُعَمّای قیام امام حسین علیه‌السلام در ده قرن پیش اظهار کرده‌اند.

یك تذکر :

چون بحث‌مرحوم‌شیخ‌طوسی قُدِّسَ سِرُّه‌دراین قسمت‌که از «تلخیص الشافی» نقل‌کردیم‌براین اساس‌بودکه امام‌علیه‌السلام تصور نمیکرداوضاع کوفه‌دگرگون شودوطرفداران‌حق ضعیف‌گردند وآنحضرت‌کشته شود، از اینرو در دنبالهٔ این‌بحث سؤال دیگری از قول اهـل‌سنت بدینصورت طرح میکندکه :

« مگردراصحاب شماکسانی نیستندکه میگویند : امام‌حسین(ع) میدانست‌دراین سفر کشته میشود وخواست ازراه‌صبرکردن برقتل، بندگی خدا کند ، آیا در نزد شما جایز است که انسان باعلم وعمد خود را به کشتن بدهد ؟».

آنگاه جواب میدهدکه: « اصحاب ما دراین مسئله (که‌آیا جایز است امام‌دانسته‌برای‌کشته شدن‌برود؟)اختلاف‌دارند. بعضی جایزمیدانند وبعضی جایزنمیدانند. آنانکه جایز نمیدانند میگویند : دفع ضرر از خویشتن عقلاوشرعاًواجب‌است وجایزنیست انسان ازراه‌صبرکردن برامر قبیح، بندگی خداکندوشکی‌نیست‌که قتل امام قبیح‌بود بلکه‌ازقبیح‌ترین قبیحها محسوب میشد پس جایز نیست امام دانسته خود را به‌کشتن‌بدهد ومرحوم سیّد مُرتضی‌همین‌نظر رادراین مسئله اختیارکرده‌که جایزنیست امام دانسته خود را به‌کشتن بدهد وَهٰذا اَلْمَذهَبُ هُوَالَّذی اخْتارَهُ الْمُرْتَضیٰ

فی‌هذه‌المسئلة[1] ولی خود من دراین مسئله تردید دارم».

دراینجا باید دانست تردید مرحوم شیخ طوسی در اینست‌که آیا جایز است امام دانسته خود را به‌کشتن بدهد یا نه؟ وگرنه درمسئلهٔسابق هیچگونه تردیدی نداشت بلکه بطور قطع نظر داد که امام حسین (ع) تصور نمیکرد اوضاع‌کوفه دگرگون میشود وبعضی ازمردم‌کوفه بی‌وفائی میکنند وبعضی دیگرازیاری‌حضرتش ناتوان میشوند[2] چنانکه‌درتلخیص الشافی جزء۳ ص۸۶ فرموده: « امام حسین(ع) امیدوار بود باکمك‌مردم کوفه دراین مبارزه پیروزگردد» و نیز در کتاب نامبرده جزء ۱ ص۲۵۲ فرموده است : «وَلَمْ نُوْجِبْ اَنْ یَکُوْنَ عالِماً بِمالا تَعَلُّقَ لَهُ بِالْاَحْکامِ الشَّرْعِیَّةِ . ماگروه شیعه لازم نمیدانیم امام غیراز احکام شرعیه چیزهای دیگر را نیز بداند».

توجه :

ضمناً باید توجه داشت‌که مرحوم سیّد مُرتضی چون جایزنمیدانند امام دانسته برای‌کشته‌شدن برود معلوم میشودآنجاکه میفرماید : «امام حسین(ع)تصورنمیکردبعضی ازاهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل حق از یاریش ناتوان میگردند وآن حوادث عجیب پیش‌میآید[3]» . این عقیدهٔ خود ایشان بوده‌که اظهار کرده نه اینکه‌این مطلب را برخلاف عقیدهٔ خود وعقیدهٔ شیعه برای قانع‌کردن اهل سنت‌گفته باشد .

۱ـ تلخیص‌الشافی جزء ۴ ص۱۹۰

۲ـ تلخیص‌الشافی جزء ۴ ص۱۸۳ وهمین‌کتاب ص ۴۴۲

۳ـ تنزیه‌الانبیاء ص۱۷۹و۱۸۰ وهمین‌کتاب ص ۴۴۲

نظر شیخ مفید :

سُئِلَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قدّس‌اللّهُ رُوحَهُ فِي الْمَسائِلِ الْعُكْبَرِيَّةِ : اَلْإِمامُ عِنْدَنا مُجْمَعٌ عَلىٰ اَنَّهُ يَعْلَمُ ما يَكُونُ فَما بالُ اَميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ مَقْتُولٌ وَ قَدْ عَرَفَ قاتِلَهُ وَالْوَقْتَ وَالزَّمانَ ؟ وَما بالُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ سارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَدْ عَلِمَ اَنَّهُمْ يَخْذُلُونَهُ وَلا يَنْصُرُونَهُ وَاَنَّهُ مَقْتُولٌ فِي سَفْرَتِهِ تِلْكَ؟ ... فَاَجابَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللّهُ عَنْها بِقَوْلِهِ :

«وَ اَمَّا الْجَوابُ عَنْ قَوْلِهِ: « اِنَّ الْإِمامَ يَعْلَمُ ما يَكُونُ » فَإِجْماعُنا اَنَّ الْاَمْرَ عَلىٰ خِلافِ ما قالَ وَ ما اَجْمَعَتِ الشِّيعَةُ عَلىٰ هٰذَا الْقَوْلِ وَاِنَّما إِجْماعُهُمْ ثابِتٌ عَلىٰ اَنَّ الْإِمامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ ما يَكُونُ دُونَ اَنْ يَكُونَ عالِماً بِاَعْيانِ ما يَحْدُثُ وَ يَكُونُ عَلَى التَّفْصِيلِ وَالتَّمْيِيزِ وَهٰذا يُسْقِطُ الْاَصْلَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ الْاَسْئِلَةُ بِاَجْمَعِها وَلَسْنا نَمْنَعُ اَنْ يَعْلَمَ الْإِمامُ اَعْيانَ ما يَحْدُثُ وَيَكُونُ بِاِعْلامِ اللّهِ تَعالىٰ ذٰلِكَ فَاَمَّا الْقَوْلُ بِاَنَّهُ يَعْلَمُ كُلَّ ما يَكُونُ فَلَسْنا نُطْلِقُهُ وَلا نُصَوِّبُ قائِلَهُ لِدَعْواهُ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ وَلا بَيانٍ وَالْقَوْلُ بِاَنَّ اَميرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ يَعْلَمُ قاتِلَهُ وَالْوَقْتَ الَّذِي كانَ يُقْتَلُ فِيهِ فَقَدْ جاءَ الْخَبَرُ مُتَظاهِراً اَنَّهُ كانَ يَعْلَمُ فِي الْجُمْلَةِ اَنَّهُ مَقْتُولٌ وَجاءَ

أيضاً بأنّه يعلم قاتله على التفصيل فأمّا علمه بوقت قتله فلم يأت عليه أثر على التحصيل .... وأمّا علم الحسين عليه السّلام بأنّ أهل الكوفة خاذلوه فلسنا نقطع على ذلك إذ لا حجّة عليه من عقل ولا سمع ...»

(بحار طبع جدید ج ۴۲ ص۲۵۷ و ۲۵۸)

از شیخ مفید رحمه‌الله پرسیده‌اند : ما اجماع داریم که امام همهٔ حوادث آینده را میداند پس چرا امیرالمؤمنین (ع) بمسجد رفت در حالیکه میدانست کشته میشود وقاتل خودرا میشناخت وزمان قتل خود را نیز میدانست ؟ و چرا حسین بن علی (ع) بااینکه میدانست اهل کوفه یاریش نمیکنندودراین سفر کشته میشود بسوی کوفه حرکت کرد ؟ ...
شیخ مفید رحمه‌الله جواب داده :

«اینکه گفته‌اند :(امام حوادث آینده را میداند) اجماع ما گروه شیعه مخالف این گفتاراست و هرگز شیعه چنین اجماعی ندارد آری شیعه اجماع داردکه امام حکم همهٔ حوادث را میداند نه اینکه خود حوادث را بطور تفصیل بداند و این جواب، اساس سؤالهائی که شده باطل میکند. درعین حال ما قبول داریم که ممکن است خداوند امام را از بعضی حوادث آینده آگاه کند. اما اینکه کسی بگوید: امام همهٔ حوادث آینده را میداند این را قبول نداریم وگویندهٔ آنرا تصدیق نمیکنیم چون ادعای او بی‌دلیل است. واینکه گفته‌اند: امیرالمؤمنین(ع) قاتل خود را میشناخت و وقت شهادت خود را میدانست حقیقت اینست که اخبار فراوان وارد شده که آنحضرت بطور سربسته میدانست شهید میشود و نیزوارد شده که قاتل خود را میشناخت ولی دلیلی نداریم که وقت شهادت خودرا بطور دقیق

میدانست ..... اما اینکه گفته‌اند : امام‌حسین‌علیه‌السلام میدانست اهل کوفه یاریش نمیکنند (و در این سفر کشته میشود) ما این مطلب را تصدیق نمیکنیم زیرا هیچ‌دلیل عقلی ونقلی برآن نداریم ... »

ازآنچه گذشت روشن شد که شیخ‌مفید رضوان‌الله علیه نیز مثل سیّدمُرتضی‌وشیخ‌طوسی‌قُدِّسَ سِرّ ُهما میگویند: امام حسین (ع) نمیدانست دراین‌سفر شهید میشود [1] واین قول‌درحدود ۳قرن‌بین علمای شیعه‌مشهور بوده وما اززمان شیخ‌مفید تاقرن هفتم هجری (زمان تألیف لهوف) يك يك‌عالم مشخص شیعی را نیافتیم‌که نظرش دراین‌باره مخالف‌نظر سه‌عالم بزرگ نامبرده باشد . ولی «لهوف» در ص۲۰ برخلاف نظرمشهور نظر داده که امام حسین (ع) میدانست دراین سفر شهید میشود (بااینکه دو حدیثی‌که دلیل مدعای خودآورده‌فقط اصل‌کلی شهادت امام راپیشگوئی کرده نه‌زمان آنرا) بعداً هم گروهی ازوی‌پیروی‌کردند وکم‌کم این‌قول غیرمشهور تبدیل بیك قول مشهور شد .

يك نكته :

باید دانست به‌اتفاق‌علمای شیعه‌علم‌غیب پیغمبر وامام باهمهٔ‌وسعتی که دارد محدود است و بطور بی‌نهایت نیست (الغدیر ج۵ ص۴۷ چاپ نجف نیز این مطلب را تذکر داده است) و معنای محدودیت اینست‌که بعضی از موضوعات غیبی را نمیدانند چنانکه رسول خدا (ص) وقت

۱ــ باید دانست‌که چون شیخ مفید درجواب يك‌فرد شیعه ابن عقیده را اظهاز کرده و باکلمهٔ «فاجماعنا یعنی اجماع ماگروه شیعه» سخن خود را شروع نموده‌آنچه‌گفته طبق عقیدهٔ شیعه بوده نه‌اهل‌سنت .

قیامت را نمیداند[1] و این معنی ابداً از مقام حضرتش نمیکاهد . درخبر است که خداونددو گونه علمدارد یکیرا بهیچکس تعلیم نکردهودیگری را بهملائکه و پیغمبران و ائمه علیهم‌السلام تعلیمکرده (کافی ج ۱ ص ۲۵۵) ودرخبردیگری‌امام‌میفرماید : یُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَ یُقْبَضُ عَنَّا فَلاَ نَعْلَمُ: گاهی علم برای ماگسترده میشود ومیدانیم وگاهی جلو آن گرفته میشود ونمیدانیم (کافیج۱ص۲۵۶). پس‌این نقص‌امام نیست که دریك مورد خداوند علم‌غیب را دراختیار حضرتش نگذارد و مثلا اورا از زمان شهادتش آگاه نکند ولی این نقص امام استکه دریك مورد کار حرام یاشبهه‌ناك انجام دهد وسیّدمُرتضی قُدِّسَ سِرُّه میفرماید : حرام‌استکه‌امام دانسته برای‌کشته شدن برود وشیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّه میفرماید : من شك دارم‌که این‌کار جایزاست یانه[2] . پس اگر امام حسین(ع) دانسته برای کشته‌شدن رفته‌باشد بنابرقول شیخ طوسی کاری شبهه‌ناك‌انجام داده‌و بنابر قول سیّدمُرتضی کارحرامی‌کرده است. و دراینصورت نه‌تنهااز‌مقام عصمت تنزل میکند بلکه از عدالت‌هم ساقط میشود یعنی ازحدیك‌امام‌جماعت هم پائین‌تر میآید !!!

بنابراین‌کسانی که میگویند : امام دانسته برای کشته‌شدن رفت باید به‌آنچه این دو عالم بزرگ شیعه فرموده‌اند توجه کنند و عجولانه دراین‌باره قضاوت نکنند مبادا نسبتی را که شایسته مقام امام نیست به آنحضرت بدهند وازقدرومنزلتش بکاهند .

۱ــ سورهٔ اعراف‌آیهٔ ۱۸۷
۲ــ تلخیص‌الشافی جزء ۴ص۱۹۰

نظر ابن‌شهرآشوب :

مرحوم ابن‌شهرآشوب عالم بزرگ شیعی دربارهٔ علم غیب پیغمبر وامام چنین فرموده است :

«اَلنَّبِیُّ وَالْاِمٰامُ یَجِبُ اَنْ یَعْلَمٰا عُلُوْمَ الدّیٖنِ وَ الشَّرِیعَةِ وَ لٰایَجِبُ اَنْ یَعْلَمٰا الْغَیْبَ وَمٰاکٰانَ وَمٰا یَکُوْنُ لِاَنَّ ذٰلِکَ یُؤَدّی اِلیٰ اَنَّهُمٰا مُشٰارِکٰانِ لِلْقَدیٖمِ تَعٰالیٰ فِی جَمیٖعِ مَعْلُوْمٰاتِهٖ وَمَعْلُوْمٰاتُهُ لٰاتَتَنٰاهیٰ وَاَیْضاً یَجِبُ اَنْ یَکُوْنٰا عٰالِمَیْنِ لِاَنْفُسِهِمٰا وَقَدْثَبَتَ اَنَّهُمٰا عٰالِمٰانِ بِعِلْمٍ مُحْدَثٍ وَالْعِلْمُ لٰایَتَعَلَّقُ عَلَی التَّفْصیٖلِ اِلّٰا بِمَعْلُوْمٍ وٰاحِدٍ وَلَوْ عَلِمٰا مٰالٰایَتَنٰاهیٰ لَوَجَبَ اَنْ یَعْلَمٰا وُجُوْدَ مٰالٰایَتَنٰاهیٰ مِنَ الْمَعْلُوْمٰاتِ وَذٰلِکَ مُحٰالٌ.وَیَجُوْزُ اَنْ یَعْلَمٰا الْغٰائِبٰاتِ وَالْکٰائِنٰاتِ الْمٰاضِیٰاتِ اَوِالْمُسْتَقْبِلٰاتِ بِاِعْلٰامِ اللّٰهِ تَعٰالیٰ لَهُمٰا شَیْئاً مِنْهٰا وَمٰا رُوِیَ اَنَّ اَمیٖرَالْمُؤْمِنیٖنَ عَلَیْهِ السَّلٰامُ کٰانَ یَعْلَمُ اَنَّهُ مَقْتُوْلٌ وَاَنَّ قٰاتِلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلٰایَجُوْزُ اَنْ یَکُوْنَ عٰالِماً بِالْوَقْتِ الَّذی یَقْتُلُهُ فیٖهِ عَلَی التَّمْییٖزِ لِاَنَّهُ لَوْعَلِمَ ذٰلِکَ لَوَجَبَ عَلَیْهِ اَنْ یَدْفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَلٰا یُلْقِیَ بِیَدِهِ اِلَی التَّهْلُکَةِ وَاِنَّ هٰذٰافِی عِلْمِ الْجُمْلَةِ غَیْرُ وٰاجِبٍ»[1].

پیغمبرو امام لازم است احکام دین را بدانند ولی لازم نیست که علم غیب داشته باشند وماکان‌ومایکون را بدانند زیرا دراینصورت لازم

[1] ـ متشابه‌القرءان ومختلفه ص ۲۱۱

میآید درهمهٔمعلوماتخدا شریك باشنددرحالیکه معلومات خدا بی‌نهایت است . ونیزلازم میآید پیغمبر وامام علم بالذات داشته باشند درحالیکه ثابت شده که علمآنها حادث است . وعلم بطور تفصیل فقط بیك معلـوم تعلق میگیرد ،واگرعلم پیغمبروامام بی‌نهایت باشدلازم میآیدکه معلومات بی‌نهایت را بدانند واین غیرممکن است . آری ممکن است آنها بعضی ازحوادث غیبی‌گذشته و آینده را به‌تعلیم خدا بدانندو اینکه نقل شده: « امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام میدانست‌شهید میشودوقاتل‌وی ابن‌ملجم‌خواهد بود » . این قابل‌قبول‌نیست که‌ازوقت مخصوص شهادت‌خود بتفصیل‌وبطور دقیق‌آگاه باشد چون اگرآگاه باشدلازم است ازخود دفاع‌کندوخویشتن را درمهلکه نیندازد [1] ولی اگربطورسربسته و اجمال بداند شهیدمیشود ووقت مخصوص آنرا نداند این‌لازم نیست (زیرا اگر آنوقت مخصوصی را که در آن ضربت میخورد نداند نمیتواند در آنوقت نامعلوم از خود دفـاع‌کند) » . این بود سخنان ابن شهرآشوب قدس سره در بارهٔ علـم پیغمبر و امام .

چندنکته:

۱ــ مسئلهٔ‌علم‌امام ازمسائل اعتقادی است ونظر ورأی هیچ‌مجتهد وفقیهی دراین مسئله برای دیگران حجت نیست و ارزش پیروی ندارد (رسالهٔ توضیح‌المسائل مسئلهٔ شمارهٔ یك) .

۲ــ چون این مطلب‌که آیا امام‌حسین (ع) میدانست دراین سفر

۱ــ شاید ابن‌شهرآشوب دربارهٔ علم امام حسین(ع) بوقت شهادت خود نیزهمین نظررا داشته باشد چون بین ابن‌دوامام فرقی دیده نمیشود .

شهید میشود یانه بین‌علماء مورد اختلاف است هیچیك ازدوطرف مسئله ازضروریات مذهب نیست ویك فرد شیعه‌میتواند نظرمرحوم سیدمرتضی را بپذیرد وبگوید: نمیدانست و میتواند نظر صاحب لهوف راپبذیرد و بگوید: میدانست ومیتواند هیچیك را نپذیرد ودراین مسئله توقف‌کند چنانکه مرحوم شیخ انصاری در مسئلهٔ مقدار معلومات امام توقف کرده است(رسائل ص۲۲۴چاپ‌رحمةالله)

۳ـ بحث دریك مسئلهٔ اعتقادی اختلافی‌که هیچیك ازطرفین آن ازضروریات مذهب نیست هیچگونه نتیجهٔ عملی ندارد بلکه فقط نتیجهٔ علمی واعتقادی داردآنهم اعتقادی‌که داشتن آن هیچ لزومی نداردچون نه ازاصول دین محسوب میشود نه ازفروع‌آن ونه‌ضروری مذهب است.

۴ـ آنچه نتیجهٔ عملی مهم وپرارزش دارد تشخیص دادن برنامهٔ قیام امام است زیرا اگر برنامهٔ قیام آنحضرت‌بطور صحیح‌درك‌شودنتائج سودمندی دارد، چنانکه اگر بطور غیرصحیح درك شود نتائج زیانباری خواهد داشت. پس‌آنچه وظیفهٔ ماست کوشش برای فهم صحیح نقشه و برنامهٔ امام است، وکتاب حاضر دراین راه وبرای‌این‌منظورکوشیده‌است. امید است این تلاش وکوشش درنظر صاحب ولایت کبری حضرت سیدـ الشهداءسلام‌الله‌علیه ودرنظر مردم حقیقت طلب مقبول افتد.

ای‌پسر پیغمبر (ص) !

ای‌نور چشم علی(ع) !

ای میوهٔ دل فاطمه(ع) !

ای عنصر فضائل‌انسانی !

ای عصارهٔکمالات بشری !

ای انسان آسمانی !

ای فرشتهٔ زمینی !

ای معشوق اهل دل !

ای رهبر آزادگان !

ای امام مجاهد !

وای شهید بخون غلطیده !

بخون گرم ومقدست سوگند که آنچه دربارهٔ قیام عظیم وانسانی تو نوشتم خونابهٔ دل بود که برصفحات این کتاب نقش بست، دلی که درعشق تومیطپد، ودر دوستی ومحبتت بی‌قرار وخود باخته است، چیزی نداشتم به‌پیشگاه پرشکوهت تقدیم کنم بجز همین خونابهٔ دل .

هَدِيَّةٌ رَخِيصَةٌ إِلَىٰ مَوْلىً غَالٍ وَبِضَاعَةٌ مُزْجَاةٌ فِي سُوقِ الْجَوَاهِرِ وَالْمَأْمُولُ مِنْ سَعَةِ صَدْرِكَ يَا مَوْلَايَ هُوَ الْقَبُولُ .

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَوْمَ وُلِدْتَ وَيَوْمَ قُتِلْتَ وَيَوْمَ تُبْعَثُ حَيّاً .

سه تقاضا :

۱ـ از گویندگان محترمی که اصول ومبانی این کتاب را می‌پسندند تقاضا میشود مطالب تازهٔ کتاب را برای‌کوبیدن تصورات‌مردم‌نقل نفرمایند بلکه بعنوان نظرهائی‌که اظهار شده بیان نمایند ومردم را دررد وقبول‌آنها آزاد بگذارند.

۲ـ ازمردمی‌که ازگویندگان محترم مطالبی‌مخالف با مطالب تازهٔاین کتاب میشنوند تقاضا میشود به‌گویندگان بزرگوار اعتراض‌نکنند بلکه یاسکوت کنند یا مطالب تازهٔ کتاب را فقط‌بعنوان تشریک مساعی درراه روشن شدن‌حقیقت با آنان درمیان بگذارند مبادا از این‌گروه خدمتگذار خاطری‌آزرده‌گردد.

۳ـ ازصاحب نظرانی که دربارهٔ مطالب‌تازهٔ‌کتاب نظر موافق یامخالف دارند تقاضا میشود نظر خود را به‌آدرس‌مؤلف:
(قم آبشارکوی فاضل پلاك ۲۶) ارسال فرمایند تا آماری از نظرهای موافق ومخالف بدست‌آید ومورد استفاده قرارگیرد.

باب‌علم مفتوح واجتهادآزاد است

یکی از افتخارات اسلام اینست‌که‌آزادی فکر را محترم شمرده ودعوت به تحقیق درمسائل مختلف‌علمی‌کرده واستقلال عقیده را تاآنجا محترم شمرده وبلکه‌لازم‌دانسته‌که میگوید: نظرورأی‌هیچ‌فقیه ومجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسئلهٔ علم‌امام) برای‌هیچکس‌حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست .

همین‌آزادی‌درفکر وتحقیق‌است‌که حقایق‌اسلام‌را تاابد زنده‌نگه میدارد وحوزه‌های‌علمیه‌درسراسر جهان اسلام بهاین منظور بوجودآمده که افراد محصل درس بخوانند وتحقیق‌کنند وبافکری‌آزاد در رشته‌های مختلف علوم‌اسلامی اجتهاد نمایند.

دستگاه روحانیت مسیحی ازآن‌جهت‌شکست خورده ورسواشدکه باعلم وتحقیق به مبارزه برخاست، ولی‌روحانیت اسلام‌ازاین عیب‌پاك‌بوده وباید همیشه‌پاك بماند.

علماءوفضلاء نخواهندگذاشت استبداد دینی واختناق فکری سایهٔ شومش‌را برسرمحصلین جوان بگسترد واجازه نخواهند داد مکتب امام صادق‌علیه‌السلام‌که بطورکامل‌آزادی درفکر وتحقیق را تضمین کرده به بیماری نابودکنندهٔاختناق فکری ودینی‌آلوده شود . علماء وفضلای‌بیدار این میراث امام صادق(ع) را باهمهٔ نیروی خود پاسداری خواهند کرد وشعارشان اینست‌که : **باب‌علم مفتوح واجتهادآزاداست .**

توجه ، توجه

کسانی که میگویند: امام‌حسین‌علیه‌السلام وقتیکه به حُرّ بن‌یزید فرمود: من برمی‌گردم واقعاً قصد برگشتن نداشت وپیشنهاد برگشتن آنحضرت‌صوری وظاهری وباصطلاح برای اتمام‌حجت بود. آیا این افراد میگویند: حُرّ بن‌یزید دراین جلوگیری‌از برگشتن‌امام گناه نکرده بلکه فقط قصد وخیال گناه‌کرده چون‌امام واقعاً نمیخواسته به حجاز برگردد پس جلوگیری حُرّ بن‌یزید نیزواقعاً جلوگیری‌نبوده بلکه خیال‌و قصدجلوگیری‌بوده‌مثل اینکه کسی ظرف‌آبی رابخیال‌اینکه شرابست بنوشد این‌گناه نیست بلکه قصد گناه است‌آیا در بارهٔ«حُرّ»هم میگویندفقط قصد گناه‌کرده وبه اصطلاح‌علمی تَجَرّی نموده است ؟!

اگرچنین‌است‌پس‌آیا‌این گفتار«حُرّ»که‌از امام‌میپرسد: «آیا توبهٔ من‌قبول‌میشود؟» اشتباه است؟چون او‌گناه نکرده تا احتیاج به‌توبه‌داشته باشد وامام باید به«حُرّ» بفرماید: تو گناه‌نکرده‌ای‌بلکه تنهاقصدگناه‌کـرده‌ای چون‌من‌واقعاً قصد برگشتن نداشتم در اینصورت این‌جواب امام راکه به «حُرّ» میفرماید: « توبهٔ‌تو قبول میشود» چگونه باید تفسیر نمود؟

تذکر:

بااینکه وسعت علم غیب پیغمبر وامام باندازه‌ای است که درك آن برای مردم عادی غیرممکن است . وبااینکه رسول خدا (ص) یك میلیون باب علم به امیرالمومنین علیه‌السلام آموخت (کافی ج۱ص ۲۳۹ وخصال صدوق‌ص۶۴۲ تا۶۵۴)وبااینکه وجود مقدس معصوم دریای مواجی است ازعلوم الهی. باهمهٔ اینها باید دانست که علم‌پیغمبروامام بطورنامحدود و بی‌نهایت نیست بلکه‌محدود بهمان حدی است که خداوند بوی تعلیم‌کرده است . وعلت اینکه علم معصوم محدود است اینست که وجودش محدود است وهرموجودی که وجودش محدود باشد همه چیزش محدود خواهد بود وتنها وجود نامحدودی که بهمه چیز بدون استثناء احاطهٔ‌کامل دارد فقط خداست چنانکه «المیزان» نیزدرج ۸ ص ۳۸۸به این مطلب تصریح‌کرده است . اینك مناسب است فهرست مختصری ازمواضعی که علمای شیعه بطورمستقیم یاغیرمستقیم‌بمحدود بودن علم‌معصوم‌اشاره‌کرده‌اند ذکرکنیم تااهل مطالعه بدون اتلاف وقت باین مواضع رجوع‌کنند:

۱ ــ «اوائل المقالات» ص ۳۸ چاپ تبریز.
۲ ــ «تنزیه‌الانبیاء » ص ۱۷۸ تا۱۸۰ چاپ عبدالرحیم.
۳ ــ «تلخیص‌الشافی» جزء ۴ ص۱۸۲ تا ۱۸۸.
۴ ــ «مجمع‌البیان» ج۲ ۲۸۹ درآیهٔ‌تهلکه.
۵ ــ «منهج‌الصادقین » ج ۱ ــ ص ۴۱۸ چاپ علمی درآیهٔ تهلکه.
۶ ــ بحارالانوار ج ۴۲ ص ۲۵۹ نقل ازعلامهٔ حلی.
۷ ــ شرح نهج‌البلاغة ابن میثم ج ۳ ص ۲۰۹ درشرح خطبهٔ ۱۴۸.
۸ ــ شرح نهج‌البلاغة ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰.

۹ ــ «الدرة النجفیه» شرح نهج‌البلاغة ص ۱۸۲
۱۰ ــ رسائل مرحوم شیخ‌انصاری‌ص ۲۲۴چاپ رحمةالله نقل‌ازمرحوم شیخ حر عاملی.
۱۱ ــ «قوانین» مرحوم میرزای قمی ص ۲۲۶ چاپ احمد دربحث عام وخاص .
۱۲ ــ حاشیهٔ سیدعلی برقوانین ص ۲۲۶.
۱۳ ــ «جواهرالکلام» طبع جدید ج ۱ ص ۱۸۲ دربحث‌کر.
۱۴ «کفایةالاصول» مرحوم آخوندخراسانی ج ۱ ص۳۷۳
۱۵ ــ حاشیهٔ مرحوم مشکینی برکفایه درحاشیهٔ ص ۳۷۴ ج۱
۱۶ ــ متشابه القرآن ومختلفه ازابن شهرآشوب قدس سره ص۲۱۱
۱۷ ــ اصل الشیعه واصولها ص ۹۳ . طبع نجف
۱۸ ــ شیعه چه میگوید ؟ ازص ۱۲۱ تا ۱۳۰ .
۱۹ــ «المسائل‌العکبریة» ازمرحوم شیخ مفید بنقل بحارج۴۲ ص۲۵۸
۲۰ــ «الشیعةوالتشیع»،ازمحمد جواد مغنیة ص۴۲
۲۱ــ مجمع‌البیان ج۵ص۲۰۵آیه۱۲۳ ازسورهٔ هود.
۲۲ــ مجمع‌البیان ج۳ص۲۶۱آیه ۱۰۹ ازسورهٔ مائده .
۲۳ــ «الفصول‌المختارة ازشیخ مفید ص۸ .
۲۴ــ «الغدیر ج۵ ص۴۷ چاپ‌نجف.
۲۵ــ «المیزان» ج۸ص۳۸۸.
۲۶ــ الفصول‌فی‌الاصول ج۲ص۵۸ بحث حجیت تقریرمعصوم .
۲۷ــ حاشیهٔ‌آشتیانی بررسائل مرحوم شیخ انصاری ج۲ص ۶۰
۲۸ــ اقبال‌ابن‌طاووس رحمه‌الله ضمن دعای امام حسین(ع) درروزعرفه :
«اِلٰهی اَنَاالْجاهِلُ فی‌عِلْمی»

ازسخنان علمای شیعه درکتابهائی‌که نامبرده شد معلوم میشود همهٔ آنان اتفاق دارندکه قسمتی ازعلوم مختص به خداوند است‌که دراختیارپیغمبر و امام نگذاشته است .

مدارك كتاب :

ازکتابهای ذیل سه‌نوع استفاده شده :
ازبعضی فقط بعنوان مدرك.
وازبعضی گاهی بعنوان مدرك وگاهی برای بحث وانتقاد .
وازبعضی فقط برای بحث وانتقاد .

ازاین کتابها فقط بعنوان مدرك استفاده شده است:

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل‌چاپ
۱ـ سیرهٔ نبویه	ابن‌هشام	۲۱۸ قمری	مصر۱۳۷۵ قمری
۲ـ طبقات	محمدبن‌سعد	۲۳۰ «	بیروت۱۳۷۶ «
۳ـ الامامةوالسیاسة	ابن‌قتیبه	۲۷۶ «	مصر۱۳۷۷ «
۴ـ انساب‌الاشراف	بلاذری	۲۷۹ «	مصر
۵ـ الاخبارالطوال	ابوحنیفهٔ دینوری	۲۹۰	
۶ـ تاریخ یعقوبی	ابن‌واضح	بعدازه۲۹۲ «	نجف۱۳۸۴ «
۷ـ قرب‌الاسناد	عبدالله‌بن‌جعفرحمیری		طهران ۱۳۷۰ «
۸ـ المقالات‌والفرق	سعدبن عبدالله‌اشعری	۳۰۱ «	طهران مطبعهٔ حیدری
۹ـ تاریخ طبری	ابن‌جریر	۳۱۰	قاهره ۱۳۵۸ «
۱۰ـ العقدالفرید	ابن‌عبدربه	۳۲۸ «	مصر ۱۳۵۳
۱۱ـ رجال‌کشی	ابوعمروکشی		نجف مطبعهٔ آداب

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱۲ـ کافی	محمدبن یعقوب کلینی	۹-۳۲۸ قمری	تهران ۱۳۸۱ قمری
۱۳ـ مروج الذهب	مسعودی	۳۴۶ «	بیروت دارالاندلس
۱۴ـ مقاتل الطالبین	ابوالفرج اصفهانی	۳۵۶ «	قاهره ۱۳۶۸ «
۱۵ ـ کامل الزیارات	جعفر بن قولویه	۳۶۷ «	نجف ۱۳۵۶ «
۱۶ـ خصال	صدوق	۳۸۱ «	تهران ۱۳۷۹ «
۱۷ـ تحف العقول	ابن شعبه		نجف ۱۳۸۵ «
۱۸ ـ مستدرك	حاکم نیشابوری	۴۰۵ «	
۱۹ ـ نهج البلاغة	سید رضی	۴۰۶ «	مصر مطبعة استقامة
۲۰ ـ ارشاد	شیخ مفید	۴۱۳ «	اصفهان ۱۳۶۴ قمری
۲۱ ـ تنزیه الانبیاء	سیدمرتضی	۴۳۶ «	چاپ عبدالرحیم
۲۲ ـ رجال	ابوالعباس نجاشی	۴۵۰ «	تهران مرکز نشر کتاب
۲۳ ـ تلخیص الشافی	شیخ طوسی	۴۶۰ «	نجف ۱۳۸۳ قمری
۲۴ ـ استیعاب	ابن عبدالبر	۴۶۳ «	مصر ۱۳۵۸ «
۲۵ ـ روضة الواعظین	فتال نیشابوری	۵۰۸ «	نجف ۱۳۸۶ «
۲۶ ـ اعلام الوری	امین الاسلام طبرسی	۵۴۸ «	تهران ۱۳۷۹ «
۲۷ ـ مجمع البیان	«	«	چاپ اسلامیه ۱۳۷۳
۲۸ ـ احتجاج	احمدبن ابیطالب طبرسی		نجف ۱۳۸۶ «
۲۹ ـ تهذیب ابن عساکر	علی بن حسن بن هبة‌الله	۵۷۱ قمری	
۳۰ ـ متشابه القرآن ومختلفه	ابن شهرآشوب	۵۸۸	چاپ ۱۳۶۹ «
۳۱ ـ معجم الادباء	یاقوت حموی	۶۲۶ قمری	
۳۲ ـ تاریخ کامل	ابن اثیر	۶۳۰ «	بیروت ۱۳۸۵ «
۳۳ ـ تذکرة الخواص	سبط بن الجوزی	۶۵۴ «	نجف ۱۳۸۳ «
۳۴ ـ شرح نهج البلاغة	ابن ابی الحدید	۶۵۵ «	مصر ۱۳۷۸ «
۳۵ ـ کشف المحجة	ابن طاووس	۶۶۴ «	نجف ۱۳۷۰ «
۳۶ ـ مثیر الاحزان	ابن نما		
۳۷ ـ ذخائر العقبی	محب الدین طبری	۶۹۴ «	قاهره ۱۳۵۶ «

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۳۸ . خلاصة الرجال	علامهٔ حلی	۷۲۶ قمری	نجف ۱۳۸۱ قمری
۳۹ ـ کشف الغمة	اربلی		قم ۱۳۸۱ «
۴۰ ـ سیر النبلاء	ذهبی	۷۴۸ «	مصر دارالمعارف
۴۱ : میزان الاعتدال	«	« «	مصر ۱۳۸۲ «
۴۲ . البداية والنهاية	ابن کثیر	۷۷۴ «	مصر مطبعهٔ سعادة
۴۳ ـ تاریخ ابن خلدون	عبدالرحمن بن خلدون	۸۰۸ «	لبنان دارالکتاب
۴۴ ـ الصواعق المحرقة	ابن حجر مکی		
۴۵ ـ وسائل الشیعه	شیخ حر عاملی		چاپ اسلامیه
۴۶ ـ بحارالانوار	علامهٔ مجلسی	۱۱۱۱ «	
۴۷ ـ حجة السعاده	اعتماد السلطنة		۱۳۱۰
۴۸ ـ لؤلؤ ومرجان	محدث نوری	۱۳۲ «	انتشارات نور
۴۹ ـ تفسیر المنار	رشیدرضا	۱۳۵۶ «	مصر ۱۳۷۳ «
۵۰ ـ عظمت حسین	ابو عبدالله زنجانی	۱۳۶۰ «	تبریز ۱۳۷۴ «
۵۱ ـ کنی والقاب	محدث قمی		نجف ۱۳۷۶ «
۵۲ ـ ابو الشهداء	عقاد مصری		قاهره مطبعه سعد
۵۳ ـ الغدیر	علامهٔ امینی	۱۳۹۰ «	طهران ۱۳۷۲ «
۵۴ ـ الحسين فی طريقة الی الشهادة	سیدعلی خطیب		بغداد ۱۳۷۷ «
۵۵ ـ قاموس الرجال	علامهٔ شوشتری		مرکز نشر کتاب

۵۶ ـ رساله «بحثی کوتاه در بارهٔ علم امام» استاد علامهٔ طباطبائی چاپ دارالتبلیغ قم ۱۳۹۱

وچند کتاب دیگر.

وازاین کتابها گاهی بعنوان مدرك وگاهی برای بحث و انتقاد استفاده شده :

۵۷ ـ دلائل الامامة	طبری شیعی	قرن ۴ هجری

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۵۸ ــ امالی	صدوق	۳۸۱ قمری	امین‌الضرب ۱۳۰۰ قمری
۵۹ ــ العواصم‌من‌القواصم	ابن‌العربی	۵۰۴ «	قاهره ۱۳۷۵ «
۶۰ ــ مقتل‌خوارزمی	اخطب‌خوارزم	۵۶۸	نجف ۱۳۶۷ «
۶۱ ــ مناقب	ابن‌شهرآشوب	۵۸۸ «	قم مطبعهٔ علمیه
۶۲ ــ مطالب السئول	ابن‌طلحهٔ‌شافعی	۶۵۲ «	
۶۳ ــ لهوف	ابن‌طاووس	۶۶۴ «	اصفهان۱۳۶۶«
۶۴ ــ معادن الحکمة	علم‌الهدی‌کاشانی	۱۱۱۵ «	طهران ۱۳۸۸«
۶۵ ــ نفس‌المهموم	محدث قمی		طهران ۱۳۵۰ «

وازاین‌کتابها فقط برای بحث وانتقاد مطالبی نقل شده :

۶۶ ــ کتاب تفسیر	منسوب به‌امام حسن عسکری علیه‌السلام		۱۳۱۵قمری
۶۷ ــ تاریخ فتوح	ابن اعثم‌کوفی	۳۱۴ قمری	بنقل ازمقتل خوارزمی
۶۸ ــ اثبات‌الوصیة	منسوب بمسعودی		نجف مطبعهٔ‌حیدری
۶۹ ــ نورالعین	ابواسحاق اسفرائینی	۴۱۷ «	بمبئی ۱۲۹۹ «
۷۰ ــ مقتل منسوب به‌ابی‌مخنف.	مجهول‌المؤلف.		بغداد ۱۹۶۶ م
۷۱ ــ خرائج	قطب‌راوندی	۵۷۳ «	۱۳۰۱
۷۲ ــ مقدمهٔ تاریخ	ابن‌خلدون	۸۰۸ «	مصر
۷۳ ــ روضة‌الشهداء	کاشفی	۹۱۰ «	طهران ۱۳۳۴ شمسی
۷۴ ــ روضة‌الصفاء	محمدبن‌خاوندشاه	۹۰۳ «	
۷۵ ــ قمقام	حاج فرهاد میرزا		
۷۶ ــ السیاسة الحسینیه	ماربین‌یا (مارتین) آلمانی		طهران ۱۳۲۸ «
۷۷ ــ ناسخ‌التواریخ	سپهر		طهران ۱۳۰۷ «
۷۸ ــ مجلهٔ رسالة الاسلام			قاهره
۷۹ ــ تعلیقات‌کامل ابن‌اثیر.	عبدالوهاب نجار		مصر ۱۳۵۶ «
۸۰ ــ تعلیقات العواصم	محب‌الدین خطیب	۱۳۹۰	قاهره ۱۳۷۵ «

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه



« انجمن تحقیق مسائل تاریخی واعتقادی »

نقد شهید آگاه

پاسخ به حُجّت الاِسلام

آقای لطف الله صافی گلپایگانی

تا همه کتاب را با دقّت نخوانید درباره آن نظر ندهید

اسناد محرمانه ساواک در آخر کتاب

مقدمه :

این نکته برصاحب نظران پوشیده نیست که درمسائل فکری و تعقّلی چون احتیاج بیشتری به‌تحقیق ودقت نظر هست بیش‌ازهرچیز باید ازنیروی عقل وفکر استفاده شود ونیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد واگر حماسه سرائی که کار عاطفه‌است درحریم مسائل فکری وعقلی واردشود، کار تحقیق وکنجکاوی‌رامشکل میکند وگاهی انسان‌را به‌اشتباه میاندازد.

ولی‌درموضوعاتی ازقبیل موضوعات عشقی ورزمی ومسائل تخیّلی باید ازعاطفهٔ نیرومند وبرافروخته‌استفاده شود ، نه ازفکر و تعقل و اگر درمسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود، آن مسائل بصورتی بی‌روح وخشك وخسته کننده، جلوه خواهد کرد .

در مسئلهٔ قیام امام حسین ـ علیه‌السلام ـ که هم جنبهٔ تعقلی دارد وهم جنبهٔ عاطفی ، اگر کسی بخواهد به‌تحقیق وکنجکاوی وجنبهٔ تعقلی آن بپردازد ، باید فقط‌ازنیروی فکر وتعقل استمداد کند، نه‌از

نیروی عاطفه .

کتاب «شهید جاوید» چون بر مبنای تحقیق وکنجکاوی تألیف شده طبعاً بیشتر به جنبهٔ فکری و تعقّلی مسئله پرداخته و بحث واستدلال را تعقیب کرده و جنبهٔ عاطفی مسئله را دنبال نکرده است .

روی این اصل ، اگر نویسنده‌ای بخواهد در برابر کتاب نامبرده، باپسند ومخالف آن چیزی بنویسد باید فقط به استدلال وتحقیق بپردازد واگر در این میدان ، تحت تأثیر عاطفه، چیزی بنویسد، طبیعی است که گرفتار لغزش میشود .

پیروی از عاطفه :

نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» که تحقیقات کتاب « شهید جاوید » باطرز فکرش سازگار نبوده ؛ به خشم آمده واز همان اول که قلم بدست گرفته، تحت تأثیر طغیان عاطفه وخشم وغضب، شروع به نوشتن کرده واز اینرو، نتوانسته است از تهمتهای بزرگ درص ۹ و۹۴ و۶۸ و از تمسخرهای کودکانه درص ۴۳ و۵۶ و۱۷۴ و از بی ادبی وهتّاکی نسبت به نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» درص ۸۰ و از کهنه شمردن نظر دودانشمند بزرگ شیعه ، مرحوم سیّد مرتضی و شیـخ طوسی ـ رضوان الله علیهما ـ در ص ۱۰۶ واز آرزوی مرگ کردن برای خویش درص ۴۲۷ خودداری کند ! ! !

خود معظّم‌له نیز پس از نوشتن کتاب که قدری ازخشمش کاسته شده ، فهمیده است که ازحدود ادب نویسندگی خارج شده و از اینرو در مقدمهٔ کتاب، ص ۸، سطر ۱۱ و ۱۲ به معذرت خواهی پرداخته واز

خوانندگان کتابش تقاضا کرده‌که هنگام مطالعهٔ‌کتاب، این‌عذرخواهی را فراموش نکنند. ولی ایشان باید این‌عذرخواهی‌را ازشخص نویسندهٔ کتاب «شهید جاوید» بکنند وگرنه به همین مقدار عذرخواهی که در مقدمهٔ کتاب کرده، مسئولیت قیامت از او برداشته نمیشود. حضرت علی ـ علیه‌السلام ـ فرمود:

« يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» .

(کلمات قصار، نهج‌البلاغه ، ۲۴۲)

یعنی : «روزی‌که بطرفداری مظلوم، ظالم‌راکیفر میدهند،سخت‌تر است ازروزی‌که وی به‌مظلوم ستم کرده است» .

۱

بررسی اجمالی کتاب «شهید آگاه»

خلاصهٔ محتوای کتاب «شهید آگاه» اینست که امام حسین ـ علیه‌السلام ـ هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه میدانسته است دراین‌سفر، درکربلا شهیدمیشود وبه‌همین منظورهم حرکت‌کرده وامام در این حرکت خود، تعبُّد به‌شهادت نموده وخانوادهٔ رسالت را به‌اسیری کشانده‌است!

همهٔ حساسیت معظّم‌له،روی مسئلهٔ‌علم امام‌است و به‌همین‌جهت، اسم کتاب‌را «شهیدآگاه» گذاشته‌است. درنظر ایشان کسی‌که بگوید: امام به امید پیروزی‌بردشمن، ازمکه بسوی‌کوفه حرکت‌کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌است.

این نویسنده آنجاکه به‌سخنان بزرگانی ازقبیل شیخ مفید و سیّدمُرتضیٰ وشیخ طوسی ـ رضوان الله علیهم ـمیرسد و می‌بیند آنان میگویند: امام حسین (ع) به‌امید تسخیرکوفه وغلبهٔ بردشمن ازمکه

حرکت کرد ، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نامبرده بدهد ، سخنانشان‌را توجیه کرده وبدون هیچ قرینه‌ای این بزرگان تشیّع‌را به‌پیروی از اهل سنت ـ بمنظور اقناع آنان ـ متّهم نموده است. (شهیدآگاه،ص۸۷و۱۷۲و۲۳۰)

چون پایهٔ سخن معظّم‌له اینست‌که امام حسین (ع) هیچگونه امیدی به‌پیروزی بردشمن نداشته،رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر میکندکه با عقیدهٔ خودش منطبق‌شود . طبق نوشتهٔ این نویسنده، در حقیقت منطق آنحضرت اینست که :

اگرچه درظاهر من‌مسلم‌بن عقیل‌را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد وتهیّهٔ نیرو، فرستادم ولی درواقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه‌بیعت گرفتن برای جهاد ، نه تهیّهٔ نیرو ، نه‌تسخیر کوفه ، نه برگرداندن خلافت اسلامی به‌مرکز اصلی خود ، نه‌نجات دادن اسلام ازراه قدرت‌خلافت، نه‌ضبط زکوات‌وگرفتن‌جزیه، نه‌اجراء حدود اسلام ، نه‌کوتاه‌کردن دست زورمندان ازتجاوز به‌حریم اسلام ، نه‌بسط فرهنگ اسلامی ، نه‌بستن‌پیمانهای نظامی واقتصادی و فرهنگی‌بنفع‌جهان‌اسلام‌و نه بسیج نیرو، برای جهادباکشورهای‌متجاوز. هیچیك از این معانی منظور من نبوده . واگر در خطبه‌ام گفته‌ام : بنی‌امیه حدود اسلام‌را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری ، ج۴ ، ص۳۰۴) ودرنامهٔ خود به‌مردم بصره نوشته‌ام : سُنّت پیغمبر مرده و بدعت، جای آنرا گرفته (تاریخ طبری ، ج۴، ص ۲۶۶) منظورم این‌نبوده که عملاً وارد میدان شوم و بادردست گرفتن خلافت ، حدود اسلام را اجراء و سُنّت پیغمبررا زنده وبدعتهارا نابودسازم بلکه منظورمن ازاین‌حرکت

این بوده‌که بطلان خلافت یزیدرا اعلام کنم وخود ویاران وکودکانم‌را عمداً به‌کشتن بدهم وخانوادهٔ خودرا به اسیـری بکشانم تابدینوسیله یزید، خود بخود، ازخلافت‌اسلامی برکنارشود! ونظام‌حکومتی اسلام ازاین‌وضع رسوا نجات یابد!

به‌فتوای نویسندهٔ کتاب « شهید آگاه » فرستادن مسلم‌بن عقیل به‌کوفه وبیعت‌گرفتن‌او ازمردم وتهیهٔ‌اسلحه وجمع‌آوری‌اعانه واینکه مسلم پس‌از بررسی وتحقیق‌کامل به‌امام‌نوشت : مردم‌کوفه باشماهستند وزودتر بسوی کوفه حرکت کنید ، اینها همه‌کارهای ظاهری وتوخالی بوده و در واقع نه به‌بررسی اوضاع‌کوفه احتیاجی بوده ، نه به‌بیعت گرفتن ازمردم ، نه‌به‌اسلحه وپول و نیروی نظامی ، نه‌به‌تسخیر کوفه واصلاً امام نمیخواسته به‌کوفه برود . به‌قول این نویسنده‌این کارهای ظاهری و توخالی بنـام اتمام حُجّت خوانده میشود . درنظر ایشان اتمام‌حُجّت کاری‌است‌ظـاهری وتوخالی‌نه‌جـدّی وواقعی (شهیدآگاه ، ص۲۷۶، سطر ۲۱) .

به‌عقیدهٔ معظّم له،بااین کارهای ظاهری و توخالی و سرانجام با کشته شدن امام و یارانش و اسیری‌خـانواده‌اش، یزید همینطور خود بخود ازخلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه ، ص۳۲۵، سطر ۱۹) ونظام حکومتی اسلام ازاستبداد واختناق نجات یافت ! (شهیدآگاه ، ص۴۸۴) درست دقّت کنید ببینید این نویسندهٔ محترم چه‌گفته‌است !!!

سرگردانی‌نویسنده:

نویسندهٔ‌کتاب«شهیدآگاه»چون‌دیده‌است‌این‌منطق،عقلائی‌نیست

وبااین‌بیان نمیتوان قیام امام‌رابطور عقل‌پسند، توجیه وتفسیر کرد، از اینرو، ناچارشده یك جنبهٔ استثنائی به‌قیام‌آنحضرت بدهد وآنرا سرّی ازاسرار ودارای رمزملکوتی وبعنوان برنامهٔ خاص وفوق‌العاده ودستور محرمانهٔ غیبی ومأموریت سرّی معرفی‌کند (شهیدآگاه، ص۳۳ و ۱۰۵ و۱۸۳ و۱۹۱و۱۹۹ و۲۳۲ و۲۳۷) بدیهی‌است معنای اینکه قیام امام، جنبهٔ استثنائی‌دارد اینست‌که درك‌حقیقت این‌قیام‌برای‌ما ممکن‌نیست.

ولی ازطرفی چون دیــده است این‌مطلب را دانشمندان وعقلاء نمی‌پسندند واگرقیام امام جنبهٔ استثنائی داشته باشد ازقابلیت پیروی ساقط‌میشود ازاینرو، ناچارشده کوشش‌کندکه تاممکن‌است برای قیام بصورتی‌که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگرچه با تکلّف زیادباشد، پیداکند. خلاصه‌این نویسنده،بین این‌دو مطلب سرگردان مانده وگاهی‌قیام امام‌را یك‌کار استثنائی ودارای رمزملکوتی میداند و گاهی به‌تفسیر وتوجیه‌آن میپردازد ومیخواهدآنرا با قوانین عقلائی و موازین شرعی تطبیق کند. وحقّاًکسی‌که نمیتواند قبول‌کندکه امام باامید پیروزی‌بسوی‌کوفه حرکت کرده، بهترازایــن نمیتواننددربحث قیام فرزند پیغمبر(ص) وارد وازآن خارج‌گردد.

۲

اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است

پایه‌واساس کتاب«شهیدآگاه» اینست که امام‌حسین‌ـعلیه‌السلام‌ـ هیچگونه امیدی به‌پیروزی نداشته و میدانسته دراین سفر، درکربلا کشته خواهدشد وبه‌همین‌قصد نیزحرکت‌کرده است. این‌نویسنده برای اثبات این‌ادّعای‌خود ازص۵۶ فصلی‌تحت عنوان «امام‌آگاه بود» نوشته و۳۳ دلیل بـرای مطلب خود آورده واثبات این ادّعـاء، اساس کتاب «شهیدآگاه»محسوب‌میشود.ولی‌ما پس‌از بررسی‌دلیلهایش چنین یافتیم که‌ادعای‌او بااین دلیلها ثابت‌نمیشودواینك خلاصهٔ این‌بررسی:

الف ـ محصول دلیلهای۱و۲ و۱۰ و۲۰ و۲۱ و۲۲ و۲۳ و۲۴ و۲۵ و۲۹و۳۰ اینست‌که طبق پیشگوئیهای رسول‌خدا وخود امام‌حسین(ع) معلوم بودکه آنحضرت مورد ظلم وستم واقـع گشته وسرانجام شهید خواهدشد واین‌مطلب‌را «عایشه» و «ابن عباس» ودیگران ازرسول خدا نقل‌کرده‌اند.

بدیهی‌است از ۱۱ دلیل نامبرده، اصل کُلّی شهادت امام معلوم میشود ولی از این دلیلها ثابت نمیشود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب «شهید آگاه» باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب- دلیل ۳ خلاصه‌اش اینست که امام حسین (ع) به «عبدالله جعفر» فرمود: «به‌دستور پیغمبر خداکه درخواب بمن داده عمل خواهم کرد چه به‌ضرر من باشد وچه بنفع من یعنی چه‌شکست بخورم وچه پیروزشوم».

این دلیل چنانکه معلوم است برخلاف مقصود «شهید آگاه» بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی وشکست، هردورا ذکرکرده واگر میدانست دراین سفر کشته میشود، نامی از پیروزی نمیبرد.

ج- دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبدالله بن مطیع» نقل‌کرده که در آن فرموده: هرچه قضای الهی‌است به‌ما خواهدرسید یعنی چه پیروزی وچه شکست. وهمین مطلب را بصورت مفصّل‌تری به «فَرَزْدَق» فرمود که: «اگر قضای اِلٰهی به‌دلخواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکر خدا را میکنیم واگر برخلاف امیدما نازلشد، ما تجاوزکار نخواهیم‌بود، چون درراه حق قدم برداشته‌ایم». (ارشاد مفید، س۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی برمقصود نویسنده ندارد.

د- دلیل ۵ داستان ملحق‌شدن «زُهَیْر» را به امام حسین (ع) آورده وخیال‌کرده زهیر برای کشته شدن به‌آنحضرت ملحق شده در حالیکه «زُهَیْر» برای مبارزه بمنظور پیروزی امام به‌وی ملحق‌شد نه برای کشته شدن. تفصیل این‌مطلب را درچاپ جدید کتاب «شهید جاوید» پاورقی ص۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر

دلالت دارد.

هـ - دردلیل ۶ و۷ گفته است: چرا امام حسین(ع) پس‌از معلوم شدن شهادت «مُسلِم» و « عبداللهُ بن‌یَقْطَر » برنگشت؟ جواب این‌سؤال اینست‌که نتیجهٔ مشورت امام بااصحابش این شدکه به‌کوفـه بروند. توضیح این‌مطلب‌را درچاپ جدیدکتاب « شهید جاوید » ص ۲۱۷ ببعد ملاحظه فرمائید.

و - دردلیل ۸گفته است: وقتی‌فرستادهٔ «ابن‌اشعث» و «ابن‌سعد» برای امام نامه‌آورد وپیغام «مُسلِم»را بـه‌آنحضرت رساند، چـرا امام برنگشت و فرمود: مٰاحُمَّ نٰازِلٌ وَ عِنْدَاللّٰهِ نَحْتَسِبُ اَنْفُسَنٰا ؟ . جـواب این سؤال نیزهمانست‌که قبلا اشاره‌شدکه نتیجهٔ مشورت‌امام بااصحابش‌این شدکه به‌کوفه بروند ومعنای این‌سخن امام‌که مٰاحُمَّ نٰازِلٌ... اینست‌که آنچه مقدّرشده به‌ما میرسد چه‌پیروزی و چه‌شکست واین سخن امام همان مطلبی را میگوید که‌آنحضرت به«فَرَزْدَق» و «عبداللهُ‌بن مطیع » فرمود ودلالتی برمقصود نویسنده ندارد.

ز - دلیل۹،حدیث «عَمرو بن لوذان» است‌که به‌امام‌گفت: به‌کوفه نروید وتفسیر صحیح جواب امام به‌وی اینست‌که من به‌اوضاع سیاسی بهترازتو واردهستم وتشخیص داده‌ام‌که باید به‌کوفه‌بروم واین حدیث دلالتی برمقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهیدجاوید» ص۴۲۷ ببعد،ملاحظه فرمائید.

ح- دلیل۱۱ اینست‌که امام‌ازشهادت«یَحْیٰی‌بن زکریّا» یادمیکرد ومعلوم میشودکه‌آنحضرت‌آگاهانه برای‌کشته شدن،میرفته است.

جواب این مطلب اینست‌که مقصود امام از یـاد کردن شهادت

«یحیی بن زکریا» اینست که اگر من در راه این مبارزه‌ای کـه در پیش گرفته‌ام، کشته‌شوم همان راهی را رفته‌ام که «یحیی بن زکریا» رفت. و این دلالتی برمقصود نویسنده ندارد.

ط - دلیل ۱۲ و ۲۸ اینست که امام‌حسین(ع) میدانست عُمَر بن‌سعد وشمر وسنان و... کشندگان آنحضرت هستند.

جواب این مطلب اینست که این مثل خبری است که میگوید: علی-علیه‌السلام-میدانست قاتل‌وی، ابن‌مُلجَم است واین دلالت نمیکند که زمان شهادت را هم میدانسته است. سخنان مرحوم شیخ مفید وابن شهرآشوب را درچاپ جدیدکتاب «شهید جاوید» ص۴۵۳ ببعد، ملاحظه‌فرمائید تا حقیقت را دریابید.

ی- دلیل۱۳ خطبهٔ خُطَّ‌المَوْتُ است. تفسیر صحیح این خطبه را درچاپ جدیدکتاب «شهید جاوید» ص۳۸۶ ببعد، ملاحظه فرمائید. (۱)

یا- دلیل ۱۴ اینست که امام به‌سخن «عُمَر بن عبدالرحمن» کـه میگفت: به‌عـراق نروید، گوش نـداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

یب- دلیل۱۵و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه سخنان یك‌سُنّی کم‌عمق است‌که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که‌این نویسنده سخنان یك سُنّی بی‌تحقیق را میپذیرد ولـی سخنان شیخ مفید و سیّدِ مُرتضی وشیخ طوسی را نمیپذیرد وبا زورگوئی توجیه میکند!

یج- دلیل۱۶، حدیث‌مَنْ‌لَحِقَ بِی‌اُسْتُشْهِدَ است. معنای این حدیث و احتمالات آنرا در چاپ جدید کتاب «شهیدجـاوید» ص ۴۲۵ ببعد، ملاحظه فرمائید.

---

(۱) وتفسیرکامل‌ترآنرا درکتاب «پیرامون نظردکترشریعتی» بخوانید

ید- دلیل ۱۸ اینستکه امام به «فَرَزْدق» فرمود: مُسلِم وظیفهٔ خود را انجام داد وبرماستکه وظیفهٔ خود را انجام دهیم. واین مطلب «دالّ» علی برمقصود نویسنده ندارد، زیرا معنای سخن امام اینستکهمُسلِم بهاُمید پیروزی بردشمن، مبارزهکردوشهید شد و ما هم بایـد مثل او برای نجات اسلام، بهامیدپیروزیبردشمن، مبارزهکنیمو بهفرضاینکه شهید شویم، درراه مسلم رفتهایم.

یه- دلیل۲۷ اینستکه«میثم تمّار»به«مختار» گفت: تو از زندان آزاد میشوی وبهخونخواهی امام حسین(ع) قیام میکنی. و این دلیل برمقصودنویسنده دلالت ندارد، زیرااز آن معلوم نمیشودکهشهادتامام حسین(ع) پس ازتشکیل حکومت اسلامی بدستآنحضرت،خواهدبود یا قبل ازآن

یو- دلیل۳۱ اینستکه چون امام صادق ـ علیهالسلام ـ فرمود: درکتاب علی(ع) خواندمکه محمّدبنعبداللّٰهبن حسن ازخُلَفای اینامت نیست وکتاب علی ـ علیهالسلام ـ نزد امام حسین(ع) نیز بوده،پس در اینکتاب خواندهکه اوبهخلافت نمیرسد.

ودلیل ۳۲ اینستکه طبق روایات،امامحسین(ع) مدتحکومت بنیاُمیّه را میدانست و یقین داشت که زمان انقراض حکومت ایـن طائفه نرسیده است.

ودلیل۳۳ اینستکه چون حوادث سال درشب قدر برامام عرضه میشود تفصیل واقعهٔکربلانیز برامام عرضه شده و دانسته است که در فلان روز درکربلاکشته خواهد شد.

جواب این سهدلیل حدیثی استکه در کتاب غیبة شیخ طوسی

ـ قُدّس سرّه ـ ص۲۶۳ آمده که: «ابوحمزه ثمالی میگوید: به‌امام‌محمدباقر ـ علیه‌السلام ـ گفتم: علی(ع) فرموده: بعداز سال ۷۰ رخاء و گشایش خواهد بود وسال ۷۰ گذشت وماگشایش ندیدیم. امام فرمود:
ویا ثابتُ اِنَّ اللّهَ کانَ وَقَّتَ هذَا الاَمْرَ فِی السَّبْعینَ فَلَمّا قُتِلَ الْحُسَینُ (ع) اِشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلیٰ اَهْلِ الاَرْضِ فَاَخَّرَهُ...».

یعنی: «ای ابوحمزه خداوند قبضه کردن خلافت را بدست‌اهل‌بیت در سال ۷۰ مقرّر کرده بود. پس امام حسین ـ علیه‌السلام ـ را که‌کشتند غضب خدا برمردم شدیدشد وآنرا بتأخیر انداخت تاسال ۱۴۰ پس‌ما برای‌شما نقل‌کردیم وشما آنرا شایع‌کردید وخدا باردیگر آنرا بتأخیر انداخت ودیگر نزد ما برای‌آن وقتی قرار نداد». واین حدیث دراصول‌کافی، ج۱، ص ۳۶۸ نیز باکمی اختلاف نقل شده است.

ازاین‌حدیث‌معلوم میشود حضرت‌علی ـ علیه‌السلام ـ قبلاً تشکیل حکومت اسلامی را بدست ائمه (ع) درسال ۷۰ هجری نوید داده واین امید درخاندان رسالت ازهمان‌زمان حضرت امیر(ع) وجود داشته‌که درسال ۷۰ هجری خلافت اسلامی بدست ائمه(ع) بیفتد ولی‌کشتن امام حسین(ع) جلواین مطلب را گرفته واز اینجا روشن میشودکه امکان داشته امام‌حسین (ع) درسال ۶۱هجری شهید نشود ودرسال ۷۰هجری حکومت اسلامی‌بدست خودآنحضرت یافرزندانش بیفتد. ونیز معلوم میشود امکان‌داشته درسال ۱۴۰ یعنی‌زمان حضرت‌صادق ـ علیه‌السلام ـ خلافت بدست اهل‌بیت بیفتد.

اگر نویسندهٔ کتاب «شهیدآگاه» این‌حدیث را ندیده وااسفا که چگونه بدون تفحّص کامل ازدلیلهای یك مسئلـه ومعارضات آنها قلم

بدست‌گرفته ومیخواهد مطلبی‌را برمردم تحمیل‌کند! واگراین حدیث را دیده وعمداً ندیده‌گرفته صدبار واأسفا که چگونه هرحدیثی راکه عقیده‌اش موافق‌نیست ندیده میگیرد!!!

یک نکته :

اینکه‌کتاب « شهیدآگاه »، ص ۷۱ ضمن شمارهٔ ۳۳ میگوید : حوادث‌سال درشب‌قدر برامام عرضه میشود عمدهٔ دلیلش اخباری است که دراصول‌کافی، ج۱، ص ۲۴۲ تا۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار « حسن‌بن عبّاس‌بن حَریش» است که نزد علمای‌رجال،بدسابقه وغیرقابل اعتماداست واین‌اخباررا دربارهٔ شب‌قدر وعرضه شدن حوادث‌سال برامام جعل‌کرده است واین‌نظرقاموس‌الرّجال‌است. (قاموس‌الرجال، ج۳، ص۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض درعقیده :

مضمون دلیل ۱۹ و۲۶ وصدر دلیل ۱ اینست‌که امام حسین (ع) برای‌اینکه خونش درحرم خدا ریخته‌نشود ازمکه حرکت‌کرده است. وازاینجا معلوم میشودآنحضرت احتمال میداده درمکه شهید گردد و این‌مخالف عقیدهٔ نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» است، زیرا اوعقیده دارد امام میدانسته دراین‌سفر در کربلا شهید میشود واحتمال نمیداده در مکه شهیدشود (شهیدآگاه، ص۷۱، سطر ۱۲ و۱۳) واین غفلت عجیبی است‌که نویسنده‌ای بخواهد مطلبی را ثابت‌کند و سه دلیل بیاورد که برضد مقصودش دلالت دارد!

او نه‌تنها این‌سه دلیل‌را برضدعقیدهٔ خودآورده بلکه‌درص۳۲۷، سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را بعنوان احتمال قوی اظهار کرده و مینویسد: «ما قویاً احتمال میدهیم‌که امام بواسطه آنکـه خونش در حرم ریخته‌نشود پیش‌ازوصول نامهٔ مسلم عازم عراق‌شده».

ونیز درص۳۱۹ مینویسد: «امام برای اینکه درمدینه دستگیر وکشته نشود بمکه... هجرت فرمود».

ونیز درص ۳۲۸ در مورد فرض ورود امـام حسین(ع) به‌کوفه مینویسد: «درکوفه آنحضرت را شهید میکردند».

معلوم میشودا‌ین نویسنده‌هم‌عقیده‌داردامام‌میدانست‌درکربلاشهید میشود وهم‌عقیده داردکه نمیدانست درکربلاشهید میشودبلکه‌احتمال میداددرمدینه‌یادرمکه یادرکوفه شهید شود واینست‌تناقض‌در عقیده!!!

زیادکردن عدد :

ضمناً درفصل «امام‌آگاه بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل۲ ودلیل ۲۱ تکرار دلیل۲۰ ودلیل۲۵ و۳۰ تکرار دلیل۲۴ ودلیل۲۶ تکرار دلیل ۱۹ میباشد ومعظّم‌له فقط‌برای زیادکردن عدد دلیلها این مکررات را نوشته‌است. ونیز دلیل۱۵ و۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافتهٔ خیال یك سُنّیِ خیال پرداز است‌که ایشان برای زیاد کردن عـدد دلیلها بعنوان دودلیل مستقل‌آورده است!

نتیجهٔ بحث:

نتیجهٔ بحث این شدکه فصل «امام‌آگاه بود» پایـه و اساس‌کتاب

«شهیدآگاه» را تشکیل میدهد و نویسنده دراین فصل میخواسته ثابت کندکه امام میدانسته دراین سفر در کربلا کشته میشود. ولی معلوم شدکه ازدلیلهای فصل نامبرده این مطلب ثابت نمیشود بلکه بعضی از دلیلهایش برعکس مقصود نویسنده دلالت دارد واز اینجا روشن‌میشود که اساس‌کتاب «شهیدآگاه» باطل‌است.

بدیهی‌است پس‌ازآنکه روشن‌شد اساس‌کتاب «شهیدآگاه» باطل است چندان لزومی ندارد به‌بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی‌مهار، حاضرشده برای تحمیل‌طرح بی‌دلیل‌خود به‌شخصیت‌های علمی‌شیعه، تهمت بزند وحتی ازتهمت زدن به‌پیغمبرخدا وامام حسین ومسلم‌بن عقیل هم خودداری نکرده، ازاین‌جهت چندمورد ازاین تهمتها را توضیح میدهیم.

۳

تهمتهای عجیب:

۱ـ تهمت به‌رسول خدا(ص):

نویسندهٔ کتاب«شهید آگاه»که معتقداست امام حسین‌علیه‌السلام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مـردم فهمیده بگویند: پیغمبرخدا(ص) در جنگ اُحُد وعلی(ع) در جنگ صِفّین، امید به‌پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند. چه مانعی داردکـه بگوئیم: امام‌حسین(ع) هم مثل جدّ و پدرش، امید به‌پیروزی داشته؟ ازاین‌جهت، معظّم‌له، امیدِ رسول خدا را به‌پیروزی درجنگ اُحُدونیز امیدِ حضرت امیررا به‌پیروزی درجنگ صِفّین، انکارکرده است.

این نویسنده درص۱۵۵میگوید: «طبق اخبارمتعدده‌که درتفسیر طَبَری‌آمده، رسول‌خدا(ص)شکست لشکراسلام وشهادت عمویش‌حمزه را پیش‌بینی میکرد».ودرص۱۶۷میگوید: «سیرهٔ ابن‌هشام را ملاحظه فرمائید پیغمبراکرم(ص) شهادت حمزه وگروهی ازمسلمانان را دراین

غزوه، پیش‌بینی میکرد».

ما هرچه تفحص کردیم در تفسیر طَبَرِی درآیاتی که مربوط به‌جنگ اُحُد است، حتی‌یك خبرهم نیافتیم‌که دلالت کند بر اینکه رسول‌خدا(ص) امیدی به‌پیروزی نداشته یا دلالت کند که آنحضرت شهادت جناب حمزه را پیش‌بینی‌کرده. چرا این نویسندهٔ محترم اقلاً یکی ازآن اخبارمتعددی راکه ادعاکرده، ذکرنفرموده تا دیگران‌نیز ملاحظه‌کنند؟!

ونیز به‌سیرهٔ‌ابن هشام رجوع‌کردیم ودیدیم آنچه معظّم‌له ادعا کرده که رسول خدا(ص) شهادت حضرت حمزه را پیش‌بینی فرموده برخلاف حقیقت است. واینك عبارت سیرهٔ‌ابن هشام:

«قالَ: فَلَمّا سَمِعَ بِهِمْ رَسُولُ‌اللهِ(ص) وَالْمُسْلِمُونَ قَدْنَزَلُوا حَيْثُ نَزَلُوا قالَ رَسُولُ اللهِ لِلْمُسْلِمينَ: اِنّي قَدْرَاَيْتُ وَاللهِ خَيْراً: رَاَيْتُ بَقَراً وَرَاَيْتُ فِي‌ذُبابِ سَيْفي ثَلماً وَرَاَيْتُ اَنّي اَدْخَلْتُ يَدي‌في‌دِرْعٍ حَصينَةٍ فَاَوَّلْتُهَاالْمَدينَةَ».

«قالَ ابْنُ‌هِشامٍ: وَحَدَّثَني بَعْضُ‌اَهْلِ الْعِلْمِ اَنَّ‌رَسُولَ‌اللهِ(ص) قالَ: رَاَيْتُ بَقَراً لي تُذْبَحُ قالَ: فَاَمَّاالْبَقَرُ فَهِيَ ناسٌ مِنْ‌اَصْحابي يُقْتَلُونَ وَ اَمَّا الثَّلْمُ الَّذي رَاَيْتُ فِي‌ذُبابِ سَيْفي فَهُوَرَجُلٌ مِنْ اَهْلِ‌بَيْتي يُقْتَلُ».

(سیرهٔ ابن‌هشام. ج۲،ص ۶۲و۶۳)

ترجمه: «ابن‌اسحاق‌گفته است:وقتی‌که رسول‌خدا(ص) ازآمدن کفار و وضع آنان آگاه شد درحالیکه مسلمانان درجای‌خودفرودآمده‌بودند آن حضرت‌به‌مسلمانان فرمود: بخدا قسم من خوابی دیدم‌که خیراست. در عالم خواب یك عدّه‌گاو‌دیدم ودیدم در دم شمشیرمن شکافی پیدا شده‌و دیدم دست خودم را در زرهٔ محکمی داخل‌کردم و آن زره را بمدینه تعبیر نمودم».

«ابن هشام میگوید: بعضی ازاهل علم برای من نقل کردندکه رسول‌خدا(ص) فرمود: من در خواب دیدم یك عِدّه‌گاو دارم کــه ذبح میشدند وفرمود: آن‌گاوهاگروهی ازیاران من هستندکه‌کشته‌میشوندو آن شکافی‌که در دمِ شمشیرخود دیدم تعبیرش اینست کــه مردی از اهل‌بیت من،کشته میشود».

چنانکه ملاحظه میفرمائید، خواب رسول‌خدا(ص) به‌دوگونـه نقل شده، درنقل اول‌که ازابن‌اسحق است، نه‌رسول‌خدا خبرازشکست مسلمانان در جنـگ احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش‌بینی فرموده بلکه ازاینکه فرموده:خوابی دیدم‌که خیراست ونیزازاینکه فرموده: دستم را دریك زره محکمی داخل‌کردم، معلوم میشود خواب آنحضرت امیدبخش بوده وآنرا به‌خوبی ومصونیت از شکست تعبیر کرده است. ودرنقل دوم‌که ازابن هشام است رسول‌خدا (ص) پیش‌بینی شهادت عده‌ای ازاصحاب‌ویکی ازاهل‌بیت خود را فرموده ومعلوم‌است که شهادت عده‌ای ازاصحاب ویکی ازاهل‌بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا درجنـگهائی هم‌که‌مسلمانان پیروزمیشدند، مثل جنـگ بدر، یك عده، کشته میدادند. بنابراین، اگر نگوئیم، ازاین دونقل روی‌هم‌رفته، پیش‌بینی پیروزی مسلمانان در جنـگ احد، استفاده میشود (که بـا همان پیروزی در اول‌کار منطبق میگردد) هرگـز پیش‌بینی شکست، استفاده نمیشود. و نیز اینکه رسول‌خـدا (ص) شکاف شمشیر خود را به‌شهادت یکی ازاهل‌بیت خود تعبیرفرموده، قبل ازجنـگ معلوم نبود آن یك نفرکه ازاهل‌بیت‌کشته میشود چه‌کسی خواهد بود ولی‌آنگاه که جناب حمزه‌کشته شد، با وی منطبق‌گشت.

از آنچه گذشت روشن‌شد که برخلاف گفتهٔ کتاب «شهید آگاه» نه‌از مدارك تاریخی معلوم میشود رسول خدا(ص) شکست مسلمانان را در جنگ اُحُد، پیش‌بینی فرموده و نه معلوم میشود از شهادت حضرت حمزه‌خبرداده واین تهمتی‌است‌که نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» آگاهانه به‌رسول‌اکرم زده تا بدینوسیله نظرخود را ثابت‌کندا

۲ـ تهمت به‌علی علیه‌السلام ؟

کتاب «شهیدآگاه» درص۱۶۳ و۱۶۷ میگوید: «علی علیه‌السلام میدانست و خبر میداد کــه معاویه پس‌از آنحضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد».

معنای‌این‌سخن‌اینست‌که‌امیرالمؤمنین(ع)درجنگ صِفّین،امید نداشت برمعاویه غالب‌گردد.ولی برخلاف‌تصوراین نویسنده، ازسخنان خودامیرالمؤمنین(ع)استفاده‌میشودکه‌آنحضرت امیدوار بوده‌برمعاویه غالب شود واینك سخنان آنحضرت:

الف‌ـ علی‌ـعلیه‌السلام‌ـ دربارهٔ معاویه میفرماید:«سَاَجْهَدُ فِی اَنْ اُطَهِّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَاالشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ».

(نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۵)

یعنی: «من‌کوشش میکنم که زمین را ازوجود این عنصر ناپاك ـمعاویه‌بن‌ابی‌سفیانـ پاك‌گردانم».

اگـر امیرالمؤمنین (ع) امیدوار نبود، معاویـه را نابود کند، نمیفرمود: من‌کوشش میکنم که زمین را ازوجود معاویه پاك‌گردانم.

بـ علی‌ـعلیه‌السلامـ هنگامیکه درصِفّین با معاویه وقشون‌وی

روبرو شد، دردعای خود بدرگاه خدا عرضه داشت: «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ». (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۷۰)

یعنی: «خدایا اگر ما را بردشمنان خود پیروز کردی مارا از تجاوز مصون بدار».

اگر امام‌امیدوارنبودبرمعاویه‌غالب‌شود، چنین سخنی نمیفرمود.

ج- امیرالمؤمنین(ع) پس‌ازآنکه مصر بدست معاویه افتاد،ضمن اظهارتأسّف شدید، میفرماید:

«سُبْحَانَ اللهِ بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُوأَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِيهِمْ إِذْ غَلَبُونَا عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِينَا». (کشف المحجة،ص۱۷۴)

یعنی: «عجبا درزمانیکه ما امیدوار بودیم برمعاویه غالب شویم وشام را ازوی بگیریم، اووعُمّال او، مصررا از دست‌ماگرفتند».

از این‌سخن‌امام‌استفاده میشود آنحضرت امیدوار بوده برمعاویه غالب‌گردد.

د- امیرالمؤمنین(ع) درصفّین ، پیش ازشروع جنگ، به سپاه خود مطالبی را تعلیم کرد وازجمله فرمود:« فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً وَلَا تُجْهِزُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ».

(نهج‌البلاغه، نامهٔ ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا، دشمن را شکست داده و بفرار واداشتید، فراریان را نکشید وبه تسلیم شدگان بی‌دفاع صدمه نزنید و مجروحان را به قتل‌نرسانید».

اگر امام امیدوار نبود برمعاویه غالب شود ، معنی نداشت ، به سربازانش دستوراتی راجع به‌بعداز شکست‌دادن لشکرمعاویه، بدهد.

بااینکه از این سخنان علی ـ علیه‌السلام ـ که نقل کردیم، امیدواری آنحضرت به‌پیروزی برمعاویه معلوم‌میشود، چگونه نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» بطور قطع ویقین میگوید: علی ـ علیه السلام ـ امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و میدانست معاویه برامت اسلام مسلط خواهدشد؟! آیا ایشان برای گفتهٔ خود دلیلی داشته و نیاورده یادلیلی نداشته؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خودرا بامعارضاتش ذکر کند وبین‌آنها مقایسه نماید ویك طرف‌را ترجیح دهد یاتوقّف کند و اگر دلیلی نداشته واین‌نسبت‌را به‌امیرالمؤمنین(ع) داده‌که آنحضرت امیدوار نبود برمعاویه غالب گردد، در اینصورت این تهمتی‌است‌که آگاهانه به‌امیرالمؤمنین (ع) زده تانظر خودرا ثابت‌کند!!!

۳ـ تهمت به امام حسین علیه‌السلام:

نویسندهٔ کتاب «شهیدآگاه» درص۵۰میگوید: «امام‌حسین(ع) غالباً نظر کسانی‌راکه میگفتند: پیروزی نظامی برای‌امام میسر نیست وآنحضرت کشته خواهدشد تأیید میکرد».

ماهرچه تفحّص کردیم، در مذاکرات امام باابن‌عباس و عبدالله جعفر وعبدالله عُمَر و عبدالله مُطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آن حضرت نظر آنانرا تأیید کند و بفرماید: من میدانم بردشمن غالب نخواهم شد. پس چگونه نویسنده میگوید: امام غالباً نظر کسانی راکه میگفتند پیروزی نظامی برای آنحضرت ممکن نیست، تأیید میکرد؟! معنای‌کلمهٔ غالبا اینست‌که اگر بیست نفر، به‌امام گفته‌اند: پیروزی بردشمن برای شما میسّر نیست، حدّاقل سخن پانزده نفر از

آنان‌را تأیید فرموده‌است. چرا این نویسندهٔ محترم آن عباراتی‌را که ازآنها تأیید، استفاده میشود، ذکر نکرده است؟! آیا غیراز اینست که چون ایشان عقیده‌دارد امام آگاهانه‌برای کشته شدن رفته، تصمیم گرفته همه‌چیزرا باعقیدهٔ‌خود تطبیق کند وازاین‌جهت، این تهمت را به‌امام‌حسین (ع) زده‌است؟!

۴ـ تهمت به مسلم‌بن عقیل:

کتاب «شهیدآگاه»، ص۱۴۲ میگوید: «گزارشی‌که مسلم‌بن‌عقیل به‌امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم‌کوفه وآن بیعت‌کذائی‌بود واحتمال بی‌وفائی مردم‌کوفه آنقدر روشن بودکه محتاج‌به‌تذکر نبود».

مقصود نویسنده اینست که مسلم‌بن‌عقیل هیچگونه اعتمادی به‌مردم کوفه نداشت‌و‌به‌پیروزی امام‌نیز امیدی نداشت و فقط‌ظاهرحال مردم کوفه و احساسات توخالی آنانرا به آنحضرت گزارش داد. ولی برخلاف‌گفتهٔ‌این‌نویسنده، مامی‌بینیم امام‌حسین(ع) دربارهٔ‌گزارش مسلم‌بن عقیل به مردم کوفه مینویسد: «نامهٔ مسلم بن عقیل از رأی پسندیدهٔ شما حکایت میکند وگزارش میدهد که جماعت بزرگان شما متفق شده‌اندکه مارا درگرفتن‌حق‌خویش وبرگرداندن خلافت به‌مرکز خود، یاری‌کنند». (ارشادمفید، ص۲۰۰)

امام‌حسین (ع) میفرماید: نامهٔ مسلم حاکی ازاجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام وکوشش برای پیروزی آنحضرت است، ولی این نویسنده میگوید: گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات توخالی مردم کوفه‌است وهیچگونه امید واطمینانی به‌مردم

کوفه از آن استفاده نمیشود . آیا این نویسنده ، بیش از امام‌حسین(ع) ازمضمون نامهٔ مسلم‌بن‌عقیل آگاه بوده‌است؟!

آیا غیراز اینست‌که چون اومعتقداست: امام هیچگونه امیدی به‌پیروزی نداشته ، میخواهد بگوید : مُسلم‌بن‌عقیل نیز چنین امیدی نداشته و نامهٔ وی نیز چنین امیدی به امام نمیداده‌است واین تهمت را به‌مُسلم زده تا عقیدهٔ مُسلم را باعقیدهٔ خودش ، یکسان جلوه دهد واز این‌راه ، نظرخود را ثابت‌کند ؟!

اگر مسلم‌بن عقیل به‌مردم کوفه اعتماد نداشت ، چرا به امام نوشت : جمع اهل کوفه باشماهستند زودحرکت‌کنید ؟ (تاریخ طبری، ج۴، ص۲۹۷) . آیامسلم میخواست امام‌را فریب‌بدهد ؟!

هـ تهمت به‌شیخ مفید:

یك فرد شیعه ازمرحوم شیخ‌مفید پرسیده: ما گروه شیعه‌اجماع داریم‌که امام همهٔ حوادث‌آینده‌را میداند، پس‌چرا علی‌ـعلیه‌السلام‌ـ با اینکه میدانست کشته میشود به‌مسجد رفت ؟ و چرا امام حسین ـ علیه‌السلام ـ بااینکه میدانست دراین‌سفر کشته‌میشود، به‌سوی‌کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داده: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همهٔ حوادث‌آینده را بدون استثناء میداند ودلیلی نداریم‌که علی ـ علیه‌السلام ـ میدانست درآن‌شب مخصوص درمسجد ضربت‌میخورد. و نیز دلیلی نداریم‌که امام‌حسین ـ علیه‌السلام‌ـ میدانسته دراین سفر کشته میشود. (بحار، طبع‌جدید، ج ۴۲، ص۲۵۷و۲۵۸)

نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» درص۲۳۰ میگوید: شیخ‌مفید، این

سخن را دربرابر عامّه گفته و میخواسته آنانرا با این جـواب اقناعی ساکت کند و آنچه گفته ، موافق عقیدهٔ اهل سُنّت و مخـالف عقیدهٔ شیعه است.

ما درجواب‌کتاب «شهیدآگاه» میگوئیم:

اوّلاً کسی‌که این سؤالات را از شیخ مفید کرده یـك فرد شیعهٔ خالص بلکه افراطی بوده، زیرا او درسؤال خود گفته: ما اجماع‌داریم که امام همهٔ حوادث‌آینده را میداند ویك‌فرد سُنّی هرگزچنین‌سخنی نمیگوید. پس شیخ مفید دراینجا در مقابل اهل سُنّت نبوده تـا روی عقیدهٔ آنان جواب بدهد.

وثانیاً شیخ‌مفید درجواب سؤال‌کننده فرموده : إجْماعُنا اَنَّ‌الاَمْرَ عَلیٰ‌خِلافِ ماقالَ. اجماع ما گروه شیعه مخالف‌گفتار سئوال‌کننده است. بااینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا میتوان‌گفت: او بمذاق اهل سُنّت سخن‌گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سُنّت ؟! آیا شیخ مفید میخواهد بفرماید : من گفتم: اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی‌مطلب اینطورنیست بلکه آنچه‌گفتم مطابق عقیدهٔ اهل سُنّت و مخالف عقیدهٔ شیعه است؟! آیـا شیخ‌مفید دروغ میگوید؟!

آری چون نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» دیـده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیدهٔ اواست ودربرابرشخصیت باعظمت شیخ نمیتواند چیزی بگوید، ازاین‌جهت ناچار شده سخن اورا توجیه‌کند وبگوید: او موافق عقیدهٔ اهل سُنّت سخن گفته در حالیکه این‌تهمت بزرگـی است‌که بهرئیس مذهب شیعه زده وتوجه نداشته یا داشته است.

۶ـ تهمت دیگر به‌شیخ‌مفید:

کتاب «شهیدآگاه» در ص۲۳۵ گفته: «وچنانچه مفیدرضوان‌الله علیه تصدیق فرموده خدا امام را به‌شهادت و اسیری اهل بیت مُتعبّد فرموده» .

ظاهر این عبارت اینست‌که شیخ مفید نیز مثل نویسندهٔ کتاب «شهیدآگاه» تصدیق‌کرده که خدا به‌امام دستورداده بمنظورکشته‌شدن خود و اسیر شدن اهل‌بیت حرکت‌کند. در حالیکه شیخ مفید هرگز چنین تصدیقی نکرده بلکه پس‌از آنکه فرموده: دلیلی نداریم که امیرالمؤمنین(ع) میدانسته درآن شب‌مخصوص‌کشته میشوداین جمله را اضافه کرده که:

«وَلَوْجاءَ بِهِ اَثَرٌ لَمْ یَلْزَمْ فیهِ مایَظُنُّهُ الْمُعْتَرِضُونَ اِذْکانَ لایَمْتَنِعُ اَنْ یَتَعَبَّدَهُ اللهُ تَعالیٰ بِالصَّبْرِ عَلَی الشَّهادَةِ وَالْاِسْتِسْلامِ لِلْقَتْلِ» .

(بحار، طبع جدید، ج۴۲، ص۲۵۸)

یعنی: «واگر به‌فرض محال[1] خبری وارد شده باشدکه آنحضرت میدانسته درآن وقت معین‌کشته میشود، عقلاً مانعی نداردکه خدا او را به‌صبر برشهادت و پذیرفتن قتل مأمورکرده باشد».

و دربارهٔ امام‌حسین(ع) نیز پس‌ازآنکه جواب‌داده: هیچ‌دلیلی نداریم‌که آنحضرت میدانسته دراین سفرکشته میشود، فرموده:

«وَلَوْکانَ عالِماً بِذٰلِکَ لَکانَ الْجَوابُ عَنْهُ ماقَدَّمْناهُ فِی الْجَوابِ عَنْ عِلْمِ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ (ع) بِوَقْتِ قَتْلِهِ».

یعنی: «واگر به‌فرض محال آنحضرت ازکشته شدن خود دراین سفر آگاه بوده‌باشد، جوابش همانست‌که درموردعلم امیرالمؤمنین(ع)

۱ـ محال‌بودن این‌فرض ازکلمهٔ «لو» استفاده میشود .

به‌وقت شهادت خود گفتیم».

مقصود مرحوم شیخ اینست‌که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را مُتعبّد به پذیرفتن قتل‌کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی درمقام اثبات هیچ دلیلی براین مطلب نداریم ودر حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که‌خداوند امام را مأمور به پذیرفتن قتـل کرده باشد درمقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب‌کرده است.

اگر نویسندهٔ کتاب «شهیدآگـاه» فرق میان مقام ثبوت واثبات نگذاشته ونداسته این تهمت‌را به‌شیخ مفید زده‌که «اوتصدیق‌کرده‌که خدا امام‌را به‌شهادت واسیری اهل بیت مُتعبّد فرموده» که وااسفا! و اگر فـرق بین مقـام ثبوت واثبات رامیدانسته و دانسته این تهمت را به‌رئیس مذهب شیعه زده تا اورا موافق با عقیدهٔ خودش جلوه دهد که صدبار وااسفا!!! وبنظرما اودانسته این تهمت را بشیخ مفید زده است!

۷- تهمت به سیّد مرتضی:

نویسندهٔ کتاب«شهیدآگاه» درص۸۷و۱۷۲میگوید: «سیّدمرتضی میخواسته در مورد قیام امام‌حسین(ع) به‌اهل‌سُنّت پاسخی بدهدکه در نظر خودآنان پذیرفته باشد ومیخواسته اهل سُنّت‌را به‌منطق‌خودشان قانع سازد».

باید دانست که مرحوم سیّد مُرتضی ضمن سخنان خود کـه در تنزیه‌الانبیاء، ص۱۷۹ تا ۱۸۲آمده، فرموده:

« إِنَّمَا اَرَدْنَا بِذِكْرِ هٰذِهِ الْجُمْلَةِ اَنَّ اَسْبَابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لَائِحَةً» .

یعنی: «مامیخواستیم بااین بیان روشن کنیم‌که شرائط پیروزی امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ بردشمن فراهم بود» .

ونیز فرموده :

« وَلَمْ یَکُنْ فِی حِسابِهِ اَنَّ الْقَوْمَ یَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَیَضْعُفُ اَهْلُ الْحَقِّ عَنْ نُصْرَتِهِ » :

یعنی : «امام‌حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل‌حق نیز ازیاری امام ناتوان میگردند» .

نویسندهٔ‌کتاب «شهید آگاه» چون‌دیده‌آنچه مرحوم سیّدمرتضی فرموده باعقیدهٔ‌اوموافق نیست ونتوانسته مخالفت‌چنین شخصیت‌بزرگی را تحمّل کند ، ازاینرو ، سخن اورا بدینگونه توجیه‌کرده‌که مرحوم سیّدمرتضی به‌مذاق اهل‌سُنّت ، سخن گفته است . ولی مرحوم شیخ طوسی‌که عقایداستادش سیّدمرتضی‌را بهتر ازنویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» میدانسته در تلخیص الشافی ، جزء ۴، ص۱۹۰ میگوید : «سیّدمرتضی این نظررا اختیارکرده‌که عقلاً ونقلاً حرام‌است امام دانسته‌برای‌کشته شدن حرکت کند وَهٰذَاالْمَذْهَبُ هُوَالَّذِی اخْتارَهُ الْمُرْتَضٰی فِی هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ» .

ازاینجا معلوم میشود آنجاکه سیّدمرتضی فرموده : « درآغاز کار اسباب پیروزی امام‌حسین(ع) بردشمن‌فراهم بود وآنحضرت‌تصور نمیکرد بعضی ازاهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل حق ازیاری امام ناتوان‌میگردند» این‌عقیدهٔ خودمرحوم‌سیّد مرتضی بوده‌که‌اظهارکرده نه عقیدهٔ اهل‌سُنّت .

اگر نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» ازاین نظر سیّدمرتضی که شیخ طوسی نقل کرده ، آگاه نبوده وسخن سیّدرا موافق اهل سنت و

مخالف عقیدهٔ شیعه و مخالف عقیدهٔ خود سیّد ، محسوب داشتـه این مایهٔ تأسف است کـه چرا نویسنده‌ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سیّد ، دربارهٔسخنان او ، اظهار نظر کرده واگـر آگاه بوده و دانسته به‌این‌عالم بزرگ تهمت زده‌که او به‌مذاق اهل سنت سخن گفته ، این بیشتر مایهٔ تعجب وتأسف خواهد بود !!!

۸ـ تهمت به سیّد مرتضی وشیخ طوسی :

نویسندهٔکتاب«شهیدآگاه» درص۱۰۶کتاب،سخنانی بدینمضمون میگوید : «چون درزمان خلافت بنی‌عباس که دوران اختناق فکـری بود، آزادیخواهی، حرّیت، قیام، انقلاب، مبارزه بافردپرستی واستبداد جرم محسوب میشد وعُمّال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین(ع) طوری درانهان مجسم شودکه آنان‌را مثل یزید و ابن‌زیاد مورد تنفر قراردهد ، ازاین جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سیّد مرتضی وشیخ طوسی‌است) برای اینـکه برخلاف‌رضای دستگاه‌حکومت کاری‌نکنند، ناچار بودند قیام امام‌را آنطوری‌که درتنزیه‌الانبیاء وتلخیص الشافـی نوشته شده، تشریح‌کنند ونظرکتاب «شهید جاوید» نیز که همان نظر سیّد مرتضی وشیخ طوسی‌است ، مناسب همان دورانهای اختناق فکری و اعصار تاریك است و باید آنرا بعنوان یك نظر کهنـه و کنار رفته تلقی کرد» .

دراینجا مقصود اصلی کتاب «شهید آگاه» اینست‌که طرح‌کتاب «شهید جاوید» را درنظر آزادیخواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه‌دهد ولی درحقیقت مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی‌را به‌پیروی ازحکومت

عدالت‌کش بنی‌عباس وجلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان ، متهم کرده‌است !

نظر این‌دوعالم بزرگ‌اینست : «هرامامی وقتی مظنهٔ قوی پیدا کند که میتواند باحکومت ظلم بمبارزهٔمسلحانه برخیزد ، واجب‌است جنبش کند ونیرو تهیّه نماید ودرشرائط مساعد حکومت ظلم‌را ساقط سازد وخلافت‌را قبضه‌کند. امام‌حسین(ع) نیز آنگاه‌که شرائط پیروزی فراهم شد، بمنظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آنگاه‌که اوضاع تغییر نمود وشرائط، نامساعد گشت درترك خصومت و جلوگیری ازبرخورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود، بیهوده تلف نشود ولی پیشنهاد ترك خصومت از آنحضرت پذیرفته نشد و عُمّال حکومت یزیدی ، بهوی تهاجم کردند وامام به‌دفاع پرداخت و در راه دفاع‌اضطراری، شهیدشد».(تنزیه‌الانبیاء،ص۱۷۹تا۱۸۲وتلخیص‌الشافی، جزء ۴، ص۱۸۲تا۱۸۸).

آیا این نظر سیّد مرتضی وشیخ طوسی، مخالف آزادیخواهی و موافق رضای‌خلفای بنی‌عباس است؟ آیا بنی‌عباس راضی بودند، امام موسی بن‌جعفر (ع) اگرشرائط را مساعد دید، برضدآنان قیام‌مسلحانه کند؟

ما هرچه فکرمیکنیم نمی‌فهمیم کجای نظر این دوعالم بزرگ شیعه،مخالف آزادیخواهی ومبارزهٔ باظلم‌واستبداد وموافق رضای‌خلفای بنی‌عباس است؟

آری چون نویسندهٔکتاب « شهیدآگاه » میخواسته طرح کتاب « شهید جاوید » را محکوم‌کند وآنرا مخالف با افکار آزادیخواهان

عدالت‌طلب جلوه‌دهد ومیدانسته‌که نظر کتاب «شهید جاوید» همان‌نظر این‌دوعالم بزرگ شیعه‌است، ناچارشده این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه‌را به‌پیروی ازروش استبدادی بنی‌عباس وجلب‌خوشنودی‌دستگاه عدالت‌کش بنی‌عباس، متّهم‌کند!

آیا در شرع عدالت وانصاف رواست‌که نویسنده‌ای چون نظر کتاب «شهید جاوید» را نمی‌پسندد ومیخواهدآنرا محکوم‌کند، برای رسیدن به‌این هدف، به‌سیّد مرتضی و شیخ طوسی چنین تهمت بزرگی را بزند؟!

آیا اینکه اجتهاداین دوعالم بزرگ با اجتهاد نویسندهٔ‌کتاب «شهیدجاوید» یکی‌است،گناه غیرقابل‌بخشایشی‌محسوب میشودواین‌دو دانشمند کم‌نظیر جهان‌تشیّع‌را مستحق‌چنین تهمت بزرگی میکند؟!

یک سؤال :

این نویسنده گفته است: بـاکشته شدن امام حسین (ع) نظام حکومتی‌اسلام ازاستبداد نجات‌یافت. (شهید آگاه،ص۴۸۴، سطر آخر).

بدیهی‌است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام اینست‌که باکشته‌شدن امام حسین(ع) اختناق واستبداد، برداشته شد. حالاازاین نویسنده، سؤال میشودکه اگرباکشته شدن امـام، نظام حکومتی‌اسلام ازاستبداد سیاسی نجات یـافت، پس این اختناق واستبداد سیاسی در زمان بنی‌عباس‌کجا بودکه به‌قول‌کتاب «شهیدآگاه»، سیّد مرتضی وشیخ طوسی تحت تأثیرآن، قیام امام را بررسی کرده وناچار شده‌اند، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی‌عباس دربـارهٔ قیام آنحضرت ،

اظهار نظر کنند؟!

تبعیض چرا؟

کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ مقابلهٔ نظامی امام حسن مجتبی ـ علیه السلام ـ بامعاویه وروش آنحضرت درمراحل اخیر مبارزه میگوید: «اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند وحضرت مجتبی(ع) دانست باآن مردم وآن شرائط، تشکیل حکومت اسلامی[1] وکوتاه کردن دست بنی امیه بازورسر نیزه وقدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص۱۳۷)

ازاین عبارت معلوم میشود این نویسندهٔ محترم میخواهد بگوید: امام حسن مجتبی ـ علیه السلام ـ هنگامیکه نیروهای خودرا برای جنگ بامعاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب اوامتحان خوبی ندادند و اختلاف ونفاق درآنها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چراکتاب «شهید آگاه» دربارهٔ حضرت امام حسن(ع) راضی شده است بگوید: آنحضرت اول بهامید پیروزی حرکت کرده وپس ازدگرگون شدن اوضاع، دانستهاست که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی دربارهٔ رسول خدا وعلی وامام حسین ـ صلوات الله علیهم ـ راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس بهامید پیروزی بهسوی صحنهٔ اُحُد

۱ـ تعبیر تشکیل حکومت دربارهٔ حضرت امام حسن(ع) اشتباهی است که از کتاب **شهید آگاه** سرزده، زیرا حکومت بهدست علی(ع) تشکیل شده بود و امام حسن(ع) وارث همان حکومت موجود بود ونمیخواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

وصِفّین وکوفه حرکت‌کردند؟ این تبعیض برای چیست ؟!

معلوم نیست این نویسندهٔ محترم چرا وقتی که سیّدِ مرتضی و شیخ طوسی میگویند: امام حسین(ع) به‌امید پیروزی به‌سوی کوفـه حرکت‌کرد، سخنان این‌دوعالم بزرگ‌شیعه را توجیه‌میکند و آن دورا به‌پیروی ازاهل سُنّت متهم میسازد، درحالیکه خود او دربارهٔ حضرت امام‌حسن (ع) همان مطلب را میگوید؟!

آیا این نویسنده راضی‌میشود دیگران سخنان اورا دربارهٔ امام حسن‌مجتبی(ع) توجیه‌کنند وبگویند: اوبه‌مذاق اهل‌سُنّت سخن‌گفته است؟ اگر راضی نیست، پس‌چرا سخنان علمای بزرگ‌شیعه را بـدون هیچ‌قرینه‌ای برخلاف مقصودشان حمل‌میکند ؟!آیا سزای‌این علمای بزرگ‌که یك‌عمر ازحریم شیعه، دفاع کـرده وباکمال شهامت درکتاب شافی‌وتلخیص‌الشافی وکتابهای دیگرمطاعن خلفاء وحقانیّت ائمّهٔ‌شیعه را ثابت‌کرده‌اند، اینست‌که به‌پیروی اهل‌سُنّت متهم شوند؟!

۴

خلط مبحث سهوی یا عمدی:

کتاب «شهید جاوید»، در بخش دوم، قیام‌مسلحانه را دوقسم‌کرده: ابتدائی ودفاعی وقیام مسلحانهٔ ابتدائی راکه بمنظورتشکیل حکومت جدید انجام میشود درصورتی جایز شمرده‌که احتمال پیروزی بیش‌از احتمال شکست باشد. وقیام دفاعی‌را درهرصورت جایزشمرده است.

ولی نویسندهٔ کتاب«شهیدآگاه» کلمهٔ مسلّحانه رانادیده، یادیده وعمداً نادیده گرفته واز اینرو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته‌که کتاب «شهیدجاوید» قیامهای علماء را که به‌صورت بیان حقایق دین‌یا اعلان اشتباهات حکومتها یا فتوای‌سیاسی، مثل فتوای میرزای‌شیرازی درمورد تنباکو، انجام میشود، محکوم کرده است. درحالیکه حقیقت برخلاف گفتهٔ کتاب «شهیدآگاه» است، زیرا کتاب «شهیدجاوید» فقط دربارهٔ قیام مسلحانه بحث کرده ومسئلهٔ مبارزات ومقاومتها وفتواهای سیاسی علماء وقیامهای ارشادی‌وبیدارکنندهٔ پیشوایان دینی، اصلاًمورد

بحث کتاب«شهیدجاوید» نبوده است. ولی نویسندهٔ کتاب«شهید آگاه» موضوع بحث را اشتباه‌کرده یا عمداً خلط مبحث نموده و براساس‌همین اشتباه یا تعمّد، بزرگترین تهمت را به‌نویسندهٔ‌کتاب «شهیدجاوید»زده وبی‌ادبانه‌ترین عبارات وزننده‌ترین کلمات را دراین مورد بکار برده است. واینك بعضی ازعبارات ظالمانهٔ ایشان:

۱ـ کتاب«شهیدآگاه»درص۹۴میگوید:«کتاب‌شهیدجاویدباتوجه یا باعدم توجه به‌کمك استثمار وسیاستهای استعماری‌ضد اسلامی‌شناخته وتلویحاً نهضتهای علماء را که بدون نیروی‌نظامی ومالی انجام‌گرفته، دربخش دوم،ص۱۶۶ ببعد محکوم وغیر عقلائی معرفی‌میکند».

۲ـ درص۹۵، سطر ۸ ببعد، میگوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیاکه دربرابرحکومتها اعتراض‌مینمایند ومقاومتی‌نشان‌میدهند اعلام خطر میکند وهمه را به‌جرم اینکه قیام‌علیه‌ظلم وقانون شکنی باتسلط ظالم براوضاع، نابهنگام وغلط واخلالگری وجرم‌است‌محکوم میکند ومقاومت‌دربرابر حکومتهای مستبدّه راهما‌نطورکه قاضیان‌عصر بنی‌امیه وبنی‌عباس فتوی‌میدادند،خروج‌علیه‌امنیت ومصلحت‌وبهم‌زدن نظم معرفی میکند».

۳ـ درص۹۵، سطر ۲۱و۲۲، میگوید: «گوئی با این طرحی که دراین‌کتاب‌ریخته‌میخواهدبرای همیشه فکر مخالفت ومقاومت‌دربرابر ستم وزور را ازخیال مردم بیرون سازد».

۴ـ درص۹۷، سطر ۱۳ ببعد، میگوید: «درنهضت تحریم تنباکو وقیام علیه مداخلهٔ بیگانه درامورکشور اسلام مرحوم آیةالله شیرازی قُدِّسَ‌سِرُّه اسلحه‌ومهماتی دراختیار نداشت ولی با اتکاء به‌نفوذروحانی

واحساسات وافکار عمومی آن نهضت‌عظیم را برپاکرد وتنباکوراتحریم نمود وبا این مبارزهٔ منفی دست بیگانه را ازحریم ملت‌ایران کوتاه‌و ازگسترش نفوذآنان جلوگیری فرمود، این‌قیام نیازی به‌نیروی‌نظامی ندارد».

باید از این نویسندهٔ محترم پرسید: کتاب«شهیدجاوید» کی و کجا نهضتهای علماء را که بدون نیروی نظامی و مالـی انجام میشود، محکوم‌وغیر عقلائی معرفی کرده‌است؟!

وکی وکجا به رجال ملی دنیا که دربرابر حکومتها اعتراض و مقاومت میکنند، اعلام خطر کرده وهمه را محکوم نموده است؟!

وکی‌وکجا مثل قاضیان عصر بنی‌امیه وبنی‌عباس مقاومت‌دربرابر حکومتهای استبدادی را خروج علیه امنیت معرفی کرده است؟!

وکی وکجا خواسته است‌برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابرستم وزور را ازخیال مردم بیرون سازد؟!

وکی‌وکجا ازنهضتهای علماء و مبارزات منفی و فتواهای سیاسی آنان بحث‌کرده است؟!

قیام ابتدائی مسلّحانه بمنظور تأسیس حکومت جدید کجا و اعتراض زبانـی وقلمی و مقـاومت رجال ملـی در برابر حکومتهای استبدادی‌کجا؟!

نهضت مسلّحانهٔ ابتدائی‌بمنظورساقط‌کردن حکومت موجودکجا ونهضتهای ارشادی وبیدارکنندهٔ علماء وفتواهای سیاسی‌آنان، بمنظور کوتاه‌کردن دست اجانب کجا؟!

آیـا نویسندهٔ کتاب «شهید آگـاه» کلمهٔ مسلّحانه را در کتاب

«شهیدجاوید» ندیده وفرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که موردبحث کتاب «شهیدجاوید» است و بین قیام علمی وارشادی وفتوای سیاسی را نفهمیده و یا عمداً خلط مبحث کرده و چنین تهمتهای بزرگی را بی باکانه به نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» زده **و از جمله او را گک سیاستهای استعماری ضدّ اسلامی شمرده ؟**

اگر کلمهٔ مسلحانه را درکتاب «شهید جاوید» دیده ولی ندیده گرفته وعمداً خلط مبحث کرده واینهمه عبارات ظالمانه و بی‌ادبانه و تهمت آمیز را دربارهٔ نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» بکار برده باید گفت:

او واقعا قهرمان جرأت بر گناه است آنهم گناهی مثل تهمت که موجب عذاب ابدی است !

۵

چند سؤال از نویسندهٔ کتاب شهید آگاه :

سؤال ۱ ـ شما مکرر از اخبارمتواتره وقطعیه‌ای که دلالت دارد امام‌حسین‌ـعلیه‌السلام‌ـ ازشهادت‌خود، آگاه بوده، سخن گفته‌اید.(شهید آگاه،ص۴۵و۵۱و۸۱و۱۲۲و۱۴۸و۱۵۰ و۱۵۱ و۱۵۲و۱۵۴و ۱۸،و۲۳۰)

اگر مقصود شما اینست که از این اخبارمعلوم میشود امام‌بطور سربسته، میدانسته شهید میشود که این مطلب را کتاب «شهید جاوید» درص۶ نوشته است واگر مقصود اینست که ازاین اخبار معلوم‌میشود، امام اززمان ومکان شهادت خود، بطور دقیق‌باهمهٔ خصوصیات‌آن، آگاه بوده، چرا ازآن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر نکرده‌ایسد تا دیگران هم‌ملاحظه‌کنند؟آری شما میدانسته‌ایدحتی یك خبرهم‌وجود ندارد‌که زمان ومکان شهادت امام را بطور دقیق، پیشگوئی‌کرده‌باشد. آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید وثابت کنید امام‌حسین(ع) زمان ومکان شهادت خود را باهمهٔ خصوصیات آن میدانسته که این‌کار

را نکرده‌اید و نمیتوانید بکنید.

سؤال ۲ : شما علم‌غیب امام‌را محدود میدانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود میدانید که این‌مطلب‌را هیچ‌مسلمانی نمیگوید، زیرا علم نامحدود، مختص به‌خداست. واگر محدود میدانید چه‌مانعی داردکه یکی‌از موارد محدودیت علم امام این باشدکه زمان و مکان شهادتش بطوردقیق برای‌آنحضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳ : آیا درطول قریب هزارسال‌که از نوشته‌های شیخ‌مفید وسیّدِمرتضی وشیخ طوسی میگذرد، یك نفر از علمای شیعه، پیداشده که‌بگوید:آنچه این‌سه عالم‌بزرگ درباره‌ٔ قیام امام‌حسین‌ـعلیه‌السلام‌ـ گفته‌اند به‌مذاق اهل‌سُنّت گفته‌اند یا شما اول‌کسی هستیدکه سخنان این‌بزرگان تشیّع‌را بدون‌هیچ‌دلیلی، بدینگونه توجیه‌کرده‌اید‌که‌آنان به‌مذاق اهل‌سُنّت سخن گفته‌اند؟ (شهیدآگاه، ص ۸۷ و۱۷۲ و ۲۳۰).
ونیز اگر چنین توجیهی درسخنان علمای نامبرده رواست، چرا این توجیه‌را درباره‌ٔکتاب «شهید جاوید» نکرده و نگفته‌اید: کتاب‌نامبرده همان‌مطالب‌مُفید ومُرتضی وطوسی‌رابه‌همان‌منظوری‌که‌آنان نوشته‌اند، نوشته وپاسخ اهل‌سُنّت‌را داده‌است تادیگر احتیاج به‌نوشتن یك‌کتاب نداشته‌باشید وبیهوده زحمت نکشیده‌؟!

سؤال ۴ : میدانیم‌که مرحوم مفید وسیّدِمرتضی وشیخ طوسی هیچگاه‌گرفتار تقیّه‌نبوده‌اند بلکه همیشه باکمال‌شهامت درمقابل اهل سُنّت ایستاده واز اعتقادات شیعه دفاع کرده‌اند ودر کتابهائی ازقبیل شافی وتلخیص‌الشافی، خلافت خلفا ی ثلاثه را باطل‌کرده ونقاط ضعف آنانرا بیان‌نموده‌اند واگرگرفتار تقیه بودند، هرگز نمیتوانستند نقاط

ضعف خلفاء راذکر کنند وخلافت آنانرا باطل سازند. باتوجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیّه نبوده‌اند، چه‌معنی داردآ نطورکه شما نسبت داده‌اید، طبق‌عقیدهٔ اهل‌سُنّت سخن‌بگویند وعقیدهٔ شیعه را در مسئلهٔ علم امام پایمال سازند؟!

ازاین‌گذشته، اگر قرار بوداین علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل‌سُنّت، منکرعلم امام‌حسین(ع) شوند تاعصمت وعدم‌اشتباه اورا در این‌قیام برای آنان ثابت‌کنند، میتوانستند ازهمان اول،طبق مذاق اهل سُنّت، منکرعصمت امام‌شوند وخودرا راحت کنند چون انکارعلم امام وعصمت او درعرض‌هم است، دیگر چه‌ضرورتی داشت‌که علم امام را انکارکنند تاعصمت وعدم اشتباه آنحضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵ : شما در ص ۷۴ سخنی بدینمضمون گفته‌اید: منظور من‌ازبررسی‌کتاب «شهیدجاوید» اینست‌که طبق‌تقاضای فضلاء‌به‌حدیث «اِذٰا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِی‌اُمَّتی...» عمل‌کنم وبدعت این‌کتاب را آشکار سازم وجواب‌دهم. وازطرفی درص ۱۴۹، سطر آخر گفته‌اید: تمام‌کتاب «شهید جاوید» به‌همین‌کلام سیّدمرتضی در تنزیه‌الانبیاء دورمیزند.

به‌اقرار خودشما آنچه‌کتاب « شهید جاوید » نوشته همانست‌که مرحوم سیّد مرتضی نوشته و میدانیم که شیخ طوسی نیزهمان نظر سیّدمرتضی‌را درباره قیام‌امام‌حسین(ع)درتلخیص‌الشافی،پذیرفته است. حالا ازشما میپرسیم: آیاآنچه سیّدمرتضی‌وشیخ‌طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا درطول‌هزارسال‌یك‌نفرازعلمای‌شیعه‌نگفته‌است: نوشته‌های سیّد مرتضی وشیخ طوسی دربارهٔ قیام امام‌حسین(ع) بدعت است؟ وچرا شما قبلاجواب بدعت‌این دوعالم‌بزرگ شیعه راکه قریب‌هزارسال است

در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید ؟!

سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (ع) امیدی‌به‌پیروزی نظامی نداشت واینکه مسلم‌را به‌کوفه فرستادکه ازمردم بیعت بگیرد وپس‌از رسیدن نامهٔ‌مسلم به‌سوی‌کوفه، حرکت‌کرد، بـرای اتمام حُجّت بود. یعنی‌کاری بود، صوری وظاهری نه‌جدّی وواقعی.

ما میگوئیم: پس‌ازوفات حضرت امام حسن(ع) مردم‌کوفه، امام حسین(ع) را دعوت به‌قیام‌برضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و ازطرفی معاویه بامسموم‌کردن امام حسن(ع) پیمان صلح را شکسته بود وآن پیمان دیگر احترامی‌نداشت. حالاازشما میپرسیم: چرا امام حسین(ع)پس‌ازوفات‌امام‌حسن(ع) دعوت‌مردم‌کوفه‌را برای‌اتمام‌حُجّت، نپذیرفت وبااینکه امیدی به‌پیروزی نداشت، برضدمعاویه قیام نکرد تابدست عُمّال‌حکومت شهید شود ودهسال زودتر،این اتمام حُجّت‌عملی گرددتامردمی‌که‌دراین‌دهسال‌مردند، حق‌اعتراض نداشته باشندکه چرا آنحضرت برما اتمام حُجّت نکرد؟!

سؤال ۷: شما در مقدمهٔ کتاب «شهیدآگاه» ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام‌را از قرءان وسُنّت و مکتب امیرالمؤمنین‌ومکتب سیّدالشهداء و مکتب سایر ائمه علیهم‌السلام میشناسیم ...... امام‌آئینه اسلام ونشان دهندهٔ تعالیم وبرنامه‌های اسلام است».

معنای‌این‌سخنان‌اینست‌که عمل‌امام، جزء متن‌اسلام است‌وآنچه انجام میدهد، عین قانون اسلام محسوب میشود واز طرفی میدانیم‌که احکام‌اسلام عمومی و جهانی ومربوط به‌همهٔ مردم است‌وامام وغیرامام درآن یکسان هستند واز این جهت، خود امام حسین(ع) میفرماید :

عمل‌من، سرمشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص۳۴۰) پس‌چرا شما درص۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیراز روش وتکلیف مردم است»؟ اگر تکلیف ائمّه (ع) غیراز تکلیف مردم است، پس‌مردم چگونه میتوانند ازعمل ائمّه(ع)پیروی‌کنند؟ وچگونه امام میتواند آئینهٔ اسلام ونشان‌دهندهٔ تعالیم وبرنامه‌های اسلام باشد؟

سؤال ۸ : مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی‌فرموده‌اند: امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ آنوقت‌که در محاصرهٔ نظامی واقع شد و دیگر امیدی به‌پیروزی‌آنحضرت نبود، ازروی‌اضطرار آماده شدکه باسازش ظاهری، مثل‌حضرت امام حسن(ع) صلحی برقرارکند وازخون ریزی بیهوده جلوگیری نمایدولی‌عُمّال حکومت یزیدی، صلح‌را نپذیرفتند وفاجعهٔ کربلارا را برخلاف میل امام ، بوجودآوردند.

(تنزیه الانبیاء وتلخیص‌الشافی بنقل شهیدجاوید، ص۴۴۵ببعد)

بدیهی است، این‌سازش ظاهری‌که‌مرحوم‌سیّدمرتضی‌وشیخ‌طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت پسرمعاویه نیست، چنانکه سازش ظاهری وبیعت علی ـ علیه‌السلام ـ با **خلفای ثلاثه** و همچنین بیعت ظاهری امام حسن(ع) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفاء ومعاویه نبود ومردم راگمراه‌نمیکرد، چون همه میدانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی‌که خواسته‌اید این گفتهٔ سیّد و شیخ را محکوم کنید، همه‌جا این‌سازش‌ظاهری‌واضطراری‌رابمعنای‌تصویب‌وامضاء وبه‌رسمیت‌شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! واینك بعضی ازعبارات شما:

۱ـ درص۳۰ نوشته‌اید: «مفسدهٔ بیعت وسازش بایزید و امضای

حکومت او بیش از مفسدهٔ محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است».

۲ـ درص۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفاسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را ازطرف امام با مصلحت وجود امام درحال تسلیم وتمکین واطاعت ازیزید و به‌رسمیّت شناختن حکومت او کـه کمرافناء واعدام اسلام را بمیان بسته بود درنظر بگیریم».

۳ـدرص۸۱نوشته‌اید:«حسین‌فضیلت‌وشجاعت وحمیّت ومردانگی هرگزاین صلحی راکه حقیقتش تسلیم وتقاضـای عفو وقبول ذلّت بود پیشنهاد نمیکرد. هرگزامام‌حاضر نمیشدبه‌نزد یزید برود وازفردکثیف وآلوده‌ای چون اوتملّق بگوید واورا امیرالمؤمنین خطاب‌کند وامت جدش را دراشتباه بیندازد تا برود به‌مدینه و به‌اصطلاح دعاگوباشد».

آیا شما توجه ندارید‌که‌آنچه مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی فرموده‌اند،آمادگی‌امام‌حسین(ع) برای سازش‌ظاهری واضطراری‌برای جلوگیری ازخون‌ریزی بیهوده است وچنین سازش وبیعت ظاهری، نه تصویب وامضای خلافت یزید است، نه‌تقاضای عفوکردن وتملق‌گفتن و دعاگوی یزید بودن ونه‌مردم راگمراه میکند، چنانکه بیعت ظاهری علی(ع)با خلفا ی ثلاثه وبیعت‌امام‌حسن(ع) با معاویه، حاوی‌هیچیك ازاین معانی نبود.آیا شما فرق بین اضطراروعدم اضطرار را نمیدانید یا میدانید وعمداً خلط مبحث، میکنید؟! آیا شما نمیدانیدحدیث رَفْع که میگوید: «رُفِعَ مٰا اضْطُرّوا اِلَیْهِ» هرگونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری وبیعت صوری ازامام برمیدارد؟!

سؤال ۹: شمادرص۱۵۰و۲۶۰این‌جمله را ازقول امام‌حسین(ع) نقل‌کرده‌ایدکه فرموده است: «مَنْ خٰادَعَنٰا فِی‌اللهِ اِنْخَدَعْنٰالَهُ» ـهرکس

در راه خدا ما را فریب دهد، فریب اورا میخوریم.

اگر شما میگوئید: مقصود امام اینست‌که اهل‌کوفه ما را دعوت کردند درراه خدا قیام‌کنیم و آنان به‌ماکمك‌کنند وما میدانستیم آنان دروغ میگویند ولی با اینوصف دعوت آنانرا قبول‌کردیم وعمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است ویك فرد عادی‌هم‌اگر بداندکسی‌میخواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمیخورد، چه رسد به امام‌که عاقل‌ترین انسان روی زمین است.

واگرمیگوئید: مقصود امام اینست‌که ماگمان‌کردیم مردم‌کوفه، راست میگویندودرراه خدا قیام‌کردیم وبه‌امید پیروزی حرکت‌نمودیم ولی مردم دروغ‌گفتند وما در دام فریب‌آنان واقع‌شدیم، این مطلب‌با مبنای شما مخالف است.شماکدامیك ازاین دوفرض را میپذیرید؟فرض اول راکه باعقل مخالف‌است یافرض دوم راکه بامبنای شمامخالف‌است؟

سؤال ۱۰: شما درص۳۲۴نوشته‌اید: «بیعت گرفتن ازمردم برای امام و فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود».

با توجه‌به‌مبنای‌شماکه میگوئید: امام امیدی‌به‌پیروزی‌نداشت، مقصود شما اینست‌که بیعت گرفتن از مردم کوفه بمنظور برگرداندن خلافت بمرکزخود نبوده بلکه منظورازهمهٔ این فعالیتها این بوده‌که معلوم‌شود امام‌حسین(ع)خلافت یزید را به‌رسمیت نمیشناسد. دراینجا از شما میپرسیم: اگر مطلب چنین است ، پس دیگر چه احتیاجی به‌جمع‌آوری اعانه‌و تهیّهٔ اسلحه بود ؟ اصلا برای‌اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به‌کوفه اعزام شود؟ اگر منظور

امام، فقط اعلان مخالفت باحکومت یزید بود، نه برگرداندن‌خلافت، باید خودامام‌یا نماینده‌اش درهمان مکه،دراجتماع‌مردم‌درمسجدالحرام ومنٰی و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به‌رسمیت نمیشناسد تا این ندای امام بوسیلهٔ حُجّاج به‌سایر اقطار اسلامی‌برسد واگر هم‌فرضاً میخواست‌اعلان‌بطلان خلافت یزید زودتر به‌کوفه برسد، به‌مسلم دستور میداد به‌کوفه برود و دراجتماعات مردم این مطلب را به‌گوش همه برساند. دیگر چرا بوی دستور داد در یك خانه مخفی شود وبه‌جمع‌آوری اعانه واسلحه‌بپردازد؟ وچرا باید این کارها را مخفیانه‌انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان‌خلافت‌یزید، بایدمخفی انجام شود که هیچکس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما درص۱۵۵ گفته‌اید: رسول خدا (ص) شکست در جنگ اُحُد‌راپیش‌بینی‌میفرمود. ودرص۱۶۳گفته‌اید: علی(ع)میدانست که‌درمبارزه بامعاویه پیروز نمیشود.ودرص۷۱ گفته‌اید: امام‌حسین(ع) میدانست دراین قیام شکست میخورد ودرکربلا شهید میشود.

آیا شما میخواهید بگوئید: رسول خدا (ص) درجنگ اُحُد و علی(ع) درصِفّین‌وامام‌حسین(ع)درقیام خود، بدون اینکه امیدپیروزی داشته باشند، از روی‌علم وعمد، اصحاب خود را به خاك وخون‌کشیدند وسهمی ازمسئولیت خون کشتگان را بعهده گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول‌خدا(ص) وعلی(ع) وامام‌حسین(ع) به‌امیدپیروزی‌بردشمن، مبارزه کردندو‌به‌مدلول حدیث‌رُفِعَ که‌میگوید: «رُفِعَ مٰالٰایَعْلَمُوْنَ»هیچکو نه‌مسئولیتی درمورد خون‌کشتگان ندارند، بهتر ازاین نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون‌امید پیروزی،اصحاب

خود را عمداً به‌کشتن دادندوچنین مسئولیت بزرگی رابعهده گرفتند؟! بدیهی است، چنین‌کار نامعقول ونامشروعی هرگز قابل پیروی‌نیست‌و مردم دیگر حق ندارند‌چنین‌کارهائی را بکنند. درحالی‌که عمل‌پیغمبر وامام‌سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش اینست‌که عمل پیغمبر وامام‌قابل پیروی نباشد!!!

سؤال۱۲ : شما قبول دارید که محمد حنفیّه و ابن‌عباس به‌امام حسین (ع) گفتند : به‌مردم کوفه اعتماد نکن . و نیز قبول دارید که مسلم‌بن عقیل پس از گرفتاریش به‌محمد اشعث گفت: از قول من به حسین‌بن‌علی(ع)بنویس برگرددو به‌مردم‌کوفه‌اعتمادنکند. معلوم‌میشود محمد حنفیّه وابن عباس و مسلم‌بن عقیل هرسه عقیده داشته‌اند امام‌حسین(ع)به‌اعتماد مردم‌کوفه ، حرکت‌کرده ومیخواسته‌با پشتیبانی آنان‌دراین‌قیام،پیروزگردد. ولی شما همه‌جا گفته‌اید:امام‌حسین به‌امید پیروزی‌حرکت نکرد وهرگز قصد نداشت‌به‌کمك مردم‌تشکیل‌حکومت بدهد‌بلکه‌ازهمان‌اول‌برای‌کشته‌شدن درکربلاحرکت‌کرد. آیاشمادراین مسئله ازمحمدحنفیّه‌وابن‌عباس‌ومسلم‌بن‌عقیل، عالمترید وبااینکه بیش ازسیزده قرن از آن حادثه دورشده‌ایداز متفکرانی که‌درمتن‌آن‌حادثه بوده وازشهود عینی‌آن هستند، بهترمسائل مربوط به‌آن حادثه رادرك میکنید ؟!

سؤال ۱۳: میدانیم‌که گروه‌توّابین به‌رهبری«سُلَیمان‌بن‌صُرَد»قیام کردند وبعنوان توبه به‌جبران اینکه‌امام حسین(ع) را یاری‌نکردند با عُمّال‌حکومت جنگیدند وجمع زیادی ازآنان‌کشته شدند.آیاتوبهٔ این‌گروه ازچه‌چیز بوده؟ بدیهی است آنان‌از اینکه امام را دراین‌قیام

یاری نکردند، توبه کردند.

و باید دانست آن کاری که در نظر توّابین، توبه محسوب میشد، انجام دادن هدف امام‌حسین(ع) بود و هدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌اُمیّه و برگرداندن خلافت به اهل‌بیت پیغمبر(ص) واز اینرو، «سُلیمان‌بن صُرَد ـ رهبر توّابین ـ به‌یارانش میگفت: ما باید قبلا بیرو به‌حدکافی تهیه‌کنیم تا بهنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به‌مغلوب‌کردن دشمن امیدوار باشیم[1]. وهم او میگفت: ما یا به‌شهادت میرسیم یا به‌پیروزی واگر به‌پیروزی رسیدیم خلافت را به‌اهلش برمیگردانیم.(ابومِخْنَف به‌نقل طبری، ج۴، ص۴۵۹) و نیز «عبیدالله‌بن عبدالله مُرّی» ـ سخنگوی توانای توّابین ـ ضمن سخنرانی خود میگفت: اگر ما پیروز شدیم، خلافت را به‌خاندان پیغمبر(ص) برمیگردانیم(تاریخ لوط‌بن‌یحیی بنقل طبری، ج۴، ص۴۳۳) و نیز وقتیکه توابین درمیدان جنگ، بالشکر شام روبروشدند گفتند: ما به‌این شرط از جنگ صرف‌نظر میکنیم که عبیدالله‌زیاد را به‌ما تسلیم کنید تا او را بکشیم و عبدالملک‌مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل‌بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط‌بن‌یحیی بنقل طبری، ج۴، ص ۴۶۴) و هرگز نبایدتصور شود که توّابین میخواستند خود را بکشتن بدهند.

بنابراین، ازسخنان توّابین وحرکت آنان که میخواستند هدف امام‌حسین(ع) را انجام‌دهند، معلوم میشود: امام‌حسین(ع) برای ساقط کردن حکومت بنی‌اُمیّه وتشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی قیام‌کرده، نه برای کشته شدن، زیرا اگر برای کشته شدن حرکت کرده بود، هدفش

۱ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۴۳۲.

انجام شده بود ودیگر معنی نداشت تَوّابین برای انجام هدف آنحضرت، قیام‌کنند واین‌کاررا توبهٔ خود محسوب دارند.

و نیزاگــر امام نمیخواسته تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی‌اُمیّه را ساقط‌کند، احتیاج به‌کمك نداشته ودر اینصورت واقعاً از تَوّابین کمك نخواسته وچون کمك نخواسته، آنــان درکمك نکردن به‌آنحضرت‌گناه‌نکرده‌اند ودیگر معنی نداشت بعنوان‌توبه، قیام‌کنند.

ازآنچه‌گذشت‌روشن‌شدکه‌تَوّابین عقیده داشته‌اند امام‌حسین(ع) میخواسته خلافت را به‌مرکزخود برگرداند. حالاآیا شماکه‌میگوئید: امام به‌قصدکشته شدن‌حرکت‌کرده،از«سُلَیمان‌بن‌صُرَد» ـ رهبرتَوّابین ـ وپیروانش بیشتربه‌مقصود امام پی‌برده‌اید وهدف‌آنحضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان دیده میدانید؟!

سؤال ۱۴: شما میدانیدکه امام‌حسین(ع) پس‌ازرسیدن خبرقتل مُسلم‌بن‌عقیل، درراه‌کوفه فرمود: «قَدْخَذَلَتْنٰاشیعَتُنٰا».یعنی: شیعیان ما در یاری ماکوتاهی‌کردند. معنای سخن امام اینست‌که ما ازشیعیان کوفه انتظارداشتیم برای تسخیرکوفه به‌ماکمك‌کنند ولی‌آنان از کمك مــا خودداری کردند.

بدیهی است اگرامام به‌قصدکشته شدن حرکت‌کرده بود، هرگز انتظارنداشت مردم‌کوفه به‌آنحضرت کمك کنند و در اینصورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما ازکمك به‌ما خودداری کردند. این نظــر امام حسین(ع) است ولی شما برخلاف نظرامام میگوئید: آنحضرت قصد تسخیرکوفه را نداشته، بلکه برای‌کشته شدن حرکت‌کرده‌است. حالاآیا شما قضایای مربوط به‌قیام امام‌حسین(ع)را ازخود امام

بهتر میدانید وبیشتر ازخود آنحضرت به‌مقصود وی پی برده‌اید؟!

سؤال۱۵: تردیدی نیست که قتل امام یك جنایت بود، ضربتی بود که به‌دست عُمّال حکومت یزید، براسلام وارد شد ودر آن زمان برهرفردمسلمانی واجب‌بود به‌اندازهٔ توانائی خود، نهی ازمنکرکند و ازاین‌جنایت بزرگ‌جلوگیری‌نماید. آیا امام که‌وظیفه‌اش از مردم‌عادی سنگین‌تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانیکه نظرمرحوم سیّدِ مُرتضی را در مسئلهٔ قیام امام پذیرفته‌اند میگویند: آنحضرت‌پس‌ازبرخورد با حُرّبن‌یزید، کوشش فراوان‌کردکه ازبرخورد نظامی وخونریزی جلوگیری‌کند واز اینرو، ضمن سخنان خود خطاب به‌حُرّبن‌یزیدو اردوی او، دردو نوبت فرمود: اگرشماآماده نیستید مرا درقیام خود یاری‌کنید، آزادم بگذارید برگردم، ونیز در مذاکراتی‌که با عُمَربن سعددرچند نوبت انجام داد روی‌ترك‌خصومت، پافشاری‌کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانهٔ امام رادرمورد ترك خصومت، نپذیرفتند. پس‌طبق‌نظر مرحوم‌سیّدمرتضی وکتاب «شهید جاوید» امام وظیفهٔ نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری ازقتل خود، کوشش فراوان کرد.

ولی شما میگوئید: امام برای‌کشته شدن وتَعبُّد به‌شهادت‌حرکت کرد. وطبیعی است‌که دراینصورت، امام نمیتواند ونباید ازقتل خود جلوگیری‌کند چون جلوگیری ازقتل خود برخلاف منظور آنحضرت است، بلکه باید تلاش‌کندکه عُمّال حکومت یزید، خونش را بریزند تا هدف امام‌که‌علی‌الفرض‌کشته شدن وتَعبُّد به‌شهادت است، انجام‌شود.

آیا شمامیگوئید: امام برای‌جلوگیری ازقتل خود- این‌جنایت

بزرگ تاریخ ـ کوشش نکردواین وظیفهٔ بزرگ اسلامی را انجام نداد؟ وبعبارت دیگر: آیا امام ازاین مُنکَر بزرگ، نهی نکرد و وظیفهٔ نهی از مُنکَر را ترك نمود چون میخواست کشته شود و تعبُّد بهشهادت انجام گردد؟!!! آیا میدانید شما با این منطقی که درپیش گرفته‌اید، ندانسته امام را یك فردگناهکار وتارك نهی ازمُنکَر معرّفی کرده‌اید؟!!!

نظر نهائی دربارهٔ کتاب «شهید آگاه»:

نظر نهائی مادربارهٔ کتاب «شهید آگاه» اینست که قیام امام حسین(ع) را به‌طریقی نامعقول وغیرمنطقی وغیرقابل پیروی تفسیروتوجیه کرده واین کتاب عقل بیدارخواننده را قانع نمیکند و ازطرفی چون اساس کتاب نامبرده، باطل است، به‌ترویج باطل کمك کرده است. و از طرف دیگرچون مشتمل بر تهمت به‌رسول‌خدا(ص) وامام‌حسین(ع) و مُسلِم بن‌عقیل وشیخ‌مفید وسیّدمرتضی وشیخ طوسی است، کتابی مُضرّ وخارج ازحدود ادب وامانت نویسندگی، محسوب میشود. ولازم است نویسندهٔ محترم آن پس ازمطالعهٔ ملاحظاتی که‌دربارهٔ کتابش نوشتیم، هرچه‌زودتر ازآستان قدس رسول‌خدا(ص) وامام‌حسین(ع) ومُسلِم بن‌عقیل وشیخ‌مفید وسیّد مرتضی وشیخ طوسی پوزش بطلبد وعذر تهمتهائی را که به آن ذوات مقدّس زده است، بخواهدکه عذر خطا خواستن هزاربار بهتر از اصراربرخطاست. خداوندهمهٔ ما را ازخطراحساسات افراطی وبی‌مهار، محفوظ بدارد بمحمّد وآله‌الطاهرین، آمین.

استفتائیه‌های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

در باره

کتاب شهید جاوید

عبارت بالا داخل کادر روی جلد یک دفترچه ۸ برگی نوشته شده که حاوی نظرهای بعضی از روحانیون علیه «شهید جاوید» است و سه سند آینده مربوط به این دفترچه و محتوای آنست . این دفترچه را ساواک در سال ۱۳۵۰ چاپ کرده و چنانکه در سند ۳ خواهد آمد برای هر منطقه ای بیست هزار جلد فرستاده تا بگفتهٔ سند ۲ در بین روحانیون دشمنی ایجاد کند و کلّ روحانیّت را تضعیف نماید .

تذکّر : عبارت «طلّاب و روحانیّون» روی جلد دفترچه برای فریب مردم [illegible] دفترچه فقط پنج استفتائیّه هست که سه تا با امضاء است و دو تای دیگر به امضای حسن مرادی است که از طلّاب و روحانیّون نبوده بلکه از منابع ساواک بوده و بعد از پیروزی انقلاب محاکمه و محکوم و زندانی شده است . ضمناً یکی از استفتائیه ها تحقیق نامه ای است که ساواک بر ضدّ آیة الله منتظری جعل کرده است . و نیز برگ دوّم دفترچه مقدّمه ای است که بشهادت سند شمارهٔ ۲ ص ۲ آنرا ساواک نوشته است .

تذکّر دیگر : ما برای مصلحت اسلام نام کسانی را که بر ضدّ «شهید جاوید» فتوی داده و کتاب را نخوانده تحریم کردند نمیبریم ولی دربارهٔ اینکه چگونه روحانی نماهای ساواک مطالبی را در ذهن بعضی از روحانیّون القاء کرده و با جوّسازی کاذب فکر آنان را آماده ساختند خواهیم نوشت و روشن خواهیم کرد که چگونه ساواک مأمور خود حسن مرادی را وادار کرد از روحانیّونی که قبلاً ذهنشان آماده شده بود دربارهٔ «شهید جاوید» سؤال کند و جواب بگیرد و ساواک آن سؤال و جوابها را برای کوبیدن کلّ روحانیّت بتعداد چندصد هزار چاپ و منتشر کند . به امید آنکه ما دیگر فریب نیرنگهای شیاطین را نخوریم و خطاهای گذشته را جبران کنیم .

دراینجا چندنمونه از اسناد محرمانهٔ سوءاستفادهٔ ساواک ازفتواهای روحانیّون‌علیه «شهیدجاوید» را می‌آوریم تا بدانیم چگونه آن‌فتواها را وسیلهٔ ایجاد دشمنی‌بین علماء وتضعیف‌آنان کرده وهشیار شویم ودیگر دراین‌دامها نیفتیم ولی قبلاً سخنی را که امام خمینی در این باره فرموده وازبی توجّهی افرادی که ندانسته آلت فعل ساواک شده‌اند گله کرده نقل می‌کنیم تا بیشتر ما را بیدار کند.

امام‌خمینی دربارهٔ اینکه ساواک در مورد «شهیدجاوید» ما رابازیچه قرار داده بود به دانشجویان دانشکدهٔ حقوق فرمودند: «قبل از ماه‌رمضان می‌گفتند: «شهیدجاوید» وتقریباً تمام ماه رمضان را دسته‌ای فحش می‌دادند و دسته‌ای دیگر رفع اشکال می‌کردند یک دسته به آن طرف فحش می‌دادندو یک دسته،به این طرف آنها هم (عمّال شاه معدوم) کناری نشسته بودند وبه ریش ما‌می‌خندیدند که‌چنین ما را بازیچه قرار داده بودند.» (روزنامه‌کیهان اول خرداد ۱۳۵۸ ص ۳).

دلیل برصحّت سخن امام خمینی اسناد محرمانه‌ای است که بعد از پیروزی بدست آمده و دلالت دارد که ساواک فتواهای بعضی از روحانیّون را علیه «شهید جاوید» چاپ کرده و کوشش نموده است دو گروه از روحانیّون‌را علیه‌یکدیگرتحریک‌کند تا نیروهای‌خود راصرف کوبیدن خودشان‌کنندوضعیف گردند ونتوانندمقابل شاه بایستند. اینک ما قبل از درج اسناد توضیح‌کوتاهی دربارهٔ آنها می‌دهیم:

۱ـ در سند شماره یک بتاریخ ۴۹/۱۲/۲۷ سرتیپ مقدم معدوم به ساواک اصفهان وقم دستورمی‌دهد از اعلامیّه‌هائی که بر ضد «شهید جاوید» منتشرشده‌علیه‌آیةاللّه‌منتظری (که‌برای کتاب مزبورتقریظ نوشته) بهره‌برداری و اقدام کنند.

۲ـ درسند شمارهٔ ۲ که دو صفحه‌است بتاریخ۱۳۵۰/۷/۱۲ به‌ساواک مرکزی پیشنهاد شده نوشته‌هائی که روحانیّون برضد «شهید جاوید» داده‌اند و بطور پراکنده منتشر شده از طرف ساواک بصورت دفترچه چاپ شود که این

کار موجب تضعیف روحانیّون از دو طرف خواهد شد.
ضمناً در سند ۱ و ۲ برای فتنه‌انگیزی، این دروغ نیز القاء شده‌که «شهید جاوید» برخلاف عقائد شیعه علم غیب‌ائمّه را منکر شده‌وهمین‌دروغ را روحانی‌نماهای ساواکی برای تحریک مردم تکرار می‌کردند.
۳ـ سند شماره ۳ بتاریخ ۱۳۵۰/۹/۳۰ دلالت داردآنچه‌درسند ۲ خواسته‌شده که‌فتواهای روحانیون‌علیه «شهیدجاوید» راساواک‌بصورت‌دفترچه چاپ کند انجام شده وآن فتواها بصورت دفترچه چاپ شده و سرتیپ مقدم معدوم آخرین رئیس کلّ ساواک برای هریک از رؤسای ساواکها بیست هزار نسخه فرستاده تا بطور غیرمستقیم بین روحانیّون افراطی و متعصّبین مذهبی پخش کنند.
یک‌نکته: ساواک‌خیلی‌کوشید از امام‌خمینی در بارهٔ «شهیدجاوید» نوشته‌بگیردکه اگرمعظّم‌له چیزی‌می‌نوشت چه له وچه‌علیه بنفع ساواک بود زیرا اگر امام‌کتاب‌مزبور راتأیید می‌کرد در برابر جناحی از روحانیّت قرارمی‌گرفت ودرگیری‌شدیدترمی‌شد واگر کتاب را ردمی‌کرد ضربه‌ای بود به‌آیةالله‌منتظری و آیةالله مشکینی و همفکرانشان و از اینرو امام با تیزبینی مخصوص خودشان به هیچیک از سئوالهائی که در بارهٔ «شهید جاوید» شد جواب ندادند و ما نامه‌ای‌دیدیم که‌یک روحانی‌دولتی درضمن‌چندسئوال فقهی از«شهیدجاوید» پرسیده بود ولی امام رهٔ سئوال مربوط به«شهید جاوید» خط بطلان‌کشیده وفقط‌به‌سئوالهای‌فقهی‌جواب‌داده‌بودندببین‌تفاوت ره از کجاست تابه‌کجا؟!
نکتهٔ دیگر: ساواک تا حدودی به هدف خود رسید زیرا با استنادبه نوشته‌هائی‌که عُمّالش ازبعضی روحانیّون گرفتند روضه‌خوانهای‌ساواکی‌را (مثل سیدمصطفی ابطحی که محاکمه و خلع لباس شد) وادارمی‌کرد برضدنویسندهٔ «شهیدجاوید» وآیةالله منتظری و آیةالله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده بودند تبلیغ کنند وآنانرا سُنّی و وهّابی و مُنکر علم امام و دشمن امام حسین (ع) بخوانند! آیةالله منتظری‌می‌فرمودند: آقای‌حاج میرزا علی‌مُحدّث‌زاده در منزل یکی از علمای قم روی منبر پس از حملات شدیدی که به نویسندهٔ

«شهید جاوید» و تفریظ نویسانش کرده بود خطاب به صاحب منزل گفته بود: حضرت آیةالله پس تکفیر را برای کی گذاشته اید؟ یعنی چرا نویسندهٔ «شهید جاوید» و تفریظ نویسانش را تکفیر نمی‌کنید؟» اثر این تبلیغات در روح مردم ناآگاه و حتی اهل علم ناآگاه خیلی زیاد بود. آیةالله منتظری می‌گفتند: «در آن ایّام تلفن منزل ما زنگ زد گوشی را برداشتم تلفن‌کننده گفت: اینجا منزل دشمن امام حسین است؟!» و نیز معظّم‌له می‌فرمود: «در ایّامی که در زندان اوین بودم وساواک قتل حُجةالاسلام شمس آبادی را بکتاب «شهید جاوید» مربوط کرده وتبلیغات وسیعی را بوسیلهٔ رادیو و تلویزیون وروزنامه بر ضد من و نویسندهٔ «شهید جاوید» براه انداخته وما را ضِدّ امام حسین (ع) معرّفی می‌کرد یکی از نگهبانان زندان اوین بنام افتخاری که آدم خوبی هم بود گفته بود: اگر من اسلحه داشتم منتظری را می‌کشتم چون او مخالف امام حسین است!!!». از آنچه گفتیم می توانید به میزان موفقیّت ساواک درهدفش پی ببرید.

ساواک طبق سند شمارهٔ ۲ و ۳ به عُمّالش دستور داده بود دفترچهٔ حاوی فتواهای ضد «شهید جاوید» را بین روحانیّون افراطی ومتعصّبین مذهبی پخش کنند. ساواک می‌دانست چه کند چون این دو گروه اگر کوک شوند بطور خودجوش وبقصد قربت یکی می‌خواهد آیةالله منتظری را بکشد و دیگری تقاضای تکفیر ایشان وهمفکرانشان را می‌کند! واین کار خود را خدمت به دین و فداکاری در راه خدا می‌دانند! درحالیکه ندانسته وبدون مزد به ساواک خدمت می‌کنند! بدیهی است مقصود اصلی ساواک از این کارها کوبیدن یاران امام خمینی و کورکردن خطّ امام و سرانجام نابود کردن انقلاب امام بود.

و باید دانست که نویسندهٔ «شهید آگاه» در ایجاد این جَوّ دشمنی سهیم بوده زیرا ایشان مضمون «شهید جاوید» را که می‌گوید: «امام حسین (ع) می‌خواسته تشکیل حکومت اسلامی بدهد» بدعت می‌داند ومبارزه با آنرا واجب! (شهید آگاه ص ۷۴)، بنظر حُجةالاسلام صافی نویسندهٔ «شهید جاوید» وآیةالله منتظری وآیةالله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده‌اند هر سه اهل بدعت هستند! ومعلوم است که القاء این فکر مردم ناآگاه را برمیانگیزد تا با این بدعت وآورنده وتأییدکنندگانش مبارزه کنند واگر بتوانند آنانرا نابود سازند!

به: ریاست ساواک استان اصفهان

از: اداره کل سوم

خیلی محرمانه

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

شماره: ......
تاریخ: ......
پیوست: ......

درباره شیخ حسینعلی منتظری

عطف به ۲۵۷۲۹/هـ — ۴۹/۱۲/۲۰

اخیراً شخصی بنام شیخ نعمت اله نجف آبادی کتابی تحت عنوان شهید جاوید چاپ ومنتشر ساخته که در آن مطالبی برخلاف عقاید شیعه و در رد علم غیب ائمه درج نموده و شیخ حسینعلی منتظری مقدمه ای بر آن کتاب نوشته و این امر موجب ناراحتی طلاب و روحانیون قم را فراهم آورده است بنحوی که اعلامیه هائی علیه آنان چاپ وتوزیع کرده اند. خواهشمند است دستور فرمائید بااستفاده از جریان فوق واشاعه آن نسبت به بهره برداری از این موضوع علیه منتظری اقدام ونتیجه را اعلام نمایند.

مدیرکل اداره سوم — مقدم

گیرنده:

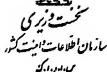
ریاست ساواک قم پیرو ۳۱۴۳/۲۰ هـ ۳ — ۴۹/۱۲/۲۰ جهت اطلاع واقدام لازم واعلام نتیجه.

بایگانی شود

خیلی محرمانه

٤٧١٩٨
۲۶-۱۱۶

شماره
تاریخ ۱۳ / ۷ / ۵۰
پیوست



۲۱۲

گـــــزارش

درباره ...... استفتائیه های طلاب وروحانیون ازمراجع تقلید درمورد کتـــاب شهید جاوید .

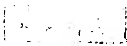
محترماً باستحضار میرســـد :

همانطوریکه قبلاً بعرض رسیده انتشارکتاب شهید جاوید توسط صالحی نجف آبـــادی دربین علما وروحانیون درشهرستانهای مذهبی سروصدائی ایجاد واکثرروحانیـــون از انتشارکتاب مزبورکه درآن اطلاع امامان ازعالم غیب نفی گردیده ناراحت وآنرا مخالـــف باشئونات مذهبی دانسته اند .

اینک ساواک اصفهان گزارش نموده است که عده ای ازطلاب وروحانیون نامه هـــای استفتائیه ای به مرعشی ، گلپایگانی ، محمد تقی نجفی بروجردی وخوانساری نوشتـــه واز مشارالیهم خواسته اندکه نظریات خود رادرمورد طبع وانتشارمطالب کتاب شهید جاوید درذیل استفتائیه بیان نمایند که علمای فوق الذکر ، نویسنده کتاب وتقریظ نویس آن ـــ (حسینعلی منتظری) را منحرف خوانده وخواسته اندکه از مطالعه اینگونه نوشته هـــا خود داری نمایند .

ساواک مزبور افزوده استفتائیه های فوق الذکربصورت فتوکپی دراصفهان ونجف آبـاد بصورت پراکنده پخش گردیده وبعلت هزینه ای که جهت تهیه کننده داشته کمتردردسترس همگان قرارگرفته است وافزوده چنانچه اقدامی بعمل آیدکه کلیه روحانیون ومتعصبیـــن مذهبی ازنظریات نویسنده کتاب وعلماء آگاه گردند واین نوشتجات بصورت دفترچـــه ای

۲۶-۱۱





نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

شماره ....
تاریخ ....
پیوست ....

به ....
از ....

درباره .... —۲—

چاپ گردد بهره برداری قابل توجهی برای تضعیف طرفین خواهد گردید .

نظـــریه :

با توجه بمراتب بالا چنانچه اقدام بچاپ استفتائیه های مذکوربصورت دفترچه‌ای گردد موقعیت حسینعلی منتظری وگلپایگانی ودیگرطرفداران خمینی بیش ازپیش در اصفهان ، نجف آباد ، قم وسایرشهرستانهای مذهبی تضعیف خواهد شد . مستدعی است درصورت تصویب ازطریق اداره کل پنجم نسبت بچاپ استفتائیه هاکه مقدمه ای بشرح پیوست بآن ضمیمه گردیده اقدام وجهت توزیع بساواکها ارسال گردد .

اقدام کننده ــ وثوقی
بخش ۳۱۲ ــ

معاون اداره یکم عملیات وبررسی ــ مبینی
رئیس اداره یکم عملیات وبررسی ــ جوان

۵۰/۷/۱۹

احتمالاً این امضاء از ثابتی معروف است

۲۶-۱۱۲

خیلی محرمانه

به : ریاست ساواک

از : اداره کل سوم (۳۱۲)

شماره

تاریخ

پیوست

عبارت دستنویس: «کلیه ساواکها» است و این دلیل است که این نامه همراه با ۲۰۰۰ جلد از جزوهٔ مذکور در متن برای رؤسای همهٔ ساواکها فرستاده شده است.

د رباره : استفتائیه های روحانیون ازمراجع تقلید د رمورد کتاب شهید جاوید

بد ینوسیله ۲۰۰۰ جلد جزوه فوق الذکر بپیوست ارسال خواهشمند است د ستورفرمائید بااستفاده ازمنابع مورد اعتماد وسایرامکانات موجود بطور غیرمستقیم وبنحویکه د خالت ساواک د رتوزیع آن بهیچوجه اشاعه نیابد نسبت به پخش جزوه مذکورد ربین افراد وگروههای متعصب مذهبی و روحانیون افراطی منطقه اقدام ونتایج حاصله راضمن اعلام چگونگی عکس العمل خوانندگان جزوه مزبور باین اداره کل منعکس نمایند .

مدیرکل اداره سوم ــ مقدم

۳۱۲/۸۰۹۴

۵/۹/۳۰



یك تحقیق جالب :

سؤال : درنهج البلاغه آمده که حضرت علی (ع) فرمود: « أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ (۱) یعنی ای مردم پیش از آنکه من بمیرم آنچه نمی‌دانید از من بپرسید که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم » آیا مقصود از این سخن امام که میگوید : راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم چیست ؟

جواب : کلمهٔ « سَمَاء » دربسیاری از استعمالات بمعنای عالم معنی و جهان ماوراء طبیعت استعمال شده چنانکه کلمهٔ « أَرْض » نیز بمعنای جهان ماده و زندگی دنیا آمده است وما برای نمونه بچند مورد اشاره میکنیم :

۱ ـ حضرت علی (ع) دربارهٔ وفات رسول خدا (ص) خطاب به آنحضرت میگوید : « لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْأَنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ (۲) یعنی با مرگ تو ای رسول خدا چیزی قطع شد که با مرگ

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۸۹ (۲) نهج البلاغه خطبه ۲۳۵

غیر توقطع نمیشود وآن چیز ، نُبوّت و پیغمبری واخبار آسمان‌بود » .
معلوم است که مقصود امام از اخبار آسمان اخبار منظومهٔ شمسی و کهکشانها نیست بلکه مقصود ، وحیهائی است که از جهان ماوراء ماده به پیغمبر خدا(ص)میرسید .
۲ ـ حضرت علی (ع) دربارهٔ تسلط حکام بنی‌امیه و گسترش ظلم آنان میفرماید: « در آینده‌ظلم بنی‌امیه ساکنان شهرهاوبیابانهارا فراخواهدگرفت فَیَوْمَئِذٍ لٰا یَبْقٰی لَهُمْ فِی‌السَّمٰاءِ عٰاذِرٌ وَ لٰا فِی‌الْاَرْضِ نٰاصِرٌ (۱)
یعنی‌در آن هنگام برای مردم نه‌در آسمان‌عذرپذیری باقی‌میماند و نه‌درزمین یار و مددکاری » . مقصود امام اینست که هنگام گسترش‌ظلم بنی‌اُمیّه‌نه‌خدا عذرمردم رامی‌پذیرد (چون خودشان سبب‌تسلط بنی‌امیّه شدند) و نه کسی در زمین آنانرا یاری میکند ». چنانکه‌روشن است‌مقصوداز « سَمٰاء » عالم اِلٰهی و جهان ماوراء ماده است .
۳ ـ حضرت علی (ع) در آخر خطبهٔ بیستم ازنهج‌البلاغه پس‌از اندرز تکان‌دهنده‌ای‌میفرماید : « وَ مٰا یُبَلِّغُ عَنِ‌اللهِ بَعْدَ رُسُلِ‌السَّمٰاءِ اِلّاالْبَشَرُ
یعنی پس از فرستادگان آسمان‌کسی جزبشر ازجانب خدا تبلیغ رسالت نمیکند » . بدیهی است که مقصود آنحضرت از رُسُلِ سَمٰاء فرشتگان وحی‌است ، پس کلمه سَمٰاء بمعنای عالم وحی وجهان ماوراء ماده‌استعمال شده است ، وبه‌همین اعتبارمیگوئیم : قرآن کتاب آسمانی است‌یعنی کتابی است از عالم اِلٰهی و ربوبی .
۴ ـ درقرآن کریم دربارهٔ مرد عالمی که دنیا پرستی وی ازپروازدر جهان‌معنی‌محرومش کرد میفرماید : « وَلَوْ شِئْنٰا لَرَ فَعْنٰاهُ بِهٰا وَلٰکِنَّهُ اَخْلَدَ

(۱) نهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۵۸

إِلَى الْأَرْضِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (سوره اعراف آیه ۱۷۵) یعنی اگر ما میخواستیم بوسیلهٔ آیاتی که بهوی داده بودیم او را بهسوی جهانمعنیو نورانیت بالامیبردیم ولی او بهسوی جهانماده ودنیاسخت رغبت پیدا کرد پس وصف او وصف سگ است » . بعضی گفتهاند : این عالم بَلْعَم باعُوراء بودهاست . در آیه شریفه رَفْع بهمعنای بالابردن بهسوی جهان معنی وعالم ربوبی است و کلمهٔ اَرْض بهمعنای جهان ماده وعالم دنیا استعمال‌شدهاست . شاعر عارف میگوید :

جان گشوده سوی بالا بالها　　تن زده اندر زمین چنگالها

بالا یعنی جهان معنی و ماوراء مادّه و زمین یعنی جهان طبیعت وعالم دنیا .

۵ ـ ازامام صادق پرسیدند آیا ممکن است خدا اطاعت بندهای را بر مردم واجب کند که خبر سَمٰاء را از وی پنهان کرده است ؟ امام جواب داد : « اَللهُ اَكْرَمُ وَ اَرْاَفُ بِعِبادِهِ مِنْ اَنْ يَفْرُضَ عَلَيْهِمْ طٰاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمٰاءِ (۱) یعنی خدا بربندگان مهربان تر است از اینکه اطاعت بندهای را بر انسان واجب کند که خبر آسمان را ازوی پوشانده باشد » . مقصود امام اینست که خدا هرگز اطاعت بندهای را که از قوانین الهی آگاه نیست بر مردم واجب نمیکند ، پس خبر آسمان بهمعنای قوانین اِلٰهی و احکام آسمانی است .

۶ ـ امام محمدباقر (ع) دربارهٔ لزوم پیروی از امام به ابی حمزه میفرماید: يٰا اَبٰاحَمْزَةَ يَخْرُجُ اَحَدُكُمْ فَرٰاسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلاً وَاَنْتَ بِطُرُقِ السَّمٰاءِ اَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْاَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً (۲) یعنی ای ابو حَمزه یکی ازشما که میخواهد بهیك سفر چند فرسخی برود برای خود راهنمائی انتخاب میکند و بی تردید آگاهی توازراههای آسمان کمتر ازراههای زمین است

---

(۱) بحار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۰۹　(۲) اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ۱۸۵

پس‌درمورد راههای آسمان برای‌خود را هنمائی انتخاب کن » .مقصودامام اینست که توراههای زمین رابهتر از احکام إلهی ودستورات آسمانی‌میدانی با اینوصف برای مسافرت خود راهنمائی پیدا میکنی در اینصورت برای فراگرفتن احکام إلهی و قوانین دینی بطریق آوْلی‌باید امام‌وپیشوائی‌داشته باشی . پس طُرُقِ سَمٰاء دراین حدیث به‌معنای قوانین دینی و دستورات آسمانی است مرحوم مجلسی درجلددوم مرءآت العقول‌چاپ جدیدص۳۲۰ درشرح این‌حدیث میگوید : « وَالْمُرٰادُ بِطُرُقِ السَّمٰاء اَلطُّرُقُ الْمَعْلُوْمَةُ بِالْوَحْیِ النّٰازِلِ مِنَ السَّمٰاء . . . یعنی مقصود از طُرُقِ‌سَمٰاء راههائی است که‌بوسیلهٔ وحی آسمانی معلوم می‌شود» . مرحوم‌مجلسی‌این‌معنی‌را اوّلین معنی و احتمال راجح درمعنای این حدیث دانسته است .

نتیجه :

از آنچه گذشت روشن شد اینکه حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه در سخن مورد سؤال میفرماید : من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم مقصود آنحضرت اینست که من‌احکام‌إلهی‌ودستورات آسمانی رابهتر ازامور مادی و کارهای دنیائی میدانم وهرگزنبایدتصورشود که‌مقصود امام از طُرُقِ سَمٰاء درسخن یادشده طُرُق کهکشانها و منظومه‌های شمسی وراههای ثوابت وسیّارات است‌وحضرت‌امیر(ع)میخواهدبفرماید : من‌راههای موجودات فلکی‌و کُرات آسمانی رابهتراز راههای حجازوعراق و شام‌میدانم !

بدیهی‌است‌علت‌اینکه حضرت‌علی (ع) احکام إلهی را بهترازامورمادی میداند‌اینست که احکام إلهی وآسمانی رابدون واسطه ازپیغمبرخدا(ص) آموخته وازاین روبطور کامل وبدون‌کمترین ابهام ازآنها آگاه است .

برترین‌های انتشارات امید فردا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران
(دوره دوم ـ جلد اول)
از سال ۱۳۳۲ (هـ. ش) تا سال ۱۳۵۹(ه ـ ش)
نویسنده:جعفر مهدی‌نیا
در این کتاب نویسنده به تجزیه و تحلیل قتل‌ها و اعدام‌های سیاسی که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹ در ایران اتفاق افتاده است می‌پردازد.

***

معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

وزیرکُشی از بزرگمهر تا به امروز
جلد اول: از بزرگمهر تا قاجاریه
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

شهید جاوید (درباره فلسفه قیام امام حسین(ع)
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی
این کتاب دارای خصوصیات زیر می‌باشد:
الف ـ در این کتاب نویسنده فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع) را به‌طور علمی، منطقی و استدلالی با اطلاعات وافر خود از تاریخ بیان نموده است.

ب ـ منابع، مأخذ و مراجع هر مطلب در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب آمده است.

ج ـ با مطالعه‌ی این کتاب ابهام فلسفه‌ی قیام حسین بن علی برای خواننده و پژوهشگر از میان می‌رود.

د ـ در ابتدای این کتاب تقدیرات و تقریظات اهل علم و روشنفکران از نویسنده و کتاب مذکور آورده شده است.

ه ـ در صفحات پایانی کتاب نویسنده به رد و نقد نظرات مخالفان کتاب شهید جاوید پرداخته است.

تذکر: این کتاب برای شانزدهمین بار تجدید چاپ شده است.

***

عصای موسی یا نقدی بر نقدها

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

در این کتاب نویسنده به بعضی از شبهات آیت‌ا... رفیعی قزوینیء استاد علامه طباطبائی و آیت‌ا...صافی گلپایگانی در مورد بعضی مسائل پاسخ می‌دهد.

***

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای پنج فصل می‌باشد:

۱ ـ یک بحث اجتهادی درباره طهارت و نجاست ۲ ـ بحث اجتهاد بسته و اجتهاد باز ۳ ـ درباره اخبار کُر ۴ ـ مطالبی در رابطه با اصلاح حوزه ۵ ـ طهارت کافر

این کتاب دارای مشخصات زیر است:

الف ـ در آن نویسنده به صورت تشریحی و استدلالی به موضوعات پرداخته است.

ب ـ در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب منابع، مأخذ، اسناد و مراجع مطالب آمده است.

ج ـ در موضوعات این کتاب نویسنده با روش پویا، فقه سنتی را رد کرده و

منصفانه و عالمانه و روشنفکرانه به بررسی قضایا پرداخته است.
د ـ با مطالعه‌ی فصل «طهارت کافر» مشکلات ایرانیان مسلمان مقیم در کشورهای کمونیستی حل شده است.

***

ولایت فقیه، حکومت صالحان
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

قضاوت زن در فقه اسلامی و چند مقاله‌ی دیگر
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

جمال انسانیت یا تفسیر سوره‌ی یوسف
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

مجموعه مقالات (حقوقی ـ تاریخی ـ اجتماعی)
نویسنده: آیت‌ا.. صالحی نجف‌آبادی

***

رساله‌ی توضیح‌المسائل نوین
نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی
این رساله دارای مشخصات زیر می‌باشد:
الف ـ فتاوای آن بر مبنای فقه پویای قرآنی صادر شده است.
ب ـ اکثر مسائل آن متفاوت با رساله‌های دیگر علماء می‌باشد.
ج ـ فتاوای آن با توجه به زمان و مکان صادر شده است.
د ـ فتاوای آن بصورت تشریحی و استدلالی بیان شده است.
ه ـ در آن منابع و مأخذ و مراجع فتاوی قید گردیده است.

***

ستارگان از دیدگاه قرآن
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی
در این کتاب نویسنده با اطلاعات وافر خود از علوم قرآنی و مسائل علمی و نجومی به بررسی آیات مرتبط با زمین و آسمان و ستارگان می‌پردازد.

***

فقه گویا
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

مفتخواران
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

نگرشی جدید بر نماز و روزه‌ی مسافران
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی
در این کتاب نویسنده با استناد به قرآن و احادیث، حرمت کاستن از نماز و ترک روزه را در مواردی خاص مطرح می‌نمایند. برخلاف نظر علمائی که پیرو فقه سنتی می‌باشند.

***

علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنّت
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه‌ی معاصر
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

هزار و یک راز خانه‌داری
نویسنده: فاطمه ناصری علی‌آبادی

تاریخچه‌ی انقلابات جهان
جلد اول: (انقلاب فرانسه و عثمانی)
جلد دوم: (انقلاب هند و پاکستان)
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی

***

بزرگان چه گفته‌اند؟
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی
در این کتاب جملات قصار بزرگان و اندیشمندان و شرح حال مختصر آنان آمده است.

***

رازهای ماندگار عرفانی بر مبنای قران
نویسنده: نجف شهبازنژاد

***

ظهور نازیسم و استیلای هیتلر
نویسنده: مظفر مالک

***

پشت پرده جنگ خلیج فارس
(درباره حمله آمریکا به عراق)
نویسنده: جان پیگلر ـ مترجم: ایوب باقرزاده

***

هفت کتاب نیما یوشیج

***

پرواز غازها (رمان سیاسی، اجتماعی)
نویسنده: علی قوی‌تن

***

ورق‌پاره‌های سیاسی (چهار جلد)

مطالبی سیاسی و تاریخی از نشریات گذشته‌ی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی
مطالب و مقالاتی که در این مجموعه آمده از نشریات مختلف سال‌های ۱۳۲۱(هـ. ش) به بعد انتخاب شده است. مطالبی که بیشتر جنبه سیاسی و تاریخی داشته، به واقعیت نزدیک بوده و کم نظیری و بی مانندی آن مد نظر قرار گرفته است و اتفاقات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران در دوران پهلوی را نشان می‌دهد.

***

ورق پاره‌های خواندنی (چهار جلد)
مطالبی اجتماعی، فرهنگی و خواندنی از نشریات گذشته‌ی کشور
نویسنده: داود علی بابایی
مطالب این مجموعه از نشریات مختلف سالهای ۱۳۲۱ (هـ. ش) به بعد انتخاب شده است.

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد اول: از ۱۹ دی‌ماه ۵۶ تا ۱۵ بهمن‌ماه ۵۸
نویسنده: داود علی‌بابایی
نویسنده در این دفتر حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی ایران را از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ بررسی نموده، عملکرد دولت مهندس بازرگان را مورد تفحص قرار داده و در تهیه‌ی این مجموعه از منابع نادر و کمیاب و عکس‌های متعدد سود جسته است.

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد دوم، سوم و چهارم: از بنی‌صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری
نویسنده: داود علی‌بابایی
۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد پنجم: از محمد علی رجایی تا آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی

گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه‌ی کنونی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی
(نسیم شمال)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در مقالات و اشعار سه شاعر انقلابی
(میرزاده عشقی ـ ایرج میرزا ـ فرخی یزدی)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

وقتی گرمابه‌داری شهردار شهر می‌شود!
(همراه چند داستان دیگر)
از مجموعه داستان‌های سیاسی،انتقادی و اجتماعی ایران معاصر
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

افشای واتیکان (پول، جنایت و مافیا)
نویسنده: پل ویلیامز
مترجم: ایوب باقرزاده

***

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد ششم و هفتم: ریاست‌جمهوری آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی